مکاتیب
حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی

(جلد اول و دوم)

تحقیق
مفتی نسیم احمد فریدی امروہوی

تقدمہ و تحشیہ
پرفسور نثار احمد فاروقی

پیشگفتار
دکتر وقار الحسن صدیقی

کتابخانۂ رضا رامپور
(اترا پرادش) ہند
۲۰۰۴م/۱۴۲۵ھ

تحقیق

مفتی نسیم احمد فریدی امروہوی

تقدمہ وتحشیہ

پرفسور نثار احمد فاروقی

پیشگفتار

دکتر وقار الحسن صدیقی

کتابخانۂ رضا رام پور

(اتراپرادش) ہند

۲۰۰۴م/۱۴۲۵ھ

سلسلۂ انتشارات کتابخانۂ رضا رام‌پور

نام کتاب : مکاتیب حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی رحمه‌الله

گردآوری (ج ۱) : شاه عبدالرّحمٰن پُهلتی رحمه‌الله

گردآوری (ج ۲) : شاه محمّد عاشق پُهلتی رحمه‌الله

تحقیق : مفتی نسیم احمد فریدی رحمه‌الله امروهوی

تقدمه و تحشیه : پرفسور نثار احمد فاروقی

ناشر : دکتر وقارالحسن صدّیقی

مدیر ویژۂ امور کتابخانۂ رضا رام‌پور

حامد منزل، قلعه، رام‌پور ۲۴۴۹۰۱ (اترّاپرادش) هند

تیراژ : ۳۰۰ نسخه

سال چاپ : ۱۴۲۵ ه/۲۰۰۴ م

تحریر رایانه‌ای : آرسنس کامپیوتر تکست، دهلی، ✆ ۲۳۲۶۴۰۶۱

مطبع : دایموند پرنترز، دهلی‌نو ۱۱۰۰۰۲

بها : -/۱۰۰۰ روپیه هندی یا ۶۰ دولار آمریکایی

ISBN 81-87113-70-7

فهرست مطالب

جلد اوّل ـ قسمت دوم

جلد دوم

*

پیشگفتار

برای کتابخانهٔ رضا رامپور مایهٔ افتخار و مباهات است که **مکاتیب حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی** را به چاپ رسانیده در اختیار دانشمندان و علاقه‌مندان گرامی می‌گذارد.

شاه ولی الله دهلوی که در قرن هجدهم میلادی در دهلی می‌زیسته‌اند، یکی از آن علما و اندیشمندان دین اسلام هستند که شهرت ایشان تاکنون در سراسرِ جهانِ اسلام طنین انداز است. از جمله آثار متعدّدی ایشان **حُجّة الله البالغة** (به عربی)، **إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء** (به فارسی) و **الفوزالکبیر فی اصول التفسیر** کتابهایی هستند که از آغاز تاکنون موردِ توجّه علمای جهان اسلام می‌بوده‌اند. سراسرِ زندگی ایشان در تلاشهای جدّی و صمیمی برای احیای دین، توضیح و تنقیح اسرار و مقاصدِ شریعت محمّدی و تربیت و ارشاد و حفظ امتیاز ملّت اسلامی در هند بسر شد. به عنایت خداوندی حتّی افراد دیگر خانوادهٔ ایشان به ویژه فرزندان گرامی شاه عبدالعزیز محدّث دهلوی، شاه رفیع‌الدّین، شاه عبدالقادر، شاه عبدالغنی کارهایی علمی و تحقیقی در معارفِ اسلامی انجام دادند که نه تنها در هند بلکه در جهان اسلام جایگاهی معتبر را برای خود بدست آوردند. **مکتوبات شاه ولی الله دهلوی** که در این مجلّد شامل هستند، برای توضیح و شرح بعضی امور دینی و حتّی سیاسی دورهٔ مؤلّف دارای اهمیّت زیادی هستند و نشانگر مطالعات عمیق مؤلّف در معارف اسلامی و سپس نتیجه‌گیری منطقی و بعضی اوقات بی‌سابقه است.

باید علاقهٔ مرحوم جناب مولانا مفتی نسیم احمد فریدی فاروقی با خانوادهٔ شاه ولی الله دهلوی و آثار ایشان را یادآوری کنیم. ایشان خودش عالم شهیر دین بودند و در گوشه‌ای در شهر تاریخی امروهه که مرکزِ علوم و عرفان اسلامی بوده است، نشسته و

آثارِ این خانواده را چنان که باید، معرّفی فرمودند. به قول «جوینده یا بنده» ایشان در پیداکردنِ نسخهٔ منحصر به فردِ مکتوبات شاه ولی الله دهلوی موفق شدند و آن را برای استفادهٔ عمومی، حتّی به زبانِ اردو هم برگرداندند. این ترجمه با زیور طبع آراسته شده است.

مکاتیب حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی که اینک در اختیار خوانندگان محترم گذارده می‌شود، نتیجهٔ تلاشهای سالهای جناب مفتی تسیم احمد فریدی فاروقی است که دیگر در این جهان نیستند که ببینند مساعی علمی ایشان الحمدلله به هدر نرفته و از طرف کتابخانهٔ رضا رامپور به چاپ می‌رسد و مطمئن هستم که روح گرامی‌شان با چاپ این مکتوبات حتماً شاد خواهد شد.

در صورت نهایی دادن به این مکتوبات برای چاپ از جناب آقای پرفسور نثار احمد فاروقی که برادرزادهٔ جناب مولانا فریدی و عالم و محقّق محترم و صاحبنظر عصر ما هستند، تشکّر صمیمانه را ارائه می‌دهیم. بعد از رحلت جناب مولانا فریدی تنها تلاشهای جناب پرفسور فاروقی باعث شده که این مکتوبات به چاپ برسد و آن هم به سلیقهٔ خاصّی. جناب پرفسور شریف حسین قاسمی و زنده یاد پرفسور محمّد اسلم خان در ترجمه نوشته‌هایی به زبان اردو مثل مقدّمه و تعلیقات به فارسی دست همکاری درازکردند، خدمت اینها اظهار امتنان می‌شود.

در پایان از عالی جناب تی.وی. رَاجَیْشْوَرْ راؤ، استاندار محترم اترّاپرادش و رئیس هیئت اجرائیهٔ کتابخانهٔ رضا رامپور، عالی جناب جی پال ردّی وزیر محترم فرهنگ دولت هند، پرفسور شعیب اعظمی، پرفسور شاه عبدالسّلام و غیره تشکّر می‌کنم که سرپرستی و راهنمایی اینها قادر ساخته است که این اثر ذی‌قیمت از طرف کتابخانه به چاپ برسد.

وقارالحسن صدّیقی

تقریظ

صاحبان علم و نظر می‌دانند که آثار دینی و علمی، تاریخی و تحقیقی و فکری و اصلاحی در هر دین و ملّت و در هر زبان و زمان چه ارزش والایی دارند. این آثار در دوره و زمینهٔ خود خدماتِ شایسته‌ای را انجام داده‌اند. همچنین این آثار نامبرده اطلاعاتِ ذی‌قیمتی دربارهٔ دین و ملّت و تاریخ سیاسی و اجتماعی ادوار مختلف را حفظ می‌نمایند که مبنی بر حقیقت و راستی است. دانشمندانی که در زمینهٔ تاریخ سیاسی، اجتماعی و دینی کارهای تحقیقی را انجام می‌دهند، نمی‌توانند از این‌گونه آثار صرف نظر کنند. افادیت آن در هر زمان باقی خواهد ماند، و اهمیّت آنها هیچ وقت به کاهش نخواهد گرایید.

ولی مکتوبات و رسایل دارای امتیازات و فواید خاصّی و جداگانه هستند. آنها گوشه‌ها و خلاهایی را پُر می‌کنند و آن معلومات و حقایق و نتایج و انکشافات را ارایه دهند که از دایرهٔ آن آثار علمی و تحقیقی و دینی و اصلاحی بیرون می‌باشد که برای یک عنوان یا هدف خاصّی نوشته شده است.

در نامه‌ها و مکتوبات (که آن را به عربی «رسائل» می‌گویند و در عربی مجموعه‌های کثیرالتعداد و وسیع و وقیع آنها وجود دارد) احوال و رجحانات دورهٔ نویسندگان نامه‌ها و جریده‌ها و تذکّر حوادث و تأثّر خاصّی آن بر صاحبان نویسندگان و عکس العمل آن راجع به احوال و واقعات سیاسی، ملّی و ملکی و اجتماعی به نظر می‌آید. اشاره‌های تربیت

و سلوک در آن دیده می‌شود که آنها را در آثار و تألیفات نمی‌توان شامل کرد و نیز با این تادیبات و سرزنشها هم یافته می‌شود، روابط بین خانواده و خویشاوندان و تذکّر وقایع رُخ داده نیز می توان خواند که اینقدر مُهم نیست که تذکّر آن در آثار عمومی وقیع کرده شود. در نامه‌های مشایخ و عرفا بسا اوقات چنین اسرار و بشارتها به نظر می آید که در هیچ گونه آثار علمی، سیاسی و وقایع تاریخی لایق ذکر و بیان نمی‌باشد که در دسترس هرکس می‌باشد و زینت کتابخانه‌ها می‌شود. همین طور، در آن بعضی تعلیمات و نکات تربیتی و اصلاحی نیز می‌باشد که برای افراد متعلّق به نسب و اصلاح و تربیت و با استفاده کنندگان و رُشد و هدایت یافتگان مربوط می‌باشد. با این، بعضی علوم غامضه اسرار باطنه هم می‌باشد که عموماً در آثار خواندنیها نمی‌توان آورد و نباید که در آن بیاید. علاوه بر این، مضامین و پیامهای حمیّتِ دینی و فکرِ قومی نیز در آن نامه‌ها و جریده‌های شخصی بیایند که به افراد با اثر و با اقتدار یا اشخاص دارایی همان حمیّت و غیرتِ دینی، در نامه‌هایشان می‌توان نوشت و سودمند می‌باشند.

حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی ﷫ نه فقط یکی از پرچم داران احیای دین، و نشر کتاب و سنّت، ایضاح و تشریح اسرار و مقاصد شریعت، و تربیت و رُشد و هدایت و در حفظ و نگهداری و تشخّص ملّت اسلامی در هند هستند، بلکه در میان آنها حامل سیادت و امتیاز هستند که مثل ایشان در ادوار مختلف تاریخ و کشورها، به مشکل یافته می‌شود. در تاریخ امّت اگر یک مختصرترین فهرست شخصیّتها و کسانی که دارای امتیازات از علمی و اجتهادی، اصلاحی و اندیشمندی و تألیفاتی هستند، درست

شود، اسم این جناب در آن لازمی است[۱].

در آثار شاه صاحب، کتاب ایشان، حُجّة الله البالغة (عربی) إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء (فارسی) و الفوزالکبیر فی اصول التفسیر (فارسی) آثاری هستند که مثال آن در گنجینه‌ها و کتابخانه‌های دینی و مذهبی یافته نمی‌شود[۲]. ولی خصایص نامه‌ها و مکتوبات و مندرجات و مشتملات، اشارات و پیغامات و عکس برداری خدمات قلمی و دل دزدی، اضطراب فکری که در فوق تذکّر شده و آن رازهای قلبی و آن رازهای قلبی که فقط در نامه‌ها می‌توان نمود، تاکنون به منظر عام نیامده بودند. برای اینکه نخستین قسمت آن ترتیب داده آقای شاه عبدالرّحمٰن پُهلتی است که تعداد آنان فقط در اوّلین جلد، به تعداد ۱۰۱ می‌رسد و قسمت دوّمین مشتمل بر پنجاه و یک نامه آن ترتیب داده پدر بزرگوار ایشان شاه محمّد عاشق پُهلتی است، و در جلد دوم که در کتابخانهٔ دانشگاه عثمانیه حیدرآباد نگهداری می‌شود، تعداد آن نامه‌ها ۱۶۳ است. از اینرو تعداد کلّ آنها به ۳۱۵ نامه می‌رسد. تاکنون مجموعه‌ای جامع مکتوبات فارسی و به طور خاص به زبان اردو به شکل ترجمه چاپ نشده بود. این بزرگترین کارنامهٔ شادروان مولانا مفتی نسیم احمد فریدی ؒ است کار چاپ آن را به عهده خود گرفتند، و آن را به زبان اردو نیز ترجمه فرمودند.

۱- برای تفصیل ملاحظه شود، اثر راقم تاریخ دعوت و عزیمت، جزو پنجم، مشتمل بر صفحات ۴۱۵، چاپ مجلس تحقیقات و نشریات اسلام، ندوة العلما لکهنو، مجلس نشریات اسلام، ناظم‌آباد کراچی، و چاپ عربی آن در بعضی کشورهای عربی و ترجمه به زبان انگلیسی چاپ کردهٔ مجلس تحقیقات و نشریات اسلام.

۲- ملاحظه شود: تاریخ دعوت و عزیمت، قسمت پنجم، فصل هفتم و هشتم.

شادروان مولانا نسیم احمد فریدی این نامه‌ها را اغلباً در سال ۱۹۴۳ یا ۱۹۴۴ م دریافته بودند و نامه‌های سیاسی از آن منتخب کرده به استاد خلیق احمد نظامی داده بودند که به عنوان «نامه‌هایی سیاسی حضرت شاه ولی الله دهلوی رحمه الله» از چاپخانهٔ ندوة المصنّفین، دهلی چاپ شده است.

مولانا فریدی رحمه الله دربارهٔ این نامه‌ها سالها سال کار کردند زیرا که تصحیح متن فارسی آن کاری مشکل بود و یک مسئولیت خاصّی داشت بالخاصه که آن نوشته از قلم حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی قدس سرّه باشد و عنوانهایی آن و موضوعاتش زیاد دقیق است. ایشان بعد از دیده‌ریزی سالها سال متن درست آن تهیّه کردند و بعداً به اسلوب به غایت سلیس و شگفته و ادبی به زبان اردو ترجمه کردند. جایی که توضیح لازم بود، آن را در حواشی اضافه نمودند.

در همین زمان ایشان از بینایی محروم شدند ولی راجع به مکتوبات کار خود را ادامه دادند و ترجمه‌اش را دیکته کردند و با وجود این معذوری، کمکی را همراه خود گرفته، به کتابخانه‌ها می‌رفتند و در جستجویی احوال مکتوب الیهم می‌بودند. در این زمینه بزرگترین کمک از نزهة الخواطر به دستش آمد. از کتابخانه‌های دکتر ذاکر حسین جامعهٔ ملّیّهٔ اسلامیّه (دهلی‌نو)، مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره (علیگره)، شبلی ندوة العلما (لکهنو) و رضا رامپور (رامپور)، استفاده کرده، ایشان تراجم بیشتر مکتوب الیهم را فراهم آورده بودند. برای چاپ کردن این نامه‌ها از تعاون آقای حکیم عبدالحمید (بانی جامعهٔ همدرد، دهلی‌نو) کتابت هم شده بود، فقط مرحلهٔ نوشتن مقدّمه‌ای باقی بود که زمان علالت مولانا فریدی رحمه الله شروع شد و به تاریخ ۱۸ اکتبر ۱۹۸۸ م ایشان با رفیق اعلای خود

واصل شدند. إنّا لله و إنّا الیهِ رَاجِعُون.

نوشتن مقدّمهٔ این مکتوبات را برادرزادهٔ مولانا فریدی رحمه‌الله، آقای استاد نثار احمد فاروقی، به عهدهٔ خود گرفتند. ایشان بر متن کتاب و ترجمه هم نظر ثانی کردند. در تراجم مکتوب الیهم نیز بعضی از احوال و مآخذ اضافه کردند و راجع به آن یک مقدّمهٔ طولانی نوشتند که دربارهٔ حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی رحمة الله علیه و خانوادهٔ ایشان اطلاع لازم را دارا می‌باشد و به امّید خدا، برای بررسی کنندگان آن بسیار کمک فراهم خواهد ساخت. در آن راجع به مشمولات به آن مکتوبات هم صحبت شده است. دربارهٔ حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی رحمه‌الله، تاکنون هر قدر کتب یافته می‌شود، این مجموعهٔ نادر مکتوبات ان شاءالله در این گنجینه یک اضافه قابل قدر و ارزشمند خواهد بود.

خداوند بزرگ این تلاش علمی را قبول فرماید و اجر آن و قرائت کنندگان را فیض آن و جذبهٔ سعی و جدّوجهد عطا کناد.

ابوالحسن علی ندوی رحمه‌الله

لکهنو
۲۶ شوال المکرّم ۱۴۱۸ ه/
۲۴ فوریهٔ ۱۹۹۸ م

سخن‌های گفتنی

زمانی پیش از سال ۱۹۴۷ م، مرا اوّلین بار دیدن کتابخانهٔ مولانا سیّد مُرتضیٰ حسن چاندپوری (م: ۱۳۷۱ هـ/۱۹۵۱ م) اتفاق افتاد. مولانای مذکور در آن وقت حیات بودند ولی خیلی ضعیف و بستری شده بودند. من اینجا به سبب تنگی وقت فقط بر دیدن فهرس کتاب ذخیرهٔ ایشان کفایت کرده بودم که در آن در ضمن «فن تصوّف» یک نسخهٔ خطّی مکتوبات شاه ولی الله دهلوی ﷺ به نظرم آمد. حالا یادم نیست که این مکاتیب حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی را همانوقت، به نظر سُرسری دیده بودم یا در بازدید دیگری دیدم. در زمان حیات حضرت چاندپوری ﷺ بار دگر هم برای دیدن ایشان رفته بودم و این یک کمی بعد از تجزیهٔ شبه قارهٔ هند و پاک (۱۹۴۷ م) است. شادروان مولانا از زمانی در جستجوی دو مقالهٔ آخر کتاب إزالة الغین[۱] بودند. دوران اوّلین ملاقات، مولانا آرزویی خودشان را به من اظهار فرمودند که به نوعی، آخرین دو مقاله این کتاب یافته شود. حُسن اتّفاق بود که این مقالات بدستم افتاد و من چاندپور رفته به خدمت مولانا پیش کردم. خیلی دلشاد و خوشحال شدند. آنوقت به بدن ایشان چندان توان هم نبود که برخاسته بلند شوند یا درازکشیده مطالعهٔ آن کتاب کنند. کتاب را به دست خود گرفته روی سینهٔ خود گذاشتند و به صاحبزاده مرحوم محمّد احسن امر فرمودند که کتاب مذکور را در کتابخانه نگهدارند.

۱- تألیف مولانا حیدر علی فیض‌آبادی علیه الرحمة.

این بار من فقط اشتیاقِ مطالعۀ مکتوبات شاه ولی الله دهلوی رحمه الله داشتم. کتب دیگری را اجمالاً دیدم و به مکتوبات توجّه زیاد کردم. اوّل از همه، من بعضی مقامات این مخطوطه را به توجّه خواندم و قیاس اهمیّت آن نمودم. بعداً به یک دفتر، آن بیست و پنج مکتوب را از مداد رونوشت کردم که به نام نوّاب نجیب‌الدّوله (م: ۱۱ رجب ۱۱۸۴ ه/۳۱ اکتبر ۱۷۷۰ م) و به نامهای دیگر امرا بودند. نامه‌ای طولانی به‌نام پادشاهی بود. آن را هم رونویسی نمودم. بعداً، آن مکتوبات که در آن تذکّر معرکه‌های سیاسی آن دوره بود، بیشتر آنها را نقل کردم. این ماه مبارک رمضان بود، این بار دو سه روز مهمان مولانا مرحوم بودم. فرزند مهین‌تر ایشان مولانا محمّد احسن مرحوم با نوازش‌های خود، بسیار ممنون و متأثّر کردند. خداوند بزرگ، مولانا و فرزند ایشان را بیامرزاد و آن هر دو را به جنّت الفردوس جا دهاد. آمین.

عزیزم استاد خلیق احمد نظامی آن مکتوبات را که به تعداد ۲۵ اند به عنوان «مکتوبات سیاسی شاه ولی الله دهلوی رحمه الله» اوّلین بار در سال ۱۹۵۰ م با بسیار ذوق و شوق و اهتمام چاپ کردند. در آن ترجمۀ اردو به توسط این حقیر شده است و در مقدّمه و حواشی و تشریحات لازم نیز اضافه گرانقدر شد. عکس‌هایی چند مکتوب هم چاپ شده است.

در چاپ اوّل نوشته نشده بود که کتاب اصل از کجاست؟ بدین سبب بعضی صاحبان علم کشور هند اشتباه کردند که شاید این مکتوبات از آن شاه ولی الله رحمه الله نباشند. اگرچه بسیاری از اکابر چو شیخ الاسلام مولانا حسین احمد مدنی رحمه الله و مولانا ابوالکلام آزاد رحمه الله و مولانا مناظر احسن گیلانی رحمه الله اصل بودن آن مکتوبات را شهادت داده بودند و این حضرات اکابر به حیث اصل بودن مکتوبات شاه ولی الله دهلوی رحمه الله، این کتاب چاپ شده را به نظر عقیدت دیده بودند.

حالا در دوّمین چاپ شاه ولی الله دهلوی کی سیاسی مکتوبات (۱۹۶۹ م) این نوشته شده است که نقل این مکتوبات از نسخهٔ خطّی مذکوره کتابخانهٔ چاندپور بدست آمده بود. من از صاحبزادهٔ حضرت چاندپوری، مولانا حکیم محمّد انور تشکّر صمیمانه می‌کنم که ایشان مرا این کتاب برای رونویسی عنایت فرمودند و پیش نظر آسانی من، اشاره فرمودند که کتاب را امروهه برده، آن را رونویسی بکنم. چون من در امروهه سراسر کتاب را نقل کردم، آنوقت عزیزی خلیق احمد نظامی سلمه هفده نامه سیاسی را برای چاپ دوّمین نیز بگرفتند. برای باقی‌مانده مکتوبات نیز ایشان می خواستند که آنها را چاپ کنند ولی بنابر مشغولیت خودشان ایشان از اشاعت آنها قاصر ماندند. همین بود که نقل باقی‌مانده مکتوبات نزد من نگهداری می شده است.

به وقت رونویسی این مکتوبات، من این نکته را بالاخص ملحوظ خاطر داشتم که نقل کاملاً درست شود. زیرا که بعضی مقامات چنین بودند که خود، در کتاب اصل، نادرست و ناموزون نوشته شده بود. من سعی امکانی کردم که کلمات و عبارات را به توجّه دیده تصحیح آن نیز کردم. این نسخه نوشتهٔ دست شاه محمّد عاشق پُهلتی نیست، ولی به نظر من از نسخهٔ ایشان مُستقیماً نقل شده است[1].

۱- کاتب نسخهٔ خطّی مکتوبات کیست این هم یک سؤال مهم است. مولوی نورالحسن راشد کاندلوی این نسخهٔ خطّی را در دیوبند دیده است و او می‌نویسد: "بعد از دیدن نوشته‌های متعدّد حضرت شاه محمّد عاشق پُهلتی ﷺ نظر حقیر بنده این است که این هر دو جلد خودش یادبود قلم نوشتهٔ محمّد عاشق پُهلتی ﷺ است". (مکتوب به نام مرتّب مورخ ۲۴ اوت ۱۹۸۷ م) ولی در متن این مجموعه بعض اشتباهاتِ نقل و املا، چنان است که بعید از قلم شاه محمّد عاشق پُهلتی ﷺ است، به این سبب نظرم این است که این نسخه از نسخهٔ شاه محمّد عاشق پُهلتی رونویس شده باشد.

کاتب در نوشتن آیات قرآنی و احادیث مبارکه در مقامات زیادی اشتباه کرده است و در نوشتن شعر فارسی و عبارات شاه صاحب ﷫ چندان تصرف کرده است که معنی و مفهوم آن کاملاً تغییر می شود. شکر خدای که اکثر و بیشتر اغلاط بعد از غور و فکر، تلاش و تفحص و از مطالعات دیوان جامی، دیوان حافظ، نفحات الأُنس (جامی)، رباعیات ابوسعید ابوالخیر و غیرهم و نیز باکمک فرهنگ‌های فارسی و عربی رفع شده است.

گذشته از این نسخهٔ چاندپور، موجودگی نسخهٔ مکتوبات کامل دیگر، در هند و پاکستان یا بیرون هند، تاکنون جایی دریافته نشده است بدین سبب اگر بعض اشتباه باقی‌مانده باشد، کسی از ذی‌علم با فهم و ادراک خود صحیح خواهد کرد. یا اگر گاهی دیگر نسخهٔ خطّی برآمده شد و آن درست هم شده، از کمک آن، درستگی یقینی این خطوط، خواهد بود.

در این «نسخهٔ چاندپور[۱]» چندین مکتوبات نبودند. چون من از کتابخانهٔ دانشگاه عثمانیه حیدرآباد که نسخهٔ خطّی در آنجا نگهداری می شد، عکس آن به توسط سازمان مطالعات علوم اسلامی[۲] دریافتم، بعضی خطوط این مجموعه در آن نیز یافته شد و چند دیگر مکتوبات هم یافته شد که در این نسخهٔ خطّی شمولیت نداشت.

۱- به سبب اشتباهی، در فهرس مخطوطات کتابخانهٔ دانشگاه عثمانیه (حیدرآباد) اندراجش به عنوان «مکتوبات شاه عبدالرّحیم دهلوی ﷫» شده بود به همین سبب کسی راجع به این خطوط التفات نکرد. این نسخه هم دوّمین قسمت چاندپور که توسیع مرتبهٔ شاه محمّد عاشق پُهلتی ﷫ است یا قسمت همان نسخه است که گاهی علیحده شد. ما در جلد اوّل، هر دو قسمت نسخهٔ چاندپور شامل کرده‌ایم و جلد دوّم مشتمل بر نسخهٔ دانشگاه عثمانیه است.

۲- اکنون کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد، تغلق‌آباد، همدرد نگر، دهلی‌نو نامیده است.

چون پیش از ۱۹۴۷ م من نخستین بار، نسخهٔ چاندپور دیده بودم، آن در شکل خوب بود بعد از ۱۷ یا ۱۸ سال آن را دیدم، در کاغذش آثار شکستگی و کرم خوردگی پیدا شده بود. حالا این نسخهٔ خطّی با کتب دیگر، ذخیرهٔ ایشان به‌کتابخانهٔ دارالعلوم دیوبند رسیده است. در فهرس نسخه‌های خطّی آن چنین جمع بندی شده است: «مکتوبات شاه ولی الله دهلوی ﷫ جلد ثانی (خطّی)».

فهرس کتب حضرت چاندپوری ﷫ جلد اوّل صفحهٔ ۴۵، شمارهٔ ۴۳، فن تصوّف ـ این مجموعه دو قسمت را دارا می‌باشد. یکی آن که در آن مکتوبات جمع کرده شاه عبدالرّحمٰن بن شاه محمّد عاشق پُهلتی است. ایشان در سال ۱۱۶۸ هجری فوت شدند و شاه محمّد عاشق پُهلتی مکتوبات بعدی را خود جمع آوری کردند و آن جلد ثانی نامیده شد. در نسخهٔ خطّی جلد ثانی در آغاز و جلد اوّل به بعد آمده است.

مکتوبات شاه ولی الله دهلوی جلد ثانی که به تعداد یکصد و شش اند، در این مجموعه نیستند. مکتوب ۱۰۷ نیز در حدود نصف است، از سرنامهٔ مکتوب بعد معلوم شد که این نامه نصف که سرنامه‌اش غایب است، به نام مخدوم محمّد معین تتّوی است. اگر همه نامه را یک شمار شود در جلد، از ۱۰۷ تا ۱۷۷، هفتاد (۷۰) مکتوب است و در جلد دوّم تعداد نامه‌ها ۲۸۰ است. در این نسخه قلمی، ۱۰۵ مکتوبات مقدّماتی جلد اوّل موجود نیست (از این جمله چند مکتوب در نسخهٔ دانشگاه عثمانیه موجود دارند) روی یک نامه، شماره ننوشته است. عبارتی راجع به رسم الخط، به نام شیخ محمّد فرزند اکبر شاه ولی الله است و روی این نوشته هم شماره‌ای درج نبود. ما روی آن شماره ثبت کرده‌ایم ولی ترجمه‌اش نکردیم.

تا شمارهٔ ۲۸۱، مکتوبات را رونویس کرده، قسمت اوّل تمام کرده شد. مکتوب ۲۸۲، تسلیّت‌نامه حضرت شاه ولی الله دهلوی رحمه‌الله است که ایشان خبر وفات ترتیب دهندهٔ این مجموعه شاه عبدالرّحمٰن پُهلتی را شنیده به شاه محمّد عاشق پُهلتی را نوشته بودند. بعد از این همهٔ نامه‌ها آن است که شاه محمّد پُهلتی جمع آوری کرده بودند. این دوّمین قسمت مکتوبات است. از این هر دو قسمت ۴۲ نامه منتخبه در شاه ولی الله دهلوی رحمه‌الله کی سیاسی مکتوبات[۱] اندراج شده است، بقیّه همه مکتوبات در مجموعه حاضر وجود دارند.

در آخر همه، نامه‌ای به‌نام شاهزاده والاگُهر است. این اصل مکتوب قسمت اوّل است ولی ما آن را در آخر آورده‌ایم. این همه مکتوبات به زبان اردو ترجمه شده‌اند.

در این مکتوبات، اطلاعات مهمّی که یافته یا دیده می‌شود، آن را در مقدمه ترجمه مکتوبات مفصّلاً نوشته خواهد شد. اینجا فقط همین عرض می‌شود که از این مکتوبات، خوانندگان عمومی را و دانشجویان تاریخ و تذکره را، آن بسیار مهمّ و مستند نکته‌ها آگاهی خواهد شد که در زندگینامهٔ شاه صاحب رحمه‌الله و یا در تذکره‌هایی دیگر یا در تصنیفات و تألیفات ایشان وجود ندارد.

حضرت مولانا مُرتضیٰ حسن چاندپوری رحمه‌الله

در آخر، این امر به نظر موزون می‌آید که بعضی از احوال مولانا مُرتضیٰ چاندپوری رحمه‌الله نیز نوشته شود که از کتابخانهٔ ایشان این کتاب خطّی نادر برای مطالعه و نقل بدستم آمد. مولانا سیّد مُرتضیٰ حسن چاندپوری رحمه‌الله، پسر حکیم سیّد بنیاد علی چاندپوری رحمه‌الله از اخلاف شاه محمّد عارف رحمه‌الله بودند.

۱- مرتبهٔ خلیق احمد نظامی، دهلی، ۱۹۶۹ م.

ایشان دو برادر دیگر نیز داشتند. بزرگتر سیّد مجتبیٰ حسن و کهترین سیّد تجمّل حسین بودند. مولانا چاندپوری در دارالعلوم دیوبند تحصیلات کرده بودند. حضرت مولانا محمّد یعقوب نانوتوی (۲ ربیع الاول ۱۳۰۲ هـ/ ۲۱ دسامبر ۱۸۸۴ م) حضرت مولانا سیّد احمد دهلوی، ملّا محمود و شیخ الهند مولانا محمود حسن دیوبندی رحمه الله (۱۸ ربیع الاول ۱۳۳۹ هـ/ ۳۰ نوامبر ۱۹۲۰ م) از استادان ایشان بودند. ایشان در سال ۱۲۹۷ هـ/ ۱۸۸۰ م، وقتی رسیده بود که مولانا محمّد قاسم نانوتوی (۴ جمادی الاولی ۱۲۹۷ هـ/ ۱۵ آوریل ۱۸۸۰ م) چند روز قبل وفات یافته بودند. ایشان گذشته از کتب تدریسی، فنّ طب نیز در دیوبند فراگرفتند. درس منطق و فلسفه از مولانا احمد حسن کانپوری (۱۳۲۲ هـ/ ۱۸ آوریل ۱۹۰۴ م) گرفته بودند. اوّل ایشان از مهتمم مدرسه آن زمان شاه رفیع الدّین عثمانی دیوبندی رحمه الله (م: ۱۳۰۸ هـ/ ۱۸۹۰ م) خلیفهٔ حضرت شاه عبدالغنی مجدّدی دهلوی رحمه الله مهاجر مدینه (م: ۷ محرم ۱۲۹۶ هـ/ ۳۱ دسامبر ۱۸۷۸ م) به سلسلهٔ نقشبندیه بیعت شده بودند. پس از آن از حضرت مولانا اشرف علی تهانوی بیعت شدند و از ایشان نیز خلافت گرفتند.

دو فرزندِ مولانا چاندپوری به نام مولانا محمّد احسن و مولانا حکیم محمّد انور بودند. حالا این هر دو فوت شده‌اند و هر دو صاحبزاده به سلسلهٔ مطالعه و نقل این مجموعه بنده را تسهیلات زیاد بهم رسانیده بودند.

مولانا چاندپوری رحمه الله به تاریخ یکم ربیع الثانی ۱۳۷۱ هـ برابر با ۳۱ دسامبر ۱۹۵۱ م بروز دوشنبه، در چاندپور فوت و همانجا مدفون شدند.

نسیم احمد فریدی

امروهه
۱۷ شوّال ۱۳۹۷ هـ/ یکم اکتبر ۱۹۷۷ م.

اظهارِ تشکّر

در آخر لازم می‌شمارم که تشکّر صمیمی آن همه آقایان بکنم که از اعانت و نصرت و توجّه و مشورت آنان، تحقیق و تدوین این کتاب و بعداً ترجمه و حواشی و مرحله‌های کتابت و چاپ کردن طی شد.

قبل از همه تشکّر حضرت مولانا مُرتضیٰ حسن چاندپوری رحمه الله واجب می‌دانم که از ذخیرهٔ کتابشان این نسخهٔ خطّی بی‌بها بدست آمد. هر دو صاحبزاده آن جناب، مرحوم مولانا محمّد احسن و شادروان حکیم محمّد انور، فرصتِ استفاده از آن داده آسانیها فراهم کردند. حالا این هر سه بزرگوار فوت شده‌اند. دعا است که خداوند تعالیٰ ایشان را بیامرزاد و مراتب ایشان بلند کناد و از رحمت‌هایی خود بنوازاد. آمین.

دریافتن این کتاب را زمانه‌ای گذشته بود و در این عرصه بینایی من چندان ضعیف شد که من از نوشت و خواند معذور شدم. عالیجناب الحاج حکیم عبدالحمید دهلوی (رئیس سازمان مطالعات علوم اسلامی، همدرد نگر، دهلی‌نو) با عالی همّتی، اخلاص و خیراندیشی و جذبهٔ معارف پروری خودشان دستگیری فرمودند. برای کمک‌کردن در تدوین و ترجمه و حواشی این مکتوبات، معاونی را فراهم کردند. اصلاً آقای عبدالحمید باعث برآوردن این مجموعه مکتوبات نادر، بوده‌اند.

شادروان دکتر یوسف حسین خان نیز استحقاق تشکّر دارند که قدر و قیمت این کتاب را فهمیده تأیید و حمایت این برنامه کرده بودند. اگر نگاه عارفانهٔ ایشان تأیید آشکارکردن این جواهر پاره‌هایی از گنجینه معارف ولی اللّهی نمی‌فرمودند این مجموعه برای مدّتی طولانی منتظر جوهرشناس دیگر مانده بود.

آقای اوصاف علی نیز در تکامل این کار، علاقهٔ خاصّی داشتند و از تمایل مخلصانهٔ ایشان به تمام‌کردن این منصوبه شرکت کامل جستند.

به‌سبب معذوری بینایی من، در این کار تاخیر نیز شد، ولی از اعانت عزیزی انیس احمد فریدی، کار گردآوری مکتوب الیهم و تصحیح متن و ترجمه و تحشیه و تراجم ادامه داشت.

حضرت مولانا سیّد ابوالحسن علی ندوی مدظلّه، اهمیّت این مجموعهٔ نادر را محسوس کردند و بعضی از موانع که در چاپ‌کردن این مجموعه بود، دور فرمودند ـ من ایشان را سپاسگزار و منّت‌شناس می‌باشم.

در تراجم مکتوب الیهم و مقدمهٔ فارسی از فرزند رشید مولانا اخلاق حسین قاسمی، آقای دکتر شریف حسین قاسمی و از همکار ایشان دکتر محمّد اسلم خان کمک زیادی گرفته شد، تشکّر ایشان هم واجب است، خداوند بزرگ آنان را جزایی خیر عطا فرماید.

در سازمان مطالعات علوم اسلامی (همدرد نگر) دهلی‌نو، سرپرست بخش مخطوطات شرقی، مولانا حبیب الرّحمٰن میواتی در کتابت و تصحیح نامه‌ها و در دیگر مرحله‌ها با اخلاص و محبّت بسیار وقت بیش قیمت خود را صرف کردند و برای اینکار، بارها امروهه نیز تشریف آوردند من به ایشان هم تشکّر می‌نمایم.

آقای نورالدّین بهاری با توجه خصوصی متن ترجمهٔ زبان اردو را کتابت کردند. مولانا حافظ عارف حسن امروهوی، مولانا محمّد یوسف، استاد مدرسهٔ اسلامیه عربیه جامع مسجد امروهه مولانا محبّ الحق قاسمی، مولانا حکیم عطاءالرّحمٰن همهٔ اینها به نوعی دست تعاون دراز کردند از این همهٔ عزیزان را شکرگزار و دعاگو هستم.

عزیزم نثار احمد فاروقی سلمه در تهیّهٔ این مکتوب به شکل حاضر «مکاتیب حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی»، به مرحله‌های مختلف مرا کمک کرده‌اند، برای ایشان هم دعاگو هستم.

نسیم احمد فریدی غفرله

امروهه
۱۷ ذی‌الحجّهٔ ۱۴۰۸ هـ/یکم آگوست ۱۹۸۸ م.

مقدّمه

دریافت کردن این مکتوبات نادر حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی علیه الرّحمة و نقل کردن آن به صحت و درستگی، بعداً ترجمه کردن به زبان سلیس و شگفته و با محاورهٔ اُردو و بعد از تلاش و جستجوی آثار مختلف راجع به آن حاشیه نوشتن، این همه کارنامهٔ چندان شاندار و تابناک علمی عموی محترم بنده حضرت مولانا مفتی نسیم احمد فریدی فاروقی قدس سرّه العزیز است که در دایرهٔ صاحبان نظر مقبولیت دوام خواهد یافت.

اهمیّت این کار چند گونه بیشتر می‌شود، اگر این نیز درنظر داشته شده باشد که حضرت مولانا فریدی رحمه الله، نسخهٔ قلمی این مکتوبات را در سال ۱۹۴۷م در چاندپور دریافته بودند و از آن ۲۵ مکتوب را همان وقت نقل هم کرده بودند که به عنوان مکتوبات سیاسی شاه ولی الله، آقای استاد خلیق احمد نظامی در سال ۱۹۵۱م چاپ کردند. سپس در سال ۱۹۶۵م مولانا فریدی رحمه الله این نسخهٔ خطّی را کاملاً برای نقل کردن بدست آمد، ایشان در مدرسهٔ اسلامیه عربیه جامع مسجد امروهه، درس داده می آمدند و بعد نماز ظهر تا عصر در خانه‌ای، روی زمین نشسته نقل متن مکتوبات فارسی و عربی و کار تصحیح آن به انتهای دیده‌ریزی و دقّت نظری می کردند که در آنجا نه روشنایی برق بود نه گزر باد. در انتهای شدّت هوای گرم نیز، ایشان با چندان انهماک کار می کردند که جایی که می نشستند آن نیز از عرق خیس می شد. کم کم بینایی ایشان ضعیف شد و آنوقت هم آمد که

ایشان از نوشت و خواند معذور شدند. ایشان آن را دیکته کرده ترجمه‌اش نویساندند و آن را کراراً قرائت کنانیده، می‌شنیدند و در آن درستگی و ترمیم می‌فرمودند. همانطور در کتابخانه‌ها تشریف برده، با کمک شخصی احوال مکتوب الیهم گرد آوردند. ایشان با این مکتوبات چندان علاقه‌مند بودند که باری از علیگره به ذریعهٔ اُتوبوس می آمدند. در هاپور پایین آمدند و اُتوبوس جایی توقف‌کرده بود که میان درش و یک برکه کثیفی فصل فقط یک و نیم میتر بود. بینایی مولانا ضعیف شده بود. ایشان از اُتوبوس پایین‌شده، چپ و راست نرفته مُستقیماً راه رفتند. در دست ایشان کیفی بود که در آن مسودّه‌های آن مکتوبات بودند. مولانا یکایک در آن برکه عمیق اُفتادند ولی آنوقت ایشان نه دربارهٔ جامه‌های خود فکر کردند و نه خیال زخم و لکد. آن کیف را در هر دو دست خود بالا گرفته بودند. مردمانی که به‌کمک ایشان دویده بودند، از ایشان کراراً می‌پرسیدند که خدایی ناخواسته آن کیف کثیف و غلیظ نشده، هر بار روی آن دست برده می دیدند و با انتهایی احترام و احتیاط گرفته آمدند. ایشان با وجودی که از بینایی محروم شده بودند، اینکار را ناکرده نگذاشتند ـ بالخاصه برادر عزیز من انیس احمد فاروقی سلمه به‌حیث معاون و کمک‌کننده ایشان سالها سال این کار را کردند. متن فارسی و ترجمه‌اش را، بعد از اصلاح و ترمیم، باربار نقل روشن‌کردند. مولانا فریدی ﷺ آرزویی به دیدن این مکتوبات را به شکل کتاب، با خودشان بردند. حضرت شاه ولی الله دهلوی در چند مکتوب خود، این بیت ابوالطیّب المتنبّی را نوشته‌اند و آن اینجا هم صادق می‌نماید:

و ما کلُّ ما یتمنّی المرءُ یُدرکه　　　تجری الریاحُ بمالا تَشْتهی السُّفن[۱]

در چاپ این مکاتیب حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی این قدر تاخیر فوق العاده چرا شد؟ تکرار دادن این داستان فایده‌ای ندارد.

غالب، چون کشتی به ساحل رسید
جور و ستم ناخدارا، به خدا چه گویی؟

کار تدوین و ترتیب این مکتوبات، ترجمه و حواشی و گردآوری احوال مکتوب الیهم، تقریباً در حیات مولانا فریدی ﷫ به تکمیل رسیده بود. ایشان سخن‌های گفتنی آن نیز نویسانده بودند. کار کتابت و تصحیح هم شده بود فقط کار مقدّمه نوشتن آن باقی بود که تذکّر آن در سخن‌های گفتنی خود اشارةً کرده‌اند برای مقدّمه، ایشان چند یادداشت نیز نوشتار کرده بودند ولی احوال ایشان روبه‌انحطاط بود و ایشان نتوانستند که مقدّمه‌اش را بنویسانند. در کشور هند چند ابواب ثقافت مسلمانان هستند که راجع به آن مولانا فریدی ﷫ مرتبه استناد آخرین داشتند ـ از آن همه عنوانی حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی ﷫ و اصحاب با کمال خانوادهٔ ایشان هم است. بدین جهت اگر آن مقدمه از قلم مولانا فریدی ﷫ نوشته می‌شد، راجع به این عنوان، گنجینه‌ای وقیع و اطلاعات گران لازمی بود. ولی این اگر ستم ظریفی روزگار نیست، چه چیزی دیگر است که بار نوشتن مقدّمه به عهده این خاکسار نویسنده اُفتاد. گذشته از نااهلی و بی‌بضاعتی بنده، من این کار را به تمام رسانیدم تا این کارنامه به انتهای شأن علمی و تحقیقی از ضایع شدن باقی ماند. ترتیب این مقدمه، این طور است:

۱- انسان هر آرزویی که دارد، همه آن نمی‌یابد، چنان باد هم می‌وزد که کشتی‌ها آن را نمی‌پسندند.

۱- حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی رحمه الله و دربارهٔ مکتوبات ایشان، تحریر دیکته شده‌ای حضرت مولانا فریدی رحمه الله، در آن ترجمهٔ شادروان مولانا مُرتضیٰ حسن چاندپوری نیز آمده است.

۲- معرّفی مختصری خانوادهٔ حضرت شاه صاحب با کمک کتب مستند.

۳- معرّفی حافظ شاه محمّد عاشق پُهلتی رحمه الله و فرزندشان شاه عبدالرّحمٰن پُهلتی.

۴- معرّفی احوال مختصر حیات و مشاغل حضرت مولانا فریدی رحمه الله و آثار ایشان.

نگاهی به مولانا مفتی نسیم احمد فریدی فاروقی قدس سره

بجا و لازم است که در این مقدّمه، مولانا مفتی نسیم احمد فریدی فاروقی نیز معرّفی شود که در سال ۱۹۴۷ م، مجموعهٔ این مکتوبات نادر را پیدا کرد. بعداً سالها به انتهای دیده‌ریزی، مشقّت و به احتیاط تمام، متن این مکتوبات را دُرست کرده، رونویس کردند. متون مکتوبات را مکرّر دیدند و آنان را به زبان بسیار سلیس، شگفته و نثر عالمانه ترجمه کردند. احوال مکتوب الیهم فراهم آوردند و کسی که تا مدّت چهل سال این گنجینهٔ علمی را با عقیدت و احترام با دل و جان نگهداری کرد و بعد از ده سالِ وفات ایشان برای آوردن این نوادر به منظر عام، سروسامان آماده شده است.

سلسلهٔ نسب نابغهٔ عصر، حضرت مولانا نسیم احمد فریدی فاروقی قدّس الله سِرّه العزیز به حضرت بابا فریدالدّین مسعود گنج شکر اجودنی قدّس سِرّه (م: ۵ محرم ۶۷۰ ه/۱۳ اوت ۱۲۷۱ م) می‌رسد. جدّ امجد ایشان مولوی بشیر احمد فریدی رحمه الله (م: ۱۳۳۴ ه/۱۹۱۵ م) در ایالت پنجاب

معاون حاکم ضلع و سپس داور بودند. پدر بزرگوار مولانا فریدی، حضرت مولانا حسین احمد فریدی رحمه الله (۱۳۳۳ هـ/۱۹۱۴ م) زمینداری خود را نگهداری می‌فرمودند. مولانا فریدی کهترین فرزند ایشان بودند، ایشان به تاریخ ۱۲ رمضان المبارک ۱۳۲۹ هـ/۱۱ سپتامبر ۱۹۱۱ م به مقام امروهه متولّد شدند. تحصیلات مقدّماتی را همانجا فراگرفتند. اوّل در مدرسه ابتدایی محلّه پیرزاده ثبت نام شد و از آنجا در مدرسهٔ ثانوی (نزد تحصیل) آمدند. در امتحان ثانوی هندی موفقیت یافتند و از سال ۱۹۲۷م در دبیرستان نورالمدارس (دانشمندان) درس گرفتند. از هیئت اله‌آباد، در سال ۱۹۲۸م در امتحانات منشی، منشی کامل (۱۹۲۹م) وَرناکیولار فائنال (مارس ۱۹۳۲م) و مولوی (مارس ۱۹۳۳م) و اعلٰی قابلیت و غیره موفقیت یافتند. در سِنِّ ۱۲-۱۳ شعرسرودن هم آغازکردند و «امداد» تخلّص می‌کردند. بعداً استاد زبان فارسی ایشان منشی عبدالرّب شکیب (م: ۱۹۴۹م) آن تخلّص شعری را عوض کرده، فریدی کردند.

مولانا فریدی رحمه الله درس فارسی را به تکمیل رساندند و سپس برای زمان کوتاه در مدرسهٔ عربیهٔ چلّه امروهه درس دادند و بعد از آن در دل ایشان داعیه درس گرفتن ادب و زبان عربی و علوم دینی پیدا شد. چنانچه در مدرسهٔ اسلامیه عربیه جامع مسجد امروهه ثبت نام کردند. اینجا استادانی که ایشان را درس دادند عبارت بودند از مولانا سیّد رضا حسن (برادرزاده حضرت مولانا احمد حسن محدّث امروهوی)، مولانا انوارالحق عبّاسی، مولانا حافظ عبدالرّحمٰن و غیرهم.

بعد از تکمیل بیضاوی و ترمذی از اساتذهٔ نامبرده، برای تکمیل دورهٔ حدیث عازم دیوبند شدند. ایشان در یکی از یادداشتهای خود نوشته‌اند:

"به تاریخ ۸ شوّال ۱۳۵۴ هجری ساعت دوازده بروز شنبه از امروهه حرکت کردم، ساعت ۴ بعد از ظهر به میروت آمدم و نهم شوّال به ساعت ۲ بعد از ظهر به وسیلهٔ قطار به دیوبند به وقت مغرب رسیدم. در مهمانخانه اقامت گرفتم. به تاریخ چهاردهم شوّال بعد نماز مغرب، استاد گرامی مولانا اعزاز علی امتحان جلالین شریف، مشکوٰة شریف، مقامات حریری و مُلّا حسن گرفتند و ۴۸ بارم دادند، و من به درجهٔ دوّم موفق شدم. به تاریخ هفدهم شوّال بروز دوشنبه نتیجه را مشتهر کردند. بیستم شوّال بروز پنجشنبه به نزد مولانا اعزاز علی صاحب شمائل ترمذی شروع کردم. به تاریخ ۲۵ شوّال، شیخ الحدیث مولانا حسین احمد مدنی از آسام به وقت مغرب تشریف آوردند. به تاریخ ۲۶ ترمذی شریف شروع کردند و دعا خواندند. به تاریخ ۲۷ حضرت مولانا سیّد اصغر حسین صاحب درس ابوداؤود شریف شروع کردند. من در آغاز درس حاضر نبودم و به وقت خاتمه درس آمدم".

در شهر لاهور، حضرت مولانا احمد علی مفسّر لاهوری (م: ۱۹۶۲م) در تدریس قرآن، شهرت داشتند و برای استفاده درس ایشان در سال ۱۹۳۶م سفر لاهور نمودم و آنجا سه ماه اقامت گرفته در درس تفسیر قرآن شرکت جستم. حضرت مولانا احمد علی لاهوری ﷬ گواهینامهٔ تکمیل درس تفسیر عطا فرمودند. روی آن تاریخ یکم ذی‌الحجّه درج است در آن زمان بارها فرصت ملاقات با شاعر مشرق علّامهٔ اقبال هم میسّر آمد.

در سال ۱۳۵۷ هـ/۱۹۳۸ م از مدرسهٔ دیوبند سند فراغت بدست آوردم درهمان زمان در مدرسهٔ اشفاقیه، بریلی، جای یک استاد خالی بود. مولانا محمّد منظور نعمانی (م: ۲۸ ذی‌الحجّه ۱۴۱۷ هـ/۴ مه ۱۹۹۷م)

با مولانا فریدی ﷫ از پیش آشنا بودند. ایشان را به بریلی طلب فرمودند. در آن وقت مجلّهٔ الفرقان نیز از بریلی چاپ می‌شد و شمارهٔ ویژه‌ای دربارهٔ شاه ولی الله زیر ترتیب بود. مولانا فریدی، در این کار معاونت کامل کردند و با مولانا منظور نعمانی، روابط صمیمانه تا دم آخر برقرار داشتند. ایشان در مجلّهٔ الفرقان همواره مقاله‌ها می‌نوشتند. فهرست مقالات (که تکامل نیافت) در شمارهٔ خصوصی مجلّه به‌عنوان «به یادگار حضرت مولانا مفتی نسیم احمد فریدی رحمة الله علیه» (جلد ۵۷، شمارهٔ ۵ تا ۸ ماه مه تا اوت ۱۹۸۹ م) شامل است، از روی آن مقالات مولانا فریدی به تعداد دو هزار و شصت و پنج (۲۰۶۵) صفحه گسترده است.

نامهای استادانی که در دارالعلوم دیوبند درس خواندند، به قرار زیر است:

(۱) شیخ الاسلام مولانا حسین احمد مدنی ﷫.

(۲) شیخ الادب مولانا اعزاز علی ﷫ امروهوی (م: ۱۳۷۴ ه/۱۹۵۴ م).

(۳) مولانا میان اصغر حسین دیوبندی.

(۴) مولانا محمّد مفتی محمّد سهول ﷫ بهاگلپوری.

(۵) مولانا مفتی ریاض الدّین ﷫ افضل‌گری.

(۶) مولانا مفتی محمّد شفیع دیوبندی.

(۷) مولانا محمّد ابراهیم بلیاوی.

(۸) قاضی حفظ الرّحمٰن پرتاپ‌گری.

در سال ۱۹۴۲ م برادر بزرگ حضرت مولانا فریدی، پدر بزرگوار این خاکسار راقم الحروف مولوی تسلیم احمد فریدی ﷫ (م: ۴ جمادی‌الاولی ۱۴۰۷ ه/۴ ژانویهٔ ۱۹۸۷ م) در حادثه‌ای شکار شده یکایک مریض شدیدی شدند و تا دم آخر معذور بودند. برای خدمت پدر بزرگوار و ما بچّه‌ها،

مولانا فریدی رحمه‌الله، از خدمت مدرسهٔ اشفاقیه بریلی، استعفا دادند و در مدرسهٔ اسلامیه عربیه جامع مسجد امروهه به عوض پانزده روپیه ماهانه کار معلّمی را اختیارکردند. بعداً در سراسر حیات نخواستند که بیرون از امروهه بروند. در حالی که در دانشگاه اسلامی علیگره، ایشان را ریاست شعبه دینیات تقدیم شده بود. ایشان برای برادران و برادرزادگان خود، خودشان را قربان کردند و بدین وجه زن هم نگرفتند. مثال دیگر ایشان بعد از تلاش بسیار هم یافته نخواهد شد.

ایشان از دانشجویان مدارس اسلامی و علوم دینی عشق می‌ورزیدند. گذشته از زندگی ترک و تجرد و بی‌سروسامانی کامل خود چندین مدارس را اعانت می‌فرمودند و دیگران را هم وا می‌داشتند که کمک کنند و همین طور یتیمان و بیوهٔ زنان و محتاجان و معذورین و دانشجویان نادار را چنین دستگیری می‌فرمودند که به‌کسی خبر نمی‌شد.

در آخر عمر از بینایی محروم شدند و از مدرسهٔ اسلامیه سبکدوش شدند ولی در هر کار صلاح و فلاح مدرسه شریک و معاون بودند در مسجد خود، دانشجویان را تا وقت آخر همواره درس نیز می‌دادند. ایشان در دهاتها و قصبات، مدارس متعدّدی بناکردند. در سراسر زندگی خود امیر جماعت تبلیغی و مفتی شهر بودند. بنابر شخصیّت اختصاصی بی‌مثال و بی‌داغ، نه‌فقط تمام شهر بلکه هر آن کسی گرویده ایشان بود که از این حضرت فقط یکبار ملاقات کرده و از این سعادت بهره‌مند شده باشد.

زندگی ایشان چنان بود که ما در یادآوری ابرار و اخیار و عبادالله الصالحین قرون اولی می‌افتادیم که ما ذکر ایشان در کتب می‌خوانیم و گواهی آن همه با دیدن شخصیّت و سیرت مولانا فریدی رحمه‌الله بدست می آمد.

چنان سادگی داشتند که سادگی و بی‌نفسی بیشتر از آن ممکن نبود. در اثاثیه ایشان به جز کتب چیزی دیگر قطعاً نبود. بالعموم دو دست جامه، یک دو دستمال، فوطه‌ای و ملافه‌ای همواره با ایشان بود. نگارنده این حروف مثالی هم یادآور نمی‌شود که ایشان گاهی سفارش غذای کرده باشند. هر شی به شکلی که می‌یافتند آن را تناول فرموده، خدا را شکر به جا می‌آوردند. برای میهمانی نیز تکلّف و تعارف خاصّی نمی‌کردند. آخرین بیست سال زندگانی خود را در مسجد بسر کردند. حصیر مسجد تختخواب ایشان بود. در تابستان فرش مسجد را از آبپاشی سرد کرده می‌شد و در زمستان ملافه‌ای کُلفت می‌گسترانیدند دو بالش کوچکی بود که روی آن سرگذاشته استراحت می‌فرمودند.

مولانا فریدی رحمه‌الله به اعتبار عقیده و مسلک پیرو علمای دیوبند بودند ولی ایشان به ظاهر عالمی بودند و به باطن درویش و صوفی کامل بودند. از بندگان خدا محبّت عمیق می‌داشتند برای علمای سلف و بزرگان سلسله، در سینهٔ ایشان چندان جذبات عقیدت و احترام جا داشت که آن را به حرفها بیان کردن کار مشکل است ـ جدّ مادری نگارنده و استاد و پیر و مرشد حضرت شاه سلیمان احمد چشتی صابری (م: ۲۳ رجب ۱۳۸۱ ه/یکم ژانویهٔ ۱۹۶۲ م، پنجمین سجّاده‌نشین حضرت خواجه شاه عبدالهادی چشتی رحمه‌الله) تقریباً هر روز ملاقی می‌شدند و از درویشی ایشان بسیار متأثر بودند و ادب و احترام بی‌نهایت ایشان را ملحوظ خاطر داشتند.

شادروان مولانا قاضی زین‌العابدین سجّاد میروتی، باری برای دیدن مولانا فریدی رحمه‌الله امروهه آمده بودند. برای سوارکردن ایشان نگارنده این حروف، تا ایستاسیون، به همراهی ایشان فاصلهٔ مختصری طی کرد. در میان

راه ایشان راجع به مولانا فریدی رحمه الله به من فرمودند:

"عزیزم، چه گوییم این شخص (مولانا فریدی) ما همهٔ مُلّایان را شرمنده ساخته است".

مطالعهٔ مولانا فریدی رحمه الله به نهایت وسیع بود، بیشتر اوقات ایشان یا در خدمت خلق صرف می‌شد یا در اشاعت دین و یا در مطالعهٔ کتب و تصنیف و تألیف ـ ایشان از زمان کودکی شبکور بودند یعنی در تاریکی نمی‌توانستند چیزی ببینند. تاهم از کمک چراغ در شب تا دیر مطالعه مشغولیت می‌داشتند بدین جهت بینایی کاملاً باقی‌نماند. ولی بعد از آن هم کسی دیگر قرائت می‌کرد و می‌شنیدند و مقالات را دیکته کرده می‌نویسانیدند.

ثقافت اسلامی هند، بالخاصه از قرن هفدهم میلادی تا قرن بیستم میلادی که سیصد سال را احاطه می‌کرد، تاریخ علمی آن درنظر مولانا بسیار عمیق و انتقادانه بود. هزارها کتاب در مطالعه ایشان آمده بود صدها کتب از اینجا و از آنجا خریدکرده جمع‌کرده بودند. موضوعات خصوصی که ایشان به نظر خود آورده بودند این‌طور بود:

۱) حضرت شیخ احمد سرهندی رحمه الله مجدّد الف ثانی و اسلاف و اخلاف ایشان.

۲) حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی رحمه الله و اسلاف و اخلاف ایشان.

۳) حضرت سیّد احمد شهید رای‌بریلوی رحمه الله و نهضت جهاد ایشان.

۴) علمای کبار دیوبند.

۵) اولیاءالله در سلسلهٔ چشتیه و نقشبندیه.

بیشتر مقالات مولانا فریدی در مجلّهٔ الفرقان (لکهنو) چاپ شد ولی بعضی مقالات در مجلّهٔ تذکره (دیوبند) القاسم (دیوبند) دارالعلوم (دیوبند)

الحرم (میروت) البلاغ (بمبئی) و غیرهم چاپ شده‌اند. احوال تصنیفات و تراجم ایشان مختصراً این طور است:

(۱) تجلّیات امام ربّانی (دو جلد) انتخاب مکتوبات اردو ترجمهٔ مکتوبات شیخ احمد سرهندی رحمه الله مع حواشی و مقدّمه، چاپ شده، الفرقان ۱۹۷۶ م.

(۲) مکتوبات خواجه محمّد معصوم سرهندی رحمه الله، انتخاب مکتوبات، و ترجمهٔ اردو، ناشر الفرقان لکهنو، ۱۹۶۰ م.

(۳) تذکرهٔ حضرت خواجه باقی بالله رحمه الله مع صاحبزادگان و خلفا، ناشر الفرقان، لکهنو، ۱۹۷۸ م.

(۴) تذکرهٔ حضرت شاه اسمٰعیل شهید رحمه الله، ناشر الفرقان، لکهنو، ۱۹۷۷ م.

(۵) وصایای حضرت شیخ شهاب‌الدّین سهروردی، ناشر الفرقان، لکهنو، ۱۹۸۸ م.

(۶) فواید قاسمیّه جزوهای غیرچاپی حضرت مولانا محمّد قاسم نانوتوی، ناشر ادارهٔ ادبیّات دهلی، ۱۹۸۰ م.

(۷) مکتوبات اکابر دیوبند، مجموعهٔ مکتوبات علمای کبار دیوبند.

(۸) مکتوبات سیّدالعلما مولانا احمد حسن محدّث امروهوی، ناشر مدرسهٔ اسلامیهٔ عربیه امروهه، ۱۹۹۰ م.

(۹) اوّلین سفرنامهٔ حجاز از هند، رفیع‌الدّین خان فاروقی، شاگرد حضرت شاه ولی الله دهلوی رحمه الله (م: ۱۲۲۳ هـ/۱۸۰۸ م)، سفرنامهٔ حج ایشان که در دوران سال ۱۲۰۱ هـ/۱۷۸۷ م و ۱۲۰۳ هـ/۱۷۸۹ م تألیف شد، ترجمهٔ اردوی آن مع مقدّمه، ناشر الفرقان، لکهنو، ۱۹۶۱ م.

(۱۰) تذکرهٔ خلفای حضرت شاه عبدالرّزاق رحمه الله جهنجهانوی.

(۱۱) قافله اهل دل: حضرت شاه غلام علی نقشبندی، احوال و ملفوظات، ناشر الفرقان، لکهنو، ۱۹۸۹ م.
(۱۲) تذکرهٔ شاه عبدالرّحیم و شاه ابوالرّضا فاروقی، ناشر الفرقان، لکهنو، اکتبر ۱۹۸۹ م، ورق ۱۷۲.
(۱۳) تذکرهٔ شاه عبدالعزیز محدّث دهلوی رحمه الله، ناشر الفرقان، لکهنو، فوریهٔ ۱۹۹۲ م، ورق ۱۹۸.
(۱۴) تذکرهٔ حضرت شاه ابوسعید حسنی رای‌بریلوی، ناشر الفرقان، لکهنو، ۱۹۸۹ م.
(۱۵) کاروانِ اهلِ فضل و کمال، احوال شاه محمّد اسحٰق محدّث دهلوی رحمه الله مهاجر مکّی و شاگردان ایشان، ناشر الفرقان، لکهنو.
(۱۶) سفرنامهٔ حج نوّاب محمّد مصطفیٰ خان شیفته، تلخیص و ترجمه به اردو (تاکنون چاپ نشد).
(۱۷) زیارت حرمین (این سفرنامهٔ حج خود حضرت مولانا فریدی رحمه الله است که در پنج قسمت در مجلّهٔ الفرقان، لکهنو چاپ شده بود.
(۱۸) مکتوبات نادر حضرت شاه ولی الله دهلوی رحمه الله که دو جلد متن آن و دو جلد ترجمهٔ اُردوی آن که حالا در اختیار خوانندگان گرام گذارده می‌شود. مولانا فریدی رحمه الله بر این مکتوبات تا مدّت چهل سال دیده‌ریزی فرموده‌اند. دربارهٔ آن تفصیلات دیگر در همین مقدمه تذکّر داده شده است.
(۱۹) نسیم سحر: مجموعهٔ شعری حضرت مولانا فریدی رحمه الله در سال ۲۰۰۲ م به چاپ شده است.

حضرت مولانا فریدی رحمه الله از حضرت مولانا حسین احمد مدنی بیعت کرده بودند. از شیخ خودشان و خانواده حتّی از شاگردانشان بی‌نهایت

محبّت می‌کردند. از شیخ الحدیث مولانا محمّد زکریا کاندلوی علیه الرّحمه نیز تجدید بیعت فرمودند و خلافت و اجازت هم یافتند. گذشته از آن مولانا سیّد مقبول حسن رحمه الله و مولانا فتح محمّد میواتی رحمه الله هم بدون طلب ایشان را خلافت عطا کرده بودند ولی مولانا فریدی رحمه الله گاهی کسی را مُرید نکردند. برای بیعت به خدمت دیگران می‌فرستادند.

هر دو برادر بزرگ ایشان که برای خدمت آنان من جانب الله مأمور بودند، رحلت فرمودند، گویا این تکمیل کار ایشان بود. از ابتدای سال ۱۹۸۸م سلسلهٔ علالت شروع شد ولی معمولات ادامه داشت. روزه‌های رمضان المبارک هم کاملاً داشتند. در ماه ژوئن و ژوئیه ناراحتی غلبه داشت، ضعف بیشر شد و از ماه اوت ۱۹۸۸م معالجهٔ پزشکی شروع شد، ولی به گفتهٔ کسی از سخنوران زبان اردو: "همه تدبیران به عکس العمل رسید و داروها کار نکرد".

بالآخره به تاریخ ۵ ربیع الاوّل ۱۴۰۹ هـ/۱۸ اکتبر ۱۹۸۸م بروز سه‌شنبه به وقت صبح ساعت هشت و چهل دقیقه، این پیکر مجسّم علم و فضل، فقر و درویشی، ایثار و اخلاص، ارشاد و هدایت و شفقت و مرحمت، این دنیای اسباب و ظواهر را خیرباد گفته «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكٍ مُقْتَدِرٍ» با رفیق اعلای خود پیوست. در آن مسجد محلّهٔ جهنده شهید که در آن آخرین بست ساله زندگی خود بسر برده بودند، در یکی از حجره‌ای آن برای خواب ابدی جا یافتند.

نگارنده، تاریخ از آن آیت کریمهٔ «نُورٌ علٰی نُورٍ يَهدِی اللهُ لِنُورهِ مَن يَّشَاءُ» جُست ـ تاریخ دیگر نیز از حروف قرآن کریم برآمد:

فریدی شده عازم ملک باقی   اَعَدّ لَهُ الله اَجْراً کریماً
کلام الهی چه تاریخ گفته   لقد فاز (والله) فوزاً عظیماً

آقایان که در این کار کمک کرده‌اند تشکّرشان را مولانا فریدی ﷫ نویسانده بودند که در مقدّمهٔ ایشان شامل است. این فریضهٔ بنده هم هست که آقایانی که در مرحله‌هایی بعدی تعاون فرموده‌اند، به حضور ایشان جذبات تشکّر تقدیم کنم.

حضرت مولانا سیّد ابوالحسن علی ندوی مدّظلّه با وجود ناراحتی و گرفتاریهای شدید، برای این مجموعهٔ مکتوبات، تقریظ تحریر فرمودند. ایشان از زمان دراز اشتیاق داشتند که این مکتوبات به چاپ رسند. تحریر ایشان مجموعه مکتوبات را وقیع ساخته است. خداوند بزرگ ایشان را با صحت و سلامتی داراد.

آقای دکتر وقارالحسن صدّیقی افسر ویژهٔ کتابخانهٔ رضا، رامپور و آقای فراست علی[1] در سرپرستی خود این مجموعه را به چاپ رسانده‌اند. تشکّر ایشان هم بر خود لازم می‌شمارم. بنده از آقای عبدالرّحمٰن قریشی هم سپاسگزارم که زحمتهای زیادی برای تحریر رایانه‌ای این مکاتیب حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی کشیده‌اند.

نثار احمد فاروقی
برادرزاده مولانا فریدی ﷫

دانشگاه دهلی، دهلی
۲۱ شعبان المعظّم ۱۴۲۴ هـ/
۱۸ اکتبر ۲۰۰۳ م

۱- یک ناشر با صلاحیت، سلیقه‌مند و مدیر بنگاهٔ کتب اسلامی، دهلی نو است.

مکاتیب

حضرت شاہ ولی اللہ محدّث دہلوی رحمہ اللہ

جلد اوّل ۔ قسمت اوّل

گردآوری

شاہ عبدالرّحمٰن پُھلتی رحمہ اللہ

مکتوب ﴿ ۱ ﴾

به طرفِ معارف و حقایق آگاه

میان شاه نُورالله رحمه الله

(در کتمِ اسرار و ترغیبِ احکامِ شرعیّه که اقدمِ اصحاب آنجناب و اکرمِ احبابِ آن ولایت مآب‌اند)

باسمه سبحانه

برادرِ عزیزالقدر میان **نُورالله** نَوَّرَه الله تعالیٰ، بعد از سلامِ مسنون الاسلام مطالعه نمایند. مکتوبِ بهجت اُسلوب رسید و حقیقتِ مرقومه واضح گردید. علم وحدتِ وُجود به منزلهٔ ماءِ نیل است، مَاءٌ للمحبوبین و بلاءٌ للمحجوبین اهلِ نفس را آن قدر حیرانی که به سببِ این اعتقاد می آید، معلوم نیست که به چیزی دیگر بوده باشد. عامّه را هیچ بهتر از آن نیست که بر علومِ تقلیدیّهٔ اجمالیّه که شارع بیان فرموده، قطعِ نظر از تحقیقات و تشویشاتِ متکلّمین، اکتفاء نمایند و زیاده از این فکر نکنند، نه نفیّاً و نه اِثباتاً. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۲ ﴾

به جانبِ حضرت والد بزرگوار کاتبِ حروف ادام الله و أبقاه

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

که حافظِ علوم و حاملِ اسرارِ بزرگیِ حضرتِ ایشان‌اند

گرامی قدر محمّد عاشق جیو سلّمهم الله تعالیٰ.

امّا بعد، خطِّ بهجت نمط رسید و حقیقتِ مرقومه واضح گشت. سالک را از وظایفِ ظاهره با وجودِ تعلّقِ قلب به جلال و کبریای حضرتِ حق سبحانه نیز چندی لازم گرفتن از ضروریات است. زیرا که مردِ کامل آن است که طبقهٔ نفسیّه و طبقهٔ نَسمیّه هر یکی را حظّی رساند. به چشمِ وجدان احساس کرده آمد که مجذوبِ خالص را در دارالجزاء چندان رفعتی و عظمتی نسبتِ سالکِ خالص نیست. آری کمالی که وی را فی نفسهٖ هست، آن چیزی دیگر است. دارالکسب و دارالجزاء هر دو به حسبِ این کمال مُستوی‌اند، اِذ لا یُکسَبُ بقُوَی النَسمِیّة و لا یُجازی علیه ـ چنین ثبات علٰی افاعیلِ النَسمیّه چنانکه عارفی در مصافِ غزاة با احادِ ناس هم رنگ است و نیز در وقت قسمتِ غنایم عرفانِ او چیزی است که برای جزای او را نخواستی بلکه مطلوب لذاتهٖ است.

جملگی وظایف که مختارِ ماست سه وظیفه است. **کما قالَ رسُول الله صلّی الله علیه و سلّم، استعینوا بالغدوةِ و الروحَةِ و شیءٍ مِنَ الدُلجَةِ**[1]. چون به تهجّد برخیزد، هفت رکعت خواند، یا نُه یا یازده. سورهٔ یٰسٓ یا واقعه یا یُوسف بخواند. بعد از آن دعا کند از دعواتِ ماثوره، به آنچه مناسبِ وقتِ او باشد و باید که امتدادِ وقتِ دعا مثلِ وقتِ قرأةِ سورهٔ مُلك یا قریبِ آن باشد. حصنِ حصین را از فضل دعاء غیر معرفت مطالعه باید کرد. بعد از آن به تفکّر و تعلّقِ قلب مشغول گردد، تا وقتی که تواند. ثانی فجر است. بعد از آن صد بار تهلیل و صد بار سُبحانَ الله و بحَمدهٖ. بعد از آن به تعلّقِ قلب به حقّ سُبحانه مشغول گردد تا بلند شدنِ آفتاب. پس آنگاه دو رکعت خواند و نزدیکِ گرم شدنِ آفتاب چهار رکعت. ثالث ما بعد عشاء است، صد بار تهلیل فوقَ الخفیّه و

۱- «استعینوا بالغدوةِ و الروحَةِ و شیءٍ مِنَ الدُلجَةِ» (حدیث بخاری)

دُونَ الجهر. پس آنگاه سورهٔ مُلك تا حدّی مستجاب. بعد از آن بر سرِ فراش رود. مُعوّذات خوانده و در دست دَم کرده تمام وُجود مَس کند. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۳ ﴾

به طرفِ حقایق و معارف آگاه

شاه نُورالله رحمه الله

در ارشاد و طریقِ تسلیک طالبان

برادرِ گرامی قدر میان **نُورالله** اَوصَلَهُ الله إلی مَعارِجِ الکمالِ، از فقیر بعد از سلامِ سنّت الاسلام مطالعه نمایند که مکتوبِ بهجت اُسلوب رسید، حقیقت واضح گشت. اکثر اشخاص که رغبتِ راهِ خدا دارند، استعدادِ ایشان برنیامد که به حضور مجرّد تکلیف دهند یا دَوام محبّت و بستگیِ خاطر به معنی دلبر مطمحِ نظرِ خویش دارند. صَباحاً و مَساءً - چارهٔ ایشان آن است که ملاکِ امر در حقِّ ایشان مقدارِ دگر باید ساخت. مثلاً گویند که در لیل و نهار چهار هزار بار تهلیل می گفته باشد. دو سه ماه به همین مقدار از ایشان اکتفاء باید کرد. چون دلِ ایشان به ذکر گفتن آرام گرفت، آنگاه ملاحظهٔ محبوب ذهنیّهٔ شوقیّه بدان شرط کنند. چون این نیز مستقر شد، ذکرِ خفیّه آمُوزند. تأمّل کردم که اضطرابِ اکثر سالکان از آن است که ایشان اگرچه استطاعتِ فهمِ معنیِ مجرَّد و شوق و توحید دارند، امّا به حسبِ حال طبیعتِ مُلوّثهٔ ایشان که در کشاکش سِفلیّات اُفتاده آن را در نمی پذیرد. از این سبب عقده در حالِ ایشان می اُفتد و انواعِ شُکوک و ظُلمات از ایشان سربَر می زند.

بالجمله دانسته شد که حدّادان را با مُلوک قیاس نتوان کرد. این وقت تفصیل این سرِّ بیش از این ممکن نَبُود من بعد إن شاءالله نوشته خواهد شد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۴ ﴾

به طرفِ حقایق و معارف آگاه
شاه نُورالله رحمه الله

برادرِ عزیز میان نُورالله رقّاهُ الله إلَی مَعارج الکمال، از فقیر ولی الله بعد از سلامِ محبّت التیام مطالعه نمایند که رقیمهٔ ایشان رسید و حقیقت مرقومه روشن گشت. سبب نامعلوم کردنِ اثرِ صحبت در اینجا و معلوم کردن بعدِ فرقت آن است که طبیعتِ فقیر در این ایّام مایل است به علومِ ظاهری؛ رُو به ظاهر است و پشت به باطن- و شما علَی العکس - نیز فرو نه و گذر به راهِ ظاهر وجود در باطنِ باطن دو حبابهٔ إنباء و انعکاسِ اسمِ تشریع در حقیقت این عبدِ ضعیف، در باطن و مخذوله در ظاهر، این همه در این مراتب علی سبیل الاجمال خاصّه است به فقیر، و شما در تحقیق از ان نومید که نَسمهٔ شما مثل چه بچهٔ نُور گردد و رُوحِ شما به مقام حکمت متحقّق شود. مآل کار شما اگر اجتهادها به تقدیم رسانید همین است، و لیکن إن شاءالله تعالٰی از اجتماع این امور که خاصّه است نیز بهره‌ای خواهند یافت. «وَالله عَلٰی مَا نَقُولُ وَکِیْلٌ»[1].
و السّلام.

*

۱- القصص (۲۸)، آیة ۲۸.

مکتوب ﴿ ۵ ﴾

به طرفِ حقایق آگاه
شاه نُورالله رحمه‌الله
(در اَجوبهٔ بعضی شبهات)

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم[۱]

برادرِ گرامی قدر میان نُورالله عافاهُ الله تعالٰی، بعد از سلامِ محبّت انتظام از فقیر ولی الله مطالعه نمایند که کتابِ ایشان رسید و حقیقتِ مرقومه واضح گشت. استدعای جواب شُبهات به تفصیل کرده بودند. لهذا در آن شروع می‌رَود. امّا آنکه از اینجانب تفقّدِ حال ایشان واقع نشد. راست گویم سببش اِنقباضی بود که در خود نسبتِ شُما می‌یافتم، بی آنکه وجهِ اُو معلوم باشد. بسا سخن که به دهان آمده باشد امّا لب بدان نکشود. وَ الله اَعْلَمُ بحقیقةِ الحال و امّا آنکه شما را قلق و اضطراب نایافتِ مقصودِ خویش است. مرد آن است که هر چه اُو را پیش آید آن را به میزانِ عقل و ادراک سنجد و قانع قیل و قال و مقلّدِ محض در همه چیز نگردد. شما به عقل و ادراکِ خویش در این مسئله خَوْض کنید. هم شما را منصف کردیم، آیا شما را نحوی از بقا و فنا و وجهی از دوامِ یادداشتِ طریق از تأثیرِ صحبت است یا نه؟ اگر به کلّی خود را در این امر در دهید این دایره وسعتی پیدا کند لامحالا. آری، وسعتِ دایره و شیوعِ آثار به سببِ کثرت توجّه امری دیگر است. غرض من نفس این معنٰی است. چه بلاست داده را ناداده انکاشتن، دیده را نادیده دانستن و استعدادِ اصلیِ شما وسعت همین دایره است. امّا ترقّی از آن به طریقِ

۱- علاوه بر سورهٔ التّوبة (۹) در آغاز هر سوره (۱۱۳) و النّمل (۲۷)، آیة ۳۰.

انعکاس، امری است بیرون از حساب. امّا آنکه ترکِ موافقتِ فقهای حنفیّه در بعضی مسایل که خلافِ احادیث صحیحه است، جای طعنِ عوام است. چه کنم شما هم می‌دانید که در کهنبایت بعد عصر واقعه دیده شد و همان روز بعضی مسایل مجدّدیّت و آنچه حقّ است در قیاس و اجماع مذکور شد. بعد از آن چون به دهلی رسیدیم گفته شد که در عملیّات از حقّ سبحانه جمع خاطری خواهد شد. بالجمله امّیدواری از کرم حضرتِ باری آن است که آهسته آهسته اذهان او را قبول کنند و اذیّتی از این سُو به مَنْ نرسد و اگر خواهد رسید چه کنم معذورم:

گر طمع خواهد زمن سلطانِ دین
خاک بر فرقِ قناعت بعد ازین

و امّا آنکه میان محمّد عاشق صلای نایافت می‌زنند، در حالِ ایشان تأمّل کنید. یادداشت و توحید و جمعِ همّت به سوی او مراصد ایشان هست یا نه. پیش از این گفته بودم که ایشان را بعد مدّتی هیچ قلَقْ نخواهد ماند. شما هم می‌دانید، حالا مبدأ آن وعده است و اگر در این اثناء به مکانی دیگر برآرند، این معنٰی زیاده‌تر واضح خواهد شد. از ایشان استفسار کنید. ایشان را در این مسئله حَکَمْ کردیم. امّا آنکه با محمّد عالم گفته شد که کار ما رونق خواهد یافت. تفصیل این قصّه آنکه با وی گفتم که مرا خلعتِ مجدّدیت داده‌اند. گفت تقلیدِ کدام امام، گفتم تقلیدِ حدیثِ پیغمبر صلّی الله علیه و سلّم. دیگر گفتم حق سبحانه در حقِّ این فقیر وسعتِ معاش اراده کرده است و صورتی از صُور آن تقریر کردم که اگر توانید به این طور سعی کنید و الّا نه. در مدّتی مجموعِ امرین ظاهر خواهد شد، خواه به این صورت خواه به صورتی دیگر. حالا نیز قولِ من همان است و همین امّید دارم از حضرتِ کریم مطلق،

و هرگز متخلّف نخواهد شد. نگویم که آن وقت از دراهم و دنانیر در خزانهٔ من خواهد بود، نه بلکه کفافی که دیگر غم معاش نخواهم خورد و اگر عائلی یا فقیری به من گراید، خوراک و پوشاک او را مُتکفّل. نگویم همه عالم این طور را قبول خواهند کرد، بلکه سه چهار تا آنکه وقتی آید که کار روشن‌تر شود، نه به دستِ من بلکه به دستِ دیگری، به طریق نیابت از من - به این معنیٰ خمول را منافی خواهد بود و نه تولّی را که به مَنِشْ مخصوص کرده است:

مصلحت نیست که از پرده برون اُفتد راز
ورنه در محفل رندان خبری نیست که نیست

از برادر **محمّد عاشق** پرسید که این معنیٰ مکرّر پیش ایشان گفته‌ام. آیا چیزی زیاده از این گفته‌ام، یا در کلامِ من عوجی و اختلافی هست؟ مرا شفقتی هست نسبتِ شما و آن را بَدل نخواهم کرد. لهذا می‌گویم که به این هندوی شیطان سیرت که هیچ مناسبتِ باطن ندارد و علمِ او فقط بر زبان است، با او نشست و برخاست نکنید که جُبار[1] خواهد بود. کار شما در مسایلِ جواب تقلیدِ محض است نه تحقیق. چنان نشود:

کُلاغی تگِ کبک را گوش کرد   تگِ خویش را هم فراموش کرد

دیگر آن به سماع نغماتِ قانُون خوگر نشوید که بد چیزی است مردِ سالک را. **«إن أحْسَنتُمْ أحْسَنتُمْ لأنفُسِكُم و إنْ اَسَأتُم فلَهَا»**[2]. و السّلام و توثیقُ المهجة و الغَرَام.

*

۱- جُبار: الهدر، یقال ذهب دَمُه جُباراً ای لم یُوخذ بثأره.

۲- بنیَ اسرآئیل/الأسراء (۱۷)، آیة ۷.

مکتوب ﴿ ۶ ﴾

به طرفِ حقایق آگاه

شاه نُورالله رحمه الله

(در تسلّی بعض تأدیبات)

برادرِ گرامی میان نُورالله، بعد از سلامِ محبّت انتظام مطالعه نمایند که مکتوبِ بهجت اُسلوبِ ایشان رسید و حقیقتِ مرقومه واضح گشت. جنگ ما نیز شعبه‌ایست از شعباتِ صلح. و اِنَّ الله اِذَا نَظَرَ إلی عبدٍ نظرَ الرحمة لاَیَشْقیٰ اَبَداً و لاَیَنظُرُ إلیهِ بَعیْنِ السُّخطِ سَرمَداً و کذٰلكَ مَن شاءَ مِن عِبادِهٖ و لکن در عالم تقلُّب اُفتاده‌ایم بر آن وضع معامله می‌کُنایند که مناسبِ این عالم باشد، با وجودِ استحفاظِ اصلِ وداد و عدمِ تغیّر، دانسته باشید که در مجلسی از مجالسِ صحبت ضعیف این تشکیک‌ها گفته باشید و یقین چون بر اصل غرض اطّلاع بود همه استحسان یافت و اگر اطّلاع بر اصل غرض نمی‌بود نیز ساخته، صبر اوسع از این است و لذّتِ اُوام بر ضعیفی نزدیک قوی فطرتان خوشتر است از لذّتِ انتقام، لیکن چه توان کرد که از این مقوله، هیچ نبود و نفس را در این شورش نصیبی نبود. اصلح الله حالي و حالَك وَرَقاكَ إلَی مَعارج الکمالِ وَقرّعُیونَنابك و جَعَل وَدَادَنا دائماً مُسْتَمِرّاً إلی الدّارِ الآخِرَةِ بَلْ إلَی مَا بَعْدَهَا وَ تَابَ علیك في جمیعِ عَثَراتِ اَقْدامِكَ وَزَلّاَتِ اَقْلاَمِك. در این شورش که از طبع اطیب نبود حالتی عجیب یافته شده. شمّه‌ای از آن بر پرچهٔ طولانی به میان محمّد عاشق نوشته شده، در آنجا مثل گردباد نگاشته آمد و مثل رنج و مثل شمشیر شاید در بعضی اوقات بر آن مطّلع خواهد شد. حاجتِ سفرِ بدنی نیست، سفرِ قلبی مطلُوب است. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۷ ﴾

به طرفِ حقایق آگاه
شاه نُورالله رحمه الله
(در تسلّی مع ارشاد ادب)

برادرِ گرامی قدر میان **نُورالله** نَوّرهُ الله تعالی، بعد از سلام مطالعه نمایند. مکتوبِ مرغُوب رسید و حقیقتِ مرقُومه معلوم گردید. محبوبِ دلا! دلِ این فقیر را کیفیّتی است که از ازل تا ابد متغیّر نمی‌گردد و آن شفقت است بر خلق الله عموماً و بر آنانکه در حضرتِ وجود تعیّناتِ اعتباریّهٔ خود را در نَوَرْدیدند به واسطهٔ این محقّر خصوصاً. لیکن آن یک کیفیّت چون به آن مردم می‌رسد هر لحظه صورتِ دیگر برحسبِ استعدادات مختلفه می‌یابد. «**إنَّ الله لاَيُغيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حتّٰى يُغيّروا مَا بِاَنْفُسِهِمْ**»[1] لیکن چنان معلوم می‌شود که زبان قلم شما اَفصح است از زبانِ دل شما. باید که زبان دل شما افصح باشد از زبانِ قلم و در این صفت بکوشید. **إنَّ الله لاَيَنْظُرُ إلٰى صُوَرِكُمْ وَ اَعْمَالِكُمْ وَ لٰكِنْ يَنْظُرُ إلٰى قُلُوْبِكُمْ** وقت تنگ بود و اِلاّ واضح تر می‌نوشتم.

*

مکتوب ﴿ ۸ ﴾

به طرفِ برادرِ خُرد حقایق و معارف آگاه فضائل و کمالات دستگاه مخدومی
شاه اهلُ الله رحمه الله
(در جواب مکتوبی که در استدعای مراجعت از سفرِ حرمین شریفین به خدمتِ حضرت ایشان نوشته بودند)

۱- الرّعد (۱۳)، آیة ۱۱.

برادرِ ارجمند میان اهلُ الله سلّمهُ الله تعالٰی، از فقیر ولی الله بعد از سلامِ سنّت الاسلام مطالعه نمایند. صحیفهٔ شریفه رسید و حقیقتِ مرقومه به وضوح پیوست. فقیر مأمور است من عندالله به ادای حجّ و زیارتِ قبرِ رسُول الله صلّی الله علیه و سلّم و اخذِ فیوض از جنابِ عالمیان مآب رُو نهد. الباسِ حضرت مرحوم یکچند از خود جدا کرده‌ایم:

رشته‌ای در گردنم افگنده دوست می‌برد هر جا که خاطر خواهِ اوست

نزدیکِ ما امر حضرتِ حقّ اَولٰی و اَنْهٰی است از اطاعتِ مردمان:

از خود و خویشان جُدایی کرده‌ایم هر که اُو جُز یارِ ما، اغیارِ ماست

در سِرِّ من در داده‌اند که هِمَم مَیادِنِ عالیه همه مصروف به حفظ و تأیید تو است و در ذهاب و اِیاب عنایتِ حضرتِ حقّ شاملِ احوال تو است. بعد از این امر و علمِ یقین سخت هیچ بیچارگی است، به گفتهٔ جاهلانِ بی‌حاصلانِ چند که هنوز بصرِ بصیرتِ‌شان وانشده درمانیم، لباسِ ولایت که به نیابتِ اولیاء طریقهٔ عَنْ عَنْ پوشیده بودم یکچند همه را خلع کرده بر تو انداخته‌ام و خود مجرّد گشته‌ام و امّید دارم که لباسِ خاص که آن مظهریّتِ نُور محمّدی است در بدن پوشانند از بهر این شوق کشان کشان می‌رَوم و امّیدواری داریم که هر جا که رویم حضرتِ حقّ زیاده از این کرامت فرماید. خوش باشند و به دل غبار را راه ندهند «اِنْ یَکُن غَنِیّاً او فَقِیراً فَالله اَولٰی بِهِمَا»[۱] و این آیة جهرةً برخوانند «قُل اِنْ کَانَ آبَآؤکُم و أبنَآؤکُم وَاِخْوَانکُم و أزوَاجُکُم و عَشِیْرَتُکُم وَاَمْوَالُ نِ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ کَسَادَهَا و مَسٰکِنُ تَرْضَونَهَا أحَبَّ اِلَیکُم مِنَ الله وَرَسُولِهٖ وَجِهَادٍ فِی سَبِیلِهٖ فَتَرَبَّصُوْا حَتّٰی یَأتِیَ الله بِاَمْرِهٖ[۲]» . و السّلام.

*

۱- النّسآء (۴)، آیة ۱۳۵. ۲- التّوبة (۹)، آیة ۲۴.

مکتوب ﴿ ۹ ﴾

به خدمتِ مخدومی
شاه اهلُ الله رحمه الله
(از اثنای سفر مذکور)

برادرِ ارجمند میان اهلُ الله سلّمهُ الله، از فقیر ولی الله بعد از سلامِ محبّت التیام ملاحظه نمایند که به آسودگی کُلّی و عافیّتِ تمام روز دوشنبه دوازدهم جمادیِ الآخر به اجمیر رسیده شد. به تاریخ چهاردهم به سمتِ گجرات توجّه نموده خواهد شد، إن شاءالله:

گر یار موافق است سعدی　　　سهل است جفای هر دو عالم

از دهلی سر بر نیامدیم تا به یقین معلوم نکردیم که حضرتِ حقّ در ذهاب و اِیاب همه یُسر و آسودگی شاملِ حال می‌گرداند و این با یقین دانستن به الهامِ مکرّر و ذوق، مَرّةً بعدَ اُخْرٰی بوده است. حاصل آنکه والده صاحبه و اهل بیتِ این فقیر همه را تسکین دهند و تسلّی گویند. یقین است که در خانه حافظ و ناصر حقِّ دیگر نیست و همان ناصر است در سفر- و نیز الهام فرموده که این سفر ذهاباً و اِیاباً اَنجی گردد. از آیات الله، نمی‌دانم که فواید چه قسم حاصل خواهد شد. لیکن حضرتِ حقّ سبحانه یقین داده فواید کثیره ظاهراً و باطناً حاصل خواهد شد. بعد از این محض نامردی است توقّف کردن و از طولِ سفر و قلّتِ زاد ترسیدن. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۰ ﴾

به طرفِ حضرت والد فقیر

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفِیَ عنْه

(در تعزیّت جدّهٔ وی متضمن بشارت به جانب منومات و بشارات مخاطب)

برادرِ گرامی قدر **میان محمّد عاشق جیو سلّمهُ الله ربّه**، از فقیر **ولی الله** بعد از سلامِ سنّتِ اسلام ملاحظه نمایند که خبر واقعهٔ هائله نانی جیو **غَفَرَهَا الله تعالٰی و رفَعَ درجاتِهَا** استماع افتاد. نتوان نوشت که چها گذشت، علاوه آن اضطراب و غم و تشویش خاطر و الم آن برادر به جان برابر که تشویشِ خاطرِ خود را بر کنار نهاده و از همه سُو هجومِ لشکر تردّد هوش ربوده. بالجمله شجاع را در حرب توان دانست و مؤمن را در صبّار و شُکّار که صفتِ اُوست در وقتِ هجومِ مصیبت، و اِلّا نه هر بی‌سر و پا خیالِ ایمان و انقیاد در سرِ خود می‌پزد. و فی الحدیث: **إنّما الصَّبْرُ عند الصَدمَةِ الأولٰي** و مراد از صبر نه ترکِ محض جزع و فزع است، بلکه خوش بودن به وجهی که اگر این مصیبت را در حقِّ وی نمی‌کردند و این غم را به دلش نمی‌رسانیدند و اِلّا به جزای این بَوَی کی می‌رسید؟ دلش پژمرده می‌شد و فزَع می‌کرد و اگر می‌رسید گوییا آب سبزهٔ خشک را رسید، یا زُلال عطشانِ مُنادی را **اسئل الله رَبَّنا أن یرزقَکُم الله سبحانه هذهِ الحالةَ الّتی هِیَ اَوْجُ الصَّبْر وَرَأْسُه**. از نوادرِ اتّفاق آن است که پنج شش روز پیش از بلوغِ خبرِ والده صاحبه به خواب دیده بودند که گویا افواجِ ملایکه از آسمان نازل شده‌اند و در ساختن و پرداختن امری سعیِ بلیغ به تقدیم می‌رسانند. در آن وقت معلوم نیست که این چه امر است استفسار آن کرده می‌آید، میان محمّد عاشق جیو آمدند و در گوشِ والده

صاحبه گفتند که نشتر زده شد و خون بسیار برآمد. بالجمله این خواب از آن جمله است که استدلال کرده شود بدان به نجاتِ میّت، و من بعد إن شاءالله واضح نوشته خواهد شد.

طرفه آنکه نوشته بودند که به سببِ کلیم الله الخه... چرا ننوشتند که به سببِ من کلیم الله را به دعای خیر یاد کرده شود. فَوَالّذی نَفْسی بِیَدِهِ لأَنْتَ اَحَبُّ وَاَفْضَلُ وَاَوْقَعُ فِی الْقَلْبِ فَلَعَلَّكَ لاَتَعْلَمُ هٰذِهِ الدَقِیْقَةِ اِذَا غَمَضْتَ عَنْها قرب نسبت را دافعی نیست بلکه قرب قلب را. وَلَوْلاَكَ مَا کُنَّا وَ لاَ کَانَتِ الدُّنْیا. رمزی از نورِ سفید در مکاتیبِ سابقه نوشته شده. حَیث قلبٌ لَوْنُه ازیَدْ الزّهرة لَونَ القَمَر، این درد تازه را غنیمت دانسته به وی استعانت توان کرد در دفع بعضی از حُجبِ دقیقة الماخَذْ و اَسْتُغنِی به عَلی الشُهْرة و الفرارِ من الْخَلْقِ إلی الْخَلقِ بَلِ فِي الْخَلقِ و طَلَّقَ الْخَلْقَ طَلاَقاً لاَرَجْعَةَ بَعْدَهَا، اِنّه یتَعَرّضُ الفُرْقَات و الشکّیَات فَکَمْ مِنْ حَبِیْبٍ فَارَقَ حَبِیباً:

وقت آنکه به قبلهٔ بتان رُو آرم　　　حرفِ غمِ شأن به لوحِ دل بنگارم

*

مکتوب ﴿ ۱۱ ﴾

به طرفِ مخدومی

حضرت شاه اهلُ الله رحمه الله

(متضمنِ خبرِ وفاتِ صبیهٔ حضرتِ ایشان و تسلّی فرمودن)

ألاَ إنّما الاِنْسَانُ ضَیفٌ لأهلِه　　　یُقِیْمُ قَلیلاً بینَهُمْ ثُمَّ یَرحل

برادرِ ارجمند بعد از سلامِ محبت التیام مطالعه نمایند که عائشه نعمتی بوده است موقّت که تا یوم الخمیس حادی و العشرین ذی‌حجّة بدان متمتّع شُده بودیم. بعد از آن مالك المُلك جَلَّ مجْده بصفتِ امانت در آن تصرّف فرمود: فرضِيْنَا بقَضاءالله، «إنّا لله و إنّا إليهِ رَاجِعُون»[1]، و الحمدلله على كُلِّ حالٍ، يا اَخي فارْضِ اَنْتَ ايْضاًكما رضيتُ فانْ لم تَستَطِع فاصْبِر و اِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَتَصَبّر و لايَكُنْ مِنْك التَفَجُّعُ و الاضْطِرابُ فانّما ذٰلك عَجْزٌ و طَيْشٌ، و اَعلَمْ اَنّ النّعْمَةَ المُوَقَّةَ لم يَكُنْ اِفاضَتُها مُجَدَّدَةً فَالْاَخَذَ بَعْدَ الاِعْطَاءِ فَسُبْحَانَهُ الله الجوّاد المَجِيْدُ الحَمِيْدُ في كُلِّ اَفْعَالِه از هر چه قیاس می‌کنم تشویش خاطرِ آن سوادِ دیده و سُویداءِ دل، شاق‌تر و صَعْب‌تر است:

چه گویم همه هر چه هستی تویی

لهذا اضطراب و تفجّع آن قرّة العین موجبِ ازدیادِ مصیبت خواهد بود. فَاِيَّاكَ وَ اِيْذَاءُ قُلُوبِنَا بذٰلك. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۲ ﴾

به طرفِ حضرت والد کاتب حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

(در بشارت تسویدِ الخیرالکثیر، آنکه همگی خاطر شِکارِ خامهٔ اوست)

بعد از سلام و ابرامِ غَرام معلوم فرمایند. چه قدر بی‌نشاطی‌ها است که دامن‌گیرِ این بی‌قرار شده، سبحان الله! غمِ دنیا چه قدر باشد که پای کسی

۱- «إنّا لله و إنّا إليهِ رَاجِعُون»: البقرة (۲)، آية ۱۵۶.

گرفتن تواند و لیکن طلعتی است بی‌سر و پا که غرق صوفی و فلسفی در لُجّهٔ حِکَم موجی از امواج اوست. و مَعهذا کشان کشان در تحریر الخیرالکثیر سرگرمی می‌نماید. مسایل آن دست در آغوش یک دیگر گرفته می‌آیند و جوق جوق هجوم می‌نمایند. و الله الموفّق:

این سخن را چون تو مبدأ بوده‌ای   گر فزون گردد تواش افزوده‌ای

و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۳ ﴾

به طرفِ حضرتِ والدِ بزرگوارِ کاتب حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

(در بعضی بشارات به مخاطب)

برادرِ عزیزالقدر **میان محمّد عاشق** سلّمهُ ربّه، از فقیر ولی الله بعد از سلام مطالعه نمایند. رقعهٔ شریفه به اجزاء حُجّة الله البالغة رسیدند. **جَزاکُم الله تعالٰی خیرَالجزاء و احیَا قَلبَکُم و قُلُوبَ ذُرِّیَتِکُمْ کَمَا أحْیَیْتُم هٰذا الکتاب و اَحبَّکم الّذی سَمیتُم به، فَبارَکْنَا بِهِ بمحبّته و قَرَّبَکُم مِنْهُ مَنْ تُقَرِّبُهمْ اِلیهِ بکتَابته** ـ فقیر در جذرِ دل توجّه به جانب سُلوک ایشان دارد. إن شاءالله تعالٰی آن کفایت کُند. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۴ ﴾

به طرفِ حضرتِ والدِ بزرگوار کاتب حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

(در تلقین بعضی از طریقِ سُلوک)

برادرِ عزیز **میان محمّد عاشق** سلّمهُ ربّه، از فقیر ولی الله بعد از سلام سنّت اسلام مطالعه نمایند که رقیمهٔ ایشان رسید و حقیقتِ مرقُومه واضح گردید. حُزنی و قَلَقی بیان نموده بودند. علاج این آن است که یک دو ماه اینجا تشریف آرند. توقّع از کرم کریمِ مطلق آن است که علی اَحْسن الوجوه مندفع گردد و این فقیر مشتاق است، تا وجود ملاقات چند شب متواتر تجدیدِ غسل یا وضو کرده و دو رکعت خوانده الله الله بشدّ و تفخیمِ تمام هزار بار بخوانند و مطمحِ نظر در این خواندن نوری باشد که فوق العرش متمکّن است و «الرّحمٰنُ عَلَی العَرْشِ اسْتَویٰ» [1] اشارت است به آن، وَ هُوَ نُوْرٌ اَزْهَرُ اللّونِ بِمَنزِلةِ القَمرِ وَ قَد کُنّا بَیّنّا حالَه لکُم سَابِقاً و به حقیقت، حقیقتِ مثالیه این اسم مبارک وی است و اُو تدلّی است از تدلّیاتِ حضرتِ حقّ که تسکین قلق و راه یافتن به سوی تدلّیات در وی تعبیه نهاده‌اند. بالجمله به وجه تصوّر کنند که گویا بحاسّهٔ بصر مَرئی می‌شود که وی از اشیای مجرّده نیست و نه از آن قبیل که نظیر وی از عالم یافته نمی‌شود، یا تصوّرِ آن حربی داشته باشد. تا وقتی که توجّه به آن نور امکان داشته باشد به وی مشغول باشند و چون فتُوری مشهود شود باز وضو کنند، اگرچه وضو داشته باشند، به وی مشغول باشند و باز هزار بار به همان ملاحظه ادا کنند.

۱- طٰهٰ (۲۰)، آیة ۵.

تا وقتی که وسعتِ وقت باشد این عمل کنند و بدانند که وجودِ مطلق و توجّه به وی از قبیلِ سلب و فَناست نه از قبیلِ وجود و بقا. بقا منشاء آن تدلّیّاتِ الهیّه می‌شود و فنا منشاء آن اطلاق وجود. باقی مباحث را موقوف بر ملاقات داشته. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۵ ﴾

به طرفِ حضرتِ والدِ بزرگوار کاتب حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

(در بیان تکفّل الهی در جمیع امور حضرت ایشان)

برادرِ گرامی قدر **میان محمّد عاشق** رَقَاهُ الله إلَی مَعارج الکمال، از فقیر ولی الله بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند که صحیفهٔ شریفه رسید و حقیقتِ مرقوم واضح گشت. اتّفاقاً در این مقام شخصی صحاح ستّه و شرحِ نَوَوَی و تنقیح شرحِ بخاری می‌فروشد. دل خواهان ابتیاع آنهاست و لیکن اسبابِ ظاهریه هیچ مساعده نمی‌کنند، چه توان کرد. با سیّد خویش که متکفّلِ حاجات جزویه و کلّیهٔ ما است، رفعِ این حاجت کرده‌ایم، به قبول تلقّی فرموده و له الحمد و المنّة - باید دید که به ظهور آید و همچنین یک حویلی بیع می‌شود. در دلِ من هیجانی از سیّدِ ذات العزّت به ابتیاعِ آن می آید و با من یک فلس بی‌مبالغه نیست، سیّد می فرماید «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ»[1] إنَّما الأمرُ إلیّ و انَا المُتَصَرِّفُ في جَمیعِ مَرافِقِكَ اِنّما جَعَلْتُك منْصَبةً بظهوراته حالِي و تفهیماً لِي لاغیر و هَلِ المُتصرّف في مرَافِقكَ غَیري:

۱- آل‌عمرٰن (۳)، آیهٔ ۱۲۸.

زان که من مشفق ترم از صد پدر

حالتی که در این ایّام در رسیده این بود، خیلی رنگین است. دل پیوسته خواهان مکاتبات و مفاوضات می‌باشد و لیکن در وقت رفتن قاصد یا سفیر را پیش می‌نهم، وگرنه:

من از کجا غم یارانِ مهربان ز کجا

*

مکتوب ﴿ ۱۶ ﴾

به طرفِ حضرتِ والدِ بزرگوار کاتب حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

(در بیان آنکه همّتی نماند زیرا که العَارِف لا همّته)

برادرِ گرامی قدر **میان محمّد عاشق**، از این فقیر بعد از سلام مطالعه نمایند که خطّ بهجت نمط رسید و حقیقت واضح گردید. به خدمت مامون جیو التماس کنند که همّتی باید بست چه کنم که مرا همّت نیست، آری خاطری هست. خدای تعالٰی در این خاطر تأثیری کرامت فرماید. بالجمله در هر وقت دل چندان می‌کُشاید که بستن او بر مرادی صورت ندارد الّا به حسبِ خاطر، امّا این قدر می‌دانیم که هر چه در دلِ ما می‌نشیند اگرچه به حسبِ خاطر باشد، غالباً تخلّف نخواهد کرد. «وَ اللهُ اَعْلَمُ»[1].

*

۱- آل‌عمرٰن (۳)، آیة ۳۶، ۱۶۷؛ النّسآء (۴)، آیة ۲۵، ۴۵؛ المآئدة (۵)، آیة ۶۱؛ الانعام (۶)، آیة ۵۸؛ یوسف (۱۲)، آیة ۷۷؛ النّحل (۱۶)، آیة ۱۰۱؛ الانشقاق (۸۴)، آیة ۲۳.

مکتوب ﴿ ۱۷ ﴾

به طرفِ حقایق و معارف آگاه

شاه نُورالله رحمه الله

(در اظهار تأسّف بر وفات بعضی اصحاب و در افادهٔ بعضی اسرار و تحقیق معنیِ حلّت و حُرمتِ اسماء)

برادرِ گرامی قدر **میان نُورالله** نوَّرَهُ الله تعالٰی، از این فقیر بعد از سلام سنّتِ اسلام مطالعه نمایند که صحیفهٔ شما رسید و حقیقت مندرجه واضح گشت. محمّد خان رَحِمَه الله از این عالم سفر کرد رضا بقضاء الله تعالٰی چه قدر به دل الَم رسیده که نتوان نوشت، زیرا که مردی بُود صادقُ المحبّة، متحمّل بر مشاقّ، کثیرالخدمة و از این قسم مردم بجز دو کس یا سه چهار کس یافته نمی‌شوند. این فقیر را در امثال این وقایع وحشتی از ناسُوت و طلبِ رفیق اعلٰی عظیم دامنگیرِ وقت می‌شود. اِنْفِکاکی عجیب از صورتِ دنیا و طُرفه رفتگی از این دنیا، حاصل آنکه الَمِ عجیب به دل رسیده. دیگر آنکه مُروّجِ علمی یا معرفتی غیر آن باشد که مظهر آن علوم و معارف است از حضرتِ حقّ تعالٰی این است سُنّة الله تعالٰی «وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ الله تَحْوِيْلاً»[1]. باید دید که حقّ تعالٰی مروّجِ این علوم و معارف کرا خواهد گردانید و این سعادت به که نصیب فرموده؟ شما تردّد خود در سفر حرمین نوشته‌اید. امّا این فقیر اصل این مسئله و منشاء این حال بیان می‌کند. شما را الحال اضمحلالی در قُربِ نوافل و قُربِ وجود که آن در اصطلاح ما عبارت از منتهای قُربِ نوافل است،

۱- فاطر (۳۵)، آیة ۴۳.

حاصل است و از احکام حقیقت مُدبّره در قفاء و روی در خلق خوش ذُهولی دارید و آن شعبه‌ایست از قربِ فرایض و مُفرِد که محیط جمیع مقامات در اجمال است و متلّذِذْ به بعض به حسبِ گردشِ اوقات وی را به حرمین شوق و انزعاج از این رو می خیزد. پس شما به حسبِ حال مشتاق بنشینید اگرچه به حسبِ تصوّر امرِ مستحسن مشتاق می‌شوید و ما این معنٰی از تمثیلی واضح گردانیم. عین تصدیق می‌کُند که رغبتِ نساء کمالِ انسان است و مشتاقِ این معنی است و لیکن رغبتی که رجال به معانقهٔ زنان و اختلاطِ ایشان دارند حالا از کجا آرند. بهر کیف به عنایت الله چون در این شهر خواهند شد از این سِرّ واقف خواهند شد. نسألُ الله رَبَّنَا ذٰلكَ اِنَّه مُجِيْبٌ قَرِيْبٌ این فقیر خود را در غلوی صِیت و انتشارِ کمال و انقیادِ مردم چندان بعید می یابد که نتوان گفت: اگر امری از غیب که باعثِ ظهورِ این اُمور است حُلول کند ظاهر است که ظهور احکام وی به حسبِ حیله و بختِ بلند می باشد. چه توان کرد که حقیقتِ امر این است، لیکن امّید قوی است که نفسِ غیب که مقتضی اُمور مذکور است مُهمل و سُدٰی نگردد ولَو بالوسائط.

بالجمله این نکته بارها نوشته‌ایم، مکرّر فهمیده باشند فَلاَ نَطْمَع غَيرَ ما قَدَّرَ الرحمٰنُ فی خلقِهٖ، حُرمت و حلّتِ اشیاء بر دو گونه است: یکی آنکه در ملاء اعلٰی منعقد گردد و هُوالاصل، دیگر آنکه از اولیاء یا فقهاء یا زُهّاد، بجز دو از این باب امورِ بسیار است و شریعتِ مصطفوی بدان ناطق نیست و به نسبت تعریج نگیرد آنکه در ملاءِ اعلٰی منعقد گشت و این کلام طول و عرضی دارد که تمام در حُجّة الله البالغة مرقوم گشته.

فقیر را آمدن و رفتن خیلی دشوار است. اُمنیّهٔ تماشای سبزه‌زار این بیت متکفّل جواب است:

آن را که در سرای نگاریست فارغ است
از سیرِ بوستان و تماشای لاله زار

باقی مانده ملاقاتِ احبّاء، شما البتّه خواهند آمد و آنچه به خاطر این فقیر بود این است باقی آنچه شما از صمیم قلبِ خویش، نه به رسم و نه به گفتهٔ مردم، و نه از جهتِ معرفتِ حقوق، عزیمت می‌کنید، فقیر البتّه تابع آن مشورهٔ شما است، در سفرِ حرمین و غیر آن. چنان تبادر است که آنچه به این مشورهٔ حالیه مُصمّم می‌شود بدان اختلاطِ امورِ دیگر اشارت غیبیه است. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۸ ﴾

به طرفِ حضرتِ والدِ کاتب حروف
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
(مشتمل بر اشعار متضمّنِ اسرار)

برادرِ گرامی قدر **میان محمّد عاشق** رَقاهُ الله تعالیٰ إلی معارج الکمال، از فقیر ولی الله بعد از سلامِ محبّت التزام مطالعه نمایند که این جامع جمیع وجوه عافیّت است و خیریّتِ ایشان من جمیع الوجوه مطلُوب:

و کَم مِنْ فِرَاقٍ کانَ قُرباً حقیقةً — وکَم مِن فِراقٍ کانَ لِلْوَصْلِ جَالِباً
فَلاَتَكُ فی تلك الوقائع نَاظِراً — إلَی الشَبح لکِنْ للْحقیقةِ طَالِباً
ففي القُربِ للنّاسُوتِ شوبٌ وَانّما — فِراقٌ لأهْلِ السِرِّ یَنفی الشّوائِبَا

می‌خواستم که چیزی بنویسم، به جز این سه بیت که متضمّن دقیقهٔ عجیبه است حاضر نشد. به همین اکتفاء باید کرد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۹ ﴾

به طرفِ حقایق آگاه

شاه نُورالله رحمه‌الله

(مشتمل بر بشارت شمول حفظ الهی به شیخ نجیب‌الدّین برادرِ گرامی قدر میان محمّد عاشق، رَقَاهُ الله تعالٰی إلی معارجِ الکمال)

برادرِ عزیزالقدر شاه **نُورالله** نوَّرَهُ الله تعالٰی، از فقیر ولی الله بعد از سلامِ سنّتِ اسلام مطالعه نمایند که خطِّ بهجت نَمط رسید و حقیقت مرقومه به وضوح پیوست، بی‌نَسَقِی دیهات و اضطرابِ خاطرِ شیخ نجیب‌الدّین معلوم شُد. باید که به خاطر جمع و اطمینانِ تام باشند. اگر خود تمام عالم آتش شود امیدواری از کرمِ حضرتِ باری آن است که سلامت مانند: «وَأَرَادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْنٰهُمُ الْأَخْسَرِيْنَ» [1] بعد از این إن شاءَالله تعالٰی همین دعای سلامتی جان و مال و عرضِ ایشان هر شب کرده خواهد شد. چنانچه در حقّ بادشاهِ مسلمین و عساکرِ اسلام کرده می‌شود، بنابر احتیاط هر شخص هزار بار «يَا حَفِيْظُ» و هزار بار درود بعد هر نماز و پنج بار سورهٔ لإیلٰف می‌خوانده باشند و ختمِ خواجگان نیز بخوانند. و السّلام.

*

۱- الانبیاء (۲۱)، آیة ۷۰.

مکتوب ﴿ ۲۰ ﴾

به طرفِ والدِ بزرگوارِ کاتب حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

(مشتمل بر مبشرة)

برادرِ عزیزالقدر میان **محمّد عاشق** سلّمه الله تعالیٰ، از فقیر ولی الله بعد از سلامِ محبّت التیام مطالعه نمایند که صحیفهٔ طولانیه که قریب وصول این فقیر به دهلی بود، نوشته بودند در خیر آوان خود رسید. قلمی شده بود که مرکوز ذهن آن بود، هیچ سِرّی از اسرار نباشد که بر آن اطّلاع داده نشود. فی الواقع همچنین است. هیچ سرّی نمی‌دانم که عمداً در اِخفاء آن از شما کوشیده باشم. اگر به سهوی یا تساهُلی بوده باشد، آن چیزی دیگر است. بالجمله این قسم خطره چرا خُطور کند و چه جای آن است:

اَكُ یا علي عَلٰی عَهْدِ محبّةٍ تُتِمُّ و لا تُفنی و لا تتغیّرُ

بالجمله از عجایب این ایّام آن است که این فقیر روزی به خواب دید که بر کنار دریای شور ایستاده و آنجا شخصی است دیوانه طور و برهنه که در مزاجِ وَی لعبِ طفلانه مرکّب است و به حرکتِ دست یا پا لنگر هزار منی و صخرهٔ کبیر می‌برتابد. این فقیر و جماعت از حرکات وی متعجّب‌اند. در این اثناء ناگاه مردی از عرب که به شکل صالحین متّصف است از وسطِ بحر ندا می‌کند که خَافُوا خَافُوا دانستم که بفرار از آنجا می‌فرماید. زود از آنجاگریختم و ورای فُرضهٔ آن بحر رفته دروازهٔ آن را مسدود ساختم تا درمیان ما و آن شخصِ دیوانه حجابی واقع شد. آن دیوانه از تفرّق ما

متوحّش شده [...] کرده و در بحر غوطه خورده است. از غوطهٔ او آبی که برخاسته آتش هست متصوَّر به صورتِ فیل مُهیب. بعد از آن فرونشست و نابود شد. در آن حالت متحیّر شدم، و از مبدأ فیّاض کشفِ آن طلب کردم. الهامی فایض شد که این شخص از عفاریتِ جنّ است که آن را به زبانِ هند سُرْ گویند و قُوای دو فرقه متناهی هستند یکی این فرقه که جبلّت نُفوس ایشان مقتضیِ آن است که به هر چه متوجّه شوند امدِّ توجّه آن را می‌توانند کرد. به خلاف انسان که سنگی مثلاً می‌تواند برداشت و برداشتن ضعفِ آن نمی‌تواند دیگر فرقهٔ کُمَّل که همّتِ ایشان نیز حدّی ندارد که بیش از آن مقدورِ انسان نباشد و فرق عظیم است میانِ این دو فرقه، از آن جهت که فی نفسِ الامر در کُمَّل قوّتی نیست، همه قوّتِ شخص اکبر است که نزدیک اجتماع اسباب و انحصار مصلحتِ کلّیهٔ آن قوت در این صورت در فوّاره این کامل ظهور می‌فرماید و قوّت این عَفاریت ودیعت در نفوسِ ایشان نیز الهام می‌فرمودند که چون عَبدی را از عِباد می‌خواهند که از دستِ تعدّی این قوم خلاص دهند نظر این قوم از آن جانب مصروف می‌سازند و همچنین خواندن قرآن و اسمای عِظام نیز از این جهت تأثیر می‌کند، نه از جهتِ مصادمه و مقابله و معلوم شد که حقیقتِ سحر توجّه این قویٰ است به سوی ایذای شخص به وجهی از وجوه به تلاوت الفاظ باشد یا به طلسم یا به همّت یا به وضعی دیگر، و فقیر از لفظِ سحر توجّه این قسم قویٰ اراده می‌کند. والّسلام.

*

مکتوب ﴿ ۲۱ ﴾

به طرفِ حقایق آگاه

شاه نُورالله رحمه الله

(متضمّن مبارکبادِ فرزند و ارشادِ طریقِ معاش)

برادرِ عزیزالقدر **میان نُورالله** نَوَّره الله، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلامِ محبّت انجام مطالعه نمایند که رقیمهٔ مرسُوله رسید و احوال خیریّت مآل معلوم شد. از تولّدِ فرزندِ ارجمند غایت مسرّت حاصل شد. «**اَلْحَمْدُ لله رَبِّ العٰلَمِین**»[1] ـ خدای تعالٰی مبارک کناد. نام مولُود عطاءالله مقرّر نمایند. احسن و اَولٰی در حقِّ هر کس آن است که آنچه خدای تعالٰی داده است، بر آن قدر رضا داده خاطر خود را جمع دارد و همان قدر را بر حاجات ضروریّه متوزّع سازد به طریقِ اقتصاد قال النّبی صلّی الله علیه و سلّم الاقتصادُ في **المعْیشَةِ نِصفُ العَقْل** و در زیادت سعی کند، به طریقِ اجمال و تانّی بغیر اِشراف به فِسْق و استعجال و اضطراب، اگر میسّر آید فَبِها و اِلّا خیر. زیادتِ ثَروت موقُوف بر اسبابِ خفیّه است، سعیِ بنده فقط مؤثر نیست. پس خود را چرا رنجه دهد؟

نصیحتی کنمت یادگیر و در عمل آر
که این حدیث ز پیر طریقتم یادست
رضا بداده بده وز جبین گره بکشای
که بر من و تو درِ اختیار نکشادست

۱- الانعام (۶)، آیة ۴۵؛ الصّٰفّٰت (۳۷)، آیة ۱۸۲.

خصوصاً در این زمانِ پُر فتنه که هیچ کس از اَدانی و اَقاصی نیست اِلّا مُهتم است و مُشوّش المَعاش، «ذٰلك تقديرُ العزيزِ العَليم»[۱]. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۲۲ ﴾

به طرفِ حضرتِ والدِ بزرگوارِ کاتب حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

(متضمّن بشارت توجّه خاص در حقّ مخاطَب و ارشادِ جواب از بعضی سؤالات)

برادرِ عزیزالقدر **میان محمّد عاشق** سلّمه الله تعالی، از فقیر ولی الله عُفِیَ عَنْه بعد از سلامِ محبّت التیام مطالعه نمایند، سببِ رقعه ننوشتن در این نزدیکی عدمِ اطّلاع بُود به رفتنِ قاصد یا عدم تقدّمِ اطّلاع به وجهی که وقت نوشتن را به خوبی مُتّسع باشد. این فقیر به نسبتِ ایشان همان معنی در خود می یابد که شاعر گفته:

تَنْتَقِلُ الهِضَابُ مِن جرِّ عَامِلِها وَ صَبَابَتِی بِعُلوِّها لاتَنْتَقِلْ

این وقت نیز متّسع نیست که به خوبی سخن می توان نوشت. لیکن مجمل آن است که لطایف کامنهٔ ایشان مُهذّب‌اند بی‌شبه و تشویش. ایشان را به سبب لحُوقِ بعض دخانیه است و از نفس و رُوح و سِرّ ـ دل می خواست که در شادیِ مکتبِ محمّد فائق رسیده شود لیکن چه توان کرد:

تَجْري الرّياحُ بِمالاَ تَشْتَهِي السُّفُنُ

*

---

۱ ـ الانعام (۶)، آیة ۹۶؛ یٰس (۳۶)، آیة ۳۸؛ فُصّلت/حٰمٓ السجدة (۴۱)، آیة ۱۲.

مکتوب ﴿ ۲۳ ﴾

به طرفِ والدِ بزرگوارِ کاتب حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

(در حقیقت تخلّف از تحقیق قَولِ نَووَی و اشارت به نسبت مَدلُول کلمهٔ «حَسْبُنَا الله»[1])

برادرِ عزیزالقدر **میان محمّد عاشق** سلّمه الله، از فقیر ولی الله بعد از سلامِ محبّت مشام مطالعه نمایند که مکتوب بهجت اُسلوب رسید و حقیقتِ مرقومه واضح گردید. آنچه از کیفیّاتِ مرضِ اُمّ عبدالرّحمٰن و شفاء و نَقاهت وی و وفاتِ دختر متولّده مرقوم شُده بود همه به مطالعه درآمد.

احسنَ الله اِلیکُم و اَبْقاکُم و فِي کنَفِ رحمته آوَاکُم رحمة الله عَلیکُم اَهْلَ البَیتِ إنّه حَمِیْدٌ مَجِیدُ.

کلمهٔ قایله با آنکه ذاتِ مِن حیثُ هِیَ متعلّق هیچ ادراکی نیست سَواءٌ اُضِیفَ إلَی الحقّ الاوّل اَو إلَی الخَلق صحیح است یا به معنی که ذاتِ حقّ باشد یا ذاتِ خلق تا اُو را به عنوانی تصوّر نکنند و وجهی از وجوه را حجابِ ذات نکنند متعلّق هیچ ادراکی نمی‌تواند شد، یعنی ادراک حصولی پس سواء اضیف الخهِ تفسیرِ ذات است نه تفسیرِ ادراک، **هَذا هُوَ الّذی اَفهَمَه مِنَ الکلامِ الاُولی أن یکُونَ هُنَاکَ قَرینَةً مَانِعَةً عَمَّا قُلْنَا** و نسبتی که مدلُول کلمهٔ **«حَسْبُنَا الله»**[2] است ظاهر اعتماد است بر عکسی از عکوسِ تجلّی اعظم در حظیرة القُدس

۱- آل‌عمران (۳)، آیة ۱۷۳؛ التّوبة (۹)، آیة ۵۹. ۲- آل‌عمران (۳)، آیة ۱۷۳؛ التّوبة (۹)، آیة ۵۹.

- شرح این اجمال از همعات در بیان نسبتِ شاذلیه باید جست. مکتوبِ مدنی بالمشافهه خواهند گرفت. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۲۴ ﴾

به طرفِ حضرتِ والدِ بزرگوارِ کاتب حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

(در استحسانِ بعض معلومات معروضه تحقیق در هر مسئله)

برادرِ عزیزالقدر **میان محمّد عاشق** سلّمه الله، از فقیر ولی الله بعد از سلامِ شوق التیام مطالعه نمایند که آنچه از تحقیقِ وجود نوشته بودند و آنکه وَی صادر است از اوّل اوایل نه نفس اوّل اوایل امری مطابق واقع. شما را یاد باشد که فقیر می‌گفت که بادِی نظر وجدانِ این فقیر با تحقیقِ صوفیه فی الجمله مخالفتی دارد. زیرا که اوّلِ اوایل مصدر وُجود است نه نفسِ وجود، آنگاه می‌گفت که شاید مراد صوفیه نیز همین معنٰی است و آنکه بکُنهِ ذات علمِ حصولی و علم حضوری را راه نیست، نیز مُطابق واقع است و سبب آنکه این علم و علوم دیگر به منزلهٔ خواب فراموش می‌نماید که در وجودِ انسان طبقات بسیار مجتمع شده‌اند. هر طبقه را علمی است خاصّ. امّا به نوعی از امتزاج یکی در دیگری در رفته. پس از جهتِ وجودِ هر طبقی با حکم خویش علوم طبقات غامضه مترّشح می‌شوند و از جهتِ اضمحلالِ طبقاتِ غامضه در طبقات واضحه این علوم روشن نمی‌شوند. امروز در جهاتِ دنیا بر همین خوابِ فراموش صلح باید کرد. انفکاک طبقه از طبقهٔ

دیگر دو گونه است. انفکاکِ طبعی و آن به موتِ جَسَد است ثمّ بموتِ نَسمه ثمّ بموتِ صُورتِ مثالیّة، ثمّ بمَوتِ صُورتِ روحیّة ثمّ بموتِ انسان عقلیِ الهی ثُمّ و ثُمّ اِلی ما شَاءَ و انفکاکِ علمی با وجود اقتران تدبیری و آن مخصوص بدو است و قلیل مَاهم و اگر نیک پرسند این قول نیز از بسیاری علوم موعوده‌اند و تحقیقِ کلمۂ طیّبه که اشارت به ترقیّات غیر متناهیّه است نفی هر مرتبه باید کرد و رُجوع به جانبِ ذاتِ امری است مطابقِ واقع. نیز اشارت به این معنی کرده بود و رمزی دیگر از علوم نبویّه نیز سر داده بود که انبیاء را صورت بقائیه به رنگِ استعداد امّت می‌دهند تا کشّافِ احکامِ الهی که در اعمال و اخلاقِ ایشان منعقد گشته است، گردد. حضرت موسیٰ علیه السلام به استعدادِ خاصِّ خویش می‌رفتند و حضرتِ حقّ سبحانه در لباس صورت بقائیّۂ امّت می‌آورد، تکمیلاً به معنیِ نبوّت:

گر نیاید به خوشی موی کشانش آرند

پیوسته از معارفِ صادقه آگاهی داده باشند که فقیر به غایت محظوظ می‌شود. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۲۵ ﴾

به طرفِ حضرتِ والدِ بزرگوارِ کاتب حروف اَدامَ الله بقاءهَ

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنه

(در بیان بعضی احوال عجیبه و غریبه که من لم یَذُق لم یَدْرِ)

رسید و مضطربم کرد و آن قدر ننشست

که آشنای دل خود کنم تسلّی را

آری جزای کسی که آئین خلیلی که توجّه است بر صرف حقیقت بگذارد و به محبّتِ آفلات گرفتار گردد، آن است که به عُفونت اَلم خاطر مبتلا کنند. اُفٍّ لحُبِّ الآفِلاتِ ثُمّ اُفٍّ. اگرچه در ضمن آنها اقداح بادهٔ توحید نوشیده شود و سر خوشی‌های قُربت بر روی کار آمده باشد:

زان یارِ دل نوازم شکری‌ست با شکایت
گر نکته دانِ عشقی خوش بشنو این حکایت

شخصی را به حبابی از حبابهای دریای قدیم کار افتاد. رفته رفته تعلّقِ خاطر و دل بستگی پدید آمد و آن دل بستگی به هُویّتِ حباب متوجّه شُد نه بعض اَوضاع مستحسنهٔ او. اگرچه در ابتدای از این مقوله چیزی سلسله جنبانی کرده باشد و از هُویّت درگذشته به ذاتِ آب از جهت ظهور او در حباب، متّصل گشت و در اینجا بادهٔ تُندِ توحید به دماغش در پیچید و یک چند سرخوشِ مستی‌های می بود. ناگاه دریای قدیم به خود اندر گردید و آن حباب را درهم شکست و آن دل بستگی به صورتِ الم ظهور نمود. نه المی که آن را به قراریط یا مَکائیل مُقدّر توان ساخت بل بحری بعد بحری «وَلَوْ أَنَّمَا فِى الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ اَقْلَامٌ وَّ الْبَحْرُ يَمُدُّه مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ اَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمٰتُ اللهِ»[1]. باز آن الم به خود اندر گردید، عین دریا شد و شست و شوی عجیب فرمود و توبه داد که من بعد دل بستگی به حبابها نورزد. «ذٰلك تقديرُ العزيزِ العَليم»[2].

۱- لقمان (۳۱)، آیة ۲۷.

۲- الانعام (۶)، آیة ۹۶؛ یٰس (۳۶)، آیة ۳۸؛ فُصّلت/حٰمَ السجدة (۴۱)، آیة ۱۲.

وقت آنکه به قبلهٔ بتان رُو آرم
حرفِ غمِ شأن به لوحِ دل بنگارم
آهنگِ جمال جاودانی دارم
حسنی که نه جاودانست ازُو بیزارم

در این مدّت تفرّقی از صحبتِ مردم ظاهر شده و میلِ دل به جانب ترک اختلاط است. امّا وجوب تربیتِ اطفال قیدی است مانع از ایفای حقوق آن. به هر تقدیر مَا لَا یُدرِکَ کُلّه لَا یُتْرَکْ کُلُّهُ. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۲۶ ﴾

به طرفِ حقایق و معارف آگاه

شاه نُورالله رحمه الله

(در بیان علامت لحُوق به ملاء اعلٰی و ارشاد تجرید و تفرید)

برادرِ عزیزالقدر میان نُورالله نوّره الله تعالٰی، به ذوق باشند از فقیر ولی الله آنکه نامهٔ مشکین شمامهٔ ایشان رسید و دل به مطالعه آن محظوظ گردید. علامتِ سعادتِ انسان و لحوقِ وَی به مَلاءِ اعلٰی آن است که همیشه در قلبِ وی حرارتی و انجذابی یافته شود که از وی جمیع تعلّقات دنیویّه و اُخرویّه دفع نماید. آری آنانکه اصحاب حلّ و عقداند و قایم به مناصبِ جلیله‌اند سخن ایشان دیگر است. ما و شما را مناسب آن است که تا به نقطهٔ لاهُوت نرسند غریب شکل باشند. حُبُّ الْوطن مِنَ الایمَان. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۲۷ ﴾

به طرفِ حقایق آگاه

شاه نُورالله رحمه الله

(در ارشادِ علاج حیرت)

برادرِ عزیزالقدر **میان نُورالله** نوّرَه الله تعالٰی، از این فقیر مطالعه نمایند، کتابتِ ایشان رسید و حقیقت معلوم گردید. نشان از حیرت داده بودند. علاجِ وی آن است که به افکار قلبیّه به التزام مشغول باشند تا آنکه اسم مجدّد به رنگ ستاره روشن شود. شاید آنچه در سفر گجرات از این باب بسیاری در مجالسِ صحبت می‌گفتم به خاطر شما مانده باشد. بالجمله حالتی شگرف است، اگر آدابِ این حالت بجا آرند به تمام روشن شود و اِلّا ناقص ماند. و السلام.

❊

مکتوب ﴿ ۲۸ ﴾

به طرفِ حضرتِ والدِ بزرگوارِ کاتب حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفِیَ عنْه

(در بشارت توجّه به حال اُوشان در اعتکاف و ارشاد بعضی یاران)

اخی اعزّی **میان محمّد عاشق**، بعد از سلامِ محبّت التیام مطالعه نمایند، خطِّ بهجت نَمط ایشان رسید و حقیقتِ مرقومه واضح گردید. خوش خوش به اعتکاف بنشینند. کم روزی می‌گذرد که یاد ایشان بدل نمی‌گذرد. نه آن

یاد که نصیبِ بیگانگان یا آشنایان یا اِخوان یا امثال آن بَل ذِکْرُ الشَیء لِنَفْسِهٖ و لجرینهٖ بیش از این چه توان گفت و چه توان نوشت. امّا فُلان فَتَامَّلتُ في مَن یُجالِسُ فَلَم یَسْتَقِرْ قَلْبِي عَلی اَحَدٍ یَنْفَعُه صُحْبَته غَیْرُكَ فَلْیَجْلِسْ مَعَكَ وَ اَنْتَ یُذَکِّرُالله وَ هُوَ یَذْکُرُه فعَسَی أن یَنفَعَ ذٰلِكَ لکُمَا جَمِیْعاً خُصُوْصاً فِي الاِعْتِکَافِ فَبَلِّغْهُ مِنِّي هٰذَا کتابهای شما می‌رسند. امّا پُر به نَشاط نمی‌رسند. ندانم این چیست تفحّصِ قلبِ خویش نمایند. محمّد خلیل را از این فقیر برسانند که در اعتکاف خادم شود و دوگهری هر روز مقابل زانو بر زانوی شما نشیند و ذکر گوید. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۲۹ ﴾

به طرفِ حضرتِ والدِ بزرگوارِ کاتب حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنه

(در بیانِ رساله الطافُ القُدس و در جواب سُؤال از سِرِّ قول سلیمان علیه السّلام هَبْ لِي مُلْکاً لاَ یَنْبَغِي لِاَحَدٍ مِنْ بَعْدِيْ و جَوابِ موسیٰ علیه السّلام اشرکْهُ فِي اَمْرِي و قول آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم فذکَرتُ دَعوةَ اَخِيْ سلیمان علیه السّلام)

برادرِ عزیزالقدر میان **محمّد عاشق** سلّمه الله تعالیٰ، بعد از سلام مطالعه نمایند. در کتاب الطافُ القُدس طُرفه علوم نُزول فرموده‌اند، قریب شش جزو همه علم تازه است نازل به تازگی مخصّصِ بعض مسایل شاید به هیچ کس نازل نشده باشد و بعض اغلاط صوفیه را حلّ کرده شد که شاید مخصوص به همین کتاب باشد. حضرت سلیمان علیه السلام در ایفای حقِّ کمال درخواست

نمود که شرکت برنتابد و حضرت موسیٰ علیہ السلام در تبلیغ اراده کرد، نه در اصلِ کمالی که وی مُجدِّد آن بود و دورهٔ تجلّی قدس بر آن گشته بود و آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم از مشارکت سلیمان علیہ السلام برای آن احتراز کرد که انانیّت کبریٰ چون دعای سلیمان علیہ السلام قبول فرمود این داعیه از انانیّتِ آنحضرت برفت و خود به اختیار خود از آن باب عنان کشیدند. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۳۰ ﴾

به طرفِ حضرتِ والدِ بزرگوارِ کاتبِ حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

(در بیان رساله الطافُ القُدس ایشان)

برادرِ عزیزالقدر میان **محمّد عاشق** سلّمهم الله تعالیٰ، بعد از سلام مطالعه نمایند که مکتوب لطایف رفته رفته از حدّ مکتوبات برآمد و رساله‌ای شد مستقل:

این سخن را چون تو مبدأ بوده‌ای گر فزون گردد تواش افزوده‌ای

لاچار لازم است که مطلبی را فصلی نهاده شود و تسوید ثانی ضرور شد. نام این رساله فُتوح القُدس فی لطائفِ النّفس یا الطافُ القُدس فی لطائفِ النَّفس یا الفُتُوح القُدسیّه فی اللّطائفِ النَّفسیّه یا الفَتْحُ الاَنْفُس فِی سَیرِ الاَنْفُس یا غیر آن اَسامی هر چه شما قرار دهند همان مقرّر کرده شود، به حسب رسمِ قدیم که در هر مصنَّفِ این فقیر ایشان را دخلی بوده باشد به تبییض یا تصحیح یا تسمیه یا غیرِ آن.

بالجمله این رساله یکی از نعمِ الهی است. چنانچه آنکه عجائز ادویهٔ مجرّبه می‌دانند و آن را به مریض می‌دهند و یک طبیب باشد که تشریح اعضای بدن و آفاتِ هر یک و به سبب آفات و معالجه آن به قانونِ کُلّی که حقّ سبحانه او را داده است می‌کند. همان نسبت در میان آنانکه سَیر مقامات کرده‌اند و طالبان را سلوک تعلیم نموده‌اند و در میان عالم به لطائفِ النَّفس و احوال آنهاست. دیگر به خاطر می‌رسد که احیای آن ذمّهٔ این فقیر از پیشگاه حضور شده است. آن را بالفعل فهرستی نویسد و آن را تفهیمی از تفهیمات سازد -إن شاءالله- از احوال ظاهری و باطنیِ خویش به تفصیل بر نگاشته باشند که خاطر نگران است. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۳۱ ﴾

به طرفِ حضرتِ والدِ بزرگوارِ کاتب حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

(در بیان رساله الطافُ القُدس ایشان)

برادرِ عزیزالقدر میان **محمّد عاشق** سلّمه الله، از فقیر ولی الله عُفِیَ عَنْه بعد از سلام مطالعه نمایند که اینجا خیریّت است و خیر و عافیّتِ ایشان مطلوب است سبب ننوشتن کتابت آن بوده که شنیده بودم که ایشان به سیر بارهه رفته‌اند:

در راه عشق مرحلهٔ قُرب و بُعد نیست
می‌بینمَت عیان و دُعا می‌فرستمت

و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۳۲ ﴾

به والدِ بزرگوار
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنهْ

برادرِ عزیزالقدر میان محمّد عاشق سلّمه الله، از فقیر ولی الله بعد از سلام مطالعه نمایند که صحیفهٔ شریفه رسید و حقیقت مرقومه واضح گردید. الحمدلله علی شَرفِکُم... و نسألُ الله تعالٰی اِزْدِیاد ذٰلك لَنَا و لأَحِبَّائنا اَجمَعین.

*

مکتوب ﴿ ۳۳ ﴾

به طرفِ حضرتِ والدِ بزرگوارِ کاتب حروف
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنهْ
(متضمّن اشاره به معرفتِ عظیمه و مشتمل بر بعضی بشارات)

برادرِ عزیزالقدر میان محمّد عاشق، از فقیر ولی الله عُفِیَ عَنْه مطالعه نمایند، نوشته بودند که المی شدید به خاطر رسید از جهتِ فَقْدِ رقعه که به دستِ قبول محمّد مرسَل شده بود. گو هر چه هست، برود. ما خود سرمدی‌ایم، دایم به دَوامِ حقّ، ما نمیریم:

ثبت است بر جریدهٔ عالم دوامِ ما

إن شاءالله تعالٰی معارفی بس عظیم القدر که تحریرِ عشرهٔ اخیره است از قسمِ کلمه که صدر کلام به آن مُشیر است و غیر آن خواهند رسید و دیدنِ نور رأی العین مبارک است دالّ بر ظهورِ بعضی از اُمور ملکوت در شهادت. از

این تاریخ شما از علم به شهادت آمدید. حالا به این کلمۀ مجمله صلح کنید، وقت تنگ است و قاصد بی درنگ. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۳۴ ﴾

به طرفِ حضرتِ والدِ بزرگوارِ کاتبِ حروف
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
(در استحسان تأویل بعضی آیات که نوشته اطّلاع حضور کرده‌اند)

برادرِ عزیزالقدر **میان محمّد عاشق** سلّمه ربّه، از فقیر ولی الله بعد از سلام سنّت الاسلام مطالعه نمایند، آنچه در معنیِ «نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیهِ مِنْ حَبْلِ الوَرِیدِ»[1] و «اِنَّ الصَّفَا وَالمَرْوَةَ مِنْ شَعآئِرِالله»[2] نوشته بودند همه بر طبقِ صورت است. تعبیر او جلد تهیّه است مر علمِ ظاهر و علم باطن را.

*

مکتوب ﴿ ۳۵ ﴾

به طرفِ حضرتِ والدِ بزرگوار
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

برادرِ عزیزالقدر **میان محمّد عاشق** سلّمه الله، از فقیر ولی الله بعد از سلامِ محبّت الْتیام مطالعه نمایند:

لَکَ یا حَبیبُ عَلَيَّ عَهُد محبّة ابَداً یَدُوم وَلا یتَغَیَّرُ

دل را به سوی آن جانب انجذابی تمام است که تقریرش نیست. در بُدهانه گفته بودم که خللی در تدبیر منزلی به نظر می‌آید، یاد داشته باشند حالا

۱- قٓ (۵۰)، آیة ۱۶. ۲- البقرة (۲)، آیة ۱۵۸.

چنان می‌نمایند که راحتی فی الجمله خواهند داد. باید دید چگونه صورت بندد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۳۶ ﴾

به طرفِ حضرتِ والدِ بزرگوارِ کاتب حروف
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

برادرِ عزیزالقدر میان **محمّد عاشق** سلّمه ربّه، از فقیر ولی الله مطالعه نمایند، خطّ بهجت نمط رسید و حقیقت معلوم گردید. چون به خاطر فقیر هست که به جمع و تألیف وَی آن برادر عزیزالقدر را دخلی باشد از جهت تبییض یا غیر آن رعایت، لهذا نام ترجمهٔ نورالعیون بر ایشان موقوف داشته آمد تا از این جهت اتمام آن به دست شما باشد. هر چه خواهند نام نهند، به دست حامل رقیمه آن را فرستادیم. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۳۷ ﴾

به طرفِ حضرتِ والدِ بزرگوارِ کاتب حروف
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
(مشتمل بر بیانِ بعضی کشُوفات)

برادرِ عزیزالقدر میانْ **محمّد عاشق** سلّمه الله تعالی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلامِ محبّت مشام مطالعه نمایند که احوالِ این ناحیه به حمدالٰهی مقرون است. خطوطِ متواتره از ایشان رسیدند. در این اوقات به ترجمهٔ

المؤطّأ مشغولی کرده می‌شود. امیدواری از حضرت باری است که بعد اتمام آنچه مرکوزِ ذهن بود واقعةً به ظهور رسد. نوشته بودند که فایده مناسبِ قولِ حالی مدّتی است که نوشته نشده قَدْ کُوْشِفْتُ مِراراً انّ الله تعالٰی فِي عِبادِهٖ سِرّاً عَجِیباً یُدْخِلُ فِي تَسلِیم إلَی یوم القیٰمةِ أو إلَی ما شاءَالله کَما اَمضٰی فِي إبراهیم صلٰوة الله علیهِ حُکماً فَسریٰ فِی ذُرّیته فلَم یَزل فِیهم الکتابُ و الحکمةُ و النّبوّةُ إلی یومِ القیٰمة و کما اَمضٰی فِي فریدون حُکمهُ فلَم یَزل فِي ذرّیّته المُلکُ و السّلْطَنة إلَی مَا شَاءَالله و کما اَمضٰی فِي جدِّ جنغیز خان و تیمور سِرّاً فلَم یَزلْ فِیْهِم المُلك و السّلْطَنة إلَی مَا شَاءَالله، و کذٰلك کُوْشِفْتُ أنَّ فِيَّ و فِي کُتُبِي و فِي ذُرّیّتي سِرّاً امضاهُ الله تعالٰی فَهُو مَاضٍ إلی یومِ القیٰمه إنْ شاءَالله تعالٰی. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۳۸ ﴾

به نام
شاه نُورالله رحمه الله

(مشتمل بر استحسان بعضی کشوف ایشان و بر بیان بعضی کشوفات عالیه)

برادرِ عزیزالقدر میان نُورالله نوّرَه الله تعالٰی، از این فقیر مطالعه نمایند، خطِّ بهجت نمط رسید. آنچه نوشته بودند کشفی است دالّ بر حقیقتِ اَمرِ رأيِ علٰی ما هُو عَلیهِ اِلّا آنکه حالِ شما مقتضیِ آن نیست که این مقام مُستمّر گردد بلکه استغراق در مثل این محبّت نوعی از احوال است. اِنّ الله عزّ و جلّ عَبداً اَفاضَه انوارُ الغُیوبِ وَ جَعَلتَهُ قَانُوناً لِلجزّ مِنْ کُلِّ جِهَةٍ إلّا أنَّ ظهورَ هٰذهِ الصفَةِ عَلی رُؤسِ الخلائق لا یَکُونُ إلّا بَعْدَ حِیْنٍ ألا تریٰ أنّ للاَنبیاءَ صلٰوة الله علیم إنّما ظَهَرَ مَغَانِمُهُم بعدَ شِدَّةٍ وَ مُدّةٍ فکذٰلکَ وُرّاثُهم مِنَ الکُمّلِ و کم مِن نبيٍّ لم یَظْهَر اَنوارُه إلّا بَعْدَ ذِهابِهٖ

بسبیله، ألاَ تَریٰ أنَّ النَّبِی صَلّی الله علیه و سلّم رُئِیَ له مشَارِقَ الأرضِ و مَغارِبَها ثُمّ لم أُعطَ مَغَانِمَها، وَقِیْلَ له هَلَكَ کِسریٰ فَلا کِسریٰ بَعْدَه و هَلَكَ قَیْصَرَ فَلاَ قَیْصَرَ بَعْدَه و لَم یَظْهَر هَذهِ الفُتُوح إلّا بعدَ ذِهابِهِ بسبیلِه. فَاَعْلَمْ أنّ لِكُلِّ شيءٍ اَجَلاً مَعلُوماً. چنانچه مولانا روم ﷺ می‌سرایند:

مدّتی این مثنوی تأخیر شد   مهلتی بایست تا خون شیر شد

❋

مکتوب ﴿ ۳۹ ﴾

به طرفِ حضرتِ والدِ بزرگوارِ کاتبِ حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

(از تصویبِ بعضی معلوماتِ ایشان)

برادرِ گرامی قدر میانِ **محمّد عاشق** سلّمه الله، از فقیر ولی الله بعد از سلامِ محبّت التیام مطالعه نمایند که صحیفهٔ ایشان مرّةً بعدَ اُخریٰ رسید. در صحیفهٔ اوّل خبر از ظهور مطلق در مقیّدات به وجهی که احکام متضادّهٔ واقعی باشد و راجع به مقیّدات وی است، نمونهٔ ذات بحت باشد، داده بودند. کشفِ حقیقی است و ذُهول از آن در بعضی اوقات یا ضعف آن معرفت به نسبتِ اُمور محبوبیّت و وحدانیّت مضایقه ندارد و سبب آن سابقاً ایماء کرده شد.

بالجمله به اطمینان خاطر مشغول باید بود. آنچه بر شما می‌گذرد همان است که عزیزان را درپیش می‌آمد و از آن خبر می‌دادند و جوش می‌زدند. تقدّم و تأخّر زمانه نزدیک تحقیق دخل ندارد. هر چند به نسبت اذهان عرفیّه دخل تمام دارد.

در این ولا قصیده در مدح حضرتِ پیغمبر صلّی الله علیه و سلّم انشاء کرده شده است بعضی ابیاتِ اُو نیم کاره مانده است. إن شاءالله تعالٰی این قصیده مع تفهیمات ثلٰثه خواهند رسید. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۴۰ ﴾

به طرفِ حضرتِ والدِ بزرگوارِ کاتب حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

(مشتمل بر التفاتِ توجّه خاص)

برادرِ عزیزالقدر **محمّد عاشق** سلّمه الله، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلامِ محبّت التیام مطالعه نمایند که شوقی که به دیدن شما داریم به حقیقت ازلی است که تجدّد در رنگ زوال به دامن اُو دست نمی‌رسد. همین یک لطیفه است که به خودش می‌پیچد. از یکجا سر بَرمی‌آرد و قبله توجّهِ خود دیگری را می‌سازد و به خود اندر می‌گردد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۴۱ ﴾

به طرفِ حضرتِ والدِ بزرگوارِ کاتب حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

(مشتمل بر الطافِ بی‌اکناف)

برادرِ عزیز، گرامی قدر **میان محمّد عاشق**، بعد از سلامِ سنّت اسلام مطالعه نمایند که خطّ بهجت نمط رسید و حقیقت معلوم گردید.

إنَّ الله لَايَنْظُرُ إلىٰ صُوَرِكُمْ وَاَعْمَالِكُمْ وَلٰكِنْ يَنْظُرُ إلىٰ قُلوبِكُمْ وَنِيَّاتِكُمْ، سبحان الله! آنانکه به جان برابر باشند بلکه عینِ جان باشند، وظیفۀ ایشان نه چون وظیفۀ دیگران است. در بابِ اخلاص وجُودِ ایشان و صلاحِ حالِ ایشان عینِ رضا است. از این مَمَرّ هرگز خطره به خاطر راه ندهند نه الحال و نه بعد از این. حالا وقت تنگ بود بر همین قدر اکتفاء کنند و در این بیت تأمّل کنند:

دَنَوتُ فَلَمْ أُهْدى التّحيَّةَ في الصّباء و هَلْ لي إلى قَلْبِي يَكُونُ رَسُول

و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۴۲ ﴾

به طرفِ حضرتِ والدِ بزرگوار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

(مشتمل بر بشارت عظیمه و جواب بعض مسئله)

برادرِ گرامی قدر میان **محمّد عاشق**، بعد از سلامِ سنّتِ اسلام مطالعه نمایند که مکتوب بهجت اُسلوب رسید. چند نوبت به خاطر می‌رسد که شما را وصول به نقطۀ ذات به حسب استعداد اگرچه در ضمنِ علوم غریبه باشد، حاصل شده عنقریب ظهور صورت بقاء خواهد شد. مدّتها است که منتظر این حرفم عجب که هنوز مسموع نشده غرض اصلی از رؤیای مذکوره ضرورتِ جارحه است از جوارحِ حقّ، و معلوم شدن نصر، و دواعی جهاد در قلوب مخلصین، و غرضِ ثانوی بشارتِ فتحِ عظیم است مر مسلمین را، سلطنت مستقره خود نیست وغیره مستقره خود مستبعد نیست. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۴۳ ﴾

به طرفِ حقایق آگاه
شاه نُورالله رحمه الله
(در تحقیق بعض مکشوفاتِ ایشان که معرفت حقّ داشته بودند)

برادرِ عزیزالقدر میان نُورالله نوّره الله تعالی، از فقیر ولی الله بعد از سلام مطالعه نمایند که مکتوب بهجت اُسلوب رسید و حقیقت معلوم گردید. اصل حقیقة الحقائق از هر تقیّد مُنزَّه است، و مَعَ هذا در مظاهر کثیره متجلّی شده و هر جای حکمی پیدا کرده‌اند. از آن جمله در قلبِ شخصی اکبر تجلّی فرموده و از آن تجلّی بر ملکوت عکسی نورانی افتاده. به اعتبار این عکس اگر چیزی اثبات کنند و وَی را ضوئی و شعشانی تقریر نمایند بجاست. سالک را بسیار است که به چشم معرفت به این عکسِ نورانی متوجّه شود و عقیدهٔ خیر در دلش متمثل گردد. امّا تحقیق جمع است در تنزیه و تشبیه به وجهی که مذکور شد - و نیز باید دانست حیاتِ برزخی وجود بل وجود هر موجود به تقدیم حضرت وجود است، آن را در این وجود نفس الامری است، به این معنٰی آگاه باشد یا نباشد. بسا است که بر سالک این ارتباط نفس الامری در رنگ استغراق و استهلاک علمی ظاهر شود و حکم کند که حیات برزخی سبب معرفتِ حقّ است، و باز چون بعض غافلان را موجود بیند به اشکال درماند، و منشاء این علم آن است که در نفس این سالک علم حضوری حضرتِ وجود همان ارتباط نفس الامری اوست. پس حال خود در وی غالب می‌آید و در همه چیز ارتباط را متلبّس به همان لباس علم می‌بیند، و التحقیق ما ذَکرناهُ. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۴۴ ﴾

به نام

شیخ محمّد عابد رحمه‌الله

(در آخر خطاب والدِ بزرگوار کاتب حروف متضمّن بالکنایة)

پیش از صبحِ صادق برخاستن و به شغلِ باطنی خویش را آن وقت مقیّد ساختن فایده تمام دارد. کشف و کرامات و علوم مکاشفات همتای غادی و رایح‌اند، صبح می‌آیند و شام می‌روند، آنچه مردان از این مَزرعه سرمایه می‌گیرند و در گور و مابعد آن به ایشان می‌باشد همین یادداشت است و بس. لیکن نه آن یادداشت که شعبه‌ایست از علمِ حصولی و استحضارِ همان ایمان بالغیب است که در ابتداء مسلمانی کسب کرده باشد، بلکه یادداشتی که بعد انکسارِ جوهرِ نفس و اضمحلال در توحید حاصل آید نه حضوری است نه حُصولی -و نیز می‌توان گفت که هر دو است، در آن یادداشت خود را گم باید کرد:

به هر صفت که میسّر شود بکن جُهدی

که خویش را به سرِ کُوی آن نگار کشی

آن یادداشت فی الحقیقت نقطه و حیرت همان نقطهٔ وجود است و به کان ما کان، هر آنچه به جز آن نقطه خدا را شناسد رجم الغیب است لامحاله:

و اِنّي و اِنْ خاطَبْتُ اَلْفَ مُخاطَبٍ فانْتَ الّذي اَعْنِي وَ اَنْتَ الْمُخَاطَبُ

و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۴۵ ﴾

به یکی از اغنیاء در ابلاغِ حاجتِ شخصی که اراده حج کرده بود

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم[۱]

خداوندا! بندهٔ عاجز به کدام زبان ستایشی درخورِ عنایت بی‌نهایتِ تو به تقدیم رساند و به‌کدام جنان نیایشی به ازاء آلاء نامتناهی تو اَدا نماید:

وَلَو اَنَّ لِيْ فِي كُلِّ مَنْبَتِ شَعْرَةٌ　　لِسَاناً لَمَا اَسْتَوْفَيْتُ وَاجِبَ حَمْدِهٖ

کمندی در گردن انداخته به حرمین محترمین می‌کشی به وجهی که هیچ چیز مانع این میل بنده نتواند شد. زحمتی که در راهِ تو آید رحمت است و عَنَایتی که برای تو باشد عِنَایت است:

چنان دمید به عاشق فُسون جمالِ حجاز
که نیش خار مغیلان حریر می‌ماند

*

و مَا أنَا بالشافي الوفاه على الهَوىٰ　　و شأني الوفاء امّا السّواه

شبحی مِلاک رنگ آمیزی قلم صُنعِ توام، حاجات مسلمین را مُرتبط می‌گردانی به وُلاةِ اُمور، و ایشان را وصیّت می‌کنی به مُواساتِ فقراء که الله فِي عَونِ العَبْدِ مَاكَانَ العَبْد فِی عَونِ اَخيْهِ، و فقراء را اجمال في الطلب می‌فرمائی که گفتهٔ روح القدس فی... اِنّ نَفْساً لاَ يَمُوتُ حتّى يَستَكْمِلَ رِزْقَها اَلا فاجمِلوا فی الطَّلَبْ، الهی مُعطی و مانع جُز تو دیگر نیست اگر عطاست از تو است و ایشان ماجور و اگر منع است از تُست و ایشان معذور:

۱- علاوه بر سورهٔ التّوبة (۹) در آغاز هر سوره (۱۱۳) و النّمل (۲۷)، آیة ۳۰.

عکس در جلوهٔ یکتایی معشوق نبود بچه تقریب علی آیینه سازم کردند
و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۴۶ ﴾

به طرفِ حضرتِ والدِ بزرگوارِ کاتب حروف
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
(مشتمل بر اشعار بشارت شعار)

اخی میان **محمّد عاشق**، بعد از سلام مطالعه نمایند:

فانَّ یكُ حَقّاً مَا عَلِمْتُ فانّه سَیُلْقِی إلَیكَ الأمر لاَبُدَّ سَامِع
صبابتك أمر لاَ یُطاقُ بَهاءُه إلی کُلِّ سِرٍّ لاَ مُحَالَةَ بَالع
وَ ثَلْجُ و بَردٌ یَجمَعَانِ صبَابتکُم یُزِیحانهاً فِي فُؤادِكَ لاذِع

و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۴۷ ﴾

به جانبِ حضرتِ والدِ بزرگوارِ کاتب حروف
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
(در جواب سُؤال از سِرِّ قولِ شیخ ابوالرّضا محمّد که عصمت از ذنوب شرط است در ولایت احسانی و نه در ولایتِ عرفانی، و در بیان کیفیّت مکتوب که در جمع توحید وجودی و شهودی به طرف یکی از اهلِ مدینه شرف ارقام یافته و جواب و سُؤال از تأویل حدیث أبی داؤد ﷺ)

برادرِ عزیزالقدر **میان محمّد عاشق** سلّمه الله تعالیٰ، از فقیر مطالعه نمایند که رقعهٔ ایشان رسید ممکن اگرچه قلیل الوقوع باشد که شخصی را لطیفهٔ قلب و روح و سِرّ و نفس مهذّب نشود و لطیفه‌های کامِنَه مثل حَجرِ بُهَت و نورالقدس و خفی و اخفیٰ مهذّب گردد چنانکه در مجذوبِ محض دیده می‌شود. پس این شخص را ولایتِ احسانی بدست نیامده است که بنای آن بر تهذیب لطایفِ پنجگانه است و ولایتِ عرفانی بدست آمده که بنای آن بر تهذیبِ لطایف کامِنَه، پس این شخص را **یُمْکِن وَلَو اَقَلُ مِنَ الغُرابِ الأحْمر** که نامشروع از وی صادر شود **ثُمّ یَتُوبُ فَیَتُوبُ الله علیه** و حکم به تقلیل به نسبت احکام برّ و اِثْم حقیقی است که جمیع شرایع در آن یکسان است، نه نسبت به احکامی که در بعض شرایع دون بعض برای سددِ ذرایع یا نحوِ آن مشروع کنند که آن خود در مجذوبِ محض کثیرالوقوع است. اگر این قدر کشفِ شُبه کرد فَبِها و اِلّا به تفصیل تمام نوشته خواهد شد. موضعِ اِشکال را معیّن کنند تا اهتمام به آن مصروف گردد.

سایلِ مسئله وحدت وجود وحدت شهود اسمٰعیل آفندی است. چون کتابت رسید فقیر در جواب شروع کرد. در این مسئله تقریری عجیب را فتح کردند. ادب ربوبیّت را رعایت کرده به حُرمتِ تمام قبول کرده شد و اِلّا حوصلهٔ سایل آن را گنجایش نمی‌کند. لهذا جوابِ مختصری برای او نوشته فرستاده شد همون بیت باید خواند:

و اِنّي و اِنْ خاطَبْتُ اَلْفَ مُخاطَبٍ
فانْتَ الّذي اَعْني وَ اَنْتَ المُخاطَبُ

یعنی به نفوسِ مناسبه خطاب متوجّه می‌شود هر چند سلسله جنبان دیگری باشد ـ «وَ اللهُ اَعْلَمُ»[۱] ـ و یُحتملُ که به همان سایل جذبِ این جواب از حظیرهٔ قدس کرده باشد ـ لأسْبَابٍ هُنالكِ ـ پس در این مرآة که حکمِ هیولٰی مطلقاً دارد به تشبیه جمیع علوم بل جمیعِ صُوَر خارجیه و ذهنیّه متمثّل شد و الله تعالٰی اَعْلم باحوال عبَادِه نوشته بودند که حدیثِ أبی داوٗد ﷺ که حضرتِ پیغمبر صلّی الله علی و سلّم مُسبلِ ازار را به اعادهٔ وُضُو امر فرمود، تأویل آن چیست؟ باید دانست که در این حدیث اختصاری هست مُخلّ در معنی و از این سبب توجیه این حدیث بر شارحان دشوار آمد. تقریر کلام آنکه شخصی درآمد مُسبلِ ازار، حضرت ﷺ اُو را از اِسْبَالِ ازار نهی فرمود، و امر کرد به اعادهٔ وُضو. شخصی سُؤال کرد که یا رسول الله چرا امر فرمودی او را به اعادهٔ وُضو؟ فرمود خدای تعالٰی قبول نمی‌کند نماز کسی که اُو مُسبلِ ازار باشد. پس غایتِ امر تکفیرِ ذنْبِ است در رنگ سایر کفّارات. زیرا که وضو در شرع مُکفّر ذنوبِ معهود گشته و غرض سایل استفسار بود از سببِ امر و حاصل جواب کنایت است به آنچه ما به تفصیل بیان کردیم و راوِیِ اوّل یا مَن بعدِ اُو قصّهٔ نهی را حذف کرده. این اختصار مخلّ گشت و وهم وارد شد که امر به اعاده با وجود بقاءِ اِسْبَال چه فایده دارد و از این وهم جواب داده‌اند به آنچه فروتر است از اصلِ وهم گفتند امر فرمود تا در فکر افتد که مرا چرا فرمود. آنگاه دریابد شناعتِ اِسْبَال را، بالجمله این توجیه از متأخّرین است که حافظِ حدیث نبودند تجاوَزَالله عَنْهُمْ. و السّلام.

*

۱- آل‌عمرن (۳)، آیة ۳۶، ۱۶۷؛ النّسآء (۴)، آیة ۲۵، ۴۵؛ المآئدة (۵)، آیة ۶۱؛ الانعام (۶)، آیة ۵۸؛ یوسف (۱۲)، آیة ۷۷؛ النّحل (۱۶)، آیة ۱۰۱؛ الانشقاق (۸۴)، آیة ۲۳.

مکتوب ﴿ ۴۸ ﴾

به نام
شاه نُورالله رحمه الله

(در بیان مذهبِ صوفیه و حکماء در مسئلهٔ وحدت الوُجود
بناء بر استدعای ایشان)

امّا بعد، صوفیای قایلین به وحدت وجود و فلاسفهٔ اشراقیین هر دو متّفق‌اند در وحدتِ وجود و بُودن ممکنات مظاهرِ وی و تلوّنات و تقلّباتِ وی، اِلّا آنکه اشراقیان وَی را جُزئی دارند و صوفیان وَی را منزّه از کلّیّة و جزئیة، فی الحقیقت این نزاع نیز در لفظ است فقط، هر که جزئی می‌گوید غرضش اثباتِ تشخّصی است که عینِ ذات است و غیر مزاحم، هر تقیّدی و جهتی را که وجود اقصٰی آن را اقتضاء فرموده است و هر که منزّه از جزئیة داشته غرضش آن جزئیة است که از تشخّص زاید بر ذات جزو و با تقیّدات و جهات مزاحمت کند و اِلّا نه. تشخّص که عینِ ذات است عاقلی نفیِ آن چگونه جایز دارد؟ بَقِيَ هٰهُنا شَیءٌ و آن آنست که تقلّباتِ ذات را اِشراقیان عُقُول نامیده‌اند و تنزّلات ذات را در ضمنِ این لفظ تعبیر کردند و صوفیه در ضمنِ اسماء و تجلّیات. اگر طایفه‌ای بیانی کرد و نکته‌ای دریافت که طایفهٔ دیگر را بدست نیامده، تدافع توان گفت. امّا منشاء به آن پس ظاهرِ کلامِ لسانِ پیغامبر صلی الله علیه وآله غرض است و لیکن بعد نقح و تدقیق نظر غرض ایشان نیز همان مدّعا می‌گردد. زیرا که وجود امرِ انتزاعی است. لامحاله آن را مطابقتی هست در خارج و منشاء انتزاعیِ آن مطابقِ وجود حقیقی است و آن منشاء

انتزاعی استناد وی به وجود حقّ، حالا این استناد را بیان کنم که با وجودِ حقیقی نسبت دارد. اگر در جذر قلب واصل کُنه این وجود استناد داخل نبودی، ممکن، ممکن نبودی و فی نفسهٖ باطل شدی. پس تحقیق مُنتِجْ آنست که وجودِ معلول همه این استناد است و کس توهّم نکند که اینجا استنادی می‌خواهم که معنیِ اِضافی است درمیان مشبّهتین نَی نَی بلکه استنادی که همه هُویّت یک جهت خواهد واصل معنی‌اش تکوّن آن جهتی از جهات واجب و تقیّدی اطلاق حضرت وجود را در اُو و اوّل‌شان از شیون وی لاغیر فَیُثْبِتُ «هُنَالِكَ الوَلاَيَةُ للهِ الْحَقِّ»[1].

بعد از آن در تفصیل این جهات و تقدّم بعضی بر بعضی اُفتادند. برخی را بیان کردند و پاره‌ای را مهمل گذاشتند امّا آنانکه می‌گویند که اثر جعلِ اتّصاف ماهیّت است به وجود و وجود زاید است بر ماهیّت در ممکن و مَثَل ضوء شمس می‌آرند. این همه از آن است که این سخن در پردهٔ معقولات ثابته می‌زنند غالب بر ایشان تفحّص معقولاتِ ثابته و صُور ذهنیّه است و انتساب صورتی به آن صورتی و تعبیر از حقایق نفس الامر، همه به عبارتی که محتد آنها این صُوَراند. لهذا قید نقح و تدقیق کردیم از صدر مبحث، اگر بعد از این شبه به خاطر رسد اعلام کنند. وقت تنگ بود، وسَعَتْ جواب دیگر نکرد و این دو سؤال که سابق نوشته بودند از خاطر گم شدند. دیگر بار بنویسند شاید از معصیّت عارف سؤال بود. و السّلام.

*

۱- «هُنَالِكَ الوَلاَيَةُ للهِ الْحَقِّ»: الکهف (۱۸)، آیة ۴۴.

مکتوب ﴿ ۴۹ ﴾

به نام
شاه نُورالله رحمه الله
(مشتمل بر تحقیقاتِ غامضه در بعضِ مسایل مجازات)

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم[1]

نُصوص حاکی‌اند با آنکه بعضی از عُصاة را حقّ سبحانه عفو خواهد کرد و امّا آنانکه کبایراند مسئله عوض است. حقّ سبحانه در علمی که برای جماهیر ناس بر رسولِ خود نازل فرمود و عارف و مستانِفْ هر دو را در آن به خطاب مخاطَبْ ساخته، از این سِرّ به جز رمزی نه برداده حیثُ قالَ «یُعَذِّبُ مَنْ یَشَآءُ و یَغْفِرُ لِمَنْ یَشَآءُ»[2]، مناطُ العَذابِ وَ المَغْفِرة بالمشیّة لاَغَیْرَ، لکن اهل خصوص را بعد از تعلیم این مسئله نیز واضح گردانید. پس دانستند که همه کاروبار در دنیا و آخرت لامحاله به مشیّت باز بسته است و معهذا سنّتِ اسباب بدر نساخته: أمّا فِی الدُنْیَا فَلَو لاَهُ لَیُبطِلَ التّکلیفُ وَ المُواخَذَةُ، أمّا فِی الآخِرة فَحَیْثُ حَکَمَ لِأعْمَال بانّها أسْبَابُ دُخُولِ الجَنّة وَ لأعْمَال بانَّها اَسبابُ دُخُولِ النّارِ. پس اگر مر این عفو را قاعده نهیم و ضابطه بیان کنیم مخالفِ نصوص نخواهد بود، بل بطن آنها و کشفِ مُخِّ آنها، إذا تَمَهّد هَذا فنَقُول اعمالی که بنده می‌کند به مداخلت جوارح و نَسمَه از وَی صادر می‌شود، و صورت انسانیّهٔ مجرّده را، و همچنین آنکه به لباسِ مثالی مُتَلبّس است در آنها بالذّات

۱- علاوه بر سورهٔ التّوبة (۹) در آغاز هر سوره (۱۱۳) و النّمل (۲۷)، آیة ۳۰.
۲- المآئده (۵)، آیة ۴۰.

مداخلت نیست و لیکن اگر این صورتِ انسانیّه مجرّده یا مُلبّسه به لباسِ مثالی از بدن و نَسْمه منقطع نشده باشد، با وی مخارجتی دارد و مخالطتی که حالا تجربه مطلقش به یاد نیست، و همّتِ او دَر مُرافق و مُلاذ بدنیّه در رفته، چه در دنیا و چه در آخرت. مثلاً پیشنهاد او مجامعتِ حُور و شُربِ شراب طَهور باشد و آنچه بدین ماند، این شخص را عَمل حَسن آن نفع دهد که به زبان گوید یا بدست کند و خُلق وی هم به اعمال وابسته است. غضبش محض شَتم و ضرب است و سخاوت اُو محض عطیّه است که به دستِ فقیر نهد. چون از این حالت قدری بلندتر آمد، همّت اُو در مرافق و ملاذ نسمیّه در رفت، چه در دنیا و چه در آخرت، اِلتذاذِ وَی به انبساطِ نفس است، اگرچه بدون حضورِ شاهد و مَی بدست آید و غضبش ثَورِ آن نفس است اگرچه از شَتم و ضرب و انتفاخِ اوَداج عاری باشد. و سخاوتش ثَور آن نفس است به بذل، اگرچه به فقیر تسلیم نکرد. این قوم را بعد موت در قوای ادراکیّهٔ اُو خواه خیالش گویند و خواه همّتش نامند، این اعمال و اخلاق مُحیط همّت وَی است، به صُور هائله ممثّل گردانند و بدانها تعذیبش کنند، یا به صورِ جمیله تنعیمش دهند و چون از عالم برزخ گذشته به حشر رود همه این اعمال و اخلاق به صُور مثالیه ممثّل شَوند. اِمّا لَه و اِمّا علیه، امّا آنکه نشاءِ قبریه را از فوق و تحت آن احاطه کرده باشد و همچنین نشاء حشریّه را درگرفته او را تعذیب و تنعیم نتوان کرد. اگر به حکم عموم، این مَرد را اندکی رنگ پدیدآید و باز بشکند آن چیزی دیگر است. «**إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُم مِّنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ**»[۱] و آن قوم آنانند که از جسد و نسمه مُرده باشند،

۱- الانبیآء (۲۱)، آیة ۱۰۱.

نه موتِ علمی فقط، بل حالی نیز و از همتا گذشته باشند و به وحدت کبریٰ بهم برآمده آنگاه بازگردند و حکم هر نشاء را تکمیل کنند و اکثر این قوم معصوم‌اند لاسیّما از کبایر؟، و اگر از بعضی صادر شده مقرون به استغفار و ندامت خواهد بود. لامحاله شارع قصّهٔ این طایفه را در نوردید در این لفظ عام که التَّائبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لاَ ذَنْبَ لَه و در این لفظ و خَلَطُوا عمَلاً صالحاً و آخَرَ سَیئاً لعلَّ الله اطّلَع عَلَی اَهلِ بَدرٍ فقال «اِعمَلُوا مَا شِئتُم»[۱] فَقَد غَفَرتُ لکُم[۲].

امّا دو طایفه که ما مذکور کردیم مِنْهُم السَابِقُون وَ مِنْهُم اَصْحابُ الیَمینِ و مِنْهُم اَصْحابُ الشِّمالِ آنانکه غایت همّتِ ایشان افعال بود، مواخذه ایشان را به افعال است و آنانکه غایتِ همّتِ ایشان اَفاعیلِ نسمیّه باشند مواخذهٔ ایشان به اخلاق است. امّا باید که مردم به معرفة مغرور نباشند، قرنها گردند و عصرها بسر آیند تا فَردی آید. کس چه داند که وی چیست و کیست؟ احوال و تجلّیّات که مردان بدان می‌نازند پست و زبونِ وی‌اند. وَکَم مِنْ هَفوَةٍ صَدَرَتْ مِنِّي فاقِیْمَتْ قِیَامَتِي فحُوسِبَ بِهَا وَنُوقِشَ فِي الحِسَابِ حتّٰی ظَنَنْتُ أنّي هَلَکْتُ ثُمَّ غُفِرَلِي بِأنْ رَجَعْتُ إلَی نَفْسِي و عَرفْتُ مَبْدأ هَذَا التجلّي الّذِي اَحاطَه لِي حُکْمَه فَرَغِبْتُ إلَی الغَفُورِ و الرَّؤُفِ و غَیرِهمَا مِنَ الأسْماءِ فَقِسْتُ فِیْهَا فاَعْقَبَ ذٰلك عِلْماً بالله و اِنْشِرَاحاً وَ انبسَاطاً. و السّلام.

*

۱- «اِعمَلُوا مَا شِئتُم»: فُصّلت/حمٓ السجدة (۴۱)، آیة ۴۰.
۲- «اِعمَلُوا مَا شِئتُم فَقَد غَفَرتُ لکُم» (بخاری).

مکتوب ﴿ ۵۰ ﴾

به جانبِ حضرتِ والدِ بزرگوارِ کاتبِ حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

(مشتمل بر کلمات تربیّت آیات و اشعارِ بلاغت آثار)

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم[1]

خطِّ بهجت نمط رسید و از مطالعه احوالِ عشرهٔ اُولیٰ فرحتِ کُلّی حاصل گردید. باید دانست که احوالِ بنی آدم بین اِصْبیعَیِ الرّحمٰن‌اند، یک اِصبع جلال و دیگر اِصبع جمال. لا بُدّ مقتضای آن هر دو جلوه‌گر باید شد. این وحشتهای را از معدّات می‌باید شمرد. هر وحشتی اُنسیّتی دیگر در بغل دارد. باور نکنی تجربه کن:

گویند سنگ لعل شود در مقامِ صبر
آری شود، و لیک بخونِ جگر شود

اگر ممکن است عُزلت را امتداد دهند از خروج. اِلّا بالعذر (و) المحنت (کذا) و سخت و با عزم و جرأت باشند. و الله المؤفّق سُودها کنی از این سفر توانی کرد. قریب است که اگر تأمّل را کار فرمایند دریابند که وحشت، مُفلقِ طبعِ دیگر است و وحشتی که از انعکاس اسماءِ جلالیّه است، دیگر است. این وحشت انسیّتی است وحشت رنگ و وحشت مزاج به خلافِ اولیٰ، همین که قطع طمع گردید و خود را مرده انگاشتند، وحشت اولیٰ روی در عدم خواهدکرد. آنگاه اگر وحشتی خواهد بود از قبیل ثانی خواهد بود.

۱- علاوه بر سورهٔ التّوبة (۹) در آغاز هر سوره (۱۱۳) و النّمل (۲۷)، آیة ۳۰.

چنانم درنظر می‌آید که هنوز شما را طمع خروج و سبکتریِ بشریّت گریبان می‌گیرد فایّاكَ و إیّاهُما:

لنگ و گنگ و خفته شکل و بی‌ادب سوی او می‌خیزد او را بی‌طلب

قلتُ شِعراً:

تُحدّثني نفسي بانَّكَ واصِل الى نُقْطةٍ قصْواءَ وَسْط المراكزِ

و أنّكَ في [...] البلاد مُفخَّم و يَكفِيْكَ قَوْماً كلّ شيخٍ و ناهِزِ [1]

ای عزیز با تمیز وقتی خواهد بود که بلسانِ حال آن گوئی در آن دیار که قبل از تو گفتند بلسانِ قال قَدَمِی هَذا عَلی رَقبَةِ کُلِّ وَلِیٍّ چه توان کرد که گرم شده‌ام، اگر بیش از این قلم رانم سخن از قانونِ مخاطبات بدَر می‌اُفتد، حاصل آنکه:

و تَزعَمُ انّكَ جِرمٌ صَغِيرٌ و فيْكَ اِنطَوىٰ عالَمُ الكبيرِ

این وحشت‌ها که در این مدّتی قلیل کشیده می‌شود حکم سفوفی دارد که قبل از تناول اطعمهٔ لذیذه می‌خورند، یا حکمِ مَیخوش دارد که برای تحصیل لذّتِ سُکْر استعمال آن می‌کنند. چه بلاء سبکترین و خشک دماغی باشد که از آن به سُتوه آیند و چنین دُهیم کشند. ثانیاً آنکه اگر ممکن باشد امتدادِ ایّام عزلت اَنفع تر است و اگر به بعد رمضان باز عزلت گُزینند بد دل نشوند و امّیدوار باشند. و السّلام.

*

۱- کذا فی الاصل.

مکتوب ﴿ ۵۱ ﴾

به طرفِ حضرتِ والدِ بزرگوارِ کاتبِ حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

(در ارشادِ بعضی اشتغال)

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم[۱]

اورادی که قلمی شده بودند همه مستحسن و مرغُوب‌اند. آنچه در الخیرالکثیر که نفوذ حقایق الهیّه در صُور امکانیّه ولو بنَحو النِسْبة و اولَی الملابسة می‌شگافد، پس رحموت را آنچه از اوایل میراث رسیده در وقتِ اِفاضه تفصیل احکام آنها را مهمل نگذاشته اگرچه در گردابِ وحدت در رفته باشند و در کلام دیگر از تجلّیّات معنویّه برآمده. بحث اصولِ مبادئ اوّلیّهٔ ایجاد واقع شده، فلا تناقض اگر اعتکاف میسّر نیاید آن را نیز قدری باید نهاد. **مَا لَا یُدرِکَ کُلّه لَا یُتْرَکْ کُلُّهُ.**

به قیام لیل و سبق باطنی خویش مشغول بودن اَناءِ اللّیل و اَطراف النَّهار نباید گذاشت. اگر وقتی این خطرات هُجوم کنند ذکر باید کرد. **سُبحانَ الله و بحَمدهٖ**، **سبحان الله** را در دل ضرب کنند به‌وجهی که ضرب بر دل کُوبد و **سبحان الله** در دل نهند و **الحمدُلله** را بر نور حق سبحانه که فوق العرش ساکن است ضرب کنند. سبحان تنزیه است از صفات محدِّثات و بحمدهٖ اثباتِ حماید که مناسبِ حضرت وُجُوب باشند. درمیان این ذکر فصل ندهند، متواتر گویند تا آنکه انشراح در خود بینند و اگر بعد از این ذکر نورِ اعظم را که فوقَ العرش ساکن است تخیّل کنند به‌وجهی که در آن تخیّل غیبَت

۱- علاوه بر سورهٔ التَّوبة (۹) در آغاز هر سوره (۱۱۳) و النّمل (۲۷)، آیة ۳۰.

واقع شود، سخت مفید خواهد بود. در نفیِ یاس و دَفعِ اندوه و انشراحِ خاطر حقیقت این نور سخت عجیب است. إن شاءالله تعالیٰ نوشته خواهد شد.
بالجمله حقیقتی است الهیّه از عالمِ مثال، دور نیست که شیخ از عرشِ تکوین همان مراد داشته باشد، زیرا که تکوین بدونِ مخالطتِ مثال نتواند شد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۵۲ ﴾

به جانبِ حضرتِ والدِ بزرگوارِ کاتبِ حروف
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنه
(در ارشادِ بعض فواید سُلوک و متَضمّن بشارت عظیمه)

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم [۱]

این فقیر همیشه ناظرِ احوالِ نیک مآل شما است. کم باشد که چیزی نویسند که قبل از نوشتن از فوق آن احاطه نکرده باشم. اِلّا این تشویشات که غالباً از بدعاتِ طبیعتِ بشریّه و نَسْمیه است یا به جوابِ آنها نمی‌پردازیم و خود نیز اوقاتِ عزیز به تشویش که امَری دنس و به غایت رکیک است صرف نکنند. مثل اینها مثل اَضْغاثِ اَحلام است که از آنها اِخبار ناکرده بِه، و از إنذارِ شیطان است «فَاسْتَعِذْ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْم» [۲] دیدهٔ خود بدوزند اِلّا از تجرید توحید و توجّه به ذاتِ قصویٰ از راه اضمحلال... و اگر احادیثِ نفس و خیالاتِ الفاظ دالّه بر آن که غرض من از طبقهٔ شوبه قریب همان بوده

۱- علاوه بر سورهٔ التّوبة (۹) در آغاز هر سوره (۱۱۳) و النّمل (۲۷)، آیة ۳۰.
۲- النّحل (۱۶)، آیة ۹۸.

است سِدِّ راه می‌شوند، از سر توبه کنند و به خدا پناهند و توحید نَشاط فی الله بر دست گیرند. این مسکین هم به دل و جان خواهان این معنی است خداوندا کرمِ عمیمِ تو همه کس فرارسیده و همه کس را بایستِ وَی می‌دهی. این مسکین را هم رؤیت تجلّی حضرتِ تو بر نفس ناطقهٔ محمّد عاشق قرّة العین و مسرُورالقلْب گردان، آمین، یا «رَبَّ الْعٰلَمِین»[1].

حالا اخبار کنیم شما را از بعض آنچه تفهیم فرموده است از حالات آیندهٔ شما کُن اَنْتَ عَلی هنیّتك مِنَ الاضْمِحْلاَلِ فِي التّوحِید و تَجْرِیدِ التَّوَجُّه إلَی الله و النّشاط في الله، ذٰلكَ بَعدي، فیَسهل لكَ طریقٌ إلَی حُضُورِ الله سُبحانَه بحَیثُ تکُونُ الحَاصِرُ أمْراً قُدُّوسیاً و إنّه ذٰلكَ أنّكَ ستَعْلَمُ أنّ الأمْرَ الّذِی کُنْتَ مُشتاقاً إلیهِ حصِلَ لكَ بالفِعْل بعدَ أن کُنْتَ تعلمَهُ عِلماً غَریباً و بحَیثُ یکونُ الحاصِرُ بعینه القدّوسیةِ الّتی قارَبَها کلّ ممکن و أنّه ذٰلكَ أنّكَ یحصُر عندَكَ شيءٌ واحدٌ یَغْشَی الحِسَّ وَ یَحشُو المدرِکَةَ هُوَ العِلمُ الحُضورِي الّذي أُنیبُ إلیهِ مِنْ قَبْل اضمِحلاَلِ التقرّر و هُوَ العِلْم الحُضورِی الّذی غَشیكَ وَحَشیٰ مُدرِکیكَ ثُمَّ یَقْضِی الله سُبحانَه مِن فوق العَرشِ یتَجَلّی جلیل الشّان باهِرَ البیان سابغ یُحیط بكَ مِن وَرائِكَ ثُمَّ یَکُونُ مَا یَکُونُ ممَّا علَّمنِي رَبِّي جلّ جَلاَلَه و لم یَاذَنْ لِي فِی الإخْبَارِ لَكَ مِنْ کمَالاَتِكَ الحاصِلَةِ فِي هَذه الدّار و الدّار الأُخْریٰ بِوجْهٍ اِجمَالِيٍّ.

و این بشارت من الله را غنیمت شمرند و از آن نِعم شمارند که نه شما قابل آن

۱- «رَبِّ العٰلَمِین» در قرآن ۳۴ بار: الفاتحة (۱)، آیة ۲؛ المآئدة (۵)، آیة ۲۸؛ الانعام (۶)، آیة ۴۵، ۱۶۲؛ الأعراف (۷)، آیة ۵۴، ۶۱، ۶۷، ۱۰۴؛ یونس (۱۰)، آیة ۱۰، ۳۷؛ الشعرآء (۲۶)، آیة ۱۶، ۲۳، ۷۷، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴، ۱۸۰، ۱۹۲؛ النّمل (۲۷)، آیة ۸، ۴۴؛ القصص (۲۸)، آیة ۳۰؛ السّجدة (۳۲)، آیة ۲؛ الصّٰفّٰت (۳۷)، آیة ۱۸۲؛ الزُّمر (۳۹)، آیة ۷۵؛ المؤمن/الغافر (۴۰)، آیة ۶۵-۶۴؛ فُصّلت/حٰمَ السجدة (۴۱)، آیة ۹؛ الزخرف (۴۳)، آیة ۴۶؛ الجاثیة (۴۵)، آیة ۳۶؛ الواقعة (۵۶)، آیة ۸۰؛ الحشر (۵۹)، آیة ۱۶؛ الحاقة (۶۹)، آیة ۴۳؛ التکویر (۸۱)، آیة ۲۹.

بودید و نه این مسکین، و نه هیچ احد بلکه به‌عنایتِ خویش، بی‌سابقه قابلیّت عطا فرمود. فاذَا وَصَل إليك كِتَابِي هَذا فاركَعْ ركعتَيْنِ لله شُكراً عَلَى مَا قُضِى لكَ مِنَ الخَيْراتِ و عَفّر وجْهَكَ فِي التُراب وَارجَ رِجاءً و ارْتَقَاء و لا تدَع فيكَ سَبيلاً للتَّشْوِيش، اللّهم عَظّم جُودَكَ و كرمَكَ و آتِ إليَّ بشأنٍ أشكُرُكَ عَلَيْهِ فانتَ كَمَا اثْنَيْتَ عَلَىَ نفسِكَ. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۵۳ ﴾

به جانبِ حضرتِ والدِ بزرگوارِ کاتبِ حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

(در ارشادِ بعض اُمور و سلوک و متضمّن بشارت)

رقیمهٔ گرامی رسید و حقیقت واضح گردید الحمدُلله المُتعال امّا بعد واضح آنکه به‌دستِ محمّد شاهد نوشته‌ام که احوالِ شما بر ما عرض نموده شد احتیاط کردم، تعلّقات خارجیّه منقطع شده‌اند اِلّا مَا شَاءَالله و تعلّقات داخلیّه باقی است اِلّا مَا شَاءَالله ـ همین قدر بعد تأمّل واضح گردید. حالا خطّ شما گواهِ این معنی آمد. در این مقام دوام یادداشت عبارت از عدم غفلت است به هر نوع که باشد قصداً یا استثناءً. در این مقام می‌خواهم که از احوال آینده شما خبر دهم تا در امر خود با بصیرت باشند. بدانید که جذب شما که برخاسته بود مُنتهی شد و اثر اُو همین تعلّقات خارجیّه و یادداشت دایم به معنیِ مذکور بوده است. آن را بِنَواجِذِ خود مضبوط بگیرند و نگذارند که یک ذرّه تفاوت کند. من بعد جذبی دیگر خواهد برخاست سخت‌تر از این و مأمول‌تر، در آن زمان چندان سعی کنند که گرهِ انانیّت

منحل شود و إِنّی اَرجُو ذٰلکَ «وَاللهُ عَلٰی مَا نَقُولُ وَکِیْلٌ»[1] تا وجود این معنی به نواجذِ خود یادداشت و قطع تعلّقات را عضّی نمایند. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۵۴ ﴾

به جانبِ حضرتِ والدِ بزرگوار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفِیَ عنْه

(مُتَضَمّن بشارت عظیمه)

اخی، اعزی **میان محمّد عاشق** سلام مطالعه نمایند، **قصّهٔ** عشرتین اُولیَیْن واضح شده و دل نگران اخبار عشرتین اُخرَیَین است اگر آینده می‌آید مضمونش مُفصّلاً می‌باید نوشت که عشرهٔ اخیرهٔ رمضان را اعتکاف کنند. چون از اعتکاف بیرون خواهند آمد فواید و ثمرات آن به نظر مُمَثَّل خواهند شد. که **النّعمةُ تُعرَفُ** بزَوالِها دلم خواهان و جویان جمعیّتِ شما است و مرا در حقّ شما ظنّی هست و آن متحقّق شُدنی است. قصّه مختصر در خانقاهِ شما که دو صد ساله یا قدیم‌تر از این است ایتلافی که خواهد شد، نبود «**وَجَعَلَهَا** كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ»[2] بشارتِ اخریٰ است:

آن تویی که از نام تو می‌بارد عشق   وز نامه و پیغام تو می‌بارد عشق
عاشق شود آن کس که بکُویت گذرد   آری زدر و بام تو می‌بارد عشق

و السّلام.

*

۱- «وَاللهُ عَلٰی مَا نَقُولُ وَکِیْلٌ»: القصص (۲۸)، آیة ۲۸.
۲- الزخرف (۴۳)، آیة ۲۸.

مکتوب ﴿ ۵۵ ﴾

به جانبِ حضرتِ والدِ بزرگوارِ کاتبِ حروف
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
(در ارشاد)

امّا بعد، نامۀ مشکین شمامه ایشان رسید و احوال خیریّت مآل ایشان واضح گردید. رسیدِ خطّی که مصحُوبِ میان فقیرالله نوشته شده بود، نرسیده. نگران خاطریم، مسئله قبل از آن که به خود نگر و فانی شو را تفصیل پرسیده بودند. وقت درازش می‌باید. امّا این وقت این قدر بدانند که حال شما پیش فقیر آوردند. نیک احتیاط کردم، دیدم که تعلّقاتِ خارجیّه اکثر درهم شکسته‌اند، اِلّا ما شاءالله و تعلّقاتِ داخلیّه که عمدۀ آن تعلّق انانیّت است باقی است، اِلّا ما شاءالله سخت به نشاط باشند، ولی به یکسو وحیدُالرجا و کثیرُالتّجرید و کثیرُالذکر و قلیلُ الکلام و فانیِ الهمّة و علیك بتجشّم محبّةٍ ثَقیلةٍ لو اُلقِیَتْ علی الجِبَال فدکّت و اختَفَتْ، ولَو اُلقِیَتْ عَلَی الأیّامِ صِرْنَ لیَالیاً فانَّ بعدَهَا فَرَحٌ اَبَدیٌ وَ فَرَجٌ سَرمَدِیٌ لاَفَتَی اِلّا بالمحبّة لِاِفْنَاءِ النّشاطِ فانّه مَحبَّة العدْن فارشِدهَا محبّة.

*

مکتوب ﴿ ۵۶ ﴾

به جانبِ حضرتِ والدِ بزرگوارِ کاتبِ حروف
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
(در بشارات)

برادر عزیزالقدر میان محمّد عاشق جیو سلّمه الله تعالٰی، از فقیر ولی الله بعد از سلام سنّت اسلام مطالعه نمایند که مکتوبِ بهجت اُسلوب رسید.

خاطر مجموع گردید. خاطر پیوسته نگرانِ حال خیریّت مآلِ شما می‌ماند معلوم نیست که در این ایّام به خلوت نشسته‌اند. کیفیّت جمعیّت باطنی به چه نوع است. در این باب چیزی به خاطر می‌گذرد تا تحقیق آن در خارج چه خواهد بود. بالجمله معلوم می‌شود که از حالی به حالی انتقال کرده‌اند، یا نزدیک است که انتقال کنند یا چیزی قریب آنها، «وَاللهُ اَعْلَمُ»[۱].

*

مکتوب ﴿ ۵۷ ﴾

به جانبِ حضرتِ والدِ بزرگوارِ کاتبِ حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

میان محمّد عاشق جیو، بعد از سلام مطالعه نمایند که هر چه از مامون معلوم شود آن را بنویسند. در مجالس متعدّد استفسار نمایند که سخن از سخن می‌خیزد و اگر از کس که ضابط نباشد استماع نمایند باید که مکرّر استفسار کنند و بقدرِ مُتقلّل در نوشتن اکتفاء کنند. بالجمله اخذِ علم از افواهِ رجال سلیقهٔ دیگر است. بالجمله رساله جامع می‌شود و بسیار از دقایق تصوّف مبیّن می‌گردد. از نتایجِ وقت و حال است غنیمت باید شمرد و خدا داند مِن بعد کَی اُفتم و در چه وادی خَوض کنم. دو آن بر یک صورت نمی‌گذرد، چنانکه معلوم شما است. حضرتِ ما گاه گاهی این بیت هندی می‌خواندند و بسیار رقّت می‌کردند:

۱- آل‌عمرٰن (۳)، آیة ۳۶، ۱۶۷؛ النّسآء (۴)، آیة ۲۵، ۴۵؛ المآئدة (۵)، آیة ۶۱؛ الانعام (۶)، آیة ۵۸؛ یوسف (۱۲)، آیة ۷۷؛ النّحل (۱۶)، آیة ۱۰۱؛ الانشقاق (۸۴)، آیة ۲۳.

پاتْ جَهرنتی یُون کهین سُن ری بَنْ کی رائی
اب کی بِچْهری نَاهِه ملین، دُور پرین گی جائی[۱]

و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۵۸ ﴾

به نام
شاه نُورالله رحمه الله
(متضمّن بعضی بشارات فایضه)

برادر گرامی قدر میان نُورالله عَافَاهُ الله مِنْ حُظُوظِ نَفْسِهِ إلی مرضیّات ربِّهِ وَ جَعَلَه فانیاً فِی الله باقِیاً بِهِ، از این فقیر بعد از سلام محبّت التیام مطالعه نمایند، صحیفهٔ شریفه رسید و حقیقتِ مرقُومه واضح گشت. خاطر نگران است خبر صحّت و عافیّت می‌نوشته باشند. دربارهٔ شیخ نجیب‌الدّین دعاکرده خواهد شد. شما را باید که یا بَدِیعَ العَجَائِب بالخَیر دوازده هزار بار همیشه اجتماعیّةً و حلقه با یارانِ موافق به‌عزیمتِ کلیّه و همّت قویّه تلاوت می‌کرده باشند. إن شاءالله مراد متخلّف نخواهد بود. همچنان که در حالت صِبا آدمی بعضی اُمور را مستحسن و بعضی اُمور را مُستهجن می‌داند، و

۱- وقتی که برگهای درختان به زمین می‌ریزند، می‌گویند: ای مالک مالکِ بیان ما الآن جدا شدیم و پس دور می‌شویم.

چون معمّر تر می‌گردد آن استحسان و استهجان منعکس می‌گردد و این سُکرِ صِبا است که مانع ادراکِ حقیقتِ اشیاء آمد. علی هَذا القیاس در ایّامِ نَما به حسبِ گُمان نیز بعضی اشیاء را به استحسان و بعضی را به استهجان می‌بیند، چون معمّر تر می‌گردد حقیقت واضح می‌گردد:

و سَوفَ تَری إذَا انکشفَ الغُبارُ أفَرسٌ تحتَ رِجلِكَ أمْ حِمارُ

مراد آن است که با وجود استغراق در سُکر، نظر فراتر اندازد و از حقیقتُ الامر علی عکسی گیرد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۵۹ ﴾

به نام

شیخ محمّد قطب روهتکی رحمه الله

(در ارشاد سلوک)

برادر گرامی **میان محمّد قطب**، از فقیر ولی الله بعد از سلام محبّت التیام مطالعه نمایند، انتظار تفصیل اخبار شما می‌کشم که چه سان نشست و برخاست می‌کنند و کجا می‌مانند و چه معامله دارند. اگر به خلوتی بنشینند و در آن زمان خاطر مشوش باشد، صورت این ضعیف در خیال آرید، بعید نیست که جمعیّتی به حاصل آید. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۶۰ ﴾

به نام
شیخ محمّد قطب روهتکی رحمه الله
(متضمّن بشارت)

برادر گرامی قدر **میان محمّد قطب**، از فقیر بعد از سلام محبّت التیام مطالعه نمایند که رقیمه رسید و حقیقت معلوم گردید. هیچ نمی‌نویسند که شغلی می‌کنند یا نه، و پرورش استعداد نفسِ خویش می‌نمایند یا نه. دل نگران این معنٰی بیش از بیش می‌ماند امّید قوی است اگر مقیّد دوامِ حضور باشند ابواب فتوح همه یک بار مفتوح شوند:

عشق شوری در نهادِ ما نهاد جان ما را در کفِ غوغا نهاد

فرصت مغتنم است، **العَاقِلُ تکْفِیهِ الاشارة**. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۶۱ ﴾

به نام
شیخ محمّد قطب روهتکی رحمه الله
(متضمّن به اشعار در خطاب ایشان)

برادر گرامی **میان محمّد قطب**، بعد از سلام سنّتِ اسلام مطالعه نمایند که مکتوب بهجت اسلوب رسید. کلّی وصیّت این فقیر آن است که به شغلِ باطن و به کتاب مشغول باشند. شعر:

وَ إِنْ کانَ جِسْمِي عینکُم فی سَیْرِهِ فَلاَ خَیْرَ قَلْبِي عِنْدَکُم فِي (؟)
فَقَلْبِي مَسْرُورٌ کُلُّه حَیْثُ حاضِرٌ و عَینِي غَیُوثٌ کُلُّهَا حِیْنَ طلب

❋

مکتوب ﴿ ۶۲ ﴾

به نام

شیخ محمّد قطب روهتکی رحمه‌الله

(در ارشاد سلوک)

برادر گرامی قدر میان محمّد قطب سلّمه الله تعالی، از فقیر ولی الله بعد از سلام سنّتِ اسلام مطالعه نمایند، رقعهٔ گرامی رسید و حقیقت مرقومه واضح گردید. آنچه از فکرِ آخرت و شکایتِ حال خویش نوشته بودند همه بجاست. لیکن این قدر یاد دارند که حضرتِ پیغمبر صلّی الله علیه و سلّم فرموده است: اِنّ الدّینَ یُسرٌ ولَن یشاد الدّینَ اَحَدٌ اِلّا غلَبَه فسدَّدوا و قارِبُوا و ابشرُوا و اَسْتَعِینُوا بالغَدوة و الرّوحَةِ و شَیءٍ مِنَ الدلجَةِ، دین خدا و شریعت او به غایت آسان است. کمال رحمت وی تعالی مقتضیِ آن شد که نجاتِ انسان را منوط نگردانید اِلّا بر اعمالی و احوالی که مریض و ضعیف و توانا و پیرو برنا آن را بتوانند اخذ کرد، بی تکلّف و تعب، و سخت نگرفت کسی دین را اِلّا که غالب آمد بر وی، اگر کسی صوم دهر یا قیام تمام شب بر خود لازم گرداند از عهدهٔ آن بدر نیاید و کاهل شود و نشاط در طاعت نبیند. مَثَل وی مثل گاوِ زیّات باشد که شب و روز اُو را می‌رانند و می‌زنند، ندانست که در رفتن چه نفع باشد و در نرفتن چه ضَرر. وی را هیچ سودی نیست به جز

آنکه مردم از ایذای او مأمون‌اند. راهِ میانه روید و کار نیک کنید و راه نزدیک گیرید، و خوش باشید، و بشارت دهید، دلهای خود را به مواعیدِ حضرتِ حقّ و رحمتِ اُو امّیدوار باشید. فضلِ اُو نامتناهی است و رحمتِ وی عمیم. باید که سه وقت در طاعت به جدّ باشند. یکی بعد فجر تا ظاهر شدن آفتاب بر در و دیوار، دیگر از شام تا بعد عشاء، دیگر وقتِ سحر تا فجر، پس باید که به ذکر **لا اِلٰهَ اِلّا الله** و ذکرِ **سُبحانَ الله و بحَمدهٖ** مشغول باشند تا ظهورِ آفتاب. آنگاه دو رکعت نماز بگذارند. امّا بعد عشاء، پس قرأة دو سه سورة چون سورهٔ صٰفّٰت و جمعه و سورهٔ حشر و تغابُن و حدید، بعد از آن ذکرِ **لا الٰهَ اِلّا الله** تا غلبهٔ نوم. اِمّا وقتِ سحر، پس اکثر وظیفه از آن یازده رکعت است در آنها سورهٔ یٰسٓ خوانند یا مثلِ آن. بعد از نماز ادعیّه که موافق دل باشند، چنانچه در آخرِ حصنِ حصین مذکور شده. بعد از ادعیّه به فکر که خدا را حاضر و ناظر داند یا در مَوت و آخرت و قُصور عملِ خویش یا در جلالِ خدا و عظمتِ وی و شمولِ قدرت وَی و بعد از آن قدری آرام گیرد. این مقدار سالک را بسیار است.

دیگر نوشته بودند که مرض غالب است و تصدیعهٔ ظاهر به درجهٔ کمال. برادرم! این همه موجب شکر است. زیرا که (اگر) صحّت و قوّت و تموّل می‌یافتند، خدا داند که در کدام معصیّت گرفتار می‌شدند:

قَفا خوریم و ملامت کشیم و خُوش باشیم
که در طریقتِ ما کافری‌ست رنجیدن

و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۶۳ ﴾

به نام

شیخ محمّد قطب روهتکی رحمه‌الله

(در بیان کمالاتِ دورهٔ ایمان)

برادر گرامی **میان محمّد قطب** سلّمه ربُّه، بعد از سلام محبّتِ التیام مطالعه نمایند که خط ایشان رسید. یقین دانند که تکمیلِ دورهٔ ایمان که نزدیکِ ما اوّل مراتب است، از کمالات به حسبِ اشخاص متفاوت می‌باشد. طباع بعضی مقتضِی آن است که رجا غالب‌تر بود از خوف، و مزاج بعضی مقتضی آن است که خوف بیشتر باشد از رجَا، و مزاجِ حضرتِ ابوبکر صدّیق رضی الله عنه، سخن شنودن و همچنان قبول کردن بود، کمالِ ایشان صدّیقیّت شد و مزاجِ حضرتِ علی کرَّمَ الله وَجْهَه ذُکاء و فطنَتْ بود، کمالِ ایشان تبحّر در علم و تجسّس از حقایقِ الهیّه شد و مزاجِ حضرتِ عمر رضی الله عنه صَلابت و تُندی بود، کمالِ ایشان اَمرِ معرُوف و نهیِ منکَر و شدّت فی اَمرِ الله شُد و مزاجِ حضرتِ عثمان رضی‌الله‌عنه بُردباری و حیا بود، کمالِ ایشان حِلْم وجُود شد. بالجمله بعد تفحّص معلوم کرده‌ام که شما به حسبِ طبع به رجا هستند، کمال و صفای طبع و نجات شما در رجا است. به فضلِ حقّ، هرگز تشویش‌ها را به خود راه ندهند. همیشه ذکر رجا و عُموم فضلِ حضرت حقّ سبحانه و شُکر بر عصمت از کبایر می‌کرده باشند. حق سبحانه هر کسی را راهی نهاده است، بدان راه به حقّ برسد. راه شما رجا و حسنِ ظن بر پروردگار و امّید نجات و وُصول است. شما طاقت غم‌ها و افسوس‌ها و ناامیدی‌ها ندارید. ظنِّ این فقیر آن است که حال شما بهتر است از سابق

به سبب تحریض این فقیر بر حُسن ظنّ. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۶۴ ﴾

به نام

شیخ محمّد قطب روهتکی رحمه الله

(درآمدن خوف و رجا و متضمّن بشارت نجات)

برادر گرامی **میان محمّد قطب**، مطالعه نمایند، این قدر ترسیدن از معاد چه فایدہ دارد و ترسیدن محض برای آن است که معاصی ترک نموده به وی اقبال نمایند، نه مقصود از آن، هر وقتی که خوف بر دل هجوم کند عوض آن چیزی از اعمال خیر چون ذِکرِ خفی یا جلی یا از تلاوتِ قرآن مجید به طریق تدبّر یا مطالعهٔ حدیث یا امثال آن درپیش گیرند. این اعمال برای دخول جنّت کفایت می‌کنند. شما بسیار می‌ترسید و ظنِّ صعب دارید و امر سهل از این است. هر که با ما در این سفر همراه بوده است، وی را چیزی خواهد رسید، عاجلاً یا آجلاً. هر کسی را آن خواهد رسید که مطلوبِ دل وی است. میان نُورالله و میان محمّد عاشق را مطلوب فنا بود، آن را خود یافتند و امّیدوار عُروجِ دیگراند، إن شاءالله تعالیٰ ـ و مطلوبِ عبدالرّشید از صمیمِ دل تحصیلِ علم بود و آن هم قریب است ـ و مطلوبِ شما نجاتِ اُخرویّه آن نیز خواهد بود. این را به یقین دانند. از این مشقّت‌ها که در سفر کشیدند خوش باشند و تنگ دل نباشند. شما چه دانید که در این سفر چه نصیب‌ها بود ـ وقت تنگ است و اِلّا زبان قلم می‌کشادیم.

*

مکتوب ﴿ ۶۵ ﴾

به نام

شیخ محمّد قطب روهتکی رحمه الله

(بر تحریض ازالهٔ حُبِّ جاه)

برادر گرامی **میان محمّد قطب** سلّمه ربُّه، بعد از سلام سنّت اسلام مطالعه نمایند، نوشته بودند که خطرات هجوم می‌کنند و غایتِ مطمحِ نظر جاه و مال افتاده، ای برادر! حُبِّ جاهِ دنیا غِشاوهٔ بصر و بصیرت شما شده که امثالِ این اُمور در خاطرِ شما راه می‌یابند. باید دید که اگر بالفرض سعی بلیغ مبذول کنند و قسمت نیز مُساعد شود، غایت جاه آن است که پادشاه شوند و فرعون هم پادشاهی کلان بود که الحال در چاهِ خذلان اسیر است دعا می‌کند که حقّ سبحانه او را بمیراند، قبول نمی‌گردد. بالجمله این اُمور ممکن‌نیست که از عاقل صادر شوند. پیوسته صبح و شام در یادِ حقّ سبحانه باید بود و اقامتِ صلٰوة و کفِّ لسان از ما لایعنی می‌باید کرد. خود را عاقل‌ترینِ مردم تصوّر کرده‌اید یا می‌دانید که از شما هم هوشیارتری هست؟ اگر می دانید متابعتِ اُو باید کرد و از این رسوایی خلاصی باید کرده شد. به مجرّد آنکه این سخن از خطِّ شما خواندم دُود در دماغ من افتاد و سخت افسوس خوردم که از کجا تا به کجا افتادند. وقتی بود که محبّتِ حضرت حقّ سبحانه بلکه محبّتِ محبّت شما را احاطه کرده بود. حالا محبّت جاه و مال در شما سرایت کرده، **نَعُوذ بِالله مِنْ شُرُور أنْفُسِنا و مِنْ سَيِّئاتِ أعْمَالِنا** نوشته بودند که از طرف شغل خاطر متردّد است. این فقیر را

بسیار تعجّب می آید که با وجود دانستنِ طریقِ شغل و داشتن رابطه چگونه تردّد می‌کنند، و العِلْم عِنْدَالله سبحانه. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۶۶ ﴾

به نام

شیخ محمد قطب روهتکی رحمه الله

(در علاج خطرات و علاج ازالۀ حُبِّ دنیا که مشتمل بر هفت رکن است)

برادر گرامی **میان محمّد قطب** سلّمه ربُّه، بعد از سلام محبّت انتظام ملاحظه نمایند:

غیر معشوق ار تماشایی بود عشق نَبوَد هرزه سودایی بود

هر آدمی مزاجِ دیگر دارد، و هر مزاجی را علاجی دیگر است. مزاجِ شما خیالی است که قوّت متخیّله غالب دارید. علاجِ شما به جز این نیست که از محبّت دنیا توبه کنید. بعد از آن هر خیالی که به خاطرِ شما گذرد زیان نخواهد داشت زیرا که این خیال که خواهد ماند تابعِ جَسد است. چون روح از جَسد مفارقت کرد، خیال اُو هم نابود گشت. چون در عالم قبر درآیند پاکیزه باشند، امّا محبّت دنیا مُخل آن روح است و بعد زوال جَسد هم خرابی است و چه خرابی. این علم حقّ است که حقّ سبحانه ما را بدان مخصوص گردانید، «وَ الْحَمْدُ لله رَبِّ العٰلَمِین»[1].

آمدیم بر آنکه توبه از محبّتِ دنیا چگونه حاصل شود. رکنِ اوّل یاد کردنِ موت است ساعةً فساعةً، رکنِ دوم فرض کردن بر خود که من محبّ

۱- الانعام (۶)، آیة ۴۵؛ الصّٰفّٰت (۳۷)، آیة ۱۸۲.

حقّ سبحانه‌ام. رکنِ سُوم نگاهبان دل خود بودن که چون سلسلهٔ خطرات شروع شود آن را بشکند. رکنِ چهارم خود را در نشاط داشتن و تنگ نکردن که آدمی چون تنگ شود یا بی‌جواب شود خطرات غُلو می‌کنند. پنجم از صحبتِ مردمانی که سخن دنیا بسیار گویند احتراز کردن، ششم در همه وقت عزلت نگرفتن، عزلت به‌وقت صبح باید تا سه چهار گهری و قبل از صبح صادق دو گهری به‌نماز تهجّد مشغول باشند و به‌وقت خواب چند سورهٔ قرآن خوانده بخسپند. زیاده از این عزلت در ابتداء خصوصاً به‌مزاج شما سخت مضر است. هفتم بُکاء بر هرزه‌گردی خود و رقّتِ قلب، این هفت رکنِ ما است. اگر از مشرق تا به‌مغرب دَوند و از مغرب تا مشرق، علاجِ دیگر نیست به‌جز این اُمور و این بار که بیایند نیّت خالص کرده این هفت رکن یادکرده بیایند. حالا من شما را بسیار دوست می‌دارم ظاهراً و باطناً، هیچ امری و علاجی بهتر از این نیست:

بانگ دو کردم اگر در ده کس‌ست

و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۶۷ ﴾

به نام
شیخ محمّد قطب روهتکی رحمه‌الله
(در ارشاد)

برادر گرامی میان محمّد قطب، بعد از سلام مطالعه نمایند، پس از عمری نامه‌ای که رسید مشحون بود به‌انواعِ شکایت، لاجرم مورثِ وحشت گردید.

می باید دانست که اگر شداید دنیوی است آن را موجب وصول باید دانست نه مُورثِ فصل. معامله آن تسلیم و تن دادن در حکمِ قضا و در انداختن محبّتِ مال و جاه باید نمود و اگر شداید اُخروی است، کلمهٔ جامعه در این باب آن است که حضرت خواجه نقشبند رضی الله عنه فرموده‌اند. دُور افتادن خلق از آن است که خود دُور می افتند و بار بر خود زیادت می کنند وگرنه قصور در فیضِ الهی نیست. حضرات عالی درجات ما قُدِّسَ اَسرارُهم فرموده‌اند: "هوش در دم، نظر بر قدم، سفر در وطن، خلوت در انجمن، یادکرد، بازگشت، یادداشت، نگاه داشت" و این فقیر تفسیر هر یک جداگانه بالمشافهه بیان نموده است، آن را یاد باید کرد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۶۸ ﴾

به نام

شیخ محمّد قطب روهتکی رحمه الله

(در ارشاد اسمای فرزندان ایشان و متضمّن دو رباعی سلوک)

برادر گرامی **میان محمّد قطب** سلّمه ربُّه، بعد از سلام مطالعه نمایند، رقعهٔ شما رسید. حقیقتِ مرقومه واضح گردید. حقّ سبحانه هر دو نوباوه‌های گلبنِ اخلاص را مبارک و معمّر گرداناد، وَ الحمدلله سبحانه. «إِنَّ مَعَ العُسْرِ يُسْراً»[1] مذهب این فقیر آن است که کسی را به جز حقّ سبحانه نسبت دادن چنانکه گویند عبدالرّسول و غلام علی و غلام محی‌الدّین و غیره جایز نیست.

۱- «إِنَّ مَعَ العُسْرِ يُسْراً»: الشرح (۹۴)، آیة ۶.

پس انسب آن است که احسان الله و کرم الله نام کنند که وجود اینها محض به‌احسان و کرم ایزدی بوده است و اگر نظر به‌قافیه شهاب‌الدّین و نصاب‌الدّین مستحسن است ـ هیچ نمی‌نویسند که شغل می‌کنند و ذوق می‌یابند یا نه. دل نگران این معنی می‌باشد حقّ سبحانه به مراد رساناد.

دو رباعی فقیر را به خاطر رسیده است، یاد کنند و به عمل آرند.

رباعی

ذکری‌که نشد حِلْیهٔ او نعتِ حضور ﷺ — در مذهبِ عشّاق بود مکر و غرور

در حاشیهٔ لا نفی کن از خلق سِوا — وز جانبِ اثبات بِرَو سوی غفور

ایضاً:

در عشق تو از جمله جهان بگذشتم — وز هر چه به جز یاد تو زان بگذشتم

مقصود من بنده به جز یاد تو نیست — اندر طلبت از دل و جان بگذشتم

در رباعیّهٔ اولٰی طریقِ ذکر بیان کردم و در ثانیّه طریقِ گذشتن از ماسوای. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۶۹ ﴾

به نام

شیخ محمّد قطب روهتکی رحمه‌الله

(در ارشاد)

برادر گرامی میان **محمّد قطب** سلّمه ربُّه، بعد از سلام مطالعه نمایند، اگر بالکلّیّه توجّه به‌سوی جنابِ باری سبحانه اتّفاق نیافتد باری بالکلّیّه اسم ترک نباید کرد، مَا لَا یُدرِکَ کُلَّه لَا یُتْرَکْ کُلُّهُ مثلی مقرّر است، فکرْ عیال از دل

بدر کنند، البتّه البتّه جمعیّتی بهم خواهد رسید. هر کجا باشند از مطالعهٔ کتبِ علمی و اشغال به شغلِ قلبی غافل نشوند.

*

مکتوب ﴿ ۷۰ ﴾

به نام

مخدوم محمّد معین تتوی رحمه‌الله

که سرآمد علمای محقّقین ولایت شد

امدادْ الهی شامل ظاهر و باطن قدوة المحقّقین زبدة المُدقِّقین معین‌الحق و الدّین باد، امّا بعد، فقیر ولی الله عُفیَ عنْه اسلمهٔ وافیه و ادعیّهٔ کافیه به آن مقام بهجت التزام رفع می‌کند و خیریّت و عافیّت خود و اَولاد و اتباعِ خود با بیانِ اشواقِ ملاقات مسرّت آیات عرضه می دهد، الحمدلله و المنّة که شفای کلّی حاصل شُد. کریم مطلق چنانچه شفای ظاهر از عِلَل و امراضِ بدنیّه عنایت فرمُوده است از جمیع علل و امراض قلبیّه نیز شفای کرامت کناد، و افکار ناشیه از تغلّبِ عقل در محسوسات و معقولاتِ خود بگذرِ علوم فایضه از محل رافت تامّه به اهلِ عصر بلکه به نوع انسان بگرداناد و حقوق تلقین و خرقه و وصیّتی که از اکابر طُرقِ مشهوره به این ضعیف رسیده است، با حسنِ وجوه از این فقیر، و از آنانکه به واسطهٔ این فقیر به ایشان رسیده است یا خواهد رسید، به اتمام رساناد و بشارتی که حضرت والد بزرگوار در حقّ این ضعیف داده‌اند به مثل آنچه بزرگان ایشان طبقةً بعدَ طبقةٍ هر شیخی که بعد اُوست داده است مسلسلاً إلی الخواجه معین‌الدّین چشتی قُدّسَ سرُّه و

هُو اوّلُ مَا ظَهَر فی قلبهٖ داعیَةٌ اِلٰهیّةٌ بواسطةِ روح النّبی صلّی الله علیه و سلّم إلی ارشادِ طُلّابِ الحقّ به اقلیم هندوستان متحقّق گرداناد، «وَّمَا ذٰلِكَ عَلَی الله بِعَزِيْزٍ»[۱] زیرا که مقصد از بقای جسم امثال همین معانی است:

دیده را فایده آنست که دلبر بیند ور نه بیند چه بود فایده بینایی را؟

صحیفهٔ شریفه که درباب تفقّد احوال این عاجز صادر شده بود، رسید و راحتهای شگرف به دل وی داد. جزاکُم الله تعالٰی خیرالجزاء ـ نیز ابحاثِ تقلُّباتِ زمانه که مصلحت کلّیّهٔ آن را بر افراد کائنه فاسده مختوم ساخته است مطالعه کرده شد و در برابر آن آیهٔ «إِنَّ مَعَ العُسْرِ يُسْراً»[۲] تلاوت نموده آید، إن شاءالله تعالٰی در وقتی مناسب دعای مطالب ظاهر و باطن کرده خواهد شد، و الاجَابَةُ مِنَ الله تعالٰی. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۷۱ ﴾

به نام

مخدوم محمّد معین تتوی رحمه الله

(در جواب سؤال ایشان در مسئلهٔ تکوین و تحقیق معنیِ ازل)

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم[۳]

الحمدلله الّذي ظهَرَ بِكُلِّ مَا ظَهَرَ و بَطَنَ فِي كُلِّ مَا بَطَنَ وَ اسْتَتَرَ وَ هُوَ فِي مَرْتَبَةِ ذَاتِهِ لاَ يُدرِكُهُ عِلمٌ وَ لاَ يَتَنَاوله خِبرٌ وَلَوْ كَشفَ اِنْسِحَابَ وَجْهِهِ لاَ حَرَقَ مَا انْتَهىٰ إِلَيْهِ البَصَرُ، وَ هُوَ فِي مَرْتَبَةِ ظُهُوْرِهِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأنٍ يَرْفَعُ و يَخْفِضُ وَ هُوَ الّذِي عَلَی عِبَادِهِ قَهَرَ

۱- ابراهیم (۱۴)، آیة ۲۰؛ فاطر (۳۵)، آیة ۱۷. ۲- الشرح (۹۴)، آیة ۶.
۳- علاوه بر سورهٔ التّوبة (۹) در آغاز هر سوره (۱۱۳) و النّمل (۲۷)، آیة ۳۰.

صَارَ بَيْنَ يَدَیْ الْمُصَلِّی يُجَادُ بِهِ وَ قَامَ وَ حَضَر، وَالصَّلٰوةُ وَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْبَشَرِ الْمَبْعُوثِ بِالْمَعَارِفِ الحَقَّةِ إِلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْمَدَرِ وَ الوَبْرِ وَ عَلٰی آلِهٖ وَ اَصْحَابِهٖ مَا سَجَعَ سَاجِعٌ وَ هَدَرَ.

امّا بعد، فَيَقُوْلُ أَفْقَرُ عِبَادِ الله الكَرِيمِ اَحْمَدُ المَدْعُو بِوَلِيّ الله بْنِ عَبْدِالرَّحِيْمِ العُمَرِی الدِّهْلَوِی رَزَقَهُ الله مَا زَانَه وَ صَانَه عَمَّا شَانَه، وَ صَلَ اِلَیَّ مَكْتُوْبٌ مَا اَكْرَمَهُ مِنْ مَخْدُوْمٍ مَا اَعْظَمَه أَعْنِی جَنَابِ مَنْ خُصَّ بِالْمَوَاهِبِ الْاِلٰهِيَّةِ وَ العَطَايَا السَنِيَّةِ الحِبْرِ السَّابِقِ فِی الْمِضْمَارِ لِتَحْقِيْقَاتِ الْجَلِيلَةِ وَ الْعَارِفِ الْكَامِلِ فِی حَلِّ الْمُعْضَلَاتِ الْعَقْلِيَّةِ مَوْلَانَا مُعِيْنِ السُّنَّةِ وَ الدِّيْنِ اَوْصَلَه الله تعالٰی إِلَى مَا يَتَمَنَّاهُ، آمين.

فَلَمَّا فُوِّضَتْ الخَتْم وَجَلِيَتْ الكَتْم اِذَا.... بَلَاءُهَا وَ تَفَاضَلَتْ اَدْوَاءُهَا وَ إِلَى الله الْمُشْتَكٰى وَ هُوَ الْمُسْتَعَانُ وَ إِلَيْهِ التَّفْوِيْضُ و عَلَيْهِ التُّكْلَانُ و الرَّجَاء مِنَ الله نَوْعٌ مِنَ الدُّعَاءِ، وَ الدُّعَاءُ يَرُدُّ سُوءَ القَضَاءِ وَ عَسٰى أَنْ يَكُونَ اِلَّا حَقٌّ خَيْرٌ مِنَ السَّابِقِ وَ يَتَدَارَكُ الْغَائِبُ مَا هُوَ لَاحِقٌ، وَاِذَا أَنَا بِمَسْئَلَةٍ تَدِيْبُ لَهَا وَ اُمِرْتُ أَنْ أَبْحَثَ عَنْهَا، وَهِیَ مَسْئَلَةُ التَّكْوِيْنِ و الفَقْر و فِي مَسْئَلَةِ الصِّفَاتِ كَلَامٌ طَوِيْلٌ لَا يَتَأَتّٰى اِلَّا فِی كَرَارِيْس يُحْصَلُ بِهَا الْجَمْعُ بَيْنَ مَذَاهِبِ الْمُتَكَلِّمِيْنَ وَ الْحُكَمَاءِ وَ الصُّوْفِيَةِ، وَ عَسٰى أَنْ يَمُنَّ الله عَلَيْهِ بِتَحْرِيرِهٖ غَيْرَأَنَا اِنْ تَرَكْنَاهُ وَ رَجَعْنَا إِلَى تَحَقُّقِ مَذْهَبِ القَوْمِ، فَالاَزَلْ لَيْس عِبَارَةٌ عَنْ إِمْتِدَادٍ كَانَ قَبْلَ الزَّمَانِ بَلْ هُوَ تعالٰی اَنْشَیْ بِذَاتِهٖ عَنِ التَّغَيُّرِ الَّذِی هُوَ مَنْشَاءُ اِنْتِزَاعِ الزَّمَانِ فَيَجُوزُ أَنْ يَكُونَ الفِعْلُ أَزَلِيًّا وَ المَفْعُوْلُ زَمَانِيًّا وَ نَظِيْرُه الوُجُوْدُ فَاِنَّه فِي الْجِسْمِ وَ لَا يَصِحُّ أَنْ يُحكَمَ عَلَيْهِ مِنْ جِهَةِ مَرْتَبَةِ الذَّاتِيَّةِ بِمَا هُوَ مِنْ خَصَائِصِ الجِسْمِ فِی التَّجَرُّدِ وَ التَّغَيُّرِ وَ غَيْرِ ذٰلِكَ، وَ شَرحُ هٰذَا الكَلَامِ غَيْرُ خَافٍ عَلَيْكُمْ وَ سَارٰی فِی أَمْرِ الوَلَدِ فَاِذَا تَقَرَّر عِنْدِیْ شَیءٌ فَاُخْبِرُكُمْ بِهٖ. و السَّلام.

*

مکتوب ﴿ ۷۲ ﴾

به نام

مخدوم محمّد معین تتّوی رحمه الله

(در ارشاد طریق سُؤال به جناب الهی و تحقیق مسئلهٔ ادلّ إلی الرحمة که مذهب اُوشان بود و ارشاد ایشان، دیگر آنچه حقّ است در بعضی مسایل)

اَعَانَکُم المُعین الحقُّ فِي جمیعِ الحَالاَتِ و أَیَّدَکُم وَ نَصَرَکُم وَأَسْبَغَ عَلَیْکُم نِعمَةً ظاهرةً و باطِنَةً، امّا بعد، سلام نموده می آید که صحیفهٔ شریفه رسید. مُهیّجِ اَشفاقِ فراوان گردید جای که ایتلاف روحانی مستحکم است نزدیک است که صحبت جسمانی بیکار اُفتد:

مصاحبت چه ضرور است آشنایی را
هنوز بادِ یمن محوِ نکهت عَربیست

نی نی، بلکه نزدیک است که مُخلّ گردد. زیرا که در صحبتِ جسمانی هیئت غاسقهٔ بدنیّه در نَسمه مداخلت می‌نماید و به طرف تصرّف ایتلافِ روحانی کم می‌اُفتد. مجمل کلام آنکه مَعْشرِ اَبْناءِ العِشق یک دل دارند و یک روی، شکارکردن این فریق در غایتِ آسانی است. همین که عزیزی به محبّت صرفه به سوی‌شان متوجّه شود به حکم و انَا اَشَدُّ مِنْهُم شَوْقاً و اُمنِیَّةً هر ذلّت همگی وی را باشد:

در بساطِ مفلسی داریم یک مرغی کباب
می‌بَرد دل را ز ما هر کس که شد مهمان ما

اگر گاه گاهی حضرت «رَبّ العٰلَمِین»[1] را به این قِسم قَسَمْ دهند که یَا رَبِّي یَا مَنْ هُوَ اَقْرِبُ إلَی کُلّ اَحَدٍ مِنْ حَبْلِ وَرِیْدِهِ أسْئَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِی حَفَفْتَ بِهَا فُلَاناً وَ مَحَبَّتِكَ الَّتِی أحَاطَتْ بِفُلانٍ وَ نَظَرِكَ الّذِی حَدَقْتَ بِهِ إلَی فُلَانٍ أنْ تُعَافِنِی مِنْ کذا و کذا. نزدیک است که معاملهٔ لَو أقْسَمَ عَلَی الله لأبَرّه تماشاکنند.

از مسئلهٔ ادلّ الی الرحمة استفسار رفته بود. مخدوما! مختار این عاجز همین است که از بحثِ نفس انسانیّه را نَسمَهٔ هوائیّه که حاملِ هیئت غاسقه است اعراض کند و به مادّهٔ مثالیّه متعلّق گردد. آنجا همه نفوس را یک حیٰوة بُوَد، نه هر نفسی را حیاتی جدا. باز چون نزدیک آید که ایّام این دوره منقضی گردد، همه ارواح در انسان الهی غایب گردد و انسان الهی در رحموت مضمحل گردد در وقت اعراض از نَسمهٔ هوائیّه ادلّ إلی الرحمة متحقّق گردد فیُخرِجُ أرحَمَ الرّاحمین مِن آخِرِ مَا یُخرِجُ مِنَ النّارِ قوماً لَم یَعمَلُوا خیراً قَطُّ قَدعَادُوا همَماً فَیُلْقِهِم فِی بئر الحیٰوة فیَصِیرُونَ کاللُّؤلوءِ فَیُدخلُهم الجَنّة معنی ابد مدّتی است طویله که او را در علم بشر نهایتی نباشد و علم بشر عبارت است از علوم نَسْمه وَامّا صَیرُورَةُ العَذَابِ غَوباً بعدَ الدُّهُور قلتُ اذْهَبُ اِلیهِ فاِنّ اوّلَ هَذا القَولَ إلَی مَا صَوَّرْنَاهُ کانَ صَحیحاً سخن در این مسئله دراز است. این شقّه قرطاس و این وقت ضیّق کَی متحمّل آن تواند شد. بقیّة الکلام آنکه دوستیِ روحانی باعث اظهار یک دو کلمه میگردد، معذور دارند.

۱- «رَبّ العٰلَمِین» در قرآن ۳۴ بار: الفاتحة (۱)، آیة ۲؛ المآئدة (۵)، آیة ۲۸؛ الانعام (۶)، آیة ۴۵، ۱۶۲؛ الأعراف (۷)، آیة ۵۴، ۶۱، ۶۷، ۱۰۴؛ یونس (۱۰)، آیة ۱۰، ۳۷؛ الشعرآء (۲۶)، آیة ۱۶، ۲۳، ۷۷، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴، ۱۸۰، ۱۹۲؛ النّمل (۲۷)، آیة ۸، ۴۴؛ القصص (۲۸)، آیة ۳۰؛ السّجدة (۳۲)، آیة ۲؛ الصّٰفّٰت (۳۷)، آیة ۱۸۲؛ الزُّمر (۳۹)، آیة ۷۵؛ المؤمن/الغافر (۴۰)، آیة ۶۵-۶۴؛ فُصّلت/حٰمٓ السجدة (۴۱)، آیة ۹؛ الزخرف (۴۳)، آیة ۴۶؛ الجاثیة (۴۵)، آیة ۳۶؛ الواقعة (۵۶)، آیة ۸۰؛ الحشر (۵۹)، آیة ۱۶؛ الحاقة (۶۹)، آیة ۴۳؛ التکویر (۸۱)، آیة ۲۹.

مرضیِ حقّ آن است که متوجّه ملّت مصطفویّه باشند، نه به شرط شرح و تفصیل آن از شخصی معیّن که متصدّی بیان ملّت گشته، دانند که قبلهٔ حقیقی ملّتِ مصطفویّه است و التفات به شرح شُرّاح از جهت قُصور غیر ایشان است از ادراکِ ملّت علی وجهِها، دیگر آنکه خروج از مذاهب اربعه مطلقاً مُرضی نیست. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۷۳ ﴾

به نام

مخدوم محمّد معین تتّوی رحمه الله

(در جواب بعضی اشکالاتِ اُوشان)

تأییدات الهی شامل حال آن نقّاد اقوال الرجال باد. عنایت‌نامهٔ مشکین شمامه مُنبی از اُموری که عواقبِ آن إن شاءالله به خیر است، رسید. فقیر را مخلص صمیمی و دعاگوی خلا و مَلا تصوّر فرمایند **جَعَلَ الله تعالٰی لَکُم مِنْ کُلِّ ضیقٍ فَرَجاً**. آنچه نزدیک فقیر مقرّر شده آن است که اوّل چیزی که از اوّل الاوایل به طریق ابداع صادر شده نفسِ کلّیّه است و در نفسِ کلّیّه دو صفت موجود است حیثیّتِ فعلیّت و نسبتِ آن عرش صادر شده و حیثیّتِ قوّت و نسبت آن ماء که هُیولایِ افلاک و عناصر است به ظهور رسید و به شرط عرش در ماء صُور افلاک و عناصر ظهور نمود و نفس کلّیّه با اوّل الاوایل نسبتی دارد به حیث که اگر اسم گویند رواست و اگر صفت نامند بجاست، و اگر مُبدع خوانند دور نیست. بالجمله شانِ متکلّمین آن است که

آن را صفت علم و قدرت و امام مبین گویند. پس ذوق اهل الله از انبیاء و اولیاء قاطبةً آن است که غیر حضرت مبدأ و صفات او قدیم نیست. حضرت مبدأ واجب بالذّات است و قدیم بالذّات و صفات او واجب بالغیر. حقیقت زمان نه مقدار حرکت دوریّه است فقط، بلکه هر حرکتی که باشد اشبه با کیفیّتِ تقویمِ زمان می‌نماید و اگر از این نظر باز کمتر شود دریابد که مقوّم زمان نه حرکت بالفعل است فقط بلکه حرکت بالقوّه نیز، و نه حرکت در مَقولهٔ اعراض است فقط، بل اگر حرکتی در جواهر و غیر آن واقع شود تقدیم نوعی از زمان می توان کرد.

و از این مقدّمات منقّح می‌شود که نفس کلّیّه فقط در انتزاعِ بُعدِ موهوم که مقوّم او مطلق خروج شیء از قوّت بالفعل باشد، می تواند بود. پس هر چه بعد از نفس کلّیّه است مَسْبُوق است به امتداد مَوهُوم «وَهُوَ الَّذِي»[1] یَعنی المُتَكَلِّمُونَ فِی الزَّمَان فَقَد قَامَ البُرهَانُ و الوِجْدَانُ و اِجْمَاعُ اَهْلِ المِللِ اعنی حُدوث ما سِوٰی الله و صِفَاتِه زَمَاناً و اگرچه کمالات الهیّه محصور در عدد نمی تواند شد، امّا آنها محصُور در چهار مرتبه‌اند کذا فَهَّمَنِی رَبّی تَبَارَكَ و تعالٰی الاِبْدَاع وَ الخَلق وَ التدبیر وَ التّدلي وَ الأسْمَاء وَ الصِّفَاتِ الّتي ترجَعُ إلَى الابْدَاعِ مِصْدَاقُهَا كُلُّها فِی الخَارِجِ هِیَ النَّفْسُ الكُلّيَّةِ، وَ الأسْمَاء وَ الصِّفَاتِ الّتِي ترجِعُ اِلَى الخَلْقِ مِصْدَاقُها كُلُّها كَوْنُ النَّفْس الكُلّيَةِ بِحَيْثُ يَقْبِلُ مِنَ الله فَيْضاً بَعْدَ فَيْضٍ و كُلُّ ذٰلِكَ دَاخِلٌ فِی اصل ذَاتِهَا، وَ الأسْمَاءُ وَ الصِّفَاتُ الّتِي تَرْجِعُ اِلَى التَّدْبِيْرِ وَ التدلّي فِيْهَا التَجدُّد وَ التَرَدُّد لِأُمُورِ

۱- الانعام (۶)، آیة ۶۰، ۷۲، ۷۳، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۱۴، ۱۴۱، ۱۶۵؛ الأعراف (۷)، آیة ۵۷؛ هود (۱۱)، آیة ۷؛ الرّعد (۱۳)، آیة ۳؛ النّحل (۱۶)، آیة ۱۴؛ الانبیاء (۲۱)، آیة ۳۳؛ الحجّ (۲۲)، آیة ۶۶؛ المؤمنون (۲۳)، آیة ۷۸، ۷۹، ۸۹؛ الفرقان (۲۵)، آیة ۴۷، ۴۸، ۵۳، ۵۴، ۶۲؛ الرُّوم (۳۰)؛ آیة ۲۷؛ الشُّوریٰ (۴۲)، آیة ۲۵، ۲۸؛ الزخرف (۴۳)، آیة ۸۴؛ الفتح (۴۸)، آیة ۲۴.

السِفْلاَنِيَّةِ فِيْهَا تَأْثِيْرٌ بِوَجْهٍ مِنَ الوُجوه و ذٰلِكَ الوَجْهُ هُوَ الحِفْظُ عَلَى المَصْلَحَةِ الكُلِّيَّةِ وَ الجَرَيَانِ اِلٰى جَمِيْعِ الحَالاَتِ عَلَى حَسَبِهَا فَاِذَاكَانتِ الأُمُورُ السِّفلانِيَّةُ مَوْجُوْدَةً اُفِيْضَتِ المَصْلحَةُ الْكُلِّيَّةُ كَوْن العَالَم عَلى نَحْوٍ مَا مِنَ الاَنحَاءِ، فَوَجَبَ صُدُورُ ذٰلِكَ النَّحو لأَجْلِ وُجُوبِ حِفظِ المَصلَحَةِ الكُلِّيَّةِ. فَالاِبْدَاعُ وَ الخَلْقُ دَائِماً بِدَوَامِ الخَلْقِ وَلٰكِنْ يَتَغَيَّرُ إِضَافَاتُ الخَلْقِ وَ التَّدْبِيْرِ، فَيُقَالُ فِي بَعْضِ الأُمُورِ رِزْقٌ وَ فِى بَعْضِهِ نَصْرٌ وَ فِى بَعْضِهِ خَذْلٌ.

و جمعِ ضدّین دو قسم است، حقیقی و مجازی. حقیقی خود در دایرهٔ امکان نیست و مجازی متحقّق است، و مجازی دو نوع می تواند بود، یکی آنکه در ارضی که از بقیّهٔ طینت آدم مخلوق شد، در این مثال و خیال زمان نیز ظهور نموده و از ارض به منزلهٔ وَکْرِ خیالِ افلاک و مَلاءِ اعلٰی شده است و معتبر است نزدیک حکماء جایزاً و صادقاً بلقاء، پس در این اَرض ممتنَعات موجود می‌شوند و نقیضین به ظهور می آید و حلّ اشکال اینجا از این کلمه می تواند شد که فرضُ المُخِّ لیسَ بِمُخٍّ و خیالُ المُخِّ لیسَ بِمُخٍّ.

و دیگر آنکه بعضی قویٰ ساحِقه حمل می‌کنند همّتی را که مقتضیِ آن وجود شیء است و بعضی قوای حمل می‌کنند همّتی را که مقتضای آن عدم شَیء است. پس در ملاءِ سَافل هر یکی از طرفین را صدق ذهنیّه ثابت می‌شود، به ثبوت اصل آن در ملاءِ اعلٰی.

در حالتِ راهن بر همین کلمات اکتفاء کرده شد. فرصتِ اطالتِ کلام نیافت و این نیز برحسبِ امر واقع شد و الّا آنچه آن صاحب جامعه نوشته‌اند کافی است:

عِبَاراتُنَا شَتّٰى وَ حُسْنُكَ وَاحِدٌ　　وَ كُلٌّ إِلٰى ذَاكَ الجَمَالِ يُشِيْرُ

و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۷۴ ﴾

به جانبِ
مخدوم محمّد معین تتّوی رحمه الله
(در ارشاد آنچه در حقّ شان آمد)

تأییداتِ الهی شاملِ حالِ زبدهٔ اهل کمال، قدوهٔ جامعینِ بینَ الحال و القال المخدوم المکرم المبجَّل مُعین السُنّة و الدّین، امین خزائن حقّ الیقین باد، امّا بعد، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلامِ مسنونِ اسلام مرفوع آنکه نامهٔ گرامی مصحوب پنجاه و سه جزو از مُصنَّفِ أبی‌بکر بن أبی‌شیبه رسید. چنانچه سابق به دو دفعه نیز پنجاه و سه جزو رسید. جزاکُمُ الله خیرَالجزاء و اَحْسَنَ اِلَیکُم وَ أصْلَحَ حَالَکُم وَ نَظَرَ اِلَیْکُم بِعَیْنِ اللُّطْفِ اِنّه قَرِیْبٌ مُجِیْبٌ از فحو ای نامهٔ گرامی استیلای خوفِ خاتمه و غلبهٔ عَجز و شکستگی به ملاحظهٔ نایافت فوق الفَوق و توحّش از تلوّن احوال مفهوم شد، و هٰذہٖ کُلُّهَا شهودُ عَدل إنْ شاءالله عَلی صِدقِ الحَالِ وَ سَلامَةِ المآلِ فَاِنَّ السَّلفَ هٰکَذاکانُوا وَ اشار اِلی ذٰلکَ شیخُ الطریقة وَ اِمامُ الحقیقَةِ خواجه نَقشبَند رضی الله عنه فیما رَویٰ عَنه خواجه محمّد پارسا فی الرّسالة القدسیّة. فقیر از مدّتی می‌خواهد که چیزی از نیک خواهی بر حسبِ فهم خود به تقدیم رساند و باز نظر به عموم علم ایشان و رسوخ در آنچه پیش ایشان محقّق شده است حاصل بر سکوت می‌شود. بالجمله در این ساعتِ خُرّمی می‌نویسد تا بداند که در کدام موقع واقع می‌شود. مرضی الهی در این ایّام پیری که وقت نواختنِ کوسِ رحلت است آن است که خودرا بر نسبتی که از شیخ ابوالقاسم قدس سرّه گرفته‌اند، بدارند و از تفاصیل اسرارِ توحید و التذاذ به نیرنگی‌های او خود را کشیده در توجّه

به تجلّی اعظم که به‌عرف شیخ اکبر به‌حقیقت محمّدیه معبّر می‌شود مستغرق باید شُد.

در این ساعت خود بر همین کلمهٔ مجمله اختصار رفت. باید دید که در ذهنِ عالی در کدام موقع واقع می‌شود.

*

مکتوب ﴿ ۷۵ ﴾

به نام
شاه نُورالله رحمه الله

برادر عزیزالقدر میان نُورالله نوّره الله تعالیٰ، در حفظِ حافظ حقیقی باشند. رسیدنِ ایشان به‌بُدهانه به خیریّت معلوم شد، **الحمدلله حمداً کثیراً طیّباً مبارکاً فیه:**

به هر صفت که میسّر شود بکن جُهدی
که خویش را به سرِ کُوی آن نگار کشی

مشقِ توجّه با طالبان کردن جمعِ همّت ثمره می‌دهد زیاده. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۷۶ ﴾

به نام
شاه نُورالله رحمه الله

برادر گرامی قدر میان نُورالله رقّاهُ اللهُ اِلَی مَعَارِجِ الکمال، از فقیر ولی الله بعد از سلام مطالعه نمایند، وصیّت داریم که با میان محمّد عاشق و شما خواهیم گفت در وقتی از اوقات مبارکه، خداوندا این دو کس را به‌مراتب عالیه

فایز گردان و در این میان مردم را از ایشان نفعی ده، مدّتی فراوان ـ و ایشان را توفیق کرامت فرما که این وصیّت را کما یَنبغِی اِتمام کنند:

گفت غنی مُستهامِ مُمتَحَن   می [؟] با صنم با پیراهن

و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۷۷ ﴾

به نام
شاه نُورالله رحمه الله

برادر گرامی قدر **شاه نُورالله** نورَهُ الله تعالیٰ، از فقیر ولی الله عُفِیَ عنْه بعد از سلامِ محبّت التزام مطالعه نمایند که رقیمهٔ ایشان مخبر از عافیّت رسید و حقیقت مرقومه واضح گردید:

در راه عشق مرحلهٔ قُرب و بُعد نیست
می‌بینمَت عیان و دُعا می‌فرستمت

خطوط ایشان به تواتر و توالی رسیده. در بعضی احیان به سبب سرعتِ قاصد و اشتغال به درس یا سببی دیگر مانندِ آن، در نوشتن جواب فُتور واقع می‌شود. اگر جواب ننویسم آن بنابر یکسان بودنِ غیبت و حُضور ـ ننوشتن نوشتن است، به اختبار طلب خیریّت ایشان دنیا و آخرت، اگر بنویسم آن بنابر مقتضیِ جوششِ دل و عدمِ موانع و اشغال:

تَنْتَقِلُ الهِضَابُ مِن جَرِّ عامِلِها   وَ صَبَابَتِی بَعُلوِّها لاتَنْتَقِلْ

و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۷۸ ﴾

به نام

شاه نُورالله رحمه الله

برادر گرامی قدر شاه نُورالله نورّهُ الله تعالٰی، از فقیر ولی الله بعد از سلامِ شوق و غرام مطالعه نمایند، شوق ملاقات نوشته بودند. از این طرف به همین نوع بلکه زیاده از آن دانند:

گر شاخ صبوری ببرآید چه عجب
ور محنتِ دُوری بسر آید چه عجب

اگر محمّد محسن مُشتاق است آنچه مناسب استعدادش دانند بگویند از مراقبهٔ احاطه و مثل آن. چون نوبت به مراقبه رسد از گذشت جهر و خفیه هیچ چیزی مؤثّرتر از مراقبهٔ احاطه نیست.

جذب عبارت از توحید افعالی و صفاتی و ذاتی و نسبت بی‌نشانی است که آن را یادداشت می‌گوییم و سلوک عبارت از ملاحظهٔ انواع طاعات و طهارات و انوار ارواح طیّبهٔ مشایخ است. هر که این هر دو راه طی کرد کارش آخر شد. لیکن اجتهاد در دوامِ ذکر لازم است الی الله حتّی یأتیهِ الیقین أی الموت. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۷۹ ﴾

به نام
شاه نُورالله رحمه الله
(مشتمل بر مراقبه)

باسمه سبحانه

برادر گرامی قدر میان نُورالله نورّهُ الله تعالیٰ، از فقیر ولی الله بعد از سلام مطالعه نمایند، رقیمهٔ کریمه رسید و حقیقت مرقومه به وضوح پیوست. بنابر اظهار ایشان استخاره کرده شد. ظاهر گشت گویا حضرت قبله گاهی قُدِّسَ سَرُّه بر شما متوجّه‌اند و شما چشم واکرده‌اید و به ادنیٰ تأثیر که احساس می‌کُنید سَر می جنبانید و حرکتی می‌کنید و این چشم واگذاشتن و سر جنبانیدن سببِ ناخوشی حضرتِ ایشان می‌شود. بالآخر بسیار نامحظوظ شدند و عتاب کردند. این فقیر در این باب سفارشِ بلیغ ادا کرد. آن حضرت عَفوْ فرمودند و فاتحه خواندند. بعد از آن دیدم که بار دیگر حضرت ایشان از خانه برآمدند و مجلسِ توجّه شد. بر شما متوجّه شدند و شما چنانکه شرط است چشم خوابانیدند و مستغرق شدند. این واقعه طُولی دارد. امّا آنچه به شما متعلّق بود همین قدر است. حاصل این خواب معلوم می‌شود که مأمورايد بدان که در رنگ صوفیان بباشید و به اشغال ایشان مقیّد باشید. لیکن معهذا شما نیز استخاره کنید، هر چه ظاهر شود به عمل آرید. و معهذا اگر ختمِ قرآن و امثال آن به ثوابِ حضرت ایشان بجا آرید و همچنین مشایخ طریقهٔ ما، نیز بهتر است. والسّلام.

❋

مکتوب ﴿ ۸۰ ﴾

به نام
شاه نُورالله رحمه الله
(مشتمل بر معرفتِ عظیمه)

برادر گرامی عزیزالقدر میان **نُورالله** نورّهُ الله تعالٰی، بعد از سلام سنّت اسلام مطالعه نمایند که شوقی به دیدنِ شُما در باطن محسوس می‌شود تا وجهش چه باشد. خط بهجت نمط رسید و حقیقت مرقومه منکشف گشت. آنچه از میان محمّد عاشق قلمی نموده بودند **الحمدلله و المنّة و أسأله المزید، إنّه قَریبٌ مُجیبٌ** و آنچه از قُرب ملاء اعلی نوشته بودند، همچنان است به این معنی که اقامت ارتفاقات مُرضی و مستحسن است و آنچه از رُؤیاء نوشته بودند صدّقَها الله تعالٰی «**اِنّه فعّالٌ لِمایَشاء**»[1]. فقیر نیز به نفس وقوع مضمون این رؤیا جازم است. هر چند تشخیص وقت نکرده، چنان می‌نماید که اینجا انواراند محیطة به عالم بشر رنگی از عالم برمی‌خیزد و آنجا درمی‌گیرد، کیفیّتی منعقد می‌گردد. چون ظلّ این کیفیّت بر زمین می‌افتد باز رنگ آن در انوار مُحیطه می‌گیرد و همچنین دور می‌شود تا آنکه رنگ انسلاخ و قطع علاقها از نیکان و رنگ شُرور از بدان در آنجا درآید و سبب اهلاکِ عام گردد. «**وَ الله اَعْلَمُ**»[2] ـ حقیقت این وجدانِ عظیم القدر نیک نیک تأمّل کنند. و السّلام.

*

۱- در قرآن کریم ـ سورة یوسف، (۱۲)، آیة ۱۰۰، چنان آمده: «**اِنَّ رَبِّیْ لَطِیْفٌ لِمَا یَشَآءُ**».
۲- آل‌عمرٰن (۳)، آیة ۳۶، ۱۶۷؛ النّسآء (۴)، آیة ۲۵، ۴۵؛ المآئدة (۵)، آیة ۶۱؛ الانعام (۶)، آیة ۵۸؛ یوسف (۱۲)، آیة ۷۷؛ النّحل (۱۶)، آیة ۱۰۱؛ الانشقاق (۸۴)، آیة ۲۳.

مکتوب ﴿ ۸۱ ﴾

به نام
شاه نُورالله رحمه الله
(در تحقیقِ حقیقتِ رؤیا و تأویل و تعبیر در بعض واقعاتِ اوشان)

برادر گرامی قدر میان نُورالله نورّهُ الله، از فقیر ولی الله بعد از سلام محبّت انجام مطالعه نمایند، خطِّ بهجت نمط رسید و حقیقتِ مندرجه معلوم گردید. اگر این دو واقعه که نوشته بودند از قبیل سوءِ مزاج که لازم بیماری است نباشند، دلالت دارند بر حصولِ بقا. زیرا که بقا درست نمی‌شود تا بنده حضرتِ حقّ را جلِّ شانهُ نبیند. در بعض واقعات خویش در صورتِ نساء که در مباشرت کارهای نسوان می‌کند. تحقیق در این مسئله آن است که مُشاهَد به فتح‌ها در واقع همان ادراک مجرّد است که نفس این عبد به لَونِ آن منصبغ گشته و در وَی فانی شده و به وی باقی، لیکن درّاکه شرح و بیان آن ادراکِ مجرّد می‌کند به اقامت صُور و اَشباحِ مناسبه، پس اگر این انصباغ شایع باشد و نفس را از جمیع جهات احاطه کرده باشد که غضَبیة و شهویّة و حِکمیّة و غیر آن است لاچار در صورتِ نساء مشاهده کند که درّاکه مربّیِ قوّتِ شهوت را بجز صورتِ نساء تصوّر نمی‌کند که قبلهٔ آن قوّت اوست.

این فقیر در کهنبایت واقعه دید گویا حضرت مبدأ به صورت جوانیِ جمیل برآمده که با زنِ خود مُداعَبة می‌کند و چیزی از قَصَّه می دهد و من نیز با ایشانم و در این مداعبة شریکِ ایشان ـ و در اِعطاء قَصَّه سفیر در میانِ ایشان. فی الحقیقت آن جوانِ جمیل من بودم از جهتِ بقاء قوّتِ شهویّهٔ من

به حق و آن قضّه این مالِ دنیا بود از جهتِ صَیرورة آن در حقِّ من، از قرابینِ الٰهیّه که عارف را هر چیز قربان می‌شود که به حقّ بدان تقرّبی جداگانه می‌یابد. امّا دیدنِ پیغمبر صلّی الله علیه و سلّم در صورتِ طفل به دست خاصّهٔ خویش که کارها می‌فرماید پس ضربی از تصویر است مَر معنیِ قُرب فرایض را. گویا حضرتِ حقّ در انتظامِ ملّت امری خواسته و آن حضرتِ در رنگِ جوارح است در اتمام آن اَمرِ مُراد. امّا دیدنِ حضرت رسول الله صلّی الله علیه و سلّم که فتح مکّه کرده‌اند و مردمِ چند گریخته‌اند و به هدایتِ شما آن قوم مُهتدی شده‌اند، و به شفاعتِ شما اسلامِ ایشان رُتبهٔ قبول یافته، این واقعه بشارتِ دیگر است که دلالت می‌کند بر رُسوخ قَدم در امرِ طریقت که ما آن را عَن عَن به اتّصالِ سند از حضرت پیغمبر علیه الصّلوة و السّلام یافته‌ایم. حقّ سبحانه این بندهٔ عاجز را و جمیع دوستداران و یارانِ صمیمیِ او را در آدابِ شریعت و طریقت راسخ قدم گردانیده حاملِ لواء مجدّدیّت گرداناد، و اِنّه لاَیُخلفُ المیعَاد و امّا آنکه ما در اوّلِ سخن قید عدم اختلاط به سوءِ مزاج کردیم بجهت آن است که کلمات اهلِ تحقیق متّفق شده بر آنکه هر واقعه که مرد بیمار آن را بیند و سوءِ مزاج را در آن دخلی باشد آن را اعتباری نیست «وَ الله اَعْلَمُ»[1]. و السّلام.

*

۱- آل‌عمران (۳)، آیة ۳۶، ۱۶۷؛ النّسآء (۴)، آیة ۲۵، ۴۵؛ المآئدة (۵)، آیة ۶۱؛ الانعام (۶)، آیة ۵۸؛ یوسف (۱۲)، آیة ۷۷؛ النّحل (۱۶)، آیة ۱۰۱؛ الانشقاق (۸۴)، آیة ۲۳.

مکتوب ﴿ ۸۲ ﴾

به نام
شاه نُورالله رحمه الله

(در ارشاد و آنکه کدام کدام لطیفه از لطایفِ شان غالب است و ارشاد اسباب نشأة آنها)

برادر عزیزالقدر **شاه نُورالله** نورّهُ الله تعالی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت التیام مطالعه نمایند که لطیفهٔ غالبه در میان لطایف شما قلب و خفی اسْت. ایقاظِ قلب به ذکر جهر و به سماع غِناء و توجّه به سخنانِ محبّت انگیز باشد و ایقاظِ خفی به ذکر خفیّه با ملاحظهٔ لَا مَوجُود إلّا الله و مراقباتی که مناسبِ این معنی است. این است اجمالِ قول و تفصیل آن به حسبِ هر استعدادی جدا است. در آنجا حاکم قلبِ خود را باید ساخت. در معرفت قلب به خاطر فقیر رسید، رباعی:

تا ظَنّ نکُنی مُدرِک و یا بنده دل است
یا تَوسنِ بازنده و تازنده دل است
گویم به تو رمز گر بفهمی آن را[1]
این گوهر تابنده به خود، زنده دل است

من بعد نیز در باب قلب و خفی چیزها نوشته خواهد شد. و السّلام.

*

۱- در اصل: «گویم به تو رمزی اگر بفهمی آن را» تصحیح قیاسی کرده شد.

مکتوب ﴿ ۸۳ ﴾

به نام
شاه نُورالله رحمه الله
(در تحقیق معنیِ رُباعی)

برادر عزیزالقدر شاه **نُورالله** نورّهُ الله تعالیٰ، از فقیر ولی الله بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند که از معنیِ این رباعی استفسار کرده بودند.
رباعی:
تا ظَنّ نکُنی مُدرکِ و یا بنده دل است   یا تَوسنِ بازنده و تازنده دل است
گویم به تو رمز گر بفهمی آن را   این‌گوهر تابنده به خود زنده دل است
غرض از این رباعی تنبیه است بر حقیقتِ انسان که آن را به دلِ تعبیر می کنند و بیانِ طبقات آن حقیقت. پس طبقهٔ ظاهره از وَی قوّت مدرکه متحرّکه بالاراده است و این معنی در جمیع انواع حیوانات یافته می شود. این طبقه آن نیست که انسان به آن ممتاز باشد. طبقهٔ خفی‌تر از این عقل است که در حیوانات یافته نمی‌شود و اخصِّ صفاتِ عقل انتقال است از چیزی به چیزی، خواه به طریق قَولِ شارح باشد یا بُرهان یا دلیلِ خطابی یا حدس و آن را به اعتبار این صفت به توسنِ تازنده تعبیر کرده شد. زیرا که دُور دُور رفتنِ عقل در افکار مشابه است به دَویدن اسپ تیز رَو و در لفظ تَوسَن اِشعار است با آنکه اصل عقل همان قوّت حیوانی است، هر چند به زیادت بعض امور، نامِ عقل انسانی یافته باشد و نیز از اخصّ صفات او فخر و بر خود گشتن و در جلب نفع و دفعِ ضرر و در حُبِّ جاه همّت صرف کردن است و به این اعتبار بازنده گفته شد و این طبقات به منزله پوست است حقیقتِ آدمی

را واصلِ حقیقت او گوهری است تابنده یعنی مُضی و متشعشع و به خود زنده ـ یعنی مجرّدی که جسم به او زنده می‌شود و او را معنیِ زندگی از کسی حاصل نشده و آن نفس ناطقه است بلکه حجر بُهّت که روشنیِ نفس از وَی است و او فی الحقیقت حبابی است از تجلّی اعظم که در سطح این نفس ظاهر شده و در آخر ملحق خواهد شد، به تجلّیِ اعظم، و ابدالدّهر به همان وجود خود که به منزلهٔ وجود عرض است به نسبت جوهر در ضمن تحقّق تجلّیِ اعظم ابدالدهر متحقّق خواهد ماند. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۸۴ ﴾

به نام

خواجه محمّد امین کشمیری رحمه الله

(که از مخصوصانِ آنجناب‌اند، در رفع شبهات مکتوبِ شیخ احمد سرهندی که در باب مقامهای خلّت و آنکه حصول آن مر آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم را به واسطهٔ بعض افراد امّت نوشته‌اند)

برادر عزیزالقدر **خواجه محمّد** امین اکرَمَه الله تعالی بشُهوده سؤال کرده بودند که حضرت شیخ مجدّد قدّس الله تعالٰی سرّه العزیز در مکتوب نود و چهار از جلد ثالث و غیر آن نیز تصریح کرده‌اند به آنکه آنحضرت را صلّی الله علیه و سلّم، بعد هزار سال به واسطهٔ بعض افرادِ اُمّت مقام خُلّت حاصل شد و دعاءِ اللّهم صلِّ علی محمّد کما صَلّیتَ عَلی إبراهیمَ مستجاب گشت و به اشاره مفهوم می‌گردد که مراد از آن فرد ذات حضرتِ مجدّد است و

این مقدّمه به ظاهر مَوردِ اشکالاتِ کثیره است. از آن جمله آنکه توسّط فردی از افرادِ امّت در حُصول مقامِ خلّت که از اعلٰی مقامات است مستلزمِ فضل او بر ذات حضرتِ خاتم الانبیاء است علیه الصّلوات و التسلیمات ـ و حضرتِ مجدّد متصدّی جواب این اشکال خود شده‌اند که خُدّام و غلمان اگر برای مولای مخدوم لباسی فاخر تیارکنند هیچ مزیّت ایشان را لازم نمی‌آید. و فیه ما فیه و از آن جمله آنکه در حدیثِ صحیح وارد شده است إن الله اتّخذَنِی خَلیلاً کَما اتّخَذَ إبراهِیمَ خَلیْلاً و این حدیث نصّ صریح است در اثباتِ خلّت مر آنحضرت ﷺ را، پس قول بعدم حصول آن مرتبه اِلّا بعد هزار سال مخالف حدیثِ صحیح صریح باشد. گفته نشود که مراد از این خلّت که در این حدیث وارد شد مطلق محبوبیّت است نه خلّت مصطلحه. فلاً اِشکال زیرا که تشبیه به خلّتِ حضرت ابراهیم علیه السلام از این تأویل اِبا می‌کند. پس در این مسئله آنچه نزدیک تو متحقّق شده باشد بنویس. به این سبب به خاطر رسید که هرچه در حالتِ راهنه توفیق تحریر آن یابد بنویسد. باید دانست که کشفِ اهل الله راست و درست است و لیکن در بعض اوقات حقیقت الامر را به طریقِ اجمال درمی‌یابند و در بعض اوقات به تفصیل ـ شبح به شبحی و در بعض اوقات بغیرِ حجاب. و متبّعانِ کلام صوفیه لاچاراند از دانستنِ اجمال و تفصیل و اغماضِ نظر از مخالفتی که قایل را در میان کلام مجمل و کلام مُفصّل می‌باشد، پس ما شک نداریم که در هر طایفه از زمان فیضی دیگر فتح می‌کنند و در این زمان فیضی دیگر درمیان مردمان مفتوح شده و چون روح حضرتِ خاتم النّبیّین علیه الصلوات و التسلیمات به سببِ علوی مبدأ یقین ایشان و عموم فیضی که از

دستِ ایشان بر مردمان اِلقاء شده است و به سببِ ظهور انتظام دوره به نوری که از حجر بُهّتِ ایشان سر برآورده **وَ لِاَسْبَابٍ اُخرٰی لا نُطیق أن نَحصُوها غَایَةَ هٰذِہٖ عُنوان حظیرة القُدْس** و شبح آن و رُوپوش آن و مظنّهٔ آن و تمثیلِ صورت و هر چه از این قبیل می‌توان گفت، شده است. هر فیضی جدید که در عالم پیدا می‌شود و به تازگی بر روی کار می‌آید ضمیمهٔ حظیرة القدس می‌شود به سبب احجار بُهّته، ای نفوسِ بنی آدم که طبقةً بعد طبقةٍ پیدا می‌شوند. اهل دل بسا است که این امر را اجمالاً ادراک کنند و به این لفظ تعبیر نمایند که این کمالات الحال آن جناب را حاصل شده است و تفصیلِ این کلام و ایفای حقّ آن است که گفته شود مصلحتِ کلّیهٔ الهیّه تقاضا کرده است که بعض شروح و تفاصیل و عکوس تجلّیِ اعظم در هر عصر پیدا شود و منشای آن حجر بُهّتِ شخصی باشد از کُمّل و آن حجر بُهّت به آن نور مُجدّد به منزلهٔ شعاعِ تجلّی اعظم و به مثابهٔ اعراض آن جوهر افخم گردد و آن به طور خود است به حسب اطوار و ادوار و به طور خود است به حسبِ اشخاص و ازمان و این فقیر اشارتی کرده به این قسم ظهور و به این قسم استکمال در این بیت:

با جمالِ ذاتیش حسنِ دگر درکار شد
چشمِ او را سُرمه‌ام یا زُلفِ او را شانه‌ام

چون این مقدّمه مُمهّد شد مقدمه‌ای دیگر باید دانست که حقایق اجمالیه که بر اهلُ الله ظاهر می‌شود چون لغت و عرف از تعبیر آن کوتاه است همین طایفه لفظی از کتاب و سنّت که به حسب فن اشارة و اعتبار بر آن حمل توان کرد، می‌گیرند و آن را عنوان آن حقایق اجمالیه فایضه بر قلب ایشان می‌گردانند و سخن را به آن مربوط می‌سازند و آن معارف غامضه را در پرده

آن لفظ ادا می‌فرمایند. متفرّسان از مطالعه‌کنندگان را لازم است از خصوصیّت آن لفظ اغماضِ نظر کنند و مطمع نظر خود همان حقیقت اجمالیه و معرفت غامضه سازند. پس فیما نحنُ فیهِ اقامتِ لفظ خلّت و استجابت دعاءِ اللّهُم صلِّ علی محمّد کما صَلّیتَ علی إبراهیمَ و تصویر دایره‌ای که مرکز آن صَرفِ ذات است و مُحیط آن کمالات ذات و باز صیرُورَت آن مرکز دایره تامّه که مرکز آن محبوبیت است و محیط آن امتزاج محبّت همه نیرنگ فن اشارة و اعتبار است. اعتراض به مثل این مقدّمات وارد نمی‌شود چنانکه در صورتِ رَأیتُ اَسَداً یَرَانِیْ اعتراض به فقدِ أنیاب و اَظفارِ اَسد یا دُبر و ذَنبِ اُو وجهی ندارد و همچنین سخن در حقیقتِ قرآن و حقیقتِ کعبه و حقیقتِ محمّدیّه و بیان دوایر و اقواس.

پس خلاصهٔ کلام آن است که بعد از اَلف فتح دوره‌ای دیگر شده است که به بعض اعتبارات اجمال فیوض متقدّمه است. مثلاً احوالِ قلب و رُوح و سِرّ غیر آن همه مجمل شده هیئتِ جمعیّت پیدا کرده و به بعض اعتبارات تفصیل فیوض متقدّمه است. مثلاً مسایل حجر بُهَت و انانیتِ کبریٰ در این دوره مفصّل‌تر است از ادوارِ سابقه و تفصیل حقایق این دوره شرحی می‌طلبد که این ورق گنجایش آن ندارد و بالجمله شیخ مجدّد ارهاص این دوره‌اند و بسا معرفت مختصّهٔ این دوره که از زبان شیخ به طریقِ رمز و ایماء سر زده و شیخ قطبِ ارشاد این دوره است و بر دست وی بسیاری از گمراهانِ بادیهٔ طبعیّت و بدعت خلاص شده‌اند. تعظیم شیخ تعظیم حضرت مُدوِّرِ ادوار و مکوّنِ کاینات است و شکرِ نعمتِ شیخ شُکر نعمت مُفیض اوست اعظم الله تعالٰی لَه الأُجور ـ فقیر در اکثر معارف که شیخ به زمانِ فتح

دوره آورده، مُصدِّقِ اوست، مثل اشاره به توحیدِ شهودی. اگرچه شیخ از رمز و ایماء در آن تجاوز نکرده و سخن بی‌پرده ادا نفرموده و مثل قول به حقّانیّت عُلماء اهلِ سنّت در معارفِ اجمالیه که به تقلید انبیاء علیهم السّلام اخذ کرده‌اند و مخالف نبودن آنها با تحقیقاتِ صوفیه. زیرا که معارف علما مقتضی است بر بیانِ حظیرة القُدس و تجلّی اعظم و آن متعیّن است در نفسِ کلّیه بسانِ صورت رأیی که در مرآة متعیّن شود. از این تعیّن بساطتِ اُولٰی چند مرحله برتر است و ایشان هر چه از این مرتبه خبر می‌دهند همه راست و درست است و در این صورت واجب است قول به حدوثِ ماسوای الله و قول به اراده که تعلّقاتِ متجدّده داشته باشد.

این است آنچه نزدیک فقیر در شرحِ معارفِ شیخ مجدّد متعیّن شده و اگر تحقیقِ دانشمندانه در حلّ این اِشکال سَر دهیم می‌توانیم گفت که غرضِ شیخ اثبات اصلِ خلّت است آنحضرت را صلّی الله علیه و سلّم در اوّلِ امر بغیر توسّط و اثبات توسّطِ خود در فیضانِ خلّت بر بنی آدم. به این معنی که به توسّط او بعد هزار سال مردمان حصّه‌ای از آن خلّت یافتند و در اینجا هیچ خدشه نمی‌آید. زیرا که فضایل اضافیه مثل مقتداء و متبوع عجم شدن به توسّط خلق متحقّق شده است و همچنین هر عالمی که به سببِ او جمعی مهتدی شوند و اتّباع حضرت خاتم الانبیاء صلّی الله علیه و سلّم درست کنند و آن عالم واسطهٔ عموم دعوت و مقتداء بودن آنحضرت ﷺ مر آن قوم را خواهد بود، انکار آن مُکابره است و الحمدلله تعالٰی اوّلاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلّی الله علی خیر خلقهٖ محمّد و آلهٖ و اصحابهٖ و سلّم.

*

مکتوب ﴿ ۸۵ ﴾

به نام

خواجه محمّد امین کشمیری رحمه‌الله

(در سرِّ قدیم بودن قرآن و نزول وحی به واسطهٔ ملایکه و بیان حقیقت قرآن شرف صدور یافت)

برادر **خواجه محمّد امین** اکرَمَه الله بشُهوده سؤال کردند که سرِّ قدیم بودن قرآن چیست و فرودآمدن وحی از کجاست و حقیقت قرآن چه معنی دارد؟

بدانند که چون در ازل پیش از زمان تجلّیِ اعظم در سطحِ حقیقت مُطلقه متعیّن شده کمال از کمالات تجلّیِ اعظم به وی قایم شده مانَندِ قیام ضوء به جسمِ آفتاب و آن کمال تدبیر نفوس انسانیه است به علوم منزَّله از راهِ نفوسِ کامله از نُفوس بنی آدم بر قانونِ عُلومی که صورت انسان آن را تقاضا می‌کند در افرادِ خود به اقتضای اوّلی بدونِ شرط به اسبابِ کشف با مقدّمات اوّلیهٔ عقلیه و مانندِ آن و این کمال یک تعیّنی و امتیازی پیداکرده است و یک حدّی جامع و مانع بهم رسانیده. بعد از آن در عکوس تجلّیِ اعظم که در احجار بُهته‌ای ملاءِ اعلی متعیّن شده است صورتی دیگر گرفت و هیچ علم در آنجا مُمهّد نشد به ذکر آلاءِ الله و به ایّام الله و به مجازاة المَعاد و مخاصمت کفّار و تعیّن احکام در عبادات و تألیف منزلی و تألیفِ مدنی و دوایر کشاده‌تر شد بعد از آن چون حضرتِ پیغمبر صلّی الله علیه و سلّم مَبعُوث شدند آن علوم به مدد غیبی که از صلب حظیرة القدس برخاسته است و همَمِ ملاءِ اعلی همه آن را تعیّن نموده و جبرئیل علیه‌السلام مقدّم ایشان است در این تعیّن در عقلیّت. آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم لباس لُغتِ

غریبه و اُسلوب بدیع سُوَر و آیات پوشید و آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم آن را به مردمان رسانیدند و در تبلیغِ آن جارحه شدند از جوارحِ الٰهی و به قوّتِ غیبی این کار را سرانجام دادند. هزاران هزار افواج ملایکه ملهم شد به محبّت آن و حفظِ الفاظ آن و بنی آدم قرناً بعد قرنٍ آن را تلاوت کردند و به آن تقرّب نمودند به خدای عزّ إسمه و در صحیفۀ اعمالِ ایشان مکتُوب شد. پس در مَوطنی از عالم مثال که متوسّط است در عالم علوی و سفلی و برکات ارض و سماء هر دو در آنجا جمع می‌شود، صورت گرفت و طُرفه وسعتی پیدا کرد. پس قرآن قدیم است به اصلِ خود و مُحْدثْ است به اعتبار نزول و عربی است و کلام حضرتِ حقّ است و مُنزَّل به واسطۀ مَلَکِ کریم و مَتْلُو بر السنۀ عِباد و مکتوب در مصاحِفِ فخیم الشّان و در ملاءِ فرشتگانِ واجب التعظیم و کثیرالبرکات و تلاوت آن مؤثّر در حاجات بنی آدم که القرآن لماقُرِیَ له و متعیّن در ملاءِ اعلٰی و عالمِ مثال.

و من بحمدالله تعالٰی مُستَیْقَنَم از این حقیقتِ معیّنه در عالم مثال بی‌واسطه:

وَلَو اَنَّ لِيَ فِي كُلِّ مَنْبَتٍ شَعْرَةٌ لِسَاناً لَمَا اَسْتَوْفَيْتُ وَاجِبَ حَمْدِهٖ

و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۸۶ ﴾

به جانبِ والدِ بزرگوارِ کاتبِ حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

(در بشارتِ عظیمة الفخامة، کثیرة الجلالة)

عزیزالقدر، برادر گرامی میان محمّد عاشق ظاهراً و باطناً در حفظِ حافظ حقیقی باشند امیدواری از فضلِ حضرت باری آن است که چون

عُکوسِ مرایای تجلّیِ اعظم با حقیقتِ تجلّیِ اعظم پیوندند و أشعّه گرداگردِ عکوس جمع گردد ما و شما آسوده الٰی ابدالآباد به هم قرین یک دیگر باشیم، وصالاً لاَ فِراقَ بَعدَه و انبساطاً لاَ انقاضِ بَعده در این معنی بیتی هندی به خاطرِ فاتِر ریخته‌اند. دوها[1]:

میری مَنْ مین پیت بَسی جس دیکهی مُجه چین
گلی گلی اَبْ کیون پهری، کیون کُوکی دن رَین

حالا به همین دو سه کلمه اکتفا باید کرد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۸۷ ﴾

به والدِ بزرگوارِ کاتبِ حروف
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

برادر عزیزالقدر میان **محمّد عاشق جیو** سلّمهم الله تعالٰی، از فقیر ولی الله بعد از سلام مطالعه نمایند که کتاب مُسلسلات فرستاده شد. عشرهٔ اخیرِ شعبان و تمام ماه رمضان قصدِ اعتکاف داریم و دل چنان می‌خواهد که شما نیز همراه باشید تا این حدیث به صحبتِ دوستان خوش بگذرد، تا مقدور درآمدن مکث نباید کرد که مدّتها گذشته است که ملاقاتی که به فراغ دلها باشد میسّر نشد. هر ساعتی خوش که با دوستانِ جانی در مراقبهٔ شمسِ احدیّت گذرد به هزار سال برابر نمی توان کرد. و السّلام.

*

۱- «دوها» به معنی «شعر» در زبان هندی. مطلبِ شعر: در سینهٔ من معشوق است که از دیدن او مرا عیش میسّر است. پس چرا مرا اکنون در کوچه‌ها باید گشت و چرا شب و روز فریاد باید کرد.

مکتوب ﴿ ۸۸ ﴾

به والدِ بزرگوارِ کاتبِ حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

(در بیان آنکه خدای تعالٰی را به نسبتِ هر بنده تربیتی محض است و بیانِ طرق علم این معنی)

عزیزالقدر برادرم میان **محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند، **الحمدُلله عَلَی العَافیَة و المَسئُولُ مِنْ فَضلِهِ تعالٰی اَنْ یَجْمَعَنَا اِیَانَا وَ اِیَاکُمْ «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكٍ مُقْتَدِرٍ»**[1] خدای تعْالٰی را به نسبت هر بنده تربیتی است خاص و هر بنده را در جنابِ اُو شریعتی است مخصوص که وَی را نصیب کرده‌اند. خط رسید از کشاکشِ هَواجِسْ و وَسَاوِس خلاصی شد و شُکوک و ظلمات از وَی بازماندند و این وقت تمکین تمام حاصل کرد و قابل ارشاد مُسترشدان گردید. باقی‌ماند این علم به چه نوع حاصل می‌شود. اصل آن خلق علم ضروری است از پس پردهٔ غیب در قلب این عَبد گاهی معتمد در ظاهر امر بر فراست و نظر در بعض تقلّبات احوال خود و گاهی بر اخبار مُخبری صادق از تزاحم الحق در حقِّ وَی. این همه امور مشایعت علم ضروری می‌کنند نه اصل اُو موقوف این اُمور بوده است. پس به کتاب از ابواب کلّیِهِ علم مذکور تشخیص لطیفهٔ عالیه بر این شخص است و فهم معامله باطنیّه که به این لطیفه می‌کنند و باب دیگر تشخیص احکام بخت است که در صورت دورهٔ وهمیّه متمثّل می‌شود وطالع نامه با فراست صادقه اهل معرفت را به آن ره می‌دهد.

۱- «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكٍ مُقْتَدِرٍ»: القمر (۵۴)، آیة ۵۵.

دیگر تشخیص نوع نفس است از انواع تِسعه مبیّنه در این باب و فهم معامله مخصوصه با وَی و لنَا فِی هٰذهِ الاَبوَاب کَلامٌ و تحقیق در اینجا نکته دیگر نیز باید فهمید. گاهی مرد عارف در تشخیصِ احکام جزئیّه می‌اُفتد و کلیّات را کوّات و شوارعِ آن می‌سازد. پس در بعض اوقات کلام از نظم اعتدال می‌افتد و الوان اُصول در فروع جلوه می‌نماید و علم بداهت نیز رنگ همین تَخالُط است هذا و الحمدلله اَوّلاً و اُخراً. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۸۹ ﴾

به والدِ بزرگوارِ کاتبِ حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

(در جواب بعضی سؤالات)

برادر عزیزالقدر میان محمّد عاشق اعزّه الله تعالی فی الدُّنیا و الآخرة و جعَله قُرَّةً لعُیونِنَا و عُیونِ سَلَفِنَا. «وَّمَا ذٰلِكَ عَلَی الله بِعَزِیْزٍ»[۱]، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت انتظام مطالعه نمایند که رقیمهٔ کریمهٔ متضمّن دو سؤال رسیده و طلب جواب از مضمون آنها واضح گشت.

سؤال اوّل آنکه اگر شخصی به لسانِ حقیقت کلّیّهٔ خود برُوزِ شخصی را مسألت نماید و بعد قرون آن شخص به‌وجود آید. شخصی سایل را به‌سبب وجود آن ابتهاج و انبساط می‌شود یا نه. جوابش آنکه ابتهاج و انبساط نازل از حقیقت کلّیه مثل نُزول سؤال از آن حقیقت متحقّق است،

۱- «وَّ مَا ذٰلِكَ عَلَی الله بِعَزِیْزٍ»: ابراهیم (۱۴)، آیة ۲۰؛ فاطر (۳۵)، آیة ۱۷.

قضیّۀ لکونِ ذٰلك مُوافِقاً لِلمصْلِحَةِ الکلّیّة و ابتهاجی و انبساطی که مقرِّ آن نفس و روح باشد مَن غیر نزول من الحقیقة الکلّیّه متحقّق نیست، بلکه یَحتملُ که وجود علم آن شخص متحقّق نباشد.

سؤال ثانی آنکه تشبُّحِ تعلّق بدنیِ الٰهی با خلق به صورت تعلّق نفس ناطقه با جَسد حق است یا نه. جوابش آنکه حقّ است. زیرا که در تجلّیات معنویّه و تجلّیات صُوریّه تشبّح مُنبی می‌شود بر مناسبت و این مناسبت در میان اَمرَیْن اَبْلغ مناسبات است وَ اِنْ کانَ حقیقةُ الحَالِ أعلٰی مِنْ ضَربِ الامثال.

*

مکتوب ﴿ ۹۰ ﴾

به والدِ بزرگوارِ کاتبِ حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

(در ارشاد بعضی اسرار به طریق اشارت

و تأویل کلام حضرت موسیٰ علی نبیّنا و علیه الصلوٰة و السّلام)

عزیزالقدر برادرم میان **محمّد عاشق** سلّمه الله از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند که رقیمۀ مرسله رسید أحسنَ الله تعالٰی إلیکم خاطر همیشه جویان اخبار فرحت آثار و خواهانِ دیدار مسرّت بار می‌باشد:

ای تویی که از نام تو می‌بارد عشق وز نامه و پیغامِ تو می‌بارد عشق

و این کلمه اشارت است به ظهور آثار لطایف خفیّه در کلام و علوم و غیر آن.

در بعض کلام حضرت موسیٰ علی نبیّنا و علیه الصّلوٰة و السّلام آمده است

که خدای تعالٰی قسمت کرد قبایل بنی آدم را بر ملایکه و قبیلهٔ بنی اسرائیل را خاصّ به خود گردانید و این کلمه اشارت است به اختصاصِ حضرت ابراهیم و وَرثهٔ او به ذات تجلّی اعظم از جهت بودنِ حَجر بُهِّتِ اُو منصّهٔ ظهور تجلّیِ اعظم و مَحلِّ بدْوِ ارادت و قضا با تجلّیِ اعظم و جزو و ذرّهٔ حضرتِ اُو جارحهٔ از جوارحِ تجلّیِ اعظم و محفوظ ماندن سرِّ اُو در بعضِ ذُرّیّت او لاسیّما در قبیلهٔ بنی اسرائیل که انبیاء در میان ایشان بی‌شمار پیدا شده‌اند. همچنان خدای تعالٰی اصطفا فرماید در هر قرن از اولاد و اتباع حضرت ابراهیم طایفه‌ای را و آن طایفه را به خود منسوب می‌سازد. «ذٰلك تقديرُ العزيزِ العَليم»[۱].

*

مکتوب ﴿ ۹۱ ﴾

به والدِ بزرگوارِ کاتبِ حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

(در جواب سؤال از بعضی معارف حضرت خواجه بیرنگ قدّس سرّه و سؤال از حدیث أوّلُ مَا خَلَقَ الله العَقْل و در تعبیر واقعه‌ای عزیزی)

عزیزالقدر، قدیم المعرفت برادرم میان **محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند، **الحمدلله عَلی العافیّة و المسئولُ مِنْ جنَابهِ جَلَّ مَجْدُه عَافِیَتکُم وَعافِیَّةَ جَمِیْعِ اَصْحَابِنَا و اَحْبَابِنَا فی الدُّنْیَا و الآخرة، اِنَّ الله تعالٰی قَرِیْبٌ مُجِیْبٌ** ـ سؤال کرده بودند که حضرتِ خواجه بیرنگ لطیفهٔ روحیّه را از سایر لطایف چرا مفخّم‌تر گفته‌اند؟ باید دانست

۱- الانعام (۶)، آیة ۹۶؛ یٰس (۳۶)، آیة ۳۸؛ فُصّلت/حٰمَ السجدة (۴۱)، آیة ۱۲.

که لطیفه روح و سِرّ نزدیک عارفان حکمِ تن دارد و لطایفِ خفیّه حکم جان. تا وقتی که تن محکم نباشد دگر جان لَطیف نمی‌تواند شد، بلکه می‌توان گفت که تن شَبح و ظاهر است و جان خفی و باطن دار و گیر همه بر ظاهر است. آن به منزله‌ای محسوس است و این به منزله‌ای معقول آن به منزله‌ای اَصل شی است و این به منزله‌ای وجوه و اعتبارات تکلیفِ سُلوک، قصدی و ارادی باشد منُوط به روح و سِرّ است و غیر آن همه ظهُور استعدادات ازلیه است از این جهت خواجه تفخیم شانِ روح می‌فرماید.

دیگر سؤال کرده بودند که در حدیث آمده است: **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ العَقْلَ فَقَالَ لَهُ اَقْبِلْ فَاَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ اَدْبِرْ فَاَدْبَرَ** سِرّ آن چیست باید دانست که چنانکه انواع کلّیّه را دْر مرتبهٔ اوایلِ روح تمثّلی هست، گاهی آن تمثّل را عقولِ نوعیّه می‌گوئیم. همچنان صفات و خواص بعض انواع را قریب آنجا تمثّلی هست و عقل که مرادفِ دانایی است اوّل چیزی است که در این موطن از صفاتِ شامله افراد انسان متمثّل شُده، بعد از آن رحم متمثّل شد و بعد از آن **عفاف و علی هذا القیاس** پس خدای تعالٰی در این موطن تکلیف بکن و مکن را مشبّح ساخت. چنانکه در مَوطن سعادت و شقاوت جسمِ آدمیان را به بیاض و سواد مشبّح فرمود. پس اَقْبِلْ و اَدْبِرَ کنایت از اجمال معنیِ تکلیف است یا فعلِ چیزی و کَفّ از چیزی.

دیگر سؤال کرده بودند که شخصی در خواب دیده است که شما دو ثمره از فقیر با خود بُرده‌اید و او را در آن ثمر شریک ساخته‌اید، تعبیرش چیست؟ تعبیرش استعداد فیضِ ظاهر و باطن است. باز در خواب دیده که شما او را طوافِ کعبه کنانیده‌اند. تعبیرش دخُول در طریقهٔ صوفیه به واسطهٔ شما، و **الحمدلله أوّلاً و اٰخراً**.

*

مکتوب ﴿ ۹۲ ﴾

به والدِ بزرگوارِ کاتبِ حروف دام ظلّه

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

(در باب ارشاد سرِّ آن صحت معرفت و جواب سؤال از تطبیق کلام خواجه بزرگ و هم بعضی اکابر)

عزیزالقدر برادرم میان محمّد عاشق سلّمه الله تعالی از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند، الحمدلله عَلی العافیّة یکی از نِعم الٰهی استقامت مکاشفات الهیّه آن عزیزالقدر است خصوصاً در آنچه تعلّق به لطایفِ کامنه داشته باشد. بعد از آن که به وجهی ظاهر شود که آمده از آورده بودن به این پیدا می‌کند و جَزم و یَقین به آن مَقرُون گردد و هذهِ الایقاظ قَد اَشَرتُ فیها إلی مسائل مُهمّةٍ فی ضِمْنِ قُیُود اَنْتَ أثْبِتُ بِهَا وَ مَظَان اَحَررت عَنْهَا نوشته بودند که حضرت خواجه نقشبند ﷫ فرموده‌اند که مقصود معرفت است گو به یک دو اسم باشد و بعض اکابر نیز گفته‌اند که مقصود قُرب است نه معرفت و وصول است نه حُصول. توفیق در این دو کلمه چه قسم باشد۔ ظاهراً معرفت اینجا عبارت است از انطباعِ معرفتِ اسم در لوح نفس به طریقِ انصباغِ نفس به صبغ آن اِسم. سایر کلام حضرت خواجه دلالت بر این معنی کند فلا مُنافاة و تحقیق در این مسئله آن است که معرفتِ حقیقت به طریق وجدان خالی از وصول و قُرب نیست و ظُهور آثارِ اِنصباغِ نفس به اسمی از اسمای الله تعالٰی خالی از معرفتی نمی‌تواند بود. آری بعض نفوس که قوّت عملیّه در ایشان بیشتر است قسم ثانی را فخیم می‌دانند و جمعی که قوت عقلیّه در ایشان قوی‌تر است قسم اوّل را معتبر‌تر می‌دارند،

«وَ لِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا»[۱].

*

مکتوب ﴿ ۹۳ ﴾

به جانبِ خالِ کبیرِ حضرتِ ایشان
شیخ عُبیدالله سلّمه الله

به خدمت مشفق و مهربان مامون صاحب جیو سلّمه الله تعالٰی از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد سلام تضوُّع مَشام مرفوع آنکه نامهٔ گرامی در باب اِخبار بیعت و الباسِ خرقه برادرم میان محمّد عاشق رسید، الحمدلله عَلی ذٰلكَ حَمْداً کثیراً طیّباً مُبارَکاً کافیّة خدای تعالٰی میامن و برکاتِ آن مشفق مهربان ایشان را شاملِ حال و مآل گرداناد و به آنچه مَامُولِ ایشان باشد ما فَوقِ اَملِ ایشان رساناد «وَّ مَا ذٰلِكَ عَلَى الله بِعَزِيْزٍ»[۲]. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۹۴ ﴾

به والدِ بزرگوارِ کاتبِ حروف
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
(در دعای برکت و در ترغیبِ اخذِ فواید و ارشاد سرِّ آن)

عزیزالقدر، برادر گرامی میان محمّد عاشق سلّمه الله تعالٰی از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند که صحیفهٔ شریفه مُنبی از خبرِ بیعت و اِلباسِ خرقه از خدمتِ مشفق مهربان مامون صاحب جیو سلّمه الله

۱- البقرة (۲)، آیة ۱۴۸.
۲- ابراهیم (۱۴)، آیة ۲۰؛ فاطر (۳۵)، آیة ۱۷.

تعالٰی رسید. این فایده‌ای جلیلهٔ جدید مقرون به فایده‌های دیگر حاصله و مترقبة الحصول مبارک و میمون باد **بعونِ الله خالقِ العِباد**.

فواید دیگر از بابِ علم دعوت و غیر آن هر چه میسّر آید تقصیر نمی‌باید کرد، در اخذِ آنها و حفظِ آنها. زیراکه عاف هر نعمتی که به دست او می‌رسد از حضرتِ مبدأ می‌داند که قافیه‌ای طلبِ ذاتیِ او را یا گویم خلقِ جبلّی او را تدارک می‌فرماید. پس ادبِ حضرت ربوبیّت تقاضا می‌فرماید که به طلبی شدید وجوعی عظیم و عطشی بغیر نهایت تلقّی باید فرمود **و إلیه الاشارة فِي قَولِ سَيِّدِنا أيُّوب عَليهِ السّلام و لٰكن لاغنيً لي عن بركتكَ**[1]. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۹۵ ﴾

به والدِ بزرگوارِ کاتبِ حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

(در طلب حضورِ کرامت ظهور)

عزیزالقدر، حقایق و معارف آگاه برادرم **میان محمّد عاشق جیو سلّمه الله**، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت انتظام مطالعه نمایند، نمیقهٔ انیقه رسید و حقیقتِ حال ظاهر شد. **الحمدلله علی العافیة و المسئول مِنَ الله تعالٰی إتْمامها و إدامتَها**.

رمضان المبارک با عشرهٔ شعبان می‌خواهم که در اعتکاف گذرد. مرادِ دل آن است که در رنگِ سابق با شما گذرانیم که دیدنِ احبّا که اخوان فی الله باشند

۱- و لٰكن لاغنيً لي عن بركتكَ (بخاری).

قوّت رُوح و قوّتِ طبع هر دو می باشد. کما وَرَدَ للصائم فرحتان فرحةٌ عندَ إفطارِهٖ وَ فرحة یومَ القیٰمة[۱] و شاید در این میان مباحث معاد و نبوّت نوشته شود تا تکمیل لمحات گردد.

ملاقاتِ ایشان بیخِ این قسم دواعی می گردد. برادرم میان نُورالله نیز در این وقت خواهند آمد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۹۶ ﴾

(به نام یکی از مخلصان که در نواحیِ سِنده سکونت دارد نوشته‌اند)

برادرم **میان محمّد عظیم**، در جمیع احوال در حفظِ حافظِ متعال باشند. تا وقتِ ملاقات در هر هفته دو شب می باید که در مسجد یا جای دیگر، امّا در خانه در میانِ اهل و عیال نباشند، باید گذرانید و دو رکعت نماز با حضور و اخلاص ادا بکنند و قریب پانصد بار ذکر یا نُورُ گویند و نُورِ سفید مانند نُور آفتاب درنظرِ خود دارند. بعد از آن پانصد بار درود صورت شریفهٔ آنحضرت را صلّی الله علیه و سلّم حاضر دانسته بخوانند و این اقل ورد است و اگر هر دو ورد هزار هزار باز میسّر آید خوب است که نسبت این عمل یک انشراحی و اُنسی در خود بیابند و اگر در آن نواحی عزیزی صاحب طریقه باشد به شرطی که موافق شریعت و در جمیع احوال و افعال تابع سنّت باشد، با وی صحبت می داشته باشند و هر چه آن عزیز می فرماید بر همان طریق عمل بکنند.

۱- للصائم فرحتان فرحةٌ عندَ إفطارِهٖ وَ فرحة یومَ القیٰمة (نسائی و بخاری)

چه کنم مسافت بعید و آمدن شما متعسّر و خود را معطّل داشتن غیر مُرضی ـ خدای تعالٰی در مَرضیّاتِ خود نگهدارد و از مَنْهیّات محترز دارد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۹۷ ﴾

به نام

خواجه محمّد فاروق کشمیری رحمه الله

(که از یاران خواجه محمّد زبیر بود شرفِ صدور یافت)

عزیزالقدر، حقایق آگاه **خواجهٔ محمّد فاروق**، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت انتظام مطالعه نمایند که رقیمهٔ آن حقایق آگاه رسید. از هجومِ خطرات نوشته بودند. چند مرتبه مجرّب شده است که در هر هفته دو شب مقرّر کردن شبِ جمعه و شبِ دوشنبه و در آن دو شب بعدِ از نمازِ عشا غسل کردن یا وضو، و دو رکعت نماز نفل گذاردن. بعد از آن به ذکر یا نُورُ مشغول شدن و به این ذکر یک نُورِ سفید به غایت بَرّاق که آسمان و زمین همه از وَی مُمتَلی است تصوّر کردن. چون نوم غالب آید در همان ساعت بر مصلّی به خواب رفتن و اگر باز چشم بکشاید باز بی‌مهلت طهارت کردن و باز به ذکر و تصوّر و طهارت مشغول شدن، دفعِ خطرات می‌کند. می‌باید که در هر هفته دو شب این عمل را لازم گیرند به شرطِ جمع عزیمت، البتّه انتفای خطرات خواهد شد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۹۸ ﴾

به جانبِ حقایق و معارف آگاه میان
شاه نُورالله سلّمه الله
(شرفِ صدور یافت)

برادر عزیزالقدر شاه نُورالله نوّرَالله تعالٰی از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند، نعم الهی که در دوستانِ جانی مشاهده کرده می‌شود شُکر آن به‌کدام زبان ادا کرده آید:

ای که نعمت‌های تو از صد فُزون		شکرِ نعمت‌های تو از حَد برون
عجز از شُکرِ تو باشد شُکرِ ما		گر بود فضل تو ما را رهنمون

از آن جمله محبّت مُفرط درمیان یک دیگر و فدا و ترکِ حظّ نفس و طلبِ خیر برای یکدیگر، چه در دنیا و چه در آخرت و چه در غیب و چه در حضور، گویا یک تَن‌اند و یک جان. این خصلتِ پاکیزه تا وقتی که هست إن شاءالله تعالٰی نورانیّت صحبت متضاعف باشد و روزافزون و از آن جمله ترکِ رغبت به مستلذات دنیا الّا به قدرِ ضرورت و ترکِ اعتراض بر حضرتِ مالک جلّ جلاله در مظاهرِ او و این صفت تا وقتی که هست مراتبِ ایشان در ترقّی است.

در خاطر این عبدِ ضعیف محبّتی از هر یکی به نوعی دیگر گُل کرده و شاخ و برگ آورده. اگر به جانب برادر عزیز میان محمّد عاشق دیده می‌شود قرّة عینی دیگر حاصل می‌شود. لطایف کامنه‌ای ایشان به غایت آگاه و لطیفه‌ای روح ایشان گدازی طُرفه دارد و قلب نیز در این باب شاگردیِ روح می‌کند و لطایف اخلاق و فدا در یکدیگر خود ایشان را مُوصی است و اگر به جانب شما

نظر کرده می شود سُروری دیگر بر روی کار می آید. لطیفهٔ خفیّه آگاه است و قلب به تربیّت در اصلِ فطرت افتاده است و در اصل جبلّت استقامتی و متانتی دارد و ترکِ التفات به دنیا خود جبلّت شما است.

و اگر به جانب خواجه محمّد امین دیده آید محبّت مُفرط به نسبت خود و دوستان خود و فدای کلّی مُشاهد می‌شود. لطیفهٔ روح مهیّا است و حسنِ اخلاق و لطایف شمایل خود جبلّی است و اگر به طرفِ حافظ عبدالرّحمٰن ملاحظه می‌افتد گویا یک رویی و یک جهتی و فنا در یک دیگر به صورت ایشان متمثّل شده و لطایف کامنه آگاه و مصداق و اخذ یوم القیامة و عزیزان دیگر هم به همین اُسلوب نعم الهی‌اند. **الحمدلله الذی لاتُحصٰی نعمَه و لاینتهی کَرَمه** خدای تعالٰی از محض فضل و کرمِ خویش این نعم را روزافزون گرداناد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۹۹ ﴾

به نام

پاینده خان روهیله رحمه‌الله

(در هنگام فتح نواحِ جبالِ شرقیّهٔ هندوستان و کسرِ کنایسِ کفّار و منصوری اهل اسلام)

عزیزالقدر، رفعت مآب، المجاهد فی سبیل الله، الرافع لکلمة الله پاینده خان سلّمه الله تعالٰی و وَفَقَّه لما یُحِبُّه و یَرضَاه، از فقیر ولی الله عُفیَ عنه

سلام محبّت انتظام مطالعه فرمایند، آنچه شنیده می‌شود از سعیِ ایشان در جهاد کوهستان، موجبِ فرح و خوشی و سبب دعا به ظهرالغَیب می‌شود، اللّهم انْصُر مَنْ نَصَر دینَ محمّدٍ صلّی الله علیه و سلم.

*

مکتوب ﴿ ۱۰۰ ﴾

به نام

خان زمان خان

(فوجدار سهارنپور عزّ ایراد یافت)

الله تبارک و تعالٰی مجدّد قانون شجاعت و دلاوری خانِ عَوالی مرتبت خان زمان جیو را مدّتِ مدید در ردِّ مکایدِ طاغیان کفّار از بیضهٔ اهل اسلام منصور و مظفّر دارد، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام سنّتِ اسلام، واضح آنکه خطوط بزرگانِ پُهلت در بیان دلجوئی و عاطفت آن رفیع القدر به‌نسبتِ ایشان مقرون شرح خان فقر نشان، جامع مشرب ظاهر و باطن جعفر خان جیو کمال عدالت و حقّ شناسی آن سامی المقام رسیدند. در برابر آن فقرای بابِ الله بالحاح و تضرّع دعای حسن خاتمه با کمال آبروی دنیا و آخرت ادا کردند. خدای تعالٰی به‌کمالِ فضل خود به اجابت مقرون گرداناد و زیادتِ اعمال با خیر کرامت کناد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۰۱ ﴾

رقیمهٔ کریمه به حضرتِ والدِ بزرگوار کاتبِ حروف دام ظلّه

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

شرف صدور یافت

برادر عزیزالقدر **میان محمّد عاشق** سلّمه الله، از فقیر **ولی الله** عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند، الحمدلله علی کُلِّ حال، از احکام بشریت چه نویسد، با وجود رؤیت فعل واحد و رؤیت مشدّد و بودن عالم به طنابهای وُجوب چرا در کشاکش عالمِ غاسق حواس گم کند و عجز کشد و چرا در رنگ محبّت اشیای کائنهٔ فاسده دامنگیر وقت او گردد. آری، «ذٰلك تقدیرُ العزیز العلیم»[1]. استیفای حکم هر لطیفه بُودنی است:

حجابِ چهره جان می‌شود غبارِ تَنَم

خوش آن زمان که از این چهره پَرده بر فگنم

و السّلام.

***

۱- الانعام (۶)، آیهٔ ۹۶؛ یٰس (۳۶)، آیهٔ ۳۸؛ فُصّلت/حٰمٓ السجدة (۴۱)، آیهٔ ۱۲.

مکاتیب

حضرت شاہ ولی اللہ محدّث دہلوی ؒ

جلد اوّل - قسمت دوم

گردآوری

شاہ محمّد عاشق پُھلتی ؒ

دیباچه

الحمدلله الذي نزّلَ الکتابَ فیهِ آیاتٌ بیّناتٌ و السّلام علیٰ رَسُولٍ یَتلُو صُحُفاً مطهّرةً فیها کتُبٌ قیّمة و علی آلهِ و اصحابهِ الذینَ بعدَ الأنبیاء خیرُ البریّة.

امّا بعد، فقیر کثیرالتقصیر احقر عبادِالله الخالق **محمّد عاشق** واضح می‌نماید که ولدی مرحوم عبدالرّحمٰن غفرَه الله المنّان و ادخلَه دارَالجنان به جمع و تألیف مکتوباتِ مبارک حضرت مرشدالأنام قطب العصر و فردالزمان حضرتِ شیخ ولی‌الله مَدّالله ظِلّه فی الدَّوران احرازِ سعادتِ دو جهانی می‌کرد. چون تحریر آن به مکتوب اثنین بعد المأتین رسید، در سنه یکهزار و یکصد و شصت و هشت (۱۱۶۸ ھ) داعیِ اجل را لبّیک گفت و سفر دارِ آخرت گُزید، رحمَهُ الله رحمةً واسعةً و أعطاهُ کرامةً سابغةً. پس این فقیر آن جلد را به همان مکتوب تمام کرده جلد ثانی را شروع نمود. **حَسبي الله و نعمَ الوکیل و في کُلِّ الأمور علیهِ التوکّل و التّعویل.**

شاه محمّد عاشق پُهلتی

مکتوب ﴿ ۱۰۲ ﴾

به نام بنده مؤلّف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در تعزیتِ ولدِ مغفور و مرحوم شرفِ صدور یافت

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر سجّاده نشینِ اسلاف کرام **شیخ محمّد عاشق** سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد سلام محبّت مشام مطالعه فرمایند، خبر وحشت اثر رسید، ندانم که در برابرِ آن چه نویسم زیرا که حادثه‌ایْ واقع شد که در عالم بشریّت حادثهٔ شدیدتر از آن نمی‌باشد، جز آنکه دو نکته (که) از مخزوناتِ علم ایشان است هم برای ایشان یاد داده شود. یکی آنکه قدری که اثباتِ آن از ضروریات شرع و عقل و وجدان است حقیقت آن است که واجب بذاتهِ این سلسلهٔ تفصیلیه را واجب بالغیر ساخته تقدیم متأخّر و تأخیر متقدّم و تبدیل و تغییر گنجایش ندارد و حق نفوس قدسیه که در حق ایشان عنایتِ ازلیه حکم بلحوق حظیرة القدس فرموده آن است که تشبث به این تدبیر کلّی نمایند و آنچه آنجا واجب شده آن را به رضا و رغبت تسلیم گیرند.

نکتهٔ دیگر تأمّل است در بعض بطون حدیث صادق مصدوق علیهِ من الصلوةِ أتمّها و منَ التحیّاتِ اکمَلها، **اللّهُمّ ما رزقتني ممّا أحبُّ فاجعلهُ قوّةً لي فیما تُحبُّ، أللّهُمّ ما زویتَ عنّي ممّا احبُّ فاجعلهُ فراغاً فیما تُحبُّ.**

حاصلِ این کلمهٔ جامعه آن است که توحید اراده که در ذاتِ او مندمج است حظی می‌طلبد و زرهی می‌خواهد. این حادثه را قوّتِ آن اراده باید ساخت

و معیارِ او باید نمود. و لنقصِر علی هذه الکلمات، «إنّا لله و إنّا إلیهِ رَاجِعُون»[۱]، اعظم الله تعالٰی لکم الأجر و ألهَمَکم الصبر و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۰۳ ﴾

به نام بنده مؤلّف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در همان مضمون شرفِ صدور یافت

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر، سجّاده نشینِ اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلمه الله تعالٰی از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد سلامِ محبّت مشام مطالعه نمایند که بعض درجات که تقدیر الٰهی برای عهدی از عبادِ مقرّبین مهیّا می‌سازد و در عالم ظاهر سببی برای آن موجود نیست لامحاله برای حکمت عدم خرم نظام به مصیبتی شدید که بالاتر از آن مصیبتی نزدیکِ این عبد نباشد مبتلا می‌گردادند تا حیازتِ آن درجه نماید. «ذٰلك تقدیرُ العزیزِ العَلیم»[۲]، این مضمون در حدیث مرفوع آمده، این مصیبت را از این قبیل می‌دانم. می‌باید دانست: صبر تلخ است و لیکن برِ شیرین دارد.

شیخ فقیرالله پیش فقیر ذکر کرد که چون والدۀ حضرتِ ایشان (عبدالرّحیم) قدّس سرّه قضا کرد حضرتِ ایشان به کمال صبر بلکه رجا آن را تلقّی کردند. در آن ایّام روزی خفته بودند، شیخ فقیرالله نورِ عجیب بر سینه و روی حضرتِ ایشان به چشم ظاهر احساس کرد و این ماجرا پیش

۱- «إنّا لله و إنّا إلیهِ رَاجِعُون»: البقرة (۲)، آیة ۱۵۶.

۲- الانعام (۶)، آیة ۹۶؛ یٰسٓ (۳۶)، آیة ۳۸؛ فُصّلت/حٰمٓ السجدة (۴۱)، آیة ۱۲.

حضرت ایشان ذکر نمود، فرمودند که این معامله اجرِ صبر است که به غیرصبر هرگز به دست نمی آید. این قصّه در أنفاس العارفین نوشته نشده، الحال فقیر را یاد آمد. عمر بن عبدالعزیز ﷺ فرمود: یا بُنيَّ لأنْ تكونَ في میزاني أحبّ إليَّ من أن أكون أنا في میزانكَ، پسر گفت: یا ابتاه مرادِ تو نزدیکِ من از مرادِ من. پدر گفت: چه بار فرزندی بوده‌ای رحمتِ خدا بر تو باد.

در این اثنا که این خبر موحش رسید و خاطر به حسب عجزِ بشری زیر و زبر شد از ملکوت ندا در دادند که محمّد فائق را می دانی که کیست؟ شیخ محمّد ثانی است. بالجمله غم فرزندانِ مرحوم ما را هیچ نیست خدا تعالٰی شما را بر سر ایشان سلامت دارد بهتر از تربیتِ مرحوم تربیت خواهند یافت. عالم اختلاط است مصایب اینجا واجب الوقوع است. فقیر عزم مصمّم داشت که بعد عید به پیش آن عزیزالقدر برسد و مقدّمات تعزیتِ را بالمشافهه گوید امّا به حسب بعض موانع بالفعل به نظر نمی آید، ... فقیرزاده محمّد با والدهٔ خود با اسبابِ مختصر نزدیک به‌عرس خواهند رسید. والسّلام و الاکرام.

*

مکتوب ﴿ ۱۰۴ ﴾

به نام بنده مؤلّف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در تسلّی شرفِ صدور یافت

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر، سجّاده نشینِ اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق سلمه الله تعالی** از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد سلامِ محبّت انتظام مطالعه

نمایند، **الحمدلله تعالٰی علی العافیة و المسؤول أن یُدیمَها الله عزّ و جلّ لنا و لکم.**

رقیمۀ کریمه رسید و حقیقتِ مندرجه معلوم گشت، تألمِ خاطر که به سببِ تألم آن حقایق آگاه گذشته است، شرح نتوان کرد لیکن الحال همه مطلوب لسانی و قلبی آن است که حق عزّ و جلّ ایشان را به حقیقتِ صبر و رضا متحقّق گرداناد، عوض هر المی که در هر وقتی از اوقات به خاطر ایشان گذشته جزای آن عاجلاً و آجلاً نصیب ایشان و اعقاب ایشان کناد. **إنّه قریبٌ مجیبٌ.**

❊

مکتوب ﴿ ۱۰۵ ﴾

به نام بنده مؤلّف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

شرفِ صدور یافت

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر، سجّاده نشینِ اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلمه الله تعالٰی از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد سلام مطالعه نمایند، **الحمدلله تعالٰی علی العافیة و المسؤول من جنابه أن یُدیمَها لنا و لکم.**

نامۀ مشکین شمامه مُنبی از شفای کلّی برخوردار حافظ محمّد فائق رسید و خاطر چمن چمن بشگفت، حمد الٰهی بجا آورده شد، خدای عزّ و جلّ در جمیع احوال ناصر و معین باد. این همه ایلام و انعام که بر سالک می‌رود به سبب آن است که از طبیعتِ او و را خلاص سازند یعنی هر چه ما خواهیم

بکنیم تو در میان مباش. «لکیلا تَأسَوا علٰی ما فاتَکم و لاتفرَحوا بِمآ اٰتکم»[۱].
و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۰۶ ﴾

به نام بنده مؤلّف
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
شرفِ صدور یافت

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر، سجّاده نشینِ اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلمه الله تعالیٰ از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد سلام محبّت مشام مطالعه نمایند، الحمدلله تعالٰی علی العافیة و المسؤول من جنابهِ أنْ یُدیمَها لنا و لکم.

خاطر منتظر نوید صحت و عافیت برخوردار سعادت اطوار محمّد فائق است، دعا درباب صحت کاملهٔ آن برخوردار کرده می آید. اگر آثار صحت و خفت مرض ظاهر است فهوالمراد و اگر در تخفیف مرض و روز بروز کم شدن آن تعویق است انسب آن است که آن برخوردار را بر هر صفتی که باشد اینجا باید فرستاد که اینجا مداوا و تجویز و تشخیص مرض می توان کرد. اگرچه در دل رأی همین غالب می آید که عافیت و خیریت و صحت و سلامت است، هیچ وسواس نیست.

*

۱- الحدید (۵۷)، آیة ۲۳.

مکتوب ﴿ ۱۰۷ ﴾

به جانبِ بنده مؤلّف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

(مشتمل بر معرفتی غامضه از معارف خاصهٔ آن جناب)

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر، سجّاده نشینِ اسلافِ کرام عزیزالقدر **شیخ محمّد عاشق** سلمه الله تعالیٰ از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد سلامِ محبّت التزام مطالعه نمایند، مسئلهٔ ربط حادث با قدیم ادق مسایل معارف است، نکته‌ای از این مسایل برنگاریم که کافلِ حلّ اکثر اشکالات تواند شد. مرتبه‌ای که قبل از مادّه و مدّت است و آن معتبر است به عقل به اصطلاح فلاسفه، منفسخ شده بر طبق انفساخ عالم مادّه و مدّت. در این عالم مگسی و پشه‌ای موجود نمی‌شود مگر جهتی که مبدأ صدور آن در واجب تواند بود در مرتبه‌ای عقل موجود است و هر چه جهت او آنجا موجود است به نحوی از فعلیت در مرتبه‌ای عقلِ متحقّق شد، هر چند هر چه در مرتبه‌ای عقل است کلّی است امّا به ازای جزئیات کلیات منحصره فی فردِ واحد مرتسم است. باز در میانِ مجردات و مادیات راهی دیگر است که اکثر عقلا به آن پی نبرده‌اند و آن اقنوم و ضم است، مثل مراتب اعداد که معقول است با سلک گوهر که محسوس است و مثل تقدّم و تأخّر مکانی که حاکی از تقدّم و تأخر مرتبه تواند شد و مثل فوقیت مکانی که حاکی باشد از فوقیتِ مرتبه، و تفصیل این مراتب بسیار است. امّا هر چه از منسوبات مرتبه‌ای الوهیت عالمی است مقدّس بین المتخیّل و المتوهم به وجهی که احدیت جمع

هر دو می تواند شد مظهر فعل و قهر است. داخل اسمای اله است و آنچه در مرتبه محسوس است با مظهر با انفصال و تقید در شرایع الٰهیّه بلکه در مرتبه‌ای کلام نفسی که منبع شرایع الٰهیّه است از مرتبه‌ای معبودیت ساقط افتاده هر چند اصل انتساب و ضمیة و اقنومیة موجود باشد اینجا شبه مجوس بالکلّیه برانداخته شد و کشف ناقصی که مُثیر فتنه‌ای تشکیک شده است از هم پاشید. و الحمدلله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.

*

مکتوبْ ﴿ ۱۰۸ ﴾

در بیان لطایف نفسیه به بعض مخلصین

شرفِ صدور یافت

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم[۱]

الحمدلله وحده و الصلوة علی نبیّهِ الذي لا نبي بعده.

امّا بعد، لطیفه‌ای قلب پیش ما در جمیع بدن ساری است و پای او بسته به مضغه‌ای صنوبری است و احوال او وجد است و افراط محبّت و خوف و رجا. لطیفه‌ای عقل در جمیع بدن ساری است و پای او بسته به دماغ است و احوال او یقین است و فراست و کشف و لطیفه‌ای نفس در جمیع بدن ساری است و پای او بسته به کبد است و احوال او صبر و توبه و زهد است.

۱- علاوه بر سورهٔ التّوبة (۹) در آغاز هر سوره (۱۱۳) و النّمل (۲۷)، آیة ۳۰.

لطیفه‌ای روح از بدن بیرون است و نظر او به قلبِ صنوبری است و احوال او اُنس و انجذاب. لطیفه‌ای سِرّ از بدن بیرون است و نظر او به دماغ است و احوال او تجلّی و یادداشت. چون روح و سِر در اوج باشند اتصال میسّر آید، چون روح تقاعد کند تفرقه‌ای پدید آید، چون سِرّ تقاعد کند انبساطی باشد بغیر یادداشت و خفی از بدن بیرون است و نسبتی خاص دارد با نفس ناطقه که به جمیع بدن متعلّق است و احوال مختص به آن توحید صفاتی و ذاتی است. امّا بطن خفی و نورالقدس نیز نسبتی دارد با نفس ناطقه و احوال او اُنسیتِ ملا اعلٰی است و حجر بُهّت بطن اوست. این است آنچه از مختار خود در این کاغذ ثبت افتاد. و للنّاس فیما یَعشِقُون مذاهب.

*

مکتوب ﴿ ۱۰۹ ﴾

به جانب عزیزی

که از راهِ کشف احوالِ او معلوم شده در نواحیِ عُمان مرقوم شده

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم[1]

من الفقیر إلی رحمةِ الله الکریم ولي الله بن عبدالرّحیم جعلَ الله تعالٰی مآلهما النعیم المقیم، إلی مَن أعرِفُه بصفتِهِ، بأنّه یَمنيُ الأصل عُماني المنزل، محدّثٌ، عالمٌ شافعيٌ، أشعريٌ، له أسانید عالیة متّصلة، اجتمع بالمشائخ و أخذَ منهم و له عمرٌ طویلٌ، أحمر اللّون، مَربُوع جمیل إلی الطول.

۱- علاوه بر سورهٔ التّوبة (۹) در آغاز هر سوره (۱۱۳) و النّمل (۲۷)، آیة ۳۰.

یا مولانا السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته. هذا الفقیر مشتاق إلیکم، بینه و بینکم ایتلافٌ روحانيٌ و إن کانَ الله تعالٰی أرادَ الاجتماع فسیکون، فتفضّلوا علینا بالاعلام باسانیدِکم و مقرؤاتِکم و مشائخِکم و سائرِ فوائدِکم و تفضّلوا بالاجازة لیسکن بذلك القلب إلی أن یجيئ وقت الاجتماع و ادعو الله بالعافیة و البرکة في النفس و الأولاد و الأصحاب. و السّلام علیکم و الاکرام.

*

مکتوب ﴿ ۱۱۰ ﴾

به نام بنده مؤلّف
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
در ارشاد بعض فواید شرفِ صدور یافت

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر، سجّاده نشینِ اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلمه الله تعالٰی از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد سلام مطالعه نمایند، مکتوب بهجت اسلوب در إخبار از حادثهٔ عجیبه که در قریه (پُهلت) واقع شد و چشم شوم طبعان آن را بهانه‌ای جلبِ منافعِ عاجله ساخته، رسید. خاطر ایشان از این جهت جمع باشد و در پی نباشد و (بر) نصر الٰهی اعتماد نمایند: **إذا جاءَ نهر الله بطل نهر عیسیٰ** برای تسخیر حکّام عملی است مؤثّر، دو روز دو صد بار **یا رحمٰن کلّ شئ و راحِمَه** بعد تجدید وضو دو رکعت نفل به نیّت تسخیر زبان خوانند، روز سوم غسل کرده دو رکعت خوانده هزار بار اسم مذکور بخواند و همین اسم بر دست چپ خود بنویسد، بعد از آن (همّت به طرف ایشان کرده) او را زبانی گوید یا رقعه بنویسد، اغلب که اطاعت کند.

این عمل دو سه دفعه بکنند. ظن فقیر است که محتاج به تدبیر دیگر نخواهند شد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۱۱ ﴾

به نام بنده مؤلّف
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
شرفِ صدور یافت

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر، سجّاده نشینِ اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلمه الله تعالٰی از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد سلام مطالعه نمایند، **الحمدلله علی العافیة و المَسؤول مِن جنابهٖ أن یُدیمَ العافیة لنَا و لکُم.**

نامۀ مشکین شمامه متضمن عافیت و خیریت رسید، حمد الٰهی بجاآورده شد. إزالة الخفاء به آخر مذهبِ فاروق اعظم ﷺ رسید، و بعد رمضانِ **إن شاءالله تعالٰی** مقاماتِ فاروق اعظم ﷺ به آیین شایسته در قید تحریر خواهد آمد، بعد از آن مناقب ختنین خواهد بود. ایّام اعتکاف همه در یاد کردن آن صحبتهای گذشته می‌رود، شعر:

وَ کانت بالعراقِ لنا لیالٍ سرَقنا هُنّ من أیدي الزمانِ

فی الواقع افکارِ ظلمانیه این قدر از هر جانب احاطه می‌کند که به هزار حیله خود را جمع کرده می‌شود. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۱۲ ﴾

به نام بنده مؤلّف
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
متضمن بعض بشارات عظیمه شرف صدور یافت

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر، سجّاده نشینِ اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد سلامِ محبّت التیام مطالعه نمایند، نامه‌ای گرامی رسید و حقیقت مندرجه معلوم شد، شکر الٰهی ادا نموده شد. الحمدلله الّذي جعلكَ مَن يكشفُ بسببهِ البلاء عن البلاد و العباد، **الحمدلله الّذي جعَل لكَ قبولاً كما ورَدَ في حديث (محمّد بن سيرين) الحمدلله الّذی جعَلك و كراً تَستقرُّ فيهِ (نَسمة) الأرواح الطيّبة مِنَ الأحياء و الأموات.** هر کلمه از این کلمات را شرحی است غالباً به خاطر آن عزیزالقدر به مجرّدِ التفات حاضر شود. از نعم الٰهی در این ایّام آن است که صبیه متولّد شد، چون خانهٔ ما از اسم فاطمه خالی شده بود همیشه به خاطر این خطره می‌گذشت، این صبیه را فاطمه نام کرده شد.

*

مکتوب ﴿ ۱۱۳ ﴾

به نام بنده مؤلّف
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
شرفِ صدور یافت

حقایق و معارف آگاه عزیز[القدر]، سجّاده نشینِ اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد سلامِ محبّت مشام مطالعه

نمایند، **الحمدلله علی العافیة و المَسؤول مِن جنابه الکریم، أن یُدیمَ العافیة لنَا و لکُم.**

نامۀ مشکین شمامه رسید و حقیقت مندرجه به وضوح پیوست. احیای رسالۀ الانتباه قصد کرده‌اند، **احیا الله تعالیٰ الطریقة بکم و بعقبکم و تهیکم و عقیکم علی معارفهٖ**، داخل کردنِ قصّۀ الباسِ خرقه از دست حسین رضی الله عنه و ذکر اُویسیت شعایر اربع و واقعاتی که مشعر به آن است مناسب است، البتّه داخل باید ساخت. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۱۴ ﴾

به نام بنده مؤلّف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

شرفِ صدور یافت

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر، سجّاده نشینِ اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق سلمه الله تعالیٰ** از فقیر ولی الله **عُفیَ عنْه** بعد سلامِ محبّت مشام مطالعه نمایند، **الحمدلله عزّ و جلّ علی العافیة و المَسؤول أن یُدیمَ العافیة لنَا و لکُم.**

رقیمه‌ای کریمه رسید و حقیقت مندرجه معلوم شد، اتمام تبییض الانتباه معلوم شد. **جزاکم الله خیرَ الجزاء و احییٰ علوم الدین بکم و بعقیکم**، آمین. بسوید و تبییض و درس إزالة الخفاء می‌رود. در این ایّام که مطلبی بس عالی قصد کرده شد التجا از جناب الهی آن است که سرانجام دهد. در آن تدوین مذهب فاروق اعظم رضی الله عنه به طریق اختصار و ایجاز و آن جزوِ إزالة الخفاء خواهد بود. غرض ترتیب مذهب به اجمال که حنفی و شافعی و مالکی تفصیل آن است تا آن را ملاحظه کرده نشود، معلوم نگردد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۱۵ ﴾

به نام بنده مؤلّف
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
در ارشاد بعض مکاشفات خاصه و جوابِ بعض مسایل

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر، سجّاده نشینِ اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلمه الله تعالیٰ از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد سلامِ محبّت مشام مطالعه نمایند، **الحمدلله علی العافیة و المَسؤول مِن جنابهٖ أن یُدیمَ العافیة لنَا و لکُم.**

مکتوب بهجت اسلوب رسید و حقیقت مندرجه به وضوح پیوست. رسالهٔ تدوین مذهبِ فاروق اعظم ﷜ با نوعی از تطبیق در مختلفات مذاهب اربعه تا ابتدای کتاب الزکوٰة رسید. امیدواریم که به فضل الٰهی کاشف مشکلات بسیار گردد و این فقیر ارواح کاملان گذشته را سیر کرده در هر یک خاصیتی یافته. خاصیت فاروق اعظم ﷜ حلّ مشکلات ملّت است. اگر مسئله‌ای پیش آید که معرفت آن مشکل شود تلبّس به قوّت روحانیت فاروق اعظم ﷜ باید کرد. تلبّس به آن همان و حلّ مشکل همان. چون نوبت ذکرِ مآثر فاروق ﷜ رسید. در این ضمن تلبسی به قوّت روحانیت از رضی الله عنه واقع شد. مشکلات ملّت از هم پاشیدن گرفتند. فقیر اغتنام فرصت نموده چند قدم از این وادی طی [کردن] گرفت. **و الله الموفّق و المُعین.**

ظاهر این است که توسّط شیخ مجدالدّین بغدادی، میان شیخ علی لالا و شیخ نجم‌الدّین کبریٰ و عدم توسّط او هر دو صحیح است مانند آنچه در میان ملّا یعقوب الچرخی عن الشیخ علاءالدّین عطّار عن خواجه نقشبند و یعقوب الچرخی عن خواجه نقشبند می‌گوید هر دو صحیح است.

شیخ مجدالدّین بغدادی اعظم خلفای شیخ نجم‌الدّین کبریٰ بوده است و در حیات شیخ گذشته. شیخ کمیل بن زیاد از آن جماعت است که حضرت عثمان رضی‌الله‌عنه او را اخراج کرده بودند همراهِ اشتر، هیچ دانسته نمی‌شود که صوفیه چرا در میان صوفیه و حضرت مرتضیٰ به توسّط او راضی شده‌اند. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۱۶ ﴾

به جانبِ حقایق آگاه
شاه نُورالله سلّمه الله تعالیٰ
شرفِ ارقام یافت

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر، **شاه نُورالله** نوّره الله تعالیٰ از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه (بعد) سلامِ محبّت التیام مطالعه نمایند، رقایم ایشان مکرّر رسیدند و کیفیت مرض برخوردار عطاءالله و شفای او معلوم شد. **الحمدلله علی نعمائه التي لاتُحصیٰ و لا احصائها یُرجیٰ**. به آن عزیزالقدر جهتی داریم از محبّت که از ازل تا ابد مستمر است و آن جهت محتاج پرورش به علاقه‌های دیگر نیست. امّا سنّت الله چنین جاری شده که محبّت ذاتی با محبّت اسمایی و صفاتی دوبالا شود و حسن ذاتی با محاسن متعاقب‌الوجوه مجتمع گردد. این شعشعه در عالم شهادت عکس خود افگند و آن [جلب کننده] با محبّتها و علاقه‌های دیگر باشد. بالجمله این علاقه که بابت نسبت برخوردار محمّد متجدّد شد با علاقه‌ای اولی بابت نسبت عبدالعزیز چه قدر بهجت خاطر دارد

که شرح نتوان کرد. از جمله فواید این علاقه اصلاح امر فرزند است و آنگاه بود و باش او درنظر ما باشد با والده موافقت مستحکم پیداکند زیراکه اوّل سلسله جنباتی این علاقه از والده‌اش بود که وی اوّلاً عزم آن کرد بعد اتمام از همه بیشتر مبتهج گشت.

※

مکتوب ﴿ ۱۱۷ ﴾

به جانبِ

مولوی عبدالقادر جونپوری رحمه الله

[در جوْاب مکتوبِ ایشان که متضمن سؤالی بود، شرفِ ارقام یافت]

بسم الله الرّحمن الرّحیم

أهلاً بالملفوفة اضحت معاملها	تهدي إليّ سنىً من نور ثانيها (كذا)
جرٌ له همةٌ علويةٌ فقضَتْ	كل المقاصد دانيها و قاصيها
فلا يُغادر علماً غير مكتسبٍ	ولا فضايل إلا و هو حاويها
من جونفور إذا هبّ رياح رضى	منها تعطَّرت الدّنيا و ما فيها

من الفقير إلى رحمة الله الكريم احمد المدعو ولي الله بن عبدالرّحيم، إلى جامع الفضائل، كريم الشمائل مولانا عبدالقادر لازال ملطوفاً بهٖ في الباطن و الظاهر.

امّا بعد، فقد وصل إليّ مكتوبكم الشريف الدال على مخبركم المضيف يعرض على مسئلة حارت في بواديها الافكار و تقاعست دونها الأنظار و كيف لي بجوابها ورقة ادخلها في كلمة لكنّي اذكر نكتة.

۱– علاوه بر سورۂ التّوبة (۹) در آغاز هر سوره (۱۱۳) و النّمل (۲۷)، آية ۳۰.

قولكم في تقرير المعنى الثالث للتوحيد ذوات الممكنات بحذافيرها و ذوات المجعولات بنقيرها و قطميرها هالكة في شبح جوهرها ماطلة في جد أنفسها، فلولا فيض الواجب لم يكن هناك ذات و لم يعقل ماهيته و إنّما نصدرها و وضوحها للحكم عليها و بها بالنظر إلى الذات المنبثت فيضها الممتد ظلها. انتهى.

هو بعينه معنى وحدة الوجود عند المحقّقين من أهل المعرفة و الشهود غير أن النّاس لهم ألسنة شتّى بعضها من قبيل التجوز و المسامحة... [كرم خورده] قبيل التحقّق و الفاتحة. شعر:

عِبَاراتُنَا شَتّٰى وَ حُسْنُكَ وَاحِدٌ   وَ كُلٌّ إلٰى ذَاكَ الجَمَالِ يُشِيْرُ

فهذا الفيض الوجدانى بالذات المتكثر باعتبار القوابل يسمىٰ بالفيض الأقدس من جهة صدور الماهيات و بالفيض المقدّس من جهة صدور الفعليات و لوازم الوجود الخارجى.

امّا قولهم، هو الوجود المطلق فلا يعنون بالمطلق الأمر المنتزع من الأفراد كما يقرره المتكلّم من الكليّات و لا الموجود في ضمن الأفراد بالاستقلال كما زعمه الحكيم و لكن أمراً هو متحقّق في نفسهٖ متعين بذاته [استندت] نسبتُه إلى الممكنات بأسرها و العقل مقول على معنين أحدهما النفس الناطقة و كلّ معرفة فإنّما هي قائمة بالنفس حاصلة بها و ثانيها قواعد أسسها قومٌ اشتغلوا بالعلوم العقلية، و رُبّ دقيقة فاقت تلك القواعد، و بعد فإنّ الحالة الراهنة لاتسع لأكثر من هذا و عسىٰ أن يكون بعد ذلك عود، و المرجو من مكارم اخلاقكم أن لاتنسونا في صالح دعواتكم و لا من لطيف مكاتباتكم فإنّ المكاتبة نوع من الاصطحاب و العبرة بمناسبة الأرواح لا بمقارنة التراب. أحسن الله تعالىٰ إليكم و أفاض نعمه عليكم. و السّلام.

❊

مکتوب ﴿ ۱۱۸ ﴾

به نام
میر فتح الله رحمه الله
بن میر عزیزالله بن ملّا مرادالله محدّث
[در ارشاد بعض آداب طریقه]

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم[1]

برادرم عزیزالقدر **میر فتَح الله** فتح الله علیه ابوابَ معارفه، از فقیر ولی الله عُفِیَ عنْه بعد سلام محبّت انتظام مطالعه نمایند، بیعت متوارثۀ صوفیه دو قسم است: بیعت تحکیم و بیعت تبرّک همچنین خرقه متوارثۀ صوفیه دو قسم است: خرقۀ تحکیم و خرقۀ تبرّک. تحکیم عبارت از آن است که طالب وصول إلی الله تبارك و تعالی با شیخی که جامع ظاهر و باطن باشد ارتباط درست کند و التزام نماید که آنچه این شیخ مرا فرماید از اشغال و اعمال مُقرّبه که شریعت غرا بدان وارد شده، به عَمل بیارم و به راهِ متابعت وی بروم.

این نیّت دل خود را به علامتی ظاهر نشانمند سازد و پیش این شیخ بیاید و با او بیعت کند یا خرقه از دست او پوشد.

و تبرّک عبارت از آن است که با سلسله‌ای از سلاسل صوفیه اعتقاد بهم رساند و محبّت عظیم پیدا کند و متوقع شفاعت آن جماعه گردد به حکم حدیث صحیح المرء معَ من أحبَّ[2] خواهد که محیا و ممات و حشر او با این جماعه باشد محبّت را به نشانی معلم کند و با شخصی از آن جماعت

۱- علاوه بر سورهٔ التَّوبة (۹) در آغاز هر سوره (۱۱۳) و النّمل (۲۷)، آیة ۳۰.

۲- صحیح البخاری: ادب ۹۶؛ ترمذی: زهد ۵۰.

بیعت نماید یا خرقه‌ای از دست او پوشد. هر چند نیّت تجرد للوصل إلی الله محکم نکرده است. و این شخص را هم ضرور است که بعض اوراد و اشغال قوم به عمل بیارد به حسب تیسر. اگر گویی که شریعت غرا برای جمیع افراد بنی آدم وارد شده و احکام شریعت در کتاب و سنّت ظاهر است احتیاج تحکیم شخصی خاص چه باشد؟ جواب گویم: آری اعمال مقربة إلی الله و افکار و اوراد و احوال و مقامات همه در شریعت وارد شده امّا فرود آوردن هر چیزی در محلّ خود میسّر نمی‌شود اِلّا شخصی را که در آن باب تجربه کرده باشد و به آن چیزها رنگین شده، نمی‌بینی که محدّثان با وجود کمال تبحّر در احادیث و آثار محتاج فقیه می‌شوند در استنباط احکام دینیه به مآخذ آن و محتاج مفسّر می‌شوند در تنبه به مآخذ تفسیر و استنباط آیات و مانند آن. و این علّت احتیاج علمای متبحّرین است به شخصی که سالکِ مقامات باشد و کارها کرده واقعات دیده و احتیاج عوام النّاس که آن احادیث و آثار را نشناخته‌اند پُرظاهر است.

و نکته‌ای دیگر است (که) بار یک ترازین و آن است که شریعت غرا قرابادین است که دوای هر مرضی از امراض نفسانیه در آنجا مذکور است «لایُغادرُ صغیرةً وَّ لا کبیرةً إلآ اَحْصٰهَا»[1]، لیکن تدبیر شخص خاص مثلاً این شخص خاص را ذکر زبان أنفع است یا ذکر قلبی، تبتّل و عزلت بهتر است یا اختلاطِ ناس و صحبت، موقوف بر حدس صاحب بصیرتی است که مهارت تامّه حاصل نموده باشد. نمی‌بینی که فنون علم بلکه صناعات همه محتاج تعلیم و تعلّم و ممارست اصحاب آنهاست.

۱- الکهف (۱۸)، آیة ۴۹.

بالجمله طریق بیعت تبرّک آن است که شیخ با تلمیذ مصافحه کند و هر دو تلفّظ نمایند به آنچه مراد بیعت است و این مصافحه و تلفّظ از مشایخ طریقه به فقیر دو نوع رسیده، یکی آن که شیخ دست راست خود را بر دست راست تلمیذ نهد و بگوید ترا به فرزندی قبول کردم و وصیّت می‌کنم ترا به متابعت آنحضرت ﷺ و محبّت مشایخ سلسلهٔ فلانیه و تلمیذ گوید ترا به شیخی قبول کردم و متابعت آنحضرت ﷺ و محبّت مشایخ سلسلهٔ فلانیه موافق وصیّت تو بر دل خود محکم گرفتم و این از مشایخ عرب به فقیر رسید، و ظاهر قوله تعالٰی «یَدُ الله فَوقَ أیدِیهِم»[۱] به آن دلالت می‌نماید.

نوعی دیگر آنکه دو دستِ تلمیذ را درمیان دو دست خود گرفته به کلمات مأثوره که از جناب حضرت رسالت ﷺ ماثور شده تلقین نماید و این عملِ والدِ فقیر بود قُدِّس سرّه. می‌فرمودند که در مقام منام به حضرت رسالت ﷺ بیعت من به این صفت بود که دو دوست مرا درمیان دو دست خود گرفتند پس محبوب نزدیک من همین طور است و نیز فقیر حقیر را عُفیَ عنْه چون دولت مبایعت در رؤیا میسّر آمد به همین صفت بود، و کلمات مأثوره آن است که شیخ خطبهٔ مأثوره بخواند: الحمدلله نحمَده و نَستعینه و نَستغفره نَعُوذ بِالله مِنْ شُرُور أنْفُسِنا و مِنْ سَیِّئاتِ أعْمَالِنا[۲]، من یَهدِه الله فلا مُضلّ له و من یُضلله فلا هاديَ له و اشهد أن لا إله إلّا الله و أشهد أنّ محمّداً عبده و رسوله صلّی الله علیه و سلّم. بعد از آن دو سه آیت مناسب معنی تلاوت نماید: «إنَّ الّذینَ یُبایعُونكَ إنَّمَا یُبایِعُون الله یَدُ الله فَوقَ أیدِیهِم فَمَنْ نکثَ فإنّما یَنْکُثُ علی نَفْسِهِ»[۳].

۱- الفَتْح (۴۸)، آیة ۱۰.
۲- نَعُوذ بِالله مِنْ شُرُور أنْفُسِنا و مِنْ سَیِّئاتِ أعْمَالِنا (أبوداوُد)
۳- الفَتْح (۴۸)، آیة ۱۰.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا اتَّقُوا الله وَ ابْتَغُوْٓا اِلَيهِ الْوَسِيْلَةَ وَ جَاهِدُوا فِي سَبِيلِه لَعَلَّكُم تُفْلِحُونَ»[۱].

بعد از آن گوید بگو: آمنت بِالله عزّ و جلّ بما جاء من عند الله على مراد الله و آمنتُ برسولِ الله صلّى الله عليه و سلّم على مرادِ رسولِ الله صلّى الله عليه و سلّم تبرأتُ من جميع الكفر و العصيان استغفر الله الذي لا إله إلا هو الحي القيّوم و أتوبُ إليه، بايعتُ رسولَ الله صلّى الله عليه و سلّم بواسطة خلفائه على خمس شهادة أن لا إله إلا الله و أنّ محمّداً عبد الله و رسوله و إقامة الصلوٰة و إيتا الزكوٰة و صوم رمضان و حجّ البيت إن استطعتُ إليه سبيلا. بايعتُ رسولَ الله صلّى الله عليه و سلّم بوساطة خلفائه على أن لا أشرك بالله شيئاً و لا أسرق و لا أزني و لا أقتل و لا آتي ببهتان افتريه بين يدي و رجلي و لا أعصيه في معروف.

بعد از آن گوید، بگو: أخذتُ الطريقة الفلانية المنسوبة إلى الشيخ الأعظم و القطب الأفخم الشيخ فلان اللّهُم ارزقْنا فتوحَها و احشُرنا في زُمرةِ أوليائِها برحمتك يا ارحم الرّاحمين.

بعد از آن می‌باید که شیخ در باب تلمیذ دعای استقامت کند و به جهد همه از جناب الٰهی حسن خاتمه تلمیذ مسئلت نماید بعد از آن صلوة مسنونه مثل اشراق و ضحیٰ و صلوٰة الزوال و اوابین و تهجّد أمر کند و اَوراد صبح و شام و وقت منام بر وجه اختصار تعلیم نماید، خصوصاً مسبعات عشر که معمول اکثر صوفیه است رضوان الله علیهم و تأکید بلیغ در اقامت شریعت و اجتناب از بدعات و اهواء و فحش و غیبت و سایر آفاتِ لسان ضرور است و لیکُن هذا آخر الکلام، و الحمدلله عزّ و جلّ و الصّلوٰة و السّلامُ على سيّد الرُسل الكِرام.

*

۱- الفتح (۴۸)، آية ۱۰.

مکتوب ﴿ ۱۱۹ ﴾

به جانبِ

محمّد صالح خان رحمه الله

که از اقربای میر جمله است، در جواب بعض سؤالاتِ وی مرقوم شده

سُلاله‌ای دودمانِ نجابت سرِ خاندان کرامت **خواجه محمّد صالح خان** از فقیر ولی الله بعد سلام محبّت التیام مطالعه نمایند، مکتوبِ بهجت اسلوب رسید، چون مُنبی بود از عافیت و سلامت آن عزیزالقدر موجبِ خوشی خاطر و جمعیت دل گردید. خدای تعالٰی در هر جا از آفات مصؤن و به نعم کونین مقرون داراد. به تحریر آمده بود که بعض آیات و سُوَر و أسما و ادعیه که از بزرگان به جزم [یا محترم] نقل کرده شد که این آیة مثلاً این خاصیّت دارد الحال موافق آن به عمل آورده شد امّا اثری ظاهر نشد. از این جهت شک و شبه به خاطر می‌گذرد.

مخدوما! آنچه سلفِ کرام در خواص آیات عظام نوشته‌اند همه واقعی است امّا دو نکته به خاطر باید نشاند از شکوک و شبهات مَخْلص به دست آید. یکی آنکه حکم این آیات حکم ادویهٔ ظاهری است. چنانکه طبیب فرماید که فلان دوا مُسهل است باز تأثیر آن در جمیع ابدان یکسان یافته نمی‌شود در یک بدن که اخلاط خام دارد هیچ تأثیر نمی‌کند و در بدن دیگر فی الجمله تأثیر می‌نماید و در بدن سوم تأثیر او کامل و وافر یافته می‌شود، همچنان مزاج نفوس انسانیه به اعتبارِ تأثیر اسما و آیات مختلف افتاده است تا مزاج هر کس چه باشد.

نکته‌ای دوم آنکه آنچه سرنوشت آدمی است در بطن اُمّ که واسع الرزق است یا تنگ روزی از وی تجاوز نمی‌کند مگر مقدار یک جزو ربع به نسبت یک چیز زیاده از این توقّع نباید داشت. بالجمله به تحریر درآمده بود که سورهٔ اخلاص هزار بار برای کشایش رزق هر روز می‌خوانند و درود **اللّهُمّ صلّی علی محمّد النبي الأمّي عبدك و رسولك و علی المؤمنين و المؤمنات** هزار بار می‌خوانند و اثری بر آن مترتب نشده.

مخدوما! از مشایخ کبار این هر دو منقول است و سبب عدم تأثیر همان که سابق اشاره کرده شد. در خاطر فقیر می‌رسد که آن عزیزالقدر بعد تهجّد دو رکعت نفل خوانده ثواب آن به اجدادِ کرام خود بخشند و به جانبِ ارواح ایشان چشم همّت بسته استمداد کنند و یک هزار بار **یا خفيَ الألطاف ادرِكني بلُطفك الخَفي** بخوانند و بعد از آن «**یا مُجیبُ**» پنجاه و پنج بار بخوانند تا چهل روز. اغلب که به قدر نصیب سرنوشت به قدر یک پاؤ تخمیناً اثر زیاده خواهد داد. این اسم [را] از خواجگان دهبیدی و خواجگان جویباری به فقیر اجازت رسیده است، به ایشان اجازت داده شد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۲۰ ﴾

به نام

بابا فضل الله کشمیری رحمه‌الله

[که یکی از بزرگزادهای اهل کشمیر اند و از جناب حضرت ایشان مستفید]

حقایق و معارف آگاه **بابا فضل الله** سلّمه الله تعالیٰ از فقیر ولی الله بعد سلام مطالعه نمایند، فضایل مآبان وحیدالدّین خان و فریدالدّین خان برادرزادهای

قاضی مرادالدّین خان است جوانان شایسته مُکتسی به فنونِ علم. والد ایشان در کشمیر یکی از خوبان عصر در ناحیه‌ای [بهار] قدری جاگیر دارند که وجه گذرانشان همان است، در این ایّام بر جاگیر ایشان خللی رویداده لهذا نوشته می‌شود که حقیقت ایشان مفصّل وقتی از اوقات پیش نوّاب وزیرالممالک صانَهُ الله عمّا شانه و أیّده الله و أعوانَه ظاهر باید ساخت و از این فقیر [بعد] سلام باید رسانید که به قدر امکان توجّه به احوال این جوانان شایسته اهل فضل مطلوب است. با فقیر خصوصیّت اخلاص دارند و جوهر پاک و از جماعت خیر بالذّات تصوّر باید نمود و در اظهار این معنی تغافل نباید کرد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۲۱ ﴾

به بعض عزیزان متضمّن بعض نصایح

شرفِ صدور یافت

رقیمتین کریمتین در احسن اَحیان ورود نمودند و از صحت و سلامتی مُنبی شده موجب حمد الٰهی گشتند چون این قدر ظاهر است که از ابتدای خلق عالم تا حال احوال وُلاة یکسان نیست و اقبال زمانه و اِدبارِ آن بر سجال ذنوب است خاطر شریف را در تشویشات گذاشتن مقتضی رأی کلّی نه و چون مواعید الٰهی از اوقات معینه‌ای خود نه متقدّم می‌شود و نه متأخّر، ذهن صافی خود را در احادیث جز بزه سردادن موافق حکمت نی. چرا این

اوقات در اصلاح امور معاد صرف نشود؟ تا چون نوبت زمانه بازگردد برکات عبادت ماضیه مضاعفش گرداند. آنچه معتَقَدِ فقیر است آن است که آلام ظاهره بابی دیگر است از برای مشاهده‌ای محوّل احوال و خواه و ناخواه جذاب است به جانب التجا به جناب قادر بی‌چون، چرا تماشایی این عنایت معنوی نباشند؟ و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۲۲ ﴾

به نام

خواجه محمّد حاجی رحمه‌الله

که از خاندان بزرگزاده بود، در ارشادِ بعض آداب طریقه

خلاصهٔ خاندان شرف **خواجه محمّد حاجی** را منعم حقیقی عزّ و علا به انواع نعم محظوظ و از اصناف نقم محفوظ داراد، آمین یا ربّ العباد. از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد سلامِ محبّت مشام مطالعه نمایند که نامهٔ گرامی در احسن احیان رسید و عهد محبّت سابقه که **الأرواحُ جنودٌ مُجنَّدة** و عقد الفت لاحقه که هنوز چهل روز نشده بود که تقریبی که موجب الفت باشد متحقّق شد و شرح این قضیه از زبان سلالة الکرام والد شریف خویش شنیده باشند مجدّد گشت. بناءً علی هذا شجرهٔ طیّبه‌ای مشایخ قدّس الله تعالی نوشته شد و این قدر در ارتباط به این سلسله شریفه إن شاءالله تعالی کافی خواهد بود و چون ملاقات میسّر آید مصافحهٔ بیعت هم به ظهور خواهد رسید.

غرض آنکه اصل طریقه‌ای این بزرگواران تصحیح عقاید است بر منهاج سلف صالح و موافق ساختن عمل به‌سنّت سنیه، در همه حال اتّباع شریعت‌کردن و از بدعتها اجتناب نمودن در اوقات خلوات به‌نیایش و نیاز به‌جانب مبدأ فیّاض متوجّه‌شدن و کلمهٔ طیّبه را مکرّر ساختن، باقی بر ملاقات ظاهر موقوف داشته شد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۲۳ ﴾

به جانبِ

سیّد غلام علی رحمه‌الله

از سادات بارهه است، به جناب حضرت ایشان ارادت دارد، نوشتند

سیادت و نقابت پناه سیّد غلام علی از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد سلامِ محبّت مشام مطالعه نمایند، الحمدلله علی العافیة نامه‌ای مشکین‌شمامه رسید و حقیقت مندرجه به‌وضوح پیوست [رسید] همان طور که مذکور شده اسم مبارک می‌خوانده باشند. از این اسم کدام اسم بهتر خواهد بود؟ إن شاءالله تعالی به‌آهستگی آثار و برکات ظاهر خواهد شد اگرچه در این زمانه جمعیت تمام مثل عنقاست بِنابر حالت اضطرار که نوشته بودند مضایقه نیست که همراه شمس‌الدّین عای خان باشند تا وقت ملاقات از احوال خویش مطلع نموده باشند. امید دارند که خدای عزّ و جل به‌عافیّت و

جمعیّت اقامت ایشان در این شهر میسّر کند تا دل سیر ملاقاتها می‌شده باشد. و السّلام و الاکرام.

*

مکتوب ﴿ ۱۲۴ ﴾

به نام

سیّد غلام علی رحمه‌الله

در ارشاد بعض اشغالِ طریقت ارقام یافت

سیادت و نجابت مآب **سیّد غلام علی** سلمه الله تعالٰی از فقیر ولی‌الله عُفیَ عنْه بعد سلامِ محبّت مشام مطالعه نمایند که رقیمهٔ کریمه رسید و حقیقت مندرجه معلوم شد. پنج هزار بار کلمهٔ **لا إله إلّا الله** تقسیم کرده در روز و شب می‌گفته باشند بعض به زبان بعض به دل. در لفظ **لا إله** حقارت ماسوی‌الله و از نظر اعتبار انداختن فهم‌کنند و در لفظ **إلّا الله** نظر همّت به جانب مقدّس انداختن و به وصف محبّت به این جانب متوجّه شدن لازم گیرند، و در سفر یک هزار بار «یا حفیظ» دو عدد کم می‌خوانده باشند و بعد عشا صد مرتبه هر درود که خواهند بخوانند و بعد فراغ از درود حلیهٔ مبارک آنحضرت صلی‌الله‌علیه‌وآله ملاحظه نمایند و به دل و زبان اقرار نمایند که بیعت کردم به شما و آنچه امرِ شماست قبول کردم و آنچه مرضی شما نیست از وی بیزار شدم. این عمل فایده‌ای دارد بر آنچه در این رقیمه نوشته شد عمل نمایند تا وجود ملاقات. بعد از آن آنچه دیده می‌شود زیاده کرده می‌آید. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۲۵ ﴾

به نام بنده مؤلّف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

[در استحسان بعض معلومات معروضه و ارشاد معرفتی غامضه]

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر سجّاده نشینِ اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالی از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد سلامِ محبّت مشام مطالعه نمایند، **الحمدلله علی العافیة و المَسؤول مِن جنابهِ إدامةَ العافیة لنَا و لکُم.**

نامهٔ مشکین شمامه در شرح تدلّیِ کل در ضمن تدبر آیة النُّور فائض شد و در بیان حُجب نورانیه و ظلمانیه رسید، ع:

ای وقتِ تو خوش که وقت ما خوش کردی!

الحمدلله عزّ و جلّ علی هذه المعرفة العظیمة التي إنّما بُعثَ الأنبیاءُ علیهم السّلام مُعرّفینَ لها و کاشفین عنها و ناهیك بها من [شرف]. در علم معارف لقمه‌ای که در دهان ما نهاده‌اند همین معرفت است. در ایّام خلوات مرةً بعد اُخری و کرةً بعدَ اُولی در این تدلیِ کلّ نظر کرده شد، ظاهر گشت که بر قوّة جسمانیه نفس مدبّرة بکلیّة ما في الکون اعتماد دارد و این قوّة جسمانیه که مدار اعتماد شده بهترین عالم است و ترتیب ملایکه و درجات جنّت به قرب و بُعد مشخّص شده و این اعتماد شانی عجیب دارد تجلّی اعظم که مجرّد محض است اصل اعتماد او مثل اعتماد منسوب الیه است بر منسوب در عالم شهادت بین الکواکب و منسوباتها. باز این اعتماد انشاکرده است نوری را که نایب

مجرّد محض در مرتبه‌ای احدیّت الجمع جهل مطلق و وهم مطلق تواند بود. «ذٰلك تقديرُ العزيزِ العَليم»[۱]. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۲۶ ﴾

به نام مؤلّف
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
شرفِ صدور یافت

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر سجّاده نشینِ اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد سلام مطالعه نمایند، **الحمدلله على العافية**. از شفای والده محمّد فائق سرور حاصل شد. **الحمدلله الذي بنعمةِ تتمّ الصالحات** و آنچه به سبب باران آن عزیزالقدر را بهم رسید و تخفیف یافت و باعث تأخّر اعتکاف شد، نیز معلوم گشت. امید آن است که زود به‌کام دوستان خوش و چاق باشند. صحت شما عزیزان صحت عالمی است خدای تعالٰی صحت عالم سلامت داراد. حقیقت شاه نُورالله از خط ایشان مطابق آنچه از خط آن عزیزالقدر واضح شد خواندیم. **الحمدلله على نعمائه**. در إزالة الخفاء، مآثر و فضایل حضرت ذی‌النُّورین ﷺ شروع شد. و السّلام.

*

۱- الانعام (۶)، آية ۹۶؛ يٰسٓ (۳۶)، آية ۳۸؛ فُصّلت/حٰمٓ السجدة (۴۱)، آية ۱۲.

مکتوب ﴿ ۱۲۷ ﴾

به حقایق آگاه
شاه نُورالله سلّمه

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر شاه **نُورالله** نَوّره الله تعالٰی از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد سلامِ محبّت مشام مطالعه نمایند، **الحمدلله علی العافیة**. رویای ایشان که نوشته بودند معلوم شد. رؤیا حق [است] إن شاءالله تعالٰی. فرق در کمالات ولایت [و کمالات نبوّت] علمی است به غایت شریف و تحقیق به هر دو نوع مطلبی است بس شگرف. رزقَنا الله و إیّاکُم کمالَ الجهتَین. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۲۸ ﴾

به نام بنده مؤلّف
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
صدور یافت

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر سجّاده نشینِ اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد سلام مطالعه نمایند، **الحمدلله علی العافیة**. نوشته بودند منشأ آثار تعین است تا کسی به تعین واجب قایل نباشد دهری است... الخ، و نوشته بودند بعد تحصیل توحید لابُد است از ذکر زبانی تا در عالم مثال آن انقیاد را ثمره پیدا شود... الخ و نوشته بودند اجل مسمّی به حسب اقتضای صورت نوعیه است و اجل معین به حسب

اقتضای صورت فردیه... الخ.

هر سه مسئله موفق افتاد. [کشف] صحیح است و از معارف خاصه انبیاست علیهم السّلام أحسن الله تعالیٰ إلیکم و أفاض علیکم سبباً عظیماً من معارفه.

*

مکتوب ﴿ ۱۲۹ ﴾

به نام بنده مؤلّف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در ارشاد بعض معارف خاصّه

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر سجّاده نشینِ اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالیٰ از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد سلامِ محبّت التیام مطالعه نمایند، **الحمدلله عزّ و جل علی العافیة و المَسؤول أن یُدیم العافیة لنَا و لکُم.** آمین.

یکی از معارف اعتکافیه آن است که به طریق وجدان دریافته شد که نفس ناطقه نسمه‌ای هوائیه را مطیه خود گرفته است و موت حایل در میان این علاقه نمی‌شود معهذا فرق در میان حیوٰة و موت آن است که در حیوٰة معتمد است بر نسمه‌ای هوائیه و پیش روی وی و آنچه چشم همّت درو بسته است بدنِ شهادی است و تکمیلِ او را در شهادت می خواهد و بعد موت همّتِ وی از بدن عنصری منفک شده به بدن مثالی که مفاض است از منبع قوّت منطبعه‌ای فلک اطلس بلکه به حقیقت متقضایی است از مقتضیاتِ طبیعیه‌ای کلیه و قوّت منطبعه‌ای فلک وکری برای روپوش هست، بسته می گردد و همه دروی می نگرد، و تکمیل او را می خواهد از این

جهت احکام مثالیه در برزخ فوج فوج نازل می‌شود چون وقت حشر به بدن عنصری متوجّه شود و تکمیل او می‌خواهد آن توجّه نه چون توجّه حین اوّلی است بلکه نفس ناطقه حاله در نسمه به قوّت مثالیه متکامل شده برای خود مظهری می‌خواهد. مثل خواستن کاتب لوح و قلم را ـ ملکهٔ خود آنجا به ظهور آرد نه چون تعلّق نفس در حیات اوّلی به بدن عنصری [که] گویا حاجت از طرفین است هر یکی در تکمیل خود به ثانی محتاج است این معرفت فخیمه است که شعب بسیار دارد. وقتی از اوقات به تفصیل نوشته خواهد شد و السّلام.

❋

مکتوب ﴿ ۱۳۰ ﴾

به نام بنده مؤلّف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در ارشاد بعض مطالب ازالة الخفاء

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر سجّاده نشینِ اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد سلام مطالعه نمایند، **الحمدلله علی العافیة و المَسؤول من جنابهٖ أن یُدیمَ العافیة لنَا و لکُم.**

إزالة الخفا الحال در تسوید و درسِ فصل چهارم است. در احادیث و آثار دالّه [بر] خلافت خلفا و لوازم خلافتِ خاصّه، در ضمن فصل سوم بعض وجدانیات [بنده متعلقهٔ خلافت] مذکور شده مبرهن به کتاب و سنّت به دیدن تعلّق دارد. ورقی که در میان دعای سیفی نوشته بودیم نقل او پیش

خواجه محمّد امین موجود است غم فقدان آن نکشند. عبدالعزیز در نماز تراویح قرآن خواند از گذشته خوبتر خواند. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۳۱ ﴾

به نام بنده مؤلّف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

[مشتمل بر تحقیقی غامض در معارف]

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر سجّاده نشینِ اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالی از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد سلامِ محبّت مشام مطالعه نمایند، **الحمدلله علی العافیة و المَسؤول من جنابه أن يُديمَ العافية لنَا و لكُم.**

در ایّام اعتکاف شخصی سؤال کرد که در آثار صحابه مذکور است که حضرت عثمان ﷺ وتر را یک رکعت می‌گذاردند و در آن یک رکعت قرآن را ختم می‌نمودند. غرض از تلاوت و سایر انواع ذکر است و تعلّق قلب به جانب مبدأ جلّ ذکره و عادت قاضیه است به آنکه چون شخص تمام قرآن در یک [رکعت] خواند و تمام شب در قیام گذرانید ذکر حاصل نمی‌شود غیر اتعابِ جوارح و ایذای لسان حاصلش نیست پس فایده‌ای مهمّه در مثل این عمل شاق کدام است؟ که این عزیزان طالب آن بودند. گفتم این مسئله مبنی است بر سرّی دقیقی که اکثر اهل الله لاسیّما متأخّرین از آن غافل اند. تصوّف چیست؟ جمعی از متأخّرین گفته‌اند که تصوّف تصحیح خیال است، قوّت مدرکه را به جانب مبدأ جلّ ذکره مایل ساختن و ظهور او

در عالم و کمون عالم دردی مشاهده نمودن حقیقت تصوّف است. لیکن قول محقّق در این باب آن است که تصوّف غلبة کون الحق علی کونك علماً و عیناً، امّا علماً آن است که حقیقت جامعه من حیث التدبر و من حیث الخلق و من حیث الوجود بر نفس این سالک من حیث العلم و الانکشاف مستولی شود تا از علم خود وجود خاص خودش منمحی گردد و خود را قوّتی و حولی ننهد، کنندۂ افعال و احوال او را داند، پس بعد از آن خالق هر صورت خارجیه جوهریه کانت أو عرضیّة خیراًکانت أو شراً نفیساًکانت أو خسیساً او را داند و بس. بعد از آن اصل هستی منبسط بر هیاکل موجودات [به تأویل خلق او شناسد] بعد از آن در هر سه مکاشفه غیبتی پیدا کند.

غلبه عیناً آن است که در نور شعشانی که در وسط عالم مثال از حقیقت وحدانیه مجرّده افتاده متلاشی گردد، جوهر و بُهّت در این نور شعشانی در آرد و از خودی خود مبرّاگردد، به سبب اضمحلال در این نور یا حقیقت مجرّده جامعه راهی پیداکند مانند نسبت جسد زید و نفس ناطقه او، یا مانند گوهر چهارم با پنجم از عقد مروارید به نسبت عدد اربعه و خمسه که در نفس شخص حاصل است. چون این مسئله دانسته شد شخصی که می خواهد که حجر بُهّت خود را در عین این نور متلاشی سازد لابُد است او را از آن که قوای بدنیه و لسانیه در بعض انوار حاکیه بر آن نور شعشانی با وصف طهارت و خشوع درآرد.

این نور حاکی از آن نور حقیقی بر جمیع قوای او مستولی گردد و هیچ قوّتِ جسمانی از شخص نماند اِلّا متمذهب به مذهب او و متأدب با ادب او. این است حیله‌ای غلبه کون الحق بر کون الخلق عیناً. چون معاش آید و عیاناً قرب و بعد احجارِ بُهته از آن نور شعشانی مشاهد شود آشکار گردد

که شخصی که فقط تصحیح خیال کرده است در میان وی و درمیان نو شعشانی عائقی هست از جهت ثوبی که بر قوای عملیه نشسته است. شعر:

و سَوفَ تَری إذَا انکشفَ الغُبارُ أفَرسٌ تحتَ رِجلِكَ أمْ حِمارُ

هذا و الحمدلله أولاً و آخراً. در این ایّام دو رباعی به خاطر افتاد:

خواهی اگر از نکته توحید مثال واکن نظری جانبِ فانوس خیال
یک نورِ بسیط است مبرا ز صُوَر ظاهر شده در صورت چندین اشکال

*

هر ذرّه به خورشید عیان است عیان فیّاضی خورشید همان است همان
خورشید به هر ذرّه نهان است نهان میل دل هر ذرّه از آن است از آن

و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۳۲ ﴾

به نام بنده مؤلّف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

و تحقیقِ عمیق از علمِ حقایق

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر سجّاده نشینِ اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد سلام محبّت مشام مطالعه نمایند، الحمدلله علی العافیة و المَسؤول منَ الله عزّ و جلّ أنْ یُدیمَ العافیة لنَا و لکُم.

معرفتِ کاملهٔ تامّه آن است که حوادثِ یومیه به منزله صورتی است که در آیینه منطبع شود، صورتِ رائی و مزاجِ آیینه هردو بهم آیند و کیفیّتِ خاص را تقاضا می‌نمایند. رائی اینجا اتصالات فلکیه است و آیینه مزاجِ

عناصر و صُورِ نوعیت حالّه در صورتِ جسمیه باز برُوزِ هر صورتی و کمونِ صورتِ اُخریٰ بافاضهٔ الٰهیّه است که از تجلّی اعظم فایض است. به منزله فیضانِ شعاع از شمس. این فیض واحد ازلی و ابدی است در حدّ ذاتِ خود. لیکن در هر محل مقتضی حکمت که راجع به حفظِ مقتضای رأیی و مرآة است، هر جا رنگی دیگر می‌گیرد و لباسی دیگر می‌پوشد. اینجا شخص اکبر متحقّق شد هنوز او را حاجتی دیگر است به مبدأ خود جلّ و علا که این شخص اکبر را شبیه گرداند به مبدأ و لباس اقتدا به آن حقیقت مجرّدهٔ عالیه به او پوشاند. خدا عزّ و جلّ در وسط شخص اکبر که قوّتِ مثالیه است نزول فرمود و هو قوله تبارك و تعالٰی «الرّحمٰنُ علَى العَرْشِ اسْتَویٰ»[1] و به حکم او شایع شُد در فواعل و قوابل و به قبض و بسط تصرّف فرمود جایی مقتضی (شیء) قبض شود که ثلث و ربع آنچه مقتضی قیاس بود بر روی کار آید و جایی بسط فرمود که دو چندان و سه چندان از آنچه مقتضی قیاس بود ظاهر گشت. «ذٰلك تقدیرُ العزیزِ العَلیم»[2]. در قلوبِ ملایکه و افاضلِ آدمیین وحی فرستاد تا مقتضای ارادهٔ فایضه در قلوبِ ایشان تصرّف کند. اینجا هیئتِ عالم برگشت و همه زیرِ حکمِ مبدأ دیگر بار درآمدند و این تدبیر ناشی از تجلّی الٰهی مستقر در قوّتِ مثالیه، نمی‌گویم که فقط قوّت مثالیه چندین شکست و بست می‌کند بلکه قوّت مثالیه را بهانه ساخته‌اند، به جهت ظهورِ قوّتِ منفردهٔ مستقله اسم خدای تعالٰی که مَلِک است و اسم سمیع و بصیر و اسم محیط و اسم مدبّر در این مقام متجلّی شد. انبیاء علیهم الصّلوٰة و التسلیمات از این موطن خبر داده‌اند و اوّل سررشته در معارفِ انبیاء این تدلیِ

---

۱ – «الرّحمٰنُ علَى العَرْشِ اسْتَویٰ»: طٰهٰ (۲۰)، آیة ۵.

۲ – الانعام (۶)، آیة ۹۶؛ یٰس (۳۶)، آیة ۳۸؛ فُصّلت/حٰمٓ السجدة (۴۱)، آیة ۱۲.

کلّ است. چون این معرفت تامّهٔ کامله واضح شود اشکالات همه مُنحل شوند. نسبتِ حوادث به طبایع ارضیه و به اتّصالات فلکیه و به ارادهٔ متجددهٔ الٰهیه همه درست است لیکن (مصرع):

هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد

جمعی را که نظر بر فیضان شعاع آفتابِ حقیقت افتاد بر همه حوادث چه خیر و چه شر گفت. (شعر):

لا تنکرِ الباطلَ في طورِهِ إنّه بعضُ ظهوراتِه

و جمعی را نظر بر تدبیر فایض از تدلی کلّ اُفتاد و تمیز در حق و باطل نمود آن یک را به حق منسوب ساخت و آن دیگر را به شیطان. **إنّ کیدَ الشیطانِ کانَ ضعیفا.** اگر گویند: **کلّکم جائعٌ إلّا مَن أطعمتُه و کلّکم ضالٌ إلّا مَن هدیتُه** نفي و اثبات هر دو در جایی خود متحقّق است. از نور مستقر در قوّة مثالیه حقیقتِ سعادت می‌جوشد که حقیقتِ بهشت است و از جانبِ مخالفِ او که مفروض است در آخر بعد ناشی از وهم. (و از) کلّ حقیقت شقاوت می‌خیزد که حقیقتِ دوزخ است. چون اکثرِ افرادِ بشر از این حقیقت منزّه مستقرة در حقیقتِ مثال غافل بودند و متّصف به اوصافِ مُبعِده از وی، انزال کتب و ارسالِ رُسل در کار شد. اگر از حقیقتِ حال استفسار رود حرکتِ فوقانی سالک را نقطهٔ منتهی همین حقیقت است و بس. آری در همین حقیقت چون تأمّل کارِ خود کند حقایقِ ازلیه و معارفِ ابداعیه و افاضاتِ خلقیه و تدبیریه همه مشاهده شود. معرفت را در ایّام اعتکاف تارةً بعد اُخریٰ مطالعه نمودیم و در همان فرو رفتیم و همان را باور گرفتیم. و السّلام.

❊

مکتوب ﴿ ۱۳۳ ﴾

به طرفِ

میر محمّد واضح نبیرهٔ سیّد علَم الله رای‌بریلوی رحمه‌الله

مشتمل بر نصایح

سیادت منقبت، نجابت مرتبت فضایل و کمالات مآب حقایق و معارف اکتساب عزیزالقدر سلالهٔ اِسلافِ کرام **میر سیّد محمّد واضح** سلّمه الله تعالی از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد سلامِ محبّت التزام واضح آنکه نامهٔ مشکین شمامه در احسن احیان رسید. آنچه از تشویش خاطر به سبب خصومتِ اخوان نوْشته بودند معلوم گشت و خاطر فاتر که همیشه جویان سلامت و خوشی آن عزیزالقدر است خیلی متألّم شد. سبحان الله. (مصرع):

من از کجا غم یاران و مردمان ز کجا

فقیر کلمه‌ای می‌نویسد و حامل بر نوشتنِ آن نصیحت و خیرخواهی آن فضایل مآب به حسبِ صحت نفسانیه و سلامتِ روحانیه می‌شود، اگرچه به حسبِ ظاهر مخالفِ نفس باشد، در عواقبِ آن تأمّل باید نمود نه نظری سرسری. خدای عزّ و جلّ آن حقایق آگاه را به نعمِ عظیمه مخصوص گردانیده است. سنّی شریف و عالم متّقی و سجّاده نشین اولیای کرام متّصف به تواضع و انصاف (کرده) گویا جمع بین الاضداد واقع شده که غیر نادر نمی‌باشد و ناهیكَ به فضیلةً. پس به حکم «الطَّیِّبٰتُ لِلطَّیِّبِینَ وَ الطَّیِّبُونَ لِلطَّیِّبٰتِ»[1] به لسان حال مأموراند به شکر این نعم و به صدق در این فضایل، شکرِ این نعم آن است که آن همه را در کسبِ مرضیاتِ الٰهیّه صرف باید کرد و

۱- النّور (۲۴)، آیة ۲۶.

صدق در این فضایل آن است که در جمیع جزئیاتِ احوال رعایتِ این فضایل باید نمود. این قدر معلوم ایشان است که وصلِ ارحام از واجباتِ اسلام است و در حدیث شریف آمده: **لیسَ الواصل بالمُکافي إنّما الواصل هو الّذي إذا قطع رَحمَه وَصَلها**[1].

شک نیست که تا وقت که نفوس و طبایع آدم باهم متوافق‌اند اخلاص و محبّت به حکم عادت و حسبِ ضرورت واقع است در چیزی که به حسب عادت یا به حسب ضرورت واقع شود، فضیلتِ اخرویه چیست؟ چون طبایع باهم مختلف شدند و نفوس بر یکدیگر هیجان نمودند کسبِ فضیلت در آن وقت میسّر می‌آید. در حدیث شریف آمده که هر که خصومت را ترک کند حال آنکه محق باشد، برای او خانه‌ای بنا می‌کنند دریحبوبهٔ جنّت و هر که ترک خصومت نماید حال آنکه مبطل باشد برای او خانه بنا می‌کنند در ربضِ جنّت. حالا اگر **تخلّق باخلاق الله** منظور دارند **أنّا أغنی الشرکاء عن الشّرك** و از موضع خصومت به‌کلّی دست بردارند دور از همّت عالیه که متوارث سادات است و آبای کرام ایشان بر آن گذشته‌اند، نخواهد بود. بعضی عارفان گفته‌اند که زهد آن است که دنیا را بگذاری و پروا نکنی که برّ آن را می‌خورد یا فاجر.

آمدیم بر آنکه در این همّت عالی ورزیدن دو چیز بر نفس دشوار است: یکی آنکه غیرتِ ترک چیزی که مدّعی آن شد و باشد گوارا نمی‌کند، جوابش آنکه شما صوفی‌اید غیرتِ صوفی بر نفس سبعی خود است (لاغیر). نه بر نفس مسلمان. دیگر، باز در ترک شئ عن رأسهٖ خلافِ غیرت نیست خصوصاً اگر به‌گفتهٔ خیرخواهی که بی‌غرض سخن می‌گوید (کرده) باشد.

۱- صحیح البخاری ادب ۱۵؛ ترمذی برّ: ۱۰.

دیگر آنکه اگر وجه معاش را ترک نماییم از کجا خوریم؟ جوابش آنکه اسلافِ شما ترکِ معاش کرده‌اند خدا تعالٰی بهتر از اولٰی معایش ایشان کرامت فرمود:

فیض روح القدّس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد

به طریق آزمایش یک چندی این معنی را به عمل آرند. حکیمی گفته است: "دنیا و طالبِ او مثلِ شخص و سایهٔ اوست. هر چند به طرف سایه دوَد سایه از وی بگریزد، چون از سایه گریزد سایه در عقبِ او دوَد. بالجمله به طریق رفع تشویش از خاطر خود برانداختنِ خصومت در میانِ اخوان را به غیر آنچه فقْیر اِلتماس کرده راه دیگر نیست. سخن به تطویل انجامید امّا امید است که در خاطر شریف محمول بر کمال خیرخواهی خواهد بود. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۳۴ ﴾

به جانبِ
میر محمّد معین نبیرهٔ سیّد علَم الله رای‌بریلوی رحمه الله
مشتمل بر بعضی نصایح

سیادت و نجابت مآب عزیزالقدر سلالة الکرام میر سیّد محمّد معین سلّمه الله تعالٰی از جانبِ خیراندیش خود فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد سلامِ محبّت التیام مطالعه نمایند، نامهٔ مشکین شمامه در احسن احیان ورود فرمود.

آنچه به تحریر درآمده بود واضح گشت. آنچه علمای آن ناحیه فتویٰ نوشته‌اند مسئله‌ایست لاجواب لیکن التماس فقیر آن است که اسلافِ کرام شما به همّتِ عالیه یافتند هر چند یافتند به پا زدنِ حضرت سیّد علَم‌الله قدّس سرّه السامی دنیا را و از همه خصومتها برطرف شدن اظهر من الشمس است. فقیر را متعقَد آن است که در نسل ایشان همّتِ عالی تا حال ودیعت است، همین توجه خاطر مطلوب است. سنّیِ شریف که یکی از نوادر است در خاندان حضرت سیّد به چشم مشاهده کردیم. خدا تعالی این خاندان را به مزید اکرام و توفیق خصال حمیده پسندیده مکرم داراد، و باهم متّحد و متّفق گرداناد. در حدیث شریف آمده: **رحم الله رجُلاً سَمحاً إذا باعَ وَ إذا اشترَی و إذا اقتَضی** [۱]، آن فتوی است و این تقوی. هر چه به طریق سهولت به دست آید مبارک است و آنچه بعد خشونت مزاجها به دست آید و بعد قطع ارحام و بعد از آن که حرف در السنهٔ دوست و دشمن افتد و هر بی‌مغزی جای سخن یابد کدام فایده خواهد بود؟ کارِ عوام دیگر است و کارِ عالی همّتان دیگر. **إنّ الله یحبُّ معالی الهمم.** مؤدی خیرخواهی این مخلص خیراندیش همین کلمه‌ایست:

مصلحت دیدِ من آنست که یاران همه کار

بگذارند و خمِ طرّهٔ یاری گیرند

و السّلام.

❋

۱- بخاری کتاب البیوع ۱۶.

مکتوب ﴿ ۱۳۵ ﴾

به طرفِ

میر ابوسعید نبیرهٔ سیّد علَم الله رای‌بریلوی رحمه‌الله

در ارشاد بعضی احوالِ سلوک

حقایق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه عزیزالقدر میر ابوسعید سلّمه الله تعالی از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد سلام مطالعه نمایند الحمدلله علی العافیة و عافیت آن عزیزالقدر با اطفال مسئول و مأمول، نامهٔ مشکین شمامه مشتمل بر احوال باطنه مطالعه کرده شد. آنچه نوشته‌اند نشان لطیفهٔ خفیه است آنکه اجمالاً اشیا را در مبدأ می‌بیند و مبدأ را تفصیلاً در اشیا، همان کیفیّت است که اکابر موحّدین به دیدن حق در خلق و دیدن خلق در حق تفسیر کرده‌اند. مبارک باشد و خدا تعالی انوار فتوح مزید گرداند. فقیر به جهت جمعیت ظاهر و باطن ایشان و برای صحت مزاج و کشایش رزق داعی است. خدای عزّ و جلّ به فضل و کرم خود قبول فرماید.

*

مکتوب ﴿ ۱۳۶ ﴾

به جانبِ

میر ابوسعید نبیرهٔ سیّد علَم الله رای‌بریلوی رحمه‌الله

مشتمل بر ارشادِ بعضی اسرارِ سلوک طریقت

حقایق و معارف آگاه سیادت و نقابت دستگاه میر ابوسعید سلّمهم الله تعالی از فقیر ولی‌الله عُفیَ عنْه بعد سلامِ محبّت التزام مطالعه نمایند، الحمدلله ربِّ العٰلمین علی عافیة الطرفین، نامهٔ مشکین شمامه متضمن

بعض مشاهدات متعلّقه به لطیفهٔ خفیه و اخفی رسید در برابر آن شکر الٰهی بجا آورده شد. این راه که می‌روند همان صراطِ مستقیم است که اکابر اهل عرفان رفته‌اند هیچ دغدغه خاطر ایشان را مشوش نسازد. در حالتِ اولٰی صفتی از صفات مبدأ و لازمی از لوازم ذاتِ او به منزلهٔ ضوء به نسبتِ آفتاب دیدند که به رنگهای مختلف برآمده و ثانیاً ذاتِ مبدأ را به غیر ملاحظهٔ صفات دیدند که در مظاهر مختلفه ظهور نموده. فقیر این هر دو حالت را منسوب به لطیفهٔ خفیه می‌کند امّا حالتِ ثانیه بلندتر است از حالتِ اولٰی. بعد از این دیدند که از میان ایشان نوری میل می‌کند به جانبِ مبدأ و آنجا مثل حباب در آب متلاشی شده، پیش این فقیر این حالت نمایشی است از حجر بُهِّت. بالجمله آنچه خدا تعالٰی عطا کرده است نعمتی است عظیمه بر آن از جان و دل شکر کنند و متوقع مزید باشند و آنچه از نور **محمّدی علی صاحبها الصلوٰة و التسلیمات** دیده‌اند نمایش است از نسبتِ اویسیه، سابق آرزوی این نسبت داشته‌اند. «**الحمدلله**» که حاصل شد.

*

مکتوب ﴿ ۱۳۷ ﴾

ایضاً به جانبِ

میر ابوسعید رحمه الله

در جوابِ بعضی سؤالاتِ ایشان

سیادت و نقابت مرتبت خلاصهٔ دودمانِ نجابت **میر ابو سعید سلّمه الله تعالٰی** از فقیر ولی‌الله عُفیَ عنْه بعد سلامِ محبّت التزام مطالعه نمایند، **الحمدلله علی العافیة**، مکتوب بهجت اسلوب متضمن به معارفِ مختصّه

به لطیفۂ خفیه رسید، خاطر را مسرور و مبتهج گردانید. آنچه نوشته بودند بر قاعده است تردّد را در آنجا ندهند. نوشته بودند که رجوع کلّی به نسبت مبدأ مشهود می‌شود پس تطبیق خِلود اهل نار در نار و خلود اهل بهشت در بهشت به این مکاشفه چه قسم صورت بندد؟ صاحب من، این رجوع کل که عارف را مشهود می‌گردد رجوع در زمان آینده نیست بلکه بالفعل است به اعتبار ذاتِ خود. حکیم می‌گوید که ماهیتِ ممکنه را به اعتبار ذاتِ او این است که نیست و به اعتبار موحّد این است که هست و عارف می‌گوید که ماهیتِ ممکنه را تحقّق با مبدأ دو نوعی از ارتباط واقع است، یکی آنکه از مبدأ برآمد، دیگر آنکه به مبدأ بازگشت. بالفعل او را به اعتبار مبدأ هر دو حیثیّت ثابت است چنانکه ده را با یک دو ربط واقع است، یکی آنکه یک را چند بار گردش دادند ده گشت، دیگر آنکه چون ده تمام شد یکی گشت از عشرات. الحال همین قدر باید فهمید. ثانیاً حالِ صورت مبدأ و مرجع به وجه دیگر واضع خواهد شد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۳۸ ﴾

به طرفِ

بابا عثمان کشمیری رحمه‌الله

که یکی از فضلا و اکابر زادگان اهل کشمیر است، در نصایح

[قطعه]:

رمیدن از خود و با یار پیوستن یکی گشتن

تعالٰی الله برای خود شرابی طرفه‌ای دارم

ز مدح و ذمّ عالم چشم پوشیدن، ز خود رفتن
برای منکرانِ خود جوابی طرفه‌ای دارم
کسی نشناخت در عالم جمالِ معنیِ او را
ز اوضاعِ جهان بر رخ حجابی طرفه‌ای دارم
وجودِ مستعارِ ما ز هم پاشید چون شبنم
به دل از صورت او آفتابی طرفه‌ای دارم

[قطعه]:

یارِ ما حسن دگر دارد به هر مرآةِ خویش
گه درون خود، گهی اندر یمن می جویمش
چون مه تابان شود بر آسمان می‌بینمش
چون دُرِ یکتا شود اندر عدن می جویمش
گه به شکل آب در هر چشمه‌ای می‌یابمش
گه به رنگ بوی گل در هر چمن می جویمش
می‌شناسم یار را در هر لباسی هر نفس
گاه در شکل قبا گه پیرهن می جویمش
یوسف ما دارد از هر گوشه دیگر جلوه‌ای
گه به شکل مصر گه بیت الحزن می جویمش

فضایل پناها، حقایق آگاها! نامهٔ گرامی در احسنِ اوقات رسید، نظم و نثر او دل را راحت رسانید. از تشویش معاش شکایتها نوشته بودند. باید دانست که چون شخص بر مسندِ اهل توکّل می‌نشیند اوّل حال امتحانِ الٰهی در کار او می‌کنند، چون راسخ القدم ظاهر شد معامله‌های یُسر با او می‌نمایند. صلاح دید فقیر آن است که از جای خود جنبش نکنند. منتظر معاملهٔ یُسر

باید بود متعرضِ منکران نباید شد خود به خود تدبیر الٰهی کار خود خواهد نمود. «إمّا يَتُوبُ عَلَيهِم وَ إمّا يُعَذِّبُهُم»[1]. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۳۹ ﴾

به نام بنده مؤلّف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در مظاهر خیر با بشارت تعبیر رؤیا

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر سجّاده نشینِ اسلافِ کرام از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد سلام محبّت مشام مطالعه نمایند، **الحمدلله علی العافیة و المَسؤول من جنابِهِ أنْ يُديمَ العافية لنَا و لكُم.**

نامهٔ مشکین شمامه رسید و تهلکه که به سبب قربِ افواج کفَرَهٔ فَجَره در آن نواحی واقع است معلوم گشت. از جناب ربُّ العزّت مطلوب آن است که قریة الصالحین را از جهنّم آفات نگهدارد.

در اعتکافِ عشرهٔ اولٰی از ذی‌الحجّة عزم آن است که در مسئلهٔ استواء علی العرش رساله‌ای محرّر شود. **و الله هوَ الموفّق و المُعين.** رؤیای برخوردار محمّد فائق معلوم شد، دلالت می‌کند بر قبول طاعت، یکی پریدن به جانبِ فوق که تمثل خلاص ملکیه است از اسرارِ بهیمیه. دیگر دیدن کلمهٔ تسبیح با حمد مکتوب در حجر که مظنهٔ تذکّر خدا تعالٰی است در پس پردهٔ صورتِ خطیه و صورتِ لفظیه. در خواندن هدایة و مشکوٰة و مواظبت بر تهلیل معلوم شد.

۱ـ آیة در قرآن طوری آمده: «إمّا يُعَذِّبُهُم وَ إمّا يَتُوبُ عَلَيهِم» (التّوبة (۹)، آية ۱۰۶).

اللّهُمّ زدْ، ذکر تهلیل با وقوف قلبی طریقهٔ متقدّمین نقشبندیه است قدّس الله اسرارَهم. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۴۰ ﴾

به طرفِ حقایق آگاه

شرف‌الدّین محمّد عرف سیّدی بُدّهن رحمه‌الله

الحمدلله علی العافیة، دل نگران صحت و عافیت ایشان است. علاقهٔ روحانی انسان که بیرون از علاقه‌های رسوم است جای در دل دارد و امید که این علاقه تا دار قرار بماند. [شعر]:

القومُ اخوانُ صدقٍ بینَهم نَسبُ مِنَ المؤدةِ لم یعدل به سَبب

*

مکتوب ﴿ ۱۴۱ ﴾

به طرفِ

سیّد نور شاه رحمه‌الله

مریدِ حضرت ایشان که در ملک افغانان سکونت دارد

برادرم میر نور شاه بعد سلام مطالعه نمایند اوّل وصیّت برپا داشتنِ ارکان پنجگانهٔ اسلام است و از بدعتها و گناهان کبیره دور بودن، کسی که در ارکان اسلام سستی کرده است یا مرتکب گناهان شده یا بدعتی را معتقد گشته از جادهٔ نجات دور افتاده است، «إنّا لله و إنّا إلیهِ رَاجِعُون»[۱]. بعد احکامِ این

۱- البقرة (۲)، آیة ۱۵۶.

اصل سه سخن: معمور داشتن اوقات است به طاعات قلبی و زبانی و اعمال جوارح (تا وقتی) که معمور داشتن اوقات نباشد نقش و نگار که عبارت از مقامات و احوال است بالای کدام دیوار کنند؟

کارِ عالم درازی دارد هر چه گیرید مختصر گیرید

فرض کنیم که شخصی را زهر دادند اطبّا جازم‌اند به آنکه اگر یک ساعت بگزرد و قی نکند خواهد مرد. طبیب حاذق نسخهٔ استفراغ قی نوشت و به دست این عزیز داد این مرد ساده نسخه را خواند و بر هر دوا متعمّق شد که این لفظ عربی است یا یونانی است و حرکات و سکنات آن چیست تا هجای او درست شود بعد از آن ماهیاتِ آن اشیا و خواص جامعهٔ مانعه را فکر کردن گرفت و به نوادرِ متعلّقه به آن مشغول شد. طبیب حاذق فرمود: ای مردِ ساده وقت آن است که دست از حیات خود بشویی، کدام فرصت که تحقیق این اشیا بکنی. اگر زندگانی می‌خواهی این نسخه را خرید کن. خرید کردن خود مؤثّر نیست بلکه مؤثّر خوردن است، خوردن او هم مؤثّر نیست مؤثّر قی است و برآمدن اجزای زهر. همچنین شارع به کمال رافت و رحمت نسخه‌ای چند که عبارت از عبادات قلبی و لسانی است برای زهرخورندگان خطرات نفسانی و شیطانی تجویز فرموده. مرد ساده در تحقیق ارکان و اختلاف علما در آن و تنقیح مواقع اختلاف و آنچه اصوب است در اختلاف، اوقات خود می‌گذارد.

عمر در تحصیل دانش رفت و نادانم هنوز
کاروان بگذشت و من در فکر سامانم هنوز

و السّلام علیکم و رحمة الله.

❋

مکتوب ﴿ ۱۴۲ ﴾

به طرفِ

حکیم ابوالوفا کشمیری رحمه‌الله

که از مریدان آن جناب است، در تعبیر رؤیای او

عزیزالقدر شیرازهٔ دفتر اخلاص **حکیم ابوالوفا** سلّمه الله تعالیٰ از فقیر ولی‌الله بعد سلام مطالعه نمایند، احوال خود و احوال لشکر و شهر نو نوشته بودند اینکه خود را در خلوت حضرت سرور انبیا **علیه الصلوات و التسلیمات** یافتند جایی که حضرت علی رضی‌الله‌عنه به‌رسیدن آن موضع پایهٔ اختصاص دارد در فراشِ اهل خود و لباس شما. مبارک است دلالت می‌کند بر قبول و ردّ و قبول اخلاصی که دارند. گویا نه به طریق متعارف در خلوت خانهٔ خاص که غیرمحرمان خاص آنجا نباشند راهی یافته‌اند. **هنیئاً لکم.** آنچه به خاطر فقیر ریخته‌اند آن است که برگشتگی شاه در مصالح ملک و متحیر افتادن چپ و راست و تدبیر کارکشاد [و] بختِ تأثیر فرمانه یافتن چندگاه و بال ظلمی است که بر مسلمانان شهر کرده، من‌بعد به تأثیر جدید از طرف ملائکه منصوب بر تخت دهلی و وزیر سابق ذلّی عظیم بکشند و کفّار نیز ذلّی جدید بینند. بعد از آن شاه متلاشی شود و کار سلطنت بر شخص دیگر افتد. در تعیین آن شخص ملای اعلیٰ روزی مناظره داشتند به‌لفظ دیگر غیرمتعارف یعنی فریدون را باز بر تخت خواهم نشاند. از این کلمه مفهوم می‌شود که به قدر اصلاح منظور نظر است و شخص معهود از اولادِ ملوک باشد خصوصاً کسی که پدر او را به ستم کشته‌اند.

*

مکتوب ﴿ ۱۴۳ ﴾

ایضاً به نام
حکیم ابوالوفا کشمیری رحمه الله

عزیزالقدر **حکیم ابوالوفا** به جمعیت و خیریت باشند. رقیمه متضمن عجایب قصص رسید، جایی تعجّب نیست، در ملکوت چون چیزی مقرّر می‌شود بر نفوس بنی آدم به انواع شتّیٰ تَرشّح می‌نماید. به حساب نجوم و جفر و به خوابها و فالها، سنّت الله چنین شده آمده است. در وقت بعثت خیرالبشر علیه افضل الصلوات و التسلیمات هیچ کاهنی و اخترشناسی نماند مگر به کیفیّت واقعه خبر داد.

*

مکتوب ﴿ ۱۴۴ ﴾

به نام بنده مؤلّف
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
در ارشاد بعضی اعمال

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر سجّاده نشینِ اسلافِ کرام از فقیر بعد سلام مطالعه نمایند، اشاره به این است که برای انهزام کفّار آیهٔ کریمه «**لا إله إلاّ أنت سُبحٰنكَ، إنّي كنتُ من الظّٰلِمينَ**»[1] بخوانم و به ختم **یا بدیع العجائب بالخیر** بخوانیم برای امتثال این اشاره امروز بعد ختم از نماز جمعه خواهم خواند. مطلوب آن است که آن عزیزالقدر حلقه جمع کرده بخوانند. عنقریب است

۱- الانبیآء (۲۱)، آیة ۸۷.

که هر دو فرقه متلاشی شوند. تعین طریق خواندن در اشاره داخل نیست به هر وضع که دانند بخوانند.

*

مکتوب ﴿ ۱۴۵ ﴾

به طرفِ

یعقوب علی خان رحمه الله

که از جانب شاه در شاهجهان‌آباد چندگاه ناظم بود

حق عزّ و علا آن منبع حسنات باعث امن و اطمینان مخلوقات را محفوظ و محظوظ به عین عنایت او ملحوظ داراد، آمین. از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد سلامِ محبّت انتظام مطالعه نمایند، سیرتِ نیک ایشان با اهلِ شهر از هر آینده و رَونده مسموع می‌شود به تخصیص حقایق و معارف آگاه بابا فضل الله دفتر دفتر اخلاق ایشان می‌نویسند:

حکمت محض است اگر لطف جهان آفرین

خاص کند بنده‌ای مصلحتِ عام را

خاطر فاتر مبتهج و مسرور می‌شود و به جناب ربّ العزّت تبارك و تعالٰی التجا نموده می‌آید که او تعالٰی تمکین در زمین داده و توفیق مزید برّ و حسنات عطا فرموده مصدرِ خیرات و برکات گرداناد و در آخرت ثوابِ جمیل و اجرِ جزیل میسّر کناد. إنه قریبٌ مجیب. بقیه اهل خانقاه این بندهٔ ضعیف که صدمه سخت دیده درگوشه خزیده‌اند صبح و شام به دعای خیر رطب اللسان‌اند. أحسن الله تعالٰی إلیکم. و السّلام و الاکرام.

*

مکتوب ﴿ ۱۴۶ ﴾

به طرفِ
مرزا جانجانان رحمه الله
که از مشایخ نقشبندیه طریقهٔ احمدیه (اند)

خدای عزّ و جلّ آن قیّم طریقهٔ احمدیه را خصوصاً طریقهٔ صوفیه را عموماً دیرگاه سلامت داشته عبادالله را منتفع گرداناد. رقیمهٔ گرامی رسید و حقیقت مندرجه به وضوح پیوست بر صحت و عافیت ذات سامی شکر الٰهی به جا آورده شد. این مرد می‌خواهد که قبل از وقت معیّن مقصود خود را حاصل کند. (ع):

بزم برهم خورده‌ای بود است اینجا آمده

توبه اظهار می‌کند و از اعوان سوء تبرّیٰ می‌نماید امّا خالق دل مالک ناصیهٔ او در این اظهار تکذیب می‌فرماید. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۴۷ ﴾

به طرفِ
شاه اولیا مظفرنگری رحمه الله
که کتاب تصنیف خود فرستاده بودند

حقایق و معارف آگاه فضایل و کمالات دستگاه شاه اولیا سلّمه الله تعالیٰ از فقیر ولی الله عُفِیَ عنْه بعد سلامِ محبّت مشام مطالعه نمایند، خوبیهای ذات با برکات بسیار شنیده شد، شوق ملاقات بهم رسید. (مصرع):

وَ الْأُذْنُ تَعْشِقُ قَبْلَ الْعَيْنِ اَحْيَاناً

بالاتر از همه خوبیها استقامت است (و) عمردراز در طلب خیر صرف نمودن. الحمدلله که آن هر دو فضیلت در ذات شریف موجود است. نامهٔ مشکین شمامه مصحوب کتابی که جامع اسرار است و حاوی نکات بسیار رسید و اشاره به آن رفته بود که این فقیر آن را مطالعه نماید و آنچه بعد مطالعه ظاهر شود برنگارد.

مخدوما! چون حامل بر تصنیف این کتاب اذواق صوفیهٔ صافیه بوده است به قصد امتحان در آن نظرکردن خطا است، امّا چون نفس صوفی را رعایت‌کردن ضرور است یک کلمهٔ مختصر می‌نویسد. و **المأمور معذورٌ**.

معارف آگاها تصانیف صوفیهٔ صافیه دو قسم می‌باشد، یکی برای افادهٔ خاص و عام و شرط این قسم آن است که روزمرّه متعارف اختیارکنند خواه زبان عربی خواه فارسی. دیگر برای تسکین حرارت واردات غیبیه یا مشغول ساختن خاطر به یادکردِ محبوب مطلق جلّ مجده و عزّه دائماً و روزمرّهٔ غیرمتعارف در آن قسم جایز است. غالباً این کتاب از قسم ثانی است اصلاح و اعتراض در این قسم کار شخص است که احوال این طایفه را نمی‌شناسد. نعوذ بِالله مِنْ جمیع ما کره الله. الحمدلله آنچه نوشته‌اند معانی مقصود آن همه اسرار الٰهیّه است و عذر روزمرّه غیرمتعارف عارف جامی در شعر خود بیان کرده است:

شیشه‌ای صاف ار نباشد گو سفالِ کهنه باش
رندِ دُرد آشام را با این تکلّفها چه کار

*

مکتوب ﴿ ۱۴۸ ﴾

به نام بنده مؤلّف
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر سجّاده نشینِ اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالیٰ از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد سلامِ محبّت مشام مطالعه نمایند، **الحمدلله علی العافیه**، نامهٔ مشکین شمامه رسید و عافیت از جمیع جهات معلوم شد، شکر الٰهی ادا نمودیم. شاه نور (نُورالله) را اوّلاً با کثار تهلیل امر نمایند تا آنکه اوقات او را درگیرد بعد از آن وقوف قلبی یعنی نظرداشتن بر مضغهٔ صنوبریه در رنگ آنکه چیزی پس پرده باشد و یقین می‌داند که در پس پرده هست و خیال را با او متوجّه سازد، باید تعلیم نمود و در این باب اگر توجّه به لطیفه قلبیهٔ او کنند و مضغه به حرکت آید مؤید این معنی در حق او خواهد بود. برخوردار سعادت اطوار محمّد فائق را شغل قلبی به همین صفت که به آن اشارت در همین صفحه گذشته بنمایند. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۴۹ ﴾

به نام بنده مؤلّف
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
مشتمل بر بعضی اسرار

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر سجّاده نشینِ اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالیٰ بعد از [سلامِ] محبّت التزام مطالعه نمایند، مکاتیب اکثر

در استفسار واردات اعتکافیه ورود نمود. عزیزالقدر من، این واردات از قبیل مکاشفات نبود که شرح آن توان کرد بلکه از قبیل حالات که بجز رمز نتوان گفت و مجمل آن است که جارحه در بعض حوادث کون مستی آورد و شرح آن مستی غیر آن مستی نتوان کرد و به چند بیت در این باب اکتفاکرده شد:

که باور دارد این حرف از فقیر خاکسار من
که ظلِّ عالم قدس است انکار و قبول او
ندارد باطنش از خویش آیینه صفت رنگی
طلسم حیرت آمود است تمکین و فضول او
شعاع آفتاب از راه این روزن همی‌ریزد
بجز این نکته نتوان بست مضمون وصولِ او
حباب آسا ز خود خالی ز سطح بحر می‌روید
وجودِ اُو، نمودِ اُو، شهودِ اُو، وصول او

*

مکتوب ﴿ ۱۵۰ ﴾

به جانبِ بنده مؤلّف
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
شرف صدور یافت

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر سجّاده نشینِ اسلافِ کرام بعد سلامِ محبّت التیام مطالعه نمایند، **الحمدلله علی العافیة و المَسؤول من جنابهٖ أن یُعافینا و إیّاکم،** چون آنحضرت ﷺ فتح مکّه کردند حضرت عبّاس رضی الله عنه و حضرت مرتضیٰ رضی الله عنه التماس نمودند که از مدّتها منتظر این روز بودم و همیشه

بنی عبدالدار و بنی عبد مناف در حجابتِ بیت مناقشه داشتند، امروز کلیدِ بیت به ما عنایت فرمایند. آنحضرت ﷺ فرمودند که من برای دعوت توحید و رفع مظالم آمده‌ام نه برای ازالهٔ مآثر قوم. هر قومی را مآثر هست که به اقصیٰ همّت طالب آنند من برای ازالهٔ مآثر نیامده‌ام. آنگاه مفتاح به طلحه حجبی دادند گفتند: **خذها خالدةً تالِدَةً و فی رسول الله ﷺ أسوةٌ حسنةٌ لخلفائهٖ في دعوة إلی الحق لایتعرضون بمآثر النّاس إنّه (إن) کانت.** حکمت در آنجا آن است که این معنی مهیج فتَن و مُورث وحرِ صدر می‌شود و آن مشوّش حکمتِ ارسال است، و آن است که صدق حال ایشان اقتضا می‌فرماید که غیر آنچه در دین قایم ساخته‌اند منظور نظر ایشان نباشد. هر قوم مصالح خود می‌اندیشند، هر نادان بکار خویش دانا و به یافتن و نیافتن آن مصالح خوش و ناخوش می‌شوند:

از خیالی صلح شان و جنگ شان　　وز خیالی فخرشان و ننگ شان

و غالباً هر یکی به حسب مقام خود مصیب است. اگر کسی را از این عزیزان حَکَم سازند می‌باید که تأمّل کند اگر جمهور متنازعین به آنچه می‌گوید راضی خواهند بود حَکَم شود و اِلّا استعفا نماید که **لکُلِّ ساقطةٍ لاقطة**. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۵۱ ﴾

تحریر به نام فرزند اکبر

شیخ محمّد رحمه الله

در باب رسم الخط

برخوردار سعادت اطوار فرزندم **محمّد** سلمه الله تعالی بداند که در نوشتن دو قاعده مستحضر باید ساخت. یکی آنکه هر کلمه را جدا باید نوشت

خواه اسم باشد یا فعل یا حرف. مگر حرفی که یک حرف بیش نیست مانند بای جارة و لا جارة و اسمی که ضمیر متّصل است مانند هُم و کُم، قاعدهٔ دیگر آنکه حروف هجا پنج قسم‌اند. دو قسمی را درنوشتن حکمی علیحده است.

قسم اوّل: آنکه صورت خطّی او همین دامنه است و یجمعه یُثبتنَ و حکم آن آن است که اگر (در) اوّل کلمه یا وسط کلمه واقع شود به صورت شوشه باید نوشت و اگر آخر کلمه واقع شود صورت او را به تمام باید نگاشت.

قسم دوم: آنکه اصلاً دامنه ندارد و یَجمع صُور حُروفهٖ «ذو ارادةٌ» و حکم آن آن است که در آن حرف مابعد ترکیب دادن گنجایش ندارد و حرف ماقبل اگر قابل ترکیب باشد می توان ترکیب کرد و اِلّا نه.

قسم سوم: آن است که دامنه معوّجه دارد و یَجمع صُور حروفهٖ «صبح غم» و حکم آن آن است که اگر اوّل کلمه یا وسط کلمه واقع شود تسویهٔ دامنه باید کرد و اگر آخر کلمه واقع شود صورت دامنهٔ معوّجه باید نگاشت.

قسم چهارم: آنکه دامنه دارد غیر معوّج خواه محدّب و آن «س» و «ش» و «ص» و «ض» و «ق» و «ل» است. خواه مسطح و آن «ک» و «ف» است و حکم آن مانند حکم قسم سوم است.

قسم پنجم: آنکه کششی دارد که عندالترکیب دامنه توان ساخت و عندالانفراد دامنه پیدا نشود و آن «ط» و «ظ» و «ک» و «ه» و حکم آن مدّ کشش است عندالترکیب و ترک آن نزدیک فصل از مابعد و عندالانفراد کشش ندادن. خوب باید فهمید. **فالحمدلله اوّلاً و آخراً.**

*

مکتوب ﴿ ۱۵۲ ﴾

به جانبِ شاهزادهٔ والاگهر

شاه عالم

که استدعای طریقت و ارشاد نموده بود، شرف صدور یافت

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم[1]

الحمدلله ربّ العٰلمین و الصّلوة و السّلام الأتمّان الاکملان علی سیّدنا محمّدٍ و آلهٖ و صحبهٖ اجمعین.

امّا بعد، می‌گوید فقیر ولی الله عُفیَ عنْه که از آن خلاصهٔ دودمان خلافت اهتمام به اصلاح امر دین و طلبِ طریقهٔ علیهٔ صوفیه استماع افتاد، خاطر فاتر به شگفت و حمد الٰهی بجا آورده شد.

چه طهارتِ طینتِ این بزرگان متضمّن صلاح عالم است. اللّهُمّ زِد، آمین. کلمه‌ای چند بناءً علی هذا، به طریق اختصار نوشته شد، امید که عمل بر آن سعادتِ دارین باشد.

ارتباط به طریقهٔ صوفیه به دو قسم می‌باشد ـ خرقه و بیعت. به جهت ارتباط به خرقه که سنّتِ متوارثهٔ صوفیه است، دستاری فرستاده شد. ساعتی آن را استعمال نمایند و این فقیر را در خرقهٔ قادریه اسانید متنوعه است. از آن جمله آنکه فقیر خرقه پوشید از دست شیخ ابوطاهر مدنی ﷫ و ایشان از دستِ والدِ خود شیخ ابراهیم کُردی مدنی و ایشان از دستِ شیخ احمد قشاشی و ایشان از دستِ شیخ احمد شنّاوی و ایشان از دستِ

۱- علاوه بر سورهٔ التّوبة (۹) در آغاز هر سوره (۱۱۳) و النّمل (۲۷)، آیة ۳۰.

والدِ خود شیخ علی بن عبدالقدّوس و ایشان از دستِ شیخ عبدالوهاب شعراوی و ایشان از دستِ شیخ جلال‌الدّین سیّوطی و ایشان از دستِ شیخ کمال‌الدّین المعروف به‌ابنِ امام الکاملیّة و ایشان از شیخ القرّا و المحدّثین شیخ ابوالخیر محمّد بن محمّد الجزری و ایشان از شیخ عمر بن حسن المراغی و ایشان از شیخ ابراهیم فاروقی و ایشان از دستِ قدوة‌العارفین شیخ محی‌الدّین محمّد ابن‌عربی و ایشان از دستِ شیخ یونس هاشمی و ایشان از دستِ حضرت غوث‌الثقلین سیّدی شاه محی‌الدّین عبدالقادر جیلانی رحمه‌الله

از نوافل دو رکعت نماز اشراق نزد بلند شدن آفتاب قدر یک نیزه، و چهار رکعت ضحیٰ و چهار رکعت صلوٰة زوال وقت ظهر، و بعد مغرب شش رکعت به سه سلام صلوٰة الاوّابین و تهجّد هشت رکعت، اگر وتر اوّل شب خوانده باشند و إلّا یازده رکعت (مع سه رکعت وتر در صلوٰة تهجّد) اگر سورهٔ یٰسٓ تقسیم کرده خوانده شود بهتر و إلّا قرأة هر چه میسّر شود.

و از روزه نفل ایّام بیض یعنی ۱۳، ۱۴، ۱۵ هر ماه (سوا ماهِ ذی‌الحجّه زیرا که روزه در ۱۳ ذی‌الحجّه جایز نیست) و از ادعیهٔ ماثوره چهار وظیفه:

وظیفهٔ اوّل:

بعد نماز پنجگانه «استغفرالله» سه بار، **اللّهم انتَ السّلام و منكَ السّلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام لا إله إلّا الله وحده لا شریك له «لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ»**[1]، **لاَ إله إلّا الله و لا نعبُد إلّا إیّاهُ له النعمة و له الفَضْل و له الثناء الحسَن**[2]،

۱- «لَهُ المُلكُ وَ لَهُ الحَمْدُ وَ هُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ»: التغأبن (۶۴)، آیة ۱.

۲- لاَ إله إلّا الله و لا نعبُد إلّا إیّاهُ له النعمةُ و له الفَضْل و له الثناء الحسَن (ابوداؤد).

لا إله إلّا الله «مُخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْنَ وَلَوْ كَرِهَ الْكٰفِرُوْنَ»[۱] اللّٰهُمَّ لا مَانِعَ لِمَا اَعطَيْت وَ لاَ مُعطي لِمَا مَنَعتَ وَ لاَ يَنْفَعُ ذَالجَدِّ مِنْكَ الجَدُّ[۲] [یک بار] و «سبحان الله» سی و سه بار؛ «الحمدلله» سی و سه بار؛ «الله اکبر»[۳] سی و چهار بار، «آیة الکرسی» و «معوذتین» [هر دو یک مرتبه].

وظیفهٔ دوم و سوم:

وقت صبح خواه قبل نماز فجر خواه بعد از آن و وقت مغرب پیش از نماز مغرب و اگر پیش از نماز مغرب میسّر نشود، متّصل نماز: اللّٰهُمّ أنت ربّي لا إله الاّ أنت خلقتني و أنا عبدك و أنا على عهدك و وعدك ما استطعت أبوءُلك بنعمتك علىّ و أبوءُلك بذنبي فاغفرلي فإنّه لايغفر الذنوب إلّا أنت، اللّٰهُمّ بكَ اصبحنا و بكَ أمسينا و بكَ نحيي و بكَ نموت و إليك النشور، اللّٰهُمّ فاطر السّمٰوات و الأرض عالم الغيب و الشّهادة ربّ كلّ شيءٍ و مٰلئكته اشهد أنّ لا إله إلّا أنتَ أعوذبك من شرّ نفسي و شرّ الشّيطٰن و شركه یک بار.

بسم الله الّذي لَايَضُرُّ مَعَ اِسمِهِ شئٌ في الْأَرضِ وَ لَا في السَّمَاءِ وَ هُوَ السَّميعُ الْعليم[۴] سه بار؛ رضيتُ بالله ربّاً و بالاسلامِ ديناً و بمحمّدٍ ﷺ نبيّاً یک بار، اللّٰهُمّ ما اصبح بي من نعمة فمنك وحدكَ لا شريكَ لك، لك الحمد و لك الشّكر یک بار، اصبحنا و اصبح الملكُ لله ربّ العٰلمين، اللّٰهُمّ إنّي اسئلكَ الخير هذا اليوم و فتحه و نوره و نصره و بركته

۱- «مُخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْنَ وَ لَوْ كَرِهَ الْكٰفِرُوْنَ»: المؤمن/الغافر (۴۰)، آیة ۱۴.
۲- اللّٰهُمَّ لا مَانِعَ لِمَا اَعطَيْت وَ لاَ مُعطي لِمَا مَنَعتَ وَ لاَ يَنْفَعُ ذَالجَدِّ مِنْكَ الجَدُّ (بخاری).
۳- التّوبة (۹)، آیة ۷۲؛ العنکبوت (۲۹)، آیة ۴۵؛ المؤمن/الغافر (۴۰)، آیة ۱۰.
۴- بسم الله الّذي لَايَضُرُّ مَعَ اِسمِهِ شئٌ في الْأَرضِ وَ لَا في السَّمَاءِ وَ هُوَ السَّميعُ الْعليم (ترمذی، ابی داؤد).

و هداه و اعوذبكَ من شرّ ما فيه و شرّ ما بعده [یک بار]. این همه دعاها هم به وقت صبح و هم به وقت مغرب بخوانند.

وظیفهٔ چهارم:

نزدیک خواب رفتن آیة الکرسي و قل هو الله أحد و قل أعوذ بربّ الفلق و قل اعوذ بربّ النّاس [سه سه بار]، «سبحان الله» سی و سه بار؛ «الحمدلله» سی و سه بار؛ «الله اکبر»[1] سی و چهار بار. «اللّٰهُمَّ فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ عٰلِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ»[2] ربّ كلّ شيء و ملٰئكتهٖ. اللّٰهُمّ انّی اسلمت نفسي إليكَ و فوّضت أمري إليك و الجأتُ ظهري إليكَ رغبةً و رهبة إليكَ لا ملجأ و لا منجأ منك إلّا إليك آمنتُ بكتابك الذي انزلت و نبيّكَ الذي ارسلت. اعوذ بكلمٰت الله التأمّات من شرّ ما خلق [یک بار].

و از اشغال این طایفهٔ علیه دو صد بار کلمهٔ تهلیل مابین اخفا و جهرِ مفرط به کیفیّت معتبره نزدیک این طایفهٔ علیه و این عبارت جامع آن است. "ذات و صفات و شدّ و مدّ و تحت وفوق". معنی ذات ذکرکردن به اسم ذات که عبارت از نفی و اثبات باشد یا اثباتِ مجرد. معنی صفات ملاحظهٔ لا مقصودَ إلّا الله، و معنی شدّ به تشدید تمام گفتن إلّا الله و معنی مدّ مدِّ طویل لآ اداکردن و معنی تحت از زیر ناف و آن را کشیده آوردن به طرف راست تا آن که به امّ الدماغ رسد. آنجا إله گفتن و قدری اشارهٔ سر به جانب خلف کردن به این نیّت که آلهٔ باطله را پس پشت انداختم. بعد از آن کلمهٔ

۱- التّوبة (۹)، آیة ۷۲؛ العنکبوت (۲۹)، آیة ۴۵؛ المؤمن/الغافر (۴۰)، آیة ۱۰.
۲- «اللّٰهُمَّ فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ عٰلِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ»: الزُّمَر (۳۹)، آیة ۴۶.

اثبات مجرّد یعنی الله دو صد بار می‌باید گفت. یکی در زبان و دیگر در دل. غرض از این اشاره ثبوت احاطه باشد آن ذات ظاهر و باطن را. بعد از آن ساعتی مراقبه باید کرد. یعنی نگاهِ دل را به جانب خالق السّمٰوات و الأرض دوختن و او را حاضر و ناظر به خود دانستن، این است آنچه در این ورقه از جمله وظایف و اشغال میسّر شد چون ورزش این طریق حاصل شد می‌توان زیاده به عمل آورد.

یکی از اعمال مجرّبه برای صفای دل و آن به حقیقت تخم نسبت اویسی است. آنکه چون از نماز عشاء و اوراد آن فارغ شود هفتاد و دو مرتبه درود به هر صیغه که [یاد آید] باید خواند. بعد از آن صورت مبارک حضرت سرور انبیاء صلوٰة الله علیه درنظر آوردن و روی مبارک آنحضرت ﷺ را روبرو خیال کردن و دو دست برداشته در دست آنحضرت ﷺ دادن و این کلمات به زبان گفت:

بایعتُ رسولَ الله صلّی الله علیه و سلّم علی خمس: شهادة أن لا إله إلّا الله و أنّ محمّداً عبدُه و رسولُه و اقام الصّلوٰة و ایتاء الزکوٰة و صوم رمضان و حج البیت إن استَطعتُ إلیه سَبیلا. بایعتُ رسولَ الله صلّی الله علیه و سلّم علی أن لا أُشركَ بالله شیئاً و لا اسرق و لا ازني و لا اقتُل و لا آتي ببُهتان افترَیهِ بین یدي و رِجلي و لا اعصیه فی معروفٍ.

در ضمن این کلمات عزم مجدّد برای ارکان خمسهٔ اسلام به خاطر بستن و از صمیم دل آن را قبول کردن و دل را از مخالفات و معاصی خصوصاً کبایر نفور ساختن، بعد از آن در سعادت دنیا و آخرت و حفظ از شرورِ

قَبیلتَین پناه به آنحضرت ﷺ جستن و امداد خواستن، مواظبت بر این عمل فایده دارد و مسبّعات عشر قبل طلوع و قبل غروب متوارث صوفیه است و انوار و فواید آن بعد مواظبت به نهایت قوّت ظاهر می‌شود.

* * *

مکاتیب

حضرت شاه ولی‌الله محدّث دهلوی رحمه‌الله

جلد دوم

(براساس نسخهٔ دانشگاه عثمانیه، حیدرآباد)

مکتوب ﴿ ۱ ﴾

به نام

مخدوم محمد معین الدّین تتّوی (سِنْدِهی) رحمه الله

لازالت شآبیبُ الانعام منْسجمةً مُستَدیمةً في الظاهرِ و الباطن علی المخدوم الأعزّ الأکمل الأجلّ الأبجَل لازال کاسْمِهِ مُعیناً للحقّ و الدّین ببرکةِ سیّد البشر و اٰلِهِ و صحبهٖ الطیّبین الطاهرین علیه و علیهم افضل الصلوات و اَیْمن التحیّات.

امّا بعد، فقیر ولی الله عُفیَ عنْه سلامِ خُلّت التزام و شوقِ غرام و تعطش وَ اُوَام باَن مظهرِ علومِ الٰهی منبعِ فیوضِ نامتناهی می‌رساند.

نامهٔ مشکین شَمامه رسید و چون مُنبی بُود به صحّت و عافیّت، مسرور گردانید. به طریقِ اقتضاء دلالت می‌کرد بر آنکه سابقه از جانبِ فقیر رقعه‌ای در بابِ تعرّض مسئلهٔ وحدتِ وجود و غیرِ آن رسیده باشد. این معنی موجبِ حیرت و دهشت شد. زیراکه فقیر هیچگاه چیزی از این باب ننوشته و نه چیزی از بابِ تعرّض به مسایل مختلَفٌ فیها أصلُه کانَت أو فَرعُه، بلکه فقیر با جمیعِ اشخاص از علما و فقها و صوفیه از اهلِ شهر خود یا غیر شهر هیچگونه کاوش ندارد. فکیف باَن منبعِ فیوض که صفای مشرب ایشان به یقین شناخته. چنانکه بعض اهلِ عصر به مساهله در امرِ معروف فقیر را هدفِ طعن ساخته‌اند ولي في ذٰلك عُذْر لم یتفطّن له أهل العصر تغمّدَني الله تعالٰی و أیّاهم برحمتهٖ یا بارِ خدایا مگر آنکه تلبیسی در آن رقعه از بعض اهلِ آن بلده رفته باشد یا از لفظی به طریق ایماء این معنی استنباط کرده باشند، مِن غیر أنْ یَقْصدَهُ القائلُ تفتیشِ حال باید نمود که کدام یک از این دو احتمال

روی داده است. در این نامه اشاره فرموده بودند که مختارِ خود در مسئلۀ وحدتِ وجود بنویس، و این مسئله طویل الأذیال است. تصویر آن فرصتی می‌طلبد. اگر اعانت حضرتِ باری مدد فرماید یُمکن که در تحریر آورده شود. این قدر واجب العرض است که فقیر اشعری است در عقیده در جمیعِ مسایل، و آنها را به طریق کشف و بُرهان بر وفقِ قرار دادِ این بزرگواران تصحیح نموده. امّا مکاشفاتِ شیخ اکبر و شیخ کبیر[۱] را **اعلی الله درجتهُما في العِلّیین** معتقد است و مخالفِ اشاعره نمی‌داند، و در فروع بر مذهبِ امام ابو حنیفه رحمه‌الله و امام شافعی رحمه‌الله اعتماد دارد ـ و نقل جزئیّات مِلَل را از ائمّۀ مِلَل دو طریق فهمیده شُد نقل لفظِ صاحبِ ملّت بعینه چنانکه محدّثین حملِ لِوای آن کرده‌اند، و نقل معانی ملّت به عباراتِ خود و باستنباطاتِ خود، چنانکه فقهّا اختیار آن نموده، و این هر دو طریق مُتظاهراند و آنچه این هر دو مذهب بر آن اتّفاق کرده باشند و در آنچه اختلاف کرده‌اند اوفق به احادیثِ صحیحه اختیار باید نمود، **«وَالْحَمْدُ لله رَبِّ الْعٰلَمِين»**[۲].

فقیر به آن منبعِ فیوض رابطۀ قویّه دارد و اخلاص که کُنه آن جُز علّامُ الغیُوب نداند و معتقدِ صفای مشربِ ایشان است، و مُصَدِّق به خوبیهای ظاهره و باطنۀ ایشان چه جای این کاوش‌ها است که نصیبِ اعداء باد. و السّلام.

*

۱- ظاهراً از شیخ اکبر محی‌الدّین ابن عربی و از شیخ کبیر شیخ محبّ الله اله‌آبادی مراد هستند.
۲- الانعام (۶)، آیة ۴۵؛ الصّٰفّٰت (۳۷)، آیة ۱۸۲.

مکتوب ﴿ ۲ ﴾

به جانبِ

مخدوم محمّد معین الدّین تتوی (سِنْدِھی) رحمہ اللہ

احسن الله إلٰی حِبِّنا المعظّم و مخدومنا المُبجّل جامع الکمالات سبّاق الغایات و جعله کاسمهٖ معیناً للسُنّة و الدین، امیناً علی خزائن علم الیقین و عین الیقین. أمّا بعد، أنا الفقیر ولی الله عُفیَ عنه یُسلّم علیکم و یدعو الله لکم فی الأوقات المرجوة و قد استشرتمونی فی الانتقال إلٰی بندر سُورت ثمّ الانتقال منه إلٰی موضع آخر، و أنا لا اعدل بحجّ بیت الله العظیم و زیارة نبیّهٖ الکریم علیه الصلوٰة و التسلیم شیئاً، فان اتفقَ الخروج من الوطن بسببٍ من الأسباب فلاینبغی أن یُقصد إلّا هذان. و قد اخبرتمونی عنّ قِلّة الزّاد فعلی الله توکّلوا و بهٖ ثِقُوا و إلیه فَوِّضُوا + انفق (یا بلال) وَلاتخشَ من ذی العرش اقلالاً، امّا عزمُ ترک الرُّجوع إلی الوطن فلاتستبدوا بهٖ حتّی یشرح الله صدرکم أو صدر رجُلٍ لأجْلکم. الحمدلله أوّلاً و آخراً.

*

مکتوب ﴿ ۳ ﴾

به جانبِ

خواجه نُورالله کشمیری رحمہ اللہ

شرف صدور یافت

عزیزالقدر برادرم **خواجه نُورالله** نوّره الله بمرضیّاتِهٖ. از این فقیر سلامِ محبّت التیام مطالعه نمایند.

مکتوبِ ایشان مکرّر رسید و چون مُنبی بود از صحّت و عافیّتِ ایشان، حمدِالٰهی بجا آورده شد. بزرگی فرموده است که نفس خود را به چیزی مشغول کُن پیش از آنکه نفس ترا به چیزی مشغول کند. در جمیعِ اوقات از ملاقاتِ علما و صوفیه و مطالعهٔ کتبِ بزرگان که جامع بودند در میانِ علم و حال، خود را معاف نباید داشت، و فرصتی از اوقات خود باید جُست که خود را به ذکر مشغول کنند. و السّلام و الاکرام.

*

مکتوب ﴿ ۴ ﴾

به جانبِ والد بزرگوار کاتب حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم[1]

الحمدلله المنعم المفضل الکریم المتعال علی جمیع نعمهٖ وَ مِنْ جملتها سلامتکم أدامَ الله تعالٰی عافیّتکم و رزَقکم ما تَمنّیتُم من فضلهٖ بل ما لم یخطر علٰی قلبِ بشرٍ «وَّ مَا ذٰلِكَ عَلَى اللهِ بِعَزِيْزٍ»[2].

وصل المکتوب بعد مدّةٍ و نحن معکم إن شاءالله تعالٰی حیثُ کُنتم. مصرع:

و کُنّا حیثما کانوا و کانوا حیثُما کُنّا

۱- علاوه بر سورهٔ التّوبة (۹) در آغاز هر سوره (۱۱۳) و النّمل (۲۷)، آیة ۳۰.

۲- «وَّ مَا ذٰلِكَ عَلَى اللهِ بِعَزِيْزٍ»: ابراهیم (۱۴)، آیة ۲۰؛ فاطر (۳۵)، آیة ۱۷.

و قد قدَّرنا الله تعالٰی في هٰذهٖ الأيّام أن نُحرّر قرّة العَينَين في تفضيل الشيخَين ببسطٍ لائقٍ بالمقام. و قد تمّت منه خمسة كراريس. و التقدير أن يكون قريباً من عشرة كراريس و قد مَنَّ الله تعالٰی بجمع الهمّة علی تحريرهٖ و اَلهَمَ علوماً مناسبةً. نسألُ من الله تعالٰی الاهتمام علٰی هذا النهج و لا حولَ و لا قوّة إلّا بالله. و قد وصل الولد العزيز عبدالرّحمٰن مع أولادهٖ بالخير و العافيه. و قد تلقيناهم تلقياً حسناً و قرأ عليَّ من كتاب الفوز الكبير شيئاً و عسٰی أن يقراء عليَّ هذا النمط حتّی يختم إن شاءالله تعالٰی. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۵ ﴾

به طرفِ والد بزرگوارِ کاتبِ حُروف مدّطلّه العالي

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر برادرم میان محمّد عاشق سلّمه الله تعالٰی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه، بعد از سلام مؤدّت انتظام مطالعه نمایند.

الحمدلله علی العافيّة و المسئول من فضلهٖ أن يجمع بيننا و بينكم «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكٍ مُقْتَدِرٍ» [1] حيث لا حيث محدّقين بالنّور البسيط القاهر. مهدفين فيه فانين عنْ أنفسنا باقين به، فيكون هنالك بَسْط لاقبضْ بعدَه و وصلٌ لافُرقةٌ يَخدشه. آمين، آمين، آمين.

*

۱- «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكٍ مُقْتَدِرٍ»: القمر (۵۴)، آية ۵۵.

مکتوب ﴿ ۶ ﴾

به جانبِ والدِ بزرگوار کاتبِ حروف ادام الله ظلّه العالي

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در اجوبهٔ از بعضی شبهاتِ مسئولهٔ ایشان

عزیزالقدر حقائق و معارف آگاه برادرم **میان محمّد عاشق** سلّمه الله. از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند. رقیمه مرسُوله رسید. نوشته بودند که شخصی سُؤال می‌کند در صحیح بخاری مذکور است که حضرت فاطمه رضی الله عنها اوّلاً دعوی میراث کرد. بعد از آن دعویِ هبه ـ و در فصل الخطاب مذکور است که دعویِ هبه اصلاً متحقّق نشده است. حقّ در اینجا چیست؟

باید دانست که در صحیح بخاری دعوی هبه اصلاً مذکوره نیست و آنچه در فصل الخطاب مذکور است، حق است لاشبهة فیه. آری امام رازی ﷺ از متأخّرین معتزله در کتابِ اربعین، شبهات چند نقل کرده و متصدّیِ جواب آن شده. از آن جمله قصّهٔ هبه است و عادتِ امام رازی آنست که مبادرة می‌کند در جوابِ شبهات، بغیر آنکه تصحیح آن نمایند از کتبِ حدیث ـ و قاضی بیضاوی و قاضی عضد همان شبهات و اجوبه بعینها در کتبِ خود نقل می‌کنند از غیرِ تحقیق ـ و حقّ آن است که نوشته شد ـ و نیز نوشته بودند که حدیث إنّی ترکتُ فیکم مَا اَنْ اَخَذْتُم به لَن تَضِلّوا الخ... را توجیه چیست؟

باید دانست که اخذ مُعبّر به تعظیم و توقیر و ترکِ طعن در ایشان است. وَلَنْ یَتَفرَّقَا حتّی یَرِدا عَلَی الحَوض معنیش آن است که وجوب محبّتِ اهل بیت مقرون است به قرآن، تا وقتی که عمل به قرآن واجب است، محبّتِ اهل بیت

نیز واجب است، و در وقتِ حضورِ حوض چنانکه از عملِ قرآن منفعتها خواهند دید، از محبّتِ اهل بیت نیز ثواب خواهند دید ـو سببِ ورود حدیث بر این معنیٰ دلالت می‌کند و چندین حدیث بر مشاکلت همین صفة دارد. بنده این مبحث را در قرة العَینَین نوشته‌ام، از این جهت تطویل در تحقیق آن نرفت.

*

مکتوب ﴿ ۷ ﴾

[که در تقریظ بر شرح الاعتصام که از تألیفات والد کاتب حروف
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
است ارقام فرمودند]

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم[۱]

الحمدلله ربّ العٰلمین و الصلوٰة و السّلام الأتمّان الأکملان علی سیّد المرسلین محمّد و آلهٖ و صحبه اجمعین.

أمّا بعد، التهنیة علی أخینا الصالح المُفلح الذي فضّله الله تعالیٰ علی کثیر من عبادهٖ و مَلاءَ قَلبَهُ بطارف العلم و تِلادهٖ محمّد عاشق رَقاهُ الله معارجَ الکمال و اٰتاهُ ما لا یَصِفُه الألسُن من البَهاء و الجَمال، کثیرةً وافرةً عظیمةً مُتکاثرةً. و إنّ مِن اعظَمِ ما فتحَ الله علیه فی هذهِ الرسالة من شرحِ مُفصّلها و تفصیل مُجْملها و بیان الرُّموز الخفیّة و

۱- علاوه بر سورهٔ التّوبة (۹) در آغاز هر سوره (۱۱۳) و النّمل (۲۷)، آیة ۳۰.

كشفِ الأسرار المُخبّأة فيها و قد طالعتُها من أوّلها إلى آخرها فوجدتُها صحيحةَ المعانى قويّةَ المباني ففيها و مثلها فليتنافِس المتنافسُون و إيّاها و ما يُشابها فليقْصد القاصِدون و نظمت في ذٰلك شعراً:

لِيُهنّنكَ ما اوفيت ذُروةَ حقّه	من الفَحص و التفْتيش و الفَهم و الفكر
و بحثُك من طي العلوم و نَشْرها	و نظُمك اصنافَ الجواهرِ و الدُّرر
و خطفك الرمز الخفيَ مكانَه	و خوضك بَحراً زاخراً أيّما بحر
فَلله مَا أوتيتَ من جُلَل المُنٰى	و لله مَا اعطيتَ من عظم الفاخر

و الحمدلله تعالٰى أوّلاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و أنا الفقير ولى الله عُفىَ عنْه.

*

مکتوب ﴿ ۸ ﴾

به طرفِ والدِ راقم

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفىَ عنْه

اصدار یافت

أحسنَ الله تعالٰى في الدّنيا و الآخرة إلي أخينا الصّادق الشيخ محمّد عاشق، أمّا بعد! فانّا نحمدالله تعالٰى على نعمهٖ و نَسألُه لكم العافيّة المُجَلّلة. و نحن في انتظار من مكاتيبكم المُشتملة على أخباركم. و نسأل الله تعالٰى أن يَجْمع بيننا و بينكم «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكٍ مُقْتَدِرٍ»[1]. و السّلام عليكم و رحمة الله.

*

۱- «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكٍ مُقْتَدِرٍ»: القمر (۵۴)، آية ۵۵.

مکتوب ﴿ ۹ ﴾

به جانبِ حضرت جدّ بزرگوار کاتب حروف
حضرت عُبیدالله پُهلتی رحمه الله

به گرامی خدمت مشفق مهربان اعتضادی، استظهاری، **مامون جیو** سلّمه الله تعالٰی از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه، بعد از سلام مرفوع آنکه عنایت نامهٔ سامی رسید و ادعیه که در بابِ عبدالعزیز عنایت شده بود، معلوم گردید. خدای تعالٰی به برکت نَفَسِ نفیسِ آن عنایت فرمای گرامی قدر وی را و برخوردار محمّد را در کنفِ صحّت و سلامت داشته آنچه اَنسب و احَقّ باشد بمرضیّات، آن کرامت کُناد. والسّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۰ ﴾

به جانبِ جدّ امجد کاتبِ حروف
حضرت شیخ عُبیدالله پُهلتی رحمه الله
در تعزیت برادرِ خورد ایشان شیخ حسیب الله قُدّس سرّه

به گرامی خدمت مشفق مهربان اعتضادی و استظهاری مامون سلّمهم الله تعالٰی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام مرفوع آنکه خبر واقعهٔ هائله (مامون) صاحب مرحوم مبرور رسید. همه المهای پیشینه را نو ساخت (با) علاوه حسرت خُلوی عالم از امثال این بزرگان.

خدای تعالیٰ ذات شریف آن مشفق مهربان را سلامت داشته و افادات ظاهره و باطنه روز به روز مضاعف ساخته، تسکین المها و تسلّی غمها کناد بالنبی صلّی الله علیه و آلِه و أصحابه الأمجاد.

*

مکتوب ﴿ ۱۱ ﴾

در جواب سؤالات حضرت والدِ راقم
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
عنایت شده

حقایق و معارف آگاه برادر **عزیز میان محمّد عاشق** سلّمه الله تعالیٰ، بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند، رقیمهٔ کریمه رسید مشتمل بر چند مسئله، قوله شخصی باشد که او را احوال و واقعات عجیبه پیش می آیند و سرِّ آن بروی خوب واضح نمی‌باشد و شخصی دیگر باشد که از این واقعات و کشوف وی را هیچ حاصل نیست. امّا هر واقعه و حال و معرفت که کسی بروی عرض نماید وی سرِّ آن را درمی‌یابد و ثلجی و بردی از آن معانی چنان حاصل می‌شود که صاحبِ واقعات را قبل از اطلاعِ آن اسرار بدان مثابه نیست. پس تفضیل کراست؟

سبب اختلاف این دو شخص آنست که یکی قوای علمیّه تیزتر دارد و آن دیگری قوای عملیّه بیشتر.

چون به جانب خدای تعالیٰ متوجّه شد و برکات غیبیّه بروی نازل گشت، همان قوّت که در اصلِ فطرت قوی‌تر بود پیش دستی کرد.

در نفسِ ناطقه دو قوّت ودیعت نهاده‌اند. قوّة هیولانیه مستتر در جانب علمِ او، و صفتِ او تلوّن است به الوان معقولات برآمدن، و قوّت هیولانیه مستتر در جانبِ عمل او، و صفتِ او تلوّن است به الوانِ احوال و به رنگ احوال برآمدن، واصل این همه آن است که چون نفسِ کلیّه نفسِ جزئیه گشت، هیولانیّتِ نفسِ کلیّه به طریقِ میراث در طرفَینِ او شائع شد. به این اعتبار راست گفت آنکه گفت از قدمای حکما که نفسِ ناطقه به هر معقول که متوجّه می‌شود عینِ آن معقول می‌گردد.

غرضِ این قایل آن است که چنانکه مادّه را می‌توان گفت که آب گشت و هوا گشت، همچنان نفسِ ناطقه را به اعتبار هیولانیّتِ طرفَینِ او می‌توان گفت که عینْ معقول یا عینِ حال گشت، اینجا مراد از عینیّت همین معنی داشته است و امّا آنکه تفضیل کراست، جوابی ندارد زیرا که تفضیل به اعتبار یک قوّة می‌توان گفت نه به اعتبارِ دو قوّةِ متبائن. مثلاً نمی‌توان گفت که این حجر افضل است در ثقل از این وَرْد در بوی خوش.

قوله در اثنای مذاکرهٔ ترجمهٔ قرآن عظیم اطمینان و ثلج به اسرارِ بعض اخباراتِ شارع حاصل می‌شود و یقینی روی می‌نماید که احتمالِ نقیض ندارد. الحمدلله و المِنّة این معنٰی پیش فقیر معبّر است به تاویلِ الأحادیث کما قال عزّ من قایل «وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيْلِ الْأَحَادِيْثِ»[1] قوله چنانچه روزی ظاهر شد که وجودِ ظهورِ قیامت از لوازم این نشأ است که مقام ظهورِ آثارِ مختلفه و احکامِ متبائنه است، و عدمِ اطّلاع بر ساعتِ ظهور قیامت احدی را کائناً مَن کَانَ سوای حق سبحانه که علمِ او محیطِ ازل و ابد است، نیز لازم است لزوماً عقلیاً، الحقّ وجود قیامت از لوازمِ این نشأ است. سرِّ این مسئله آنست

۱- یوسف (۱۲)، آیة ۶.

که مادّهٔ شخصی اکبر که نفس کلیّه است تا وقتی که قابلِ فیضان صورتی نمی‌شود آن صورت برَوَی مُفاض نمی‌گردد. در ابتدای این مادّهٔ مطلقه اوّل چیزی که قبول کرد صورتِ ذاتِ بحت است، و لزومِ آن به طریق وجوب است. بعد از آن به شرط آن صورت شیئاً بعدَ شیءٍ ظاهر شدن گرفت، تا آنکه مرتبه به اشخاص کائنه فاسده رسید. از این اشخاص فاسده هیأتی مرتفع شد که در عالم مثال موجبِ افاضهٔ عقوبات و آفات گشت، عقوبات و آفات و نامرضیّات همه گرد بادی شده برخاسته‌اند و در عالم مثال صورتی شرّ اِحداث نموده‌اند و آن صورت باز نازل شد و از آن شرِّ اکدّ مرتفع شد، و همچنین دور می‌شد تا آنکه هلاکت عام فایض گشت و در این تغییرات هر هیئت سابقه بعد هیئت لاحقه است.

قوله دیگر واضح شد که سرِّ عدم بقای اشیای این عالم آن است که نشأ ناسوت مقام تعیّن و تشخّص هر شیء است و آنکه فوق این نشأ است. به نسبت این اطلاقی دارد. چون هر ظاهر به حسب اصلِ خود تقاضای اطلاق در ذات خود می‌دارد، و در رفض و نقضِ این تقیّد و تشخّص حریص است، لاجرم سرعت زوال و انعدامِ صورة این نشأ لازم است. الحقّ حقایق این نشأ و حقایق آن نشأ همه در هیولای عالم که نفسِ کلیّه است متعیّن شده‌اند. مع هذا معنی مؤثّر در آن نشأ قوی‌تر است از معنی متأثّر برعکسِ این نشأ نفسِ ناطقه تا وقتی که مایل به مؤثّر نباشد مهذّب نمی‌شود، زیرا که کمال او میل است به صورت ذاتِ بحت، و هر چه به او نزدیک گرداند. به سببِ قوّتِ معنیِ مؤثّر و فی قولهِ صلّی الله علیه و سلّم: **أَللّٰهُمّ ارزقْنی حُبَّکَ و حُبَّ مَنْ یُحِبُّکَ وَ حُبَّ عَمَل یُقَرِّبُنی إِلٰی حُبِّکَ**، إشارةٌ إلٰی هذا السِّرّ ـ هٰذا و الحمدلله أوّلاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.

*

مکتوب ﴿ ۱۲ ﴾

به نام

میر رحمت الله نگلوی

که یکی از مخلصان است و به تقریبی در محبس سلطانی بود، صدور یافت

برادرم میر رحمت الله بعد از سلام مطالعه نمایند. رقعه رسید. عزیز من! قید را شما مصیبت می‌دانید، امّا در حقیقت نعمت است، خدای تعالٰی در حالِ شما ملاحظه فرموده است که از شما توجّه به جانب خدای تعالٰی در حالِ خلاصی چنانکه باید صورت نمی‌گیرد و به سببِ زمینداری معامله‌ها ظاهر می‌شود که مرضیِ الٰهی نیست. حالا نیّت درست کنید که اگر خلاص شوید گرد آن کارها نگردید.

صد و پنجاه رکعت که می‌گذارید به غایت خوب است. در بعض اوقات هزار مرتبه درود با حضورِ دل و تصوّرِ آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم می‌خوانده باشند، خدای تعالٰی لطیفهٔ غیبیه خواهد فرستاد. وصیّتی مناسب حالِ خود طلب کرده بودند. هیچ وصیّتی بهتر از این نیست که خود را مرده خیال کنید که از دنیا به‌کلّی خلاص شوید و این نعمتی بدانید. چنانکه بزرگان گفته‌اند مُوْتُوْا قَبْلَ اَنْ تَمُوْتُوْا بعد از آن نفی و اثبات به حضور تمام بگویند و این ملاحظه نمایند که مرا مقصودی و مطلوبی نیست جز اُو تعالٰی. والسّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۳ ﴾

به نام مشارٌ الیه

میر رحمت الله نگلوی

صلاح آثار میر رحمت الله از فقیر ولی الله بعد از سلام مطالعه نمایند که رقیمهٔ ایشان در استفسارِ مسایلِ ضروریّه رسید. راهِ ترقّی همین است که همیشه منتظر به جانبِ او تعالیٰ باید بود به صفتِ عجز و انکسار و به ترک جمیع ماعَدا، بر همین معنی مقیّد باشند. إن شاءالله تعالیٰ ترقّیات واقع خواهد شد و آنچه نوشتند که عالم حَبابْ شکل فهمیده می‌شود، درست است، و این اوّلِ توحیدِ صفاتی است. چرا می‌گویند که ترقّی نیست؟ این علم اگر به کمالِ خود باشد عینِ ترقّی است.

از طعام و آب سؤال کرده بودند. هر چه به شما برسد، در این حالت از آن اقسام که نوشته بودید، در حقِّ شما خود البتّه حلال است. زیرا که مضطرید و طاقت ندارید. در این باب خاطر را مشغول نکنند. قلّتِ طعام مضایقه ندارد، امّا به تدریج آهسته آهسته کم کنند تا به قدری که زیاده ضعف نیارد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۴ ﴾

به نام

میر رحمت الله نگلوی

نوشته بودند که انتظار در وقتی متصوّر شود که غَیبْت باشد. امّا در صورتِ حضور انتظار چه قسم بود؟ باید دانست که مطلوب میلِ نفس است

به مبدأ حقیقی به وجهِ عجز و انکسار، و از انتظار مراد همین معنٰی است. باید که چشمِ دل به طرف حضرت مبدأ باشد، و غفلت را به خود راه ندهند. به هر صفتی که میسّر می آید، خواه در رنگِ انتظار، خواه در رنگِ یافت، این اختلافِ احوال را در اصلِ نسبتِ بی‌رنگی تأثیری نیست. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۵ ﴾

به جانبِ والد بزرگوار سلّمه

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

رقاکم الله تعالٰی إلٰی معارجِ الکمال و اوصلکم إلٰی ما لایُحیط به العقول من حقائق الجمال و الجلال. و جمع بیننا و بینکم «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكٍ مُقْتَدِرٍ»[1]. و قَرَّ عُيُونُنَا بنعیم مقیم لایَنْفد و لایَتَعذَّرُ ـ الحمدلله علی نعمهٖ و المسئول منه مزیدَ کرمهٖ. و السّلام علیکم و رحمة الله.

*

مکتوب ﴿ ۱۶ ﴾

به جانبِ حضرت والد کاتب حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه برادر عزیز میان محمّد عاشق سلّمه الله از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت التیام مطالعه نمایند.

۱- «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكٍ مُقْتَدِرٍ»: القمر (۵۴)، آیة ۵۵.

الحمدلله على العافيّة و المسئول من الله تعالٰى أن يُديمَها لنَا و لكم و يجعل مآلنا و مآلكم قرّة عَيْنٍ و لذّةً عظيمةً في حظيرة القدس. أمّا بعد، فانّ لله تعالٰى سِرّاً عظيماً في خلقه، اَشارَ إليه في محكم كتابه، حيث قالَ «يَمحُوا الله مَا يَشَآءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهٓ اُمُّ الكِتٰبِ»[1]، و إنّ ممّا اثبته بعد انّ لم يك ثابتاً زيادة مدّةٍ في عمر رجلٍ تَعلقَتْ ببقائه العناية التشريعيةُ، وكنتُ قد أوْمَاتُ لكم إلٰى هذا السّرِّ في بعض الخلوات لكنّ المقصود الآن أنّ تِلكَ الزيادة لم يتعيّن قدرها و عسٰى أن يكون لها شأن بحسب تلك العناية و ماحصل الإذن في التفصيل فلذٰلك لم نُخبِر باكثر من ذٰلك، و الله اعلم بحقائقِ الأمور.

*

مکتوب ﴿ ۱۷ ﴾

به نام حضرت والد
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

الحمدلله تعالٰى على العافيّة و نسأل الله الكريم لنا و لكم عافيّة دائمةً و نعمةً مجلّلةً و لذّة النظر إلٰى وجهه الكريم في حظيرة القدس، و أنْ يُبَاركَ في انفسنا و أنفُسِكم و أولادنا و أولادكم و أنْ يَجعلَ تلك البَركة عامة شاملةً للأصحاب و الأحباب، آمين يا «رَبّ العٰلَمين»[2].

*

۱- «يَمحُوا الله مَا يَشَآءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهٓ اُمُّ الكِتٰبِ»: الرّعد (۱۳)، آیة ۳۹.

۲- «رَبّ العٰلَمين» در قرآن ۳۴ بار: الفاتحة (۱)، آیة ۲؛ المآئدة (۵)، آیة ۲۸؛ الانعام (۶)، آیة ۴۵، ۱۶۲؛ الأعراف (۷)، آیة ۵۴، ۶۱، ۶۷، ۱۰۴؛ یونس (۱۰)، آیة ۱۰، ۳۷؛ الشعرآء (۲۶)، آیة ۱۶، ۲۳، ۷۷، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴، ۱۸۰، ۱۹۲؛ النّمل (۲۷)، آیة ۸، ۴۴؛ القصص (۲۸)، آیة ۳۰؛ السّجدة (۳۲)، آیة ۲؛ الصّٰفّٰت (۳۷)، آیة ۱۸۲؛ الزُّمر (۳۹)، آیة ۷۵؛ المؤمن/الغافر (۴۰)، آیة ۶۵-۶۴؛ فُصّلت/حٰمٓ السجدة (۴۱)، آیة ۹؛ الزخرف (۴۳)، آیة ۴۶؛ الجاثیة (۴۵)، آیة ۳۶؛ الواقعة (۵۶)، آیة ۸۰؛ الحشر (۵۹)، آیة ۱۶؛ الحاقة (۶۹)، آیة ۴۳؛ التکویر (۸۱)، آیة ۲۹.

مکتوب ﴿ ۱۸ ﴾

به نام والد بزرگوار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در کشفِ معانی حدیث تهلیل و تسبیح

أحسن الله تعالٰى إليكم و اوصلكم إلٰى ما هو فوقَ الفوق. أمّا بعد، فقد وصلت الرقيمة و قد سألتم فيها عن قولهِ صلّى الله عليه و سلّم، من سبّح مِائةَ بالغداة و مِائةَ بالعشيّ كان كمن حجّ مِائةَ حجّة، و من حمدالله مِائةً بالغداة و مِائةً بالعَشيّ كان كمن حمّل على مِائةِ فرس في سبيل الله أو قال غزىٰ مائة غَزوةٍ، و من هلّلَ مِائة بالغداة و مِائة بالعَشيّ كان كمن اعتقَ مِائة رَقبةٍ مِنْ وُلْد إسمٰعيل عليه السلام. و من كبّرالله مِائة بالغداة و مِائة بالعَشيّ لم يأت ذلك اليوم احد بأفضل ممّا جاء بهٖ إلّا من قال مثل ما قال أو زاد على ما قال.

سِرُّ تخصيص كُلٍّ فضيلة منها بشيّءٍ دُون نظيره فأقول التسبيح يُناسب النفى و السلْب فشُبِّهَ بالحجّ لأنه يجبُ ما قبلَه و لأنَّ فيه مفارقة من الأهل و المال، و البلاد، و في المفارقة معنى من معانى النقص و النفى.

و الحمد يُناسب الثبوت فشُبِّه باحرازِ الغنائم و حيازِها لغزاء الكفّار و اعلاءِ كلمة الله و اثباتها، و التهليل يناسبُ طرد الغيرِ عن مستنّ الايثار فشُبّه باعتاقِ الرقاب لأنّ كلُ تعلّقِ القلْب لشيءٍ حبس و أسر و قيد، فاذا طرد الغير عن مستن الايثار خلص رقيقه من رقائق قلبه عن قيدٍ، فكانَ كأنّه أعتقَ رَقَبةً أو رِقاباً بقدرِ تأثيرِ الذكر في نفسهٖ و التكبير يُناسب العُلو و الارتِفاع في المكانة فكان ثوابه الامتياز التّام بينَ الأقران و ارتفاع منزلتهٖ من منازل اقرانهٖ و نُظَرائه، هذا و الحمدلله أولاً و آخراً و ظاهراً و باطِناً.

*

مکتوب ﴿ ۱۹ ﴾

به نام حضرت والد مدّظلّه

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در بیان سِرّ قول حضرت خواجه بیرنگ قُدّس سرُّه که در اینجا بوی بد می‌آید مگر کسی دعوت می‌خواند

الحمدلله و السّلام علی عبادهِ الّذین اصطفی. أمّا بعد السّلام.

حقایق و معارف آگاه **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی مطالعه نمایند که مکتوب بهجت اسلوب رسید. سِرّ آنچه در اسراریّه از خواجه بیرنگ قُدس سرّه منقول است که ایشان به مسجد فیروزی درآمدند و فرمودند که در اینجا بوی بد می‌آید مگر کسی دعوت می‌خواند، بعد تفتیش همچنان ظاهر شد (که) استکشاف نموده بودند. شکّ نیست که متوجّهین الی الله نسبتهای مختلف دارند. نسبتی که این طایفه علیه مُربّیِ قصد خود کرده‌اند، نسبتِ بی‌نشانی است. چون نسبت علمیّة که عبارت ازو نورِ طهارت و عبادت است در جنْب اُو اعتباری ندارد. چنانکه در رشحات[1] چندین قصّه بر این معنٰی دلالت می‌کند، بالاولٰی نسبت دعوة که کیفیّتی است سفلیّه. مقصود از آن تسخیر ملایکهٔ سفلیه است بجهت مقاصدِ دُنیویه از مال و جاه

۱- رشحات عین الحیات: از صفی‌الدّین علی متخلّص به صفی (م: ۹۲۶ ﻫ/۱۵۲۰ م) بن حسین بن علی کاشفی بیهقی، در احوال و سخنان خواجه عبیدالله احرار (م: ۸۹۵ ﻫ/۱۴۹۰ م) و مناقب بزرگان سلسلهٔ نقشبندیه در یک «مقام» و سه «مقدّمه» و یک «خاتمه» در سال ۹۰۹ﻫ/۱۵۰۳م نگاشته است (فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد، تغلق‌آباد، دهلی‌نو، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، نشر اول زمستان ۱۳۷۷ ﻫ ش/۱۹۹۹ م، ص ۳۲۵).

به مراتب فروتر از آن خواهد بود. اگر از آن به بوی بد تعبیر کنند چه دُور ـ و این در صورتی است که دعوتِ ملایکۀ سفلیه باشد و اگر دعوت خبیثانِ جِنّ بوده است و این معنٰی در نفس او متشبّح شده باشد هرچند به ظاهر در مسجد نشست و برخاست کرده. فلا سؤال و لا اشکال. و السّلام و الاکرام.

*

مکتوب ﴿ ۲۰ ﴾

به نام والد کاتب حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در جواب اسولۀ ایشان از سرِّ اقوال شیخ اکبر قدس سرّه

الحمدلله و السّلام علی عبادہِ الذین اصطفٰی، امّا بعدَ السّلام عزیزالقدر برادرم **محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی مطالعه نمایند.

سرِّ قولی چند از اقوال شیخ اکبر در رسالۀ ما یعول علیه و لایعول علیه استکشاف نموده بودند. هرچند شرح آن اقوال بسطی می‌طلبد که وقت گنجایش آن ندارد، لیکن مَا لَایُدرِكَ کُلّه لَا یُتْرَكْ کُلُّهُ منظور نظر است. قوله قدّس سره، کلّ خطاب اِلٰهی یکونُ معَه مشاهدة لَایَعُول علیه و لا علی المشاهدة آنچه فقیر از این سخن می‌فهمد آن است که این به نسبت برزۀ ثالثۀ تجلّی اعظم است که صورت مثالیه است. این بیتِ مشهور مصداق قال و حال اوست:

تو از تمکین، من از حیرت نه ایمای نه تقریری
بدان ماند که هم بزم است تصویری به تصویری

پس حالِ عارف به نسبت این برزه از دو کیفیّت بیرون نیست. یکی اتّصال که سرِّ به ادراک آن فائز شود و روح اوّلاً نفحاتِ الفت از آن استشمام نموده،

آخراً در آن به پیچید و با او درآمیزد ـ و در این صورت لامحاله عقل و قوای او بیکار شده باشد و خطاب که شعبه‌ای از قوای عقلیّه است گنجایش ندارد. دیگر هبوط از اتّصال پس سرِّ رنگی از خود به عقل حواله کند و روح اُنسی به طبیعت فرستد. در اینجا مخاطَبات و مُسامَرات به ظهور خواهند رسید و مراد از آن احادیث نفسی است که از همین دو کیفیّت متولّد شدند.

مثل آنکه حدیث نفس به خاطر رسد که گویا محبوب او می‌گوید: **أنت محبوبي** و **أنتَ خلاصةُ عالمِ الكَون** و **نَحْوَ ذٰلك** و اینجا گنجایش آن نیست که اتّصال بوده باشد که اتّصال حیرتِ صرف است و رنگین شدن است **لاغير**. پس شخصی که او را خطاب و مشاهده هر دو ظاهر شده است تصرّفِ خیالِ اوست، بر مشاهدهٔ او اعتماد نتوان کرد و نه بر خطاب او، زیرا که معلوم شد که سِرِّ رنگی به عقل حواله نکرد و نه روح اُنسی به طبیعت فرستاده پس مجرّد حدیث نفس است ولا اعتداد به. قولُه قدّسَ سرّه، **كُلّ اعتبارٍ لايَردّك من الحقّ إليكَ لايَعُول عليه و كُلّ اعتبارٍ يُخرجك منكَ إلى الحقّ لايَعُول عليه** معنیِ اعتبار آن است که آیتی یا حدیثی بشنود و از معنی تحت اللّفظ وی انتقال کند به معنیِ دیگر که مدلول آن نیست به اعتبار وضع بلکه علاقهٔ انتقال جرِّ بعض حدیثِ نفس بعض را باشد. چنانکه هر کسی بر خود تجربه می‌کند که از یک حدیث انتقال می‌کند به حدیثِ دیگر بغیر علاقهای مشهور، مثلاً قصّهٔ موسیٰ علیه‌السلام و فرعون شنید و انتقال کرد به آنکه نفس را چگونه کسر باید کرد و نور حقّ که به منزله موسیٰ علیه‌السلام است چگونه زجر نفس می‌کند و چگونه آیات باهرات مثل عصا و ید بیضا اظهار می‌نماید، **إلىٰ غير ذٰلك** و این حدیث نفس و انتقال از بعض به بعض شخصی را که فکرِ خود را به جانبِ علوم

معاملات یا مکاشفات مصروف ساخته زود میسّر می‌گردد و آن مثل شعر و لطیفه گویی بیش نیست تا آنکه دو شرط به او مقرون نباشد، چون این دو امر با او مقرون شد از تعلیمات الٰهیّه گشت.

شرط اوّل آن است که بداند که از جانب حقّ مُفاض است مثل سایر الهامات، و قوّةِ فکریّهٔ او را دخل نیست و إلیٰ هذا المعنی أشار الشیخ حیثُ قال **کُلّ اعتبارٍ لایَردّك من الحقّ إلیكَ لایَعُول علیه و کُلّ اعتبارٍ یُخرجك منكَ إلی الحقّ لایَعُول علیه.**

شرط ثانی آن است که این انتقال ارهاص حال اتّصال و عدم و مانند آن نباشد زیراکه چون حال بر آدمی فرود می آید قوای علمیّهٔ این شخص قبل از استقرارِ حال رنگی از آن قبول می‌نماید و به وفق همان حال احادیثِ نفس او می‌گردد و این اعتبار نیست بلکه ارهاصِ آن حال است به ضرورة حالی در نفس خطور نموده چنانکه در عادت جایع حدیث در اطعمهٔ لذیذه می‌کند و عطشان اکثر حدیثِ نفس او در اشربهٔ لذیذه می‌باشد و عزب حدیث نفس او در محاسن نساء و صُور مجامعه است و به مجرد آنکه جایع طعام خورد و عطشان آب نوشید و عزب متزوّج شد آن خطرات فرو می‌نشینند. همچنان غضب و خجالت و غیر آن بعض احادیث را به جوش می آرد و همچنین احوالِ الٰهیّه خواطر را می جنباند و وی مشابهٔ فکر است در جلبِ حدیث نفس و در آن که سبب وجود او امری است از امورِ عادت نه تعلیمِ الٰهی از قبیل تدلّی و همین شرط شیخ اشاره فرمود: **حیثُ قال کُلّ اعتبارٍ لَایَردّك من الحقّ إلیكَ لایَعُول علیه و کُلّ اعتبارٍ یُخرجك منكَ إلی الحقّ لایَعُول علیه** این است آنچه الحال به تحریر آن میسّر شد. و السلام و الاکرام.

*

مکتوب ﴿ ۲۱ ﴾

به نام حضرت والد بزرگوار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در کشف اسرار بعض آیات قرآنی

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر برادرم میان **محمّد عاشق** سلّمه الله. از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیّة و المسئول من الله تعالٰی أن یُدیمَهَا لنا و لکم بفضلهٖ و کرمهٖ**. آمین.

امّا بعد، خدای تعالٰی در دو سوره از قرآن عظیم، فرق بیان می فرماید در ابرار و مقرَّبین، در سورۀ هل أتٰی، چشمۀ کافور و چشمۀ زنجبیل اصالةً برای مقرّبان مقرّر می‌فرماید و شرابی که مزاجِ او کافور و زنجبیل باشد برای ابرار می‌دهد و در سورۀ مُطفِّفِین چشمۀ تسنیم برای مقرّبان مقرّر می‌فرماید و شرابی که مزاج او تسنیم باشد برای ابرار می‌دهد.

فهل تَدری ما السِرُّ في ذٰلك، اِعْلَمْ أنَّ الکافور عینٌ طیّبة الرائحة لامرارةَ في طُعمها، وهيَ صورة کمالِ قوّتِهم العقلیّة المتوجّهة إلی الرحمٰن الواصلة إلی الإیقان بما یجب بهٖ الایمان علی وجه، یصیر به الغیب من باب العیان، و الزنْجَبیل عَینٌ طُعمُها حرّیف في تلك الحرافة لذّةٌ عظیمةٌ و لا رائحةَ لهَا وهيَ صُورة کمال قُوّتهم العملیّة المتوجهة إلٰی کسر النفس البهیمیّة و مناقضة هواها یجدون في ذٰلك لذّة مع مرارة فالمرارة و لذع اللّسان لانکسارِ النفس و لشدّة یُقاسُونها في ذٰلك و اللّذّة لغلبة النفس الملکیّة، و أمّا کون الکافور طیّبة الرائحة دونَ الزنْجَبیل، فلِأنَّ القوّة العقلیّة إذا حصل لها الکمال ینْدرج في ذٰلك انکشافُ الجبروت ولو اِجمالاً و ذٰلك غیب قائم بوصفهٖ

الشهادی کما أنّ الرائحة الطيّبة غيبٌ قائم بالجسم و ليس ذٰلك القوّة العمليّة، و أمّا التسنيم فعينٌ عالي المرتبة لايُوصَفُ برائحةٍ ولا بطُعمٍ، لأن التسنيم مشتقٌ من السّنام، و السّنام اعلى مَا يكون في البعير و العالي في المرتبة ما يظهر فيه الغيب و يتجلّى فيه أمرٌ يناسبُ اللّاكيف كالملاحة الناشية من تناسبِ الأعضاء دونَ اللّون و غيره، وهي صورةُ الجزءِ الجَبروتي المُودّع في باطنِ باطنِ النفسِ النّاطقه ومِن سُنّة الله تعالٰى في عالم الجنان أن كلّ كمال حصل في النفسِ فله تِمثالٌ في كلّ نوعٍ من الإرتفاقات من الشراب و الطعام و غيرِهما. فلمّا ظهر صورةُ الكمال في نوعِ الشراب وجب أن يجعل القوّة العقليّة و العمليّة و الجزء الجبروتي لكلّ واحدٍ منْها صورة و هذا اصلٌ أن انكشف على العارف، عرف جزاء كلّ عملٍ و لما كان لكلّ نوع من الأعمال المقرِّبة و الأعمال المُبعِدة ميلٌ إلٰى عالم الملكوت و الشياطين، و لعالم الملكوت مَيلٌ إلٰى المبدأ الفيّاض، الذى هو اوّلٌ سلسلة الوجود، و لعالم الشياطين بُعدٌ في الغاية من المبدأ الفيّاض، و كلّ شيءٍ له ميلٌ طبيعيٌ إلٰى شيءٍ فهو مندرجٌ في ذٰلك الشيء، الذي مَال إليه اندراجاً طبيعيّاً، وجبَ أن يكون للأبرار كتابٌ يُكتبُ فيه اسمائهم أي ينطبع فيه صُوَرُهم من حيثُ أنّهم عملوا الأعمال المقرِّبة و يُوضَعُ هٰذا الكتاب في جانبِ الأعلى من الملكوت الذي يلي الجبروت، وهو قوله تعالٰى «كَلَّآ إِنَّ كِتٰبَ الأَبرارِ لَفِي عِلِّيِّينَ ۝ وَمَآ اَدرٰكَ مَا عِلِّيُّوْنَ ۝ كِتٰبٌ مَّرْقُومٌ ۝ يَشْهَدُه الْمُقَرَّبُونَ ۝»[1]، و ذٰلك لأن الكتابة صورة اجماليّة للشيء الذي يُكتب، وجبَ أن يكون للفُجّار كتاب يُكتب فيه اسمائهم أى ينطبع فيه صُوَرهُم مِن حيثُ أنّهم عملوا الأعمالَ المُبعدة، ويُوضع هذا الكتاب في الطرف الآخر من الظلمات الواقع في غايةِ البُعد مِن مبدأ الفيّاض، وهو قوله تعالٰى:

۱- «كَلَّآ إِنَّ كِتٰبَ الأَبرارِ لَفِي عِلِّيِّينَ ۝ وَمَآ اَدرٰكَ مَا عِلِّيُّوْنَ ۝ كِتٰبٌ مَّرْقُومٌ ۝ يَشْهَدُه الْمُقَرَّبُونَ۝»: المطفّفين (۸۳)، آية ۲۱-۱۸.

«كَلَّآ إِنَّ كِتٰبَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ ○ وَمَآ أَدْرٰكَ مَا سِجِّيْنٌ ○ كِتٰبٌ مَرْقُومٌ ○ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِيْنَ ○»[1].

و لهٰذا المعرفة شأن عظيم، نَرجُوا من الله تعالٰی أن يفتحَه عليكم و يكفيكم هذا القدر للتّنبيه. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۲۲ ﴾

به نام والد بزرگوار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در تعبیر رویای خواجه محمّد امین که در حق حضرت والد و معارف آگاه شاه نُورالله سلّمهُما الله تعالٰی دیده بود

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر برادرم میان محمّد عاشق سلّمه الله تعالٰی از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه، بعد از سلام مطالعه نمایند. الحمدلله تعالٰی علی العافيّة و نسأله العافيّة المجلّلة لنا و لكم. آمین.

امّا بعد، خواجه محمّد امین در این ایّام در باب شما و در باب میان نُورالله مبشّره‌ای دیده، حاصلش آنکه شما هر دو و خواجه محمّد امین در فضای دلکشای رسیده‌اند که نام آن امام الحرمین است و آن بقعه مزار جدِّ شما است، حضرت شیخ محمّد قُدّسَ سرّه و بعض اسلافِ میان نُورالله نیز در آنجا مدفون است. از آنجا نِعَم عظیمهٔ بی‌کیف برای شما آورده‌اند و نصیبِ شما زیاده‌تر شد از نصیب میان نُورالله و صاحبِ رؤیا می‌داند که

۱- «كَلَّآ إِنَّ كِتٰبَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ ○ وَمَآ أَدْرٰكَ مَا سِجِّيْنٌ ○ كِتٰبٌ مَرْقُومٌ ○ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِيْنَ ○»: المطفّفین (۸۳)، آیة ۱۰-۷.

سببِ تخصیصِ هر دو شما به این نعم عظیمه انتسابِ شما است به صاحبِ آن بقعه از جهت بُنوّة، بخاطرش می‌گذرد که برای فرزندان این همه نعم فراوان می‌دهند. دیگران را کی این قسم میسّر می‌آید. بعد از آن صاحب رؤیا از میان نُورالله پرسید که وجهٔ تسمیّه این بقعه به امام الحرمین چیست؟ گفتند بعض کبار اجداد ما به حج رفته بود و به امام الحرمَین ملقّب شده، چون در این بقعه مدفون شد این بقعه را همین نام خواندند. بعد از آن صاحب رؤیا بیدار شد و حلاوتِ آن رؤیا در مُدرکه‌اش چندان اثر کرده بود که تا دیری به غایت منبسط و منشرح ماند. انتهی کلامه.

آنچه از تعبیر این رؤیا بخاطر فاتر ریختند آن است که امام الحرمین کنایه از مجتمع ارواح مقرّبین است و شما هر دو را از آن مقام نصیب وافر رسیده، و این نصیب از جهت بُنوّة معنویّه است، خواه مقرون به بُنوّة نسبیه باشد یا نباشد و بُنوّة معنویّه عبارت از آن است که این شخص وَکر فیض آن ارواح گردد و آن ارواح او را به مثالِ خویش در عالمِ شهادت دانند، و کعبه عبارت از تجلّی اعظم است ـ و اینکه گفته شد که بعض اسلاف به کعبه رفته بود یعنی به تجلّی اعظم متّصل شده بود، و این که گفته شد که آنجا به امام الحرمین ملقّب شده یعنی پیش تجلّیِ اعظم حَظْوتی (حظِّ) وافر یافت و اینکه گفته شد چون اینجا مدفون شد، نام بقعه امام الحرمین مقرّر کردند. یعنی به سبب اتّصالِ حقیقت ارواحِ ایشان به تجلّی اعظم برکتی عظیمه به اجساد و اشباحِ ایشان رسید. بالجمله رؤیای صادقه است. دلالت می‌کند بر یافتنِ نصیبِ وافر از اُویسیتِ ارواح به طوری که آن را به بُنوّةِ معنویّه تسمیه کردیم. و الحمدلله أولاً و أخراً و ظاهراً و باطناً.

*

مکتوب ﴿ ۲۳ ﴾

به نام حضرت والد مدّظلّه

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در جواب سؤال ایشان از قولِ شیخ اکبر ﷺ کلّ حسدٍ لاینتج همّة فعّالة الخ

احسن الله علیکم و أوصلکم الله تعالٰی الٰی ما لا عینٌ راءَتْ و لا اُذنٌ سمعت و لا خطرَ علٰی قلب بشر بفضله و کمال کرمه.

امّا بعد، از کلمۀ شیخ اکبر ﷺ **کلّ حسدٍ لاینتج همّة فعّالة لایَعُول علیه** سؤال کرده بودند، معنی این کلمه آن است که گاهی در قلبِ عارف غضبی و حُبّ انتقامی که صورتِ او صورتِ حسد می‌باشد، القا می‌فرمایند و وی مانند اناء مُنثلم مظهر ارادۀ الٰهیّه می‌گردد، و این عارف در این مقام جارحه از جوارح الٰهیّه می‌باشد و هیچ لوثی از قتل یا هتک آن شخص بر نمی‌دارد، بلکه غایتِ کمال اوست و گاهی بر بعض اذهان دواعیِ غیرت و حسد از مَمَرِ قوای نفسانیه جوش می‌زند و آن را در رنگ داعیۀ الٰهیّه می‌پندارد و در غلط می‌افتد.

شیخ اکبر که از متمکنان است در اینجا قاعده می‌نهد که به آن فرق کرده شود در میانِ قبیلین، می‌گوید اگر داعیۀ حسد و غیرت برخواست و صورتِ انتقام در خارج متحقّق نشد این علامت آن است که این شخص در این داعیّه جارحه از جوارح الٰهیّه نبوده است و اگر در خارج متحقّق شد لیکن احساس نکرد که این کار همّتِ اوست این صورت نیز از این قبیل نیست بلکه در ملکوت صورة انتقام مُمثّل شده بود و چون لوح نفسِ او صفای داشت در رنگ منامات و واقعات این صورت مُمثّله را قبول نموده، اگر عقلِ او پیش دستی کرد مجرّد خاطر یا منام خواهد بود و اگر قلب او پیش دستی کرد، داعیۀ

انتقام همّت گماشتن ظاهر خواهد شد. نه جارحه از جوارح الٰهیّه شده است و اگر احساس کرد که همین همّت او در عالم خوض نمود و صورت آن فعل بروی کار آورد جارحه است از جوارح إلٰهیه و الفرقُ دقیقٌ فعلیكَ بالتّأمّل.

و از کلمۀ شیخ المکانُ إذا لم یکن مکانه لا یَعُول علیه نیز استفسار کرده بودند، معنی آن آن است که اگر شخصی را مقامی رفیع به سبب توجّه عارفی یا به سبب انطباع کیفیّت نفسانیّه او در نفسِ این شخص داده باشند، بر این کیفیّت اعتماد نباید کرد و او را از متمکنانِ این مقام نباید شمرد. مثلاً شخصی به حضور عزیزی نشست و غَیْبتِ کلّی به حاصلش شد او را نتوان گفت از اهل غَیْبت است تا آنکه بغیر توجّه و توسّط احدی به سبب نفسِ ناطقۀ خْود یا به سببِ عینِ ثابتۀ خود، این معنی حاصلش شود، این است آنچه در معنیِ این هر دو کلمه حاضر شد: و «العلم عند الله»[1] تعالٰی بقیة الکلام آنکه تمام سال در همین خیال می‌گذرد که در چلّۀ رمضان با دوستان جانی گذرانیم و بیاسائیم، به هر کیف خود را معاف نباید داشت. خدا تعالٰی راه را سهل خواهد گردانید. امیدواری از فضل بی‌غایت او همین داریم. دل از مخاطبات شما هرگز سیر نیست و نبوده است و نخواهد بود، لیکن چه کنیم در این اوقات اتّفاق رفتن قاصدان در عین وقتِ درس تعطیلین افتاده تا وقت شب خبر رفتن رسید و طاقت نوشتن نیافتیم. و الله تعالٰی یعلمُ السّرّ و الاعلانَ. شادیِ برخوردار مبارک باد. خدای تعالٰی نعم ظاهره و باهره ساعت بعد ساعت متزاید و متضاعَفْ کناد. قصد فقیر برای دیدن شما در همه احوال مستمر است، و اگر تقریبی این قسم روی دهد مؤکدتر می‌گردد. امّا چه توان کرد تجری الرّیاحُ بِما لا تَشْتهی السُفُن.

۱- الاحقاف (۴۶)، آیة ۲۳؛ المُلك (۶۷)، آیة ۲۶.

تفاصیلِ احوالِ ظاهره ما را خوب می‌دانند. حرکت بسیار صعب می‌شود. معذور باید داشت.

*

مکتوب ﴿ ۲۴ ﴾

به جانبِ قدوهٔ علمای راسخین شیخ الحرم المدینة المطیّبة

الشیخ ابوطاهر الکردی المدنی قدّس سرّه

از حرمِ مکّه ارقام فرموده بودند

بعد رفعِ تحیّات لاتّزال منها روائح اخلاص عابقةً و فائحةً، و اهداء دعوات لاینفكُ عنْها نَسائم قبول القبول غاديةً و رائحةً، من عبدٍ ضعیف اِسترقَّه جمیلُ اللّطیف و جزیلُ الامتنان، وصَبَّ و لَفَّ ساقَه عظیم الحسن و عمیمُ الاحسان.

اخذتمُوني مِني في مُلاطفةٍ   فلستُ أعْرف غیرَ ما قَد عرفتُكم

إلٰی حضرةِ مَنْ تقاصرت الألسنة و التعبیرات عن وصفِ کمالهِ و تضایقتِ الأسالیبُ و التحریراتُ عن نَعتِ جَمالهِ فالمُطري في مدحتهِ اعجمُ قاصرٌ و المُفرِطُ في تفْریطهِ مُفَرِّطٌ فاترٌ:

و علی تفنُّنِ واصفیه بوصفهِ   یفنی الزمان وفیه مالم یُوصَف

شیخنا و مخدومنا وقدوتنا و مولانا الأکرم الأفخم الأجلّ الأبجل ادامَ الله تعالٰی بإدامةِ ایّامهِ حیوٰة علومِ الدّین و ابقٰی مهجتها و خلّد بتخلیدِ عهدهِ رونق معارف الحقّ و بهجتها، فإنّ هٰذا المستمد بتوجّهاتِکم العالیة و المعتمد علٰی دعواتِکم المُستجابة، وصل إلٰی مکّة زادَها الله شرَفاً و تعظیماً مأموناً عن جمیع المخوفات سالماً عن جمیع المکروهات، أللّهُمّ إلّا ألم فراقکم الّذي لاصبر علی صبْرهِ إلّا کصبْر المَصْبور ولا

مصانعة معه إلّا کمُصانعة المغلوب المقهور:

و الله لوحلفَ العُشّاقُ أنّهم قتلٰى مِن الحُبِّ یومَ البَینِ ما حنثُوا

و إلی الله المُشتکیٰ و هو المستعان و هو العالم بالأسرار و الاعلان. و المسئول منکم الدعاء في الأوقات المرجوءة و طلب الخیر في الوٰردات المخبوءة، و الحمدلله أوّلاً و اٰخراً.

*

مکتوب ﴿ ۲۵ ﴾

به نام

شیخ أبوطاهر کردي مدني قدس سره

از مکّه معظّمه بقلم آمده بود

لازالتْ شآبیب الرّحمة و البرکات مُنهَمِلَةً و مُنْسجمَة و سحائب العنایات و الکرامات مُمطرةً و مُستدیمةً علی الصقعِ المَحفوف بالبَررةِ الکرامِ الموصوف بالَمجدوفقَ ما یذکر بالکلام جنابُ مَنْ أُجِلُّه مِن أن أذکرَه بصریح اِسْمهٖ و استغنی من ذٰلک بتعینه بعلامتهٖ و وسمهٖ:

و مِنَ العجائب اَنْ اَفُوهَ بذکرهٖ و لقد اَغارُ بِاَنْ یمرَّ بخاطری

و من اَجدُه في خلدي حاضراً فلا یغرب عنّي محیاهُ و لا یغیب ألیفه في بصري متمثلاً فلا یُصیبنی فَقْدُه و لایُریب.

حضرة شیخنا و قدوتنا و مولانا الأکرم و الأفخم الأجلّ و الأبجل:

بقیتَ بقاءَ الدهر یا کهف أهلهٖ و هذا دعاءٌ للبریّة شاملٌ

أمّا بعد، فهذا المستمد بتوجّهاتکم المُعتمِد علی دعواتِکم یحمدالله تعالٰی إلیکم في جمیعِ الأمور ظاهرِها و باطنِها و یَشکر لدَیکم نعمه التي لاتُحصٰی عددُها، و لایُحصَر مددُها

من جملتها صَومُ رمضان بمکّة المبارکة و اعتکاف العشرة الأخیرة في المسجد الحرام، و لقد حدّثني الشیخ عمر مینا خادم بیت الله سَرّه الله کما سَرّني أنّه هیّئا داراً لنُزولکم في الحجّ و ینتظر قُدومَکم في أیّام العجِّ و الثجِّ:

فساغ لي الشراب و کنتُ قبلا   اکَادُ اَغَصّ بالَماء الفُراتِ

حقّق الله تعالٰی هٰذهِ الأمنیّة منّا و منْه، اِنّه علٰی کُلّ شیءٍ قدیر، و باجابة الدعاء جدیر، و نسأل منکم الدعاء بالسّلامة في السفر و الاقامه و بعافیّة لا بلاءَ بعدها و برحمة لاسخْط بعقبِها. و السلام و الاکرام.

*

مکتوب ﴿ ۲۶ ﴾

به نام

شیخ أبوطاهر کردي مدني قدس سرہ

تحیّاتٌ أصولُها ثابتةٌ في الأرض المحبّةِ الخالصة و فُروعُها في السماء، و دعواتٌ دعائمُها مُستقرّةٌ في محتد الرحمة الخاصّة و سُقوفها أعلی العُلیا، یَرْفَعُها احقر الخلیقة و مَن لیس بشیءٍ في الحقیقة إلی الصقع المَحفوف بالملائکة، الملتمس للتسبیح و التمجید و الجناب الموصُوف بلایشقی جلیسُهم و إن کان استوجب الطرد و التبعید، دائرة مرکزِها عروة الوُثقیٰ لاانفصام لها، من تمسّك بها هدی إلی صراطٍ مستقیم، و محفله شابهه حبل لا انقطاعَ له. من اعتصم بهٖ اَدّاه إلی سَنَنِ السُنَن و النهج القدیم:

لایدرك الواصف المطری خصائصه   واِن یّکن سابقاً في کلّ ما وصفا

شیخنا و قدوتنا و مخدومنا و مولانا الأکرم الأفخم الأجلّ الأبجل اَدام الله تعالٰی المجد بین بُردیه و خلّده کهفا لمن لاَزَمه و اعتمد علیه. أمّا بعد، فإنّ المستمد بتوجهاتکم

المعتمِد علیٰ دعواتکم یشکر إلیکم الله تعالیٰ علی نعم ظاهرة و باطنة لاتُحصیٰ وَ یحمد إلیکم علیٰ زوارف عوارف لاتعَدُّ و لاعدّها یُرجی، و یسأل منکم الدعاء لمزیدها و لاستدامة قدیمها و جدیدها. و السّلام و الاکرام.

*

مکتوب ﴿ ۲۷ ﴾

به نام
یکی از عزیزان
اصدار یافت

أخي ملازمة العلماء غنمٌ و مجالَسة الرعاءِ غرمٌ، الله الله في مواظبة طاعاتهِ و الاهتمام بعباداتهِ، اِعْلَم أنّ الملاعَبة لاتورثُ إلّا حسرةً و أنّ المفاکهة لاتُخلِفُ إلا قسوةً، إیّاك و اضاعةَ الأوقات في الدعة و البطالات إلامَ تنکص علی عقبیك و لا تَتّمُ بما بینَ یدیك، و احسنُ النّاس مَنْ إذا سمع وعٰی و حققَ مَا ادعیٰ.

*

مکتوب ﴿ ۲۸ ﴾

در مواعظ و نصایح برای محبّان
ارشاد فرمودند

إنّ الزمان قد تغیّر و إن المَشرب قد تکَدَّر و لیس کلّ من تزیّاً بزيّ المسلّمین مُسلِماً، و لیس کلّ ما یَدَّعیه الانسان لنفسهِ مُسَلَّماً، فایّاكَ و خمسة اصناف من النّاس فانّهم في الحقیقة، بمنزلةِ النَسنَاس.

صوفیٌ شاطحٌ یَحتال لرفعِ التکلیف و لایقفُ في مجاری أمرهٖ عند التوقیف، و معقولي مجادلٌ یثیرُ فتنةَ الشکوكِ و الأوهام و لاینقاد بقیاد العزیز العلاّم، و فقیه مُخرّجٌ یستطیبُ التخریج علی أقوالِ أئمّةٍ و لایتبع ما افصحه النّبي صلّی الله علیه و سلّم لِاُمّتهٖ.

و زاهدٌ مُتقشّف یتشدّد في دینهٖ کانّ التّرخُص لیس في جرینه. و غنيٌ طاغٍ یتکلّف زيّ الأعاجم و یتداخل في مُضاربة الجماجم.

*

مکتوب ﴿ ۲۹ ﴾

به نام سیادت پناه

میر عبدالله قاری رحمه الله

سیادت و نقابت مرتبت فضایل منقبت **میر عبدالله قاری** سلّمه الله، از فقیر ولی الله عفی عنه بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند.

الحمدلله علی العافیّة والمسئول من جنابهٖ عافیّتکم في الدّنیا و الآخرة، مدّتی برآمده که احوالِ خیریتِ مآل ایشان نخواندهایم. دل نگران است. خلاصهٔ کلام آن که سلامتِ لطیفه انسانیه که موقوف بر اشتغال قلب به یادداشت و جوارح به وظایفِ طاعات است بر سلامتِ معاش و سلامتِ بدن مقدّم باید داشت. قبلهٔ همّت، سلامتِ لطیفهٔ انسانیه باید ساخت و سلامتِ معاش را به قدر ضرور باید پرداخت. **و الحمدلله أوّلاً و أخراً.**

*

مکتوب ﴿ ۳۰ ﴾

به جانبِ حضرت والد بزرگوار دام مجده

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حیّانَا الله تعالٰی بتحیّة اکرامهٖ في الدّنیا و الآخرة و حیّاکم، و جمعنا في حظیرة القُدس معَ مُقرّبي حضرتِه إیّانا و إیّاکم، اَلْعِلمُ نقطة کثَّرها الجاهلون أی علم التصوّف هو التوجّه إلی الحقیقة الفردانیة صارت کثرة الاستعدادات الغاسقة الناشیة من تخالیط الصور و المواد و الحالات المتعاقبة الواردة علی النفوس یوماً فیوماً إلٰی یومِ المعاد و المیعاد متکثّرةً مختلفةً لاتُحصٰی و اِختلافاً لاتستقصی، و الحمدلله تعالٰی أوّلاً و آخراً و ظاهراً و باطنا.

*

مکتوب ﴿ ۳۱ ﴾

در جواب سؤالات حضرت والد بزرگوار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

ارقام فرمودند

حیّانا الله تعالٰی بالطافهٖ و حیّاکم و اوّانا فی حظیرة القُدس و أوّاکم.

امّا بعد، نوشته بودند که اگر شخصی بعض اولیا را که به‌کمال تشرّع ظاهراً و باطناً موصوف باشند در لباس غیر مشروع یا در وضع غیر مشروع بیند، سِرّ در این امر چه خواهد بود، حالانکه رأیی به حلیهٔ شرع آراسته

است. باید دانست که رؤیای واحد به حسبِ خصوصیّة احوال تعبیرهای مختلف دارد، و حکم کلّی در این باب راست نمی‌آید. گاهی باشد که خیال از بعض اوضاع معنی اجمالی که مستصحب آن به حسب عادة زمانه و بَلد باشد انتزاع کند و آن را وَکر این معنی اجمالی سازد، مانند آنکه شخصی پیش من تقریر کرد که حضرت مرتضیٰ را رضی الله عنه در صورت سپاهانِ این زمان قصیراللّحیة وافرَ الشّوارب دیده است و این وضع صورة شجاعت و پهلوانی است به حکم عادتِ زمانه، و گاهی باشد که در این رأیی به حسب بعض جهات نقصانی باشد. هر چند به صفت صلاح در اکثر احوال متصف باشد. در منام روحِ بزرگی را به همان صفت بیند و این روح در این رویا به منزلهٔ آیینه باشد آن صورت را. چنانکه نقل کنند که شخصی آنحضرت را صلّی الله علیه و سلّم مریض دید و تعبیر رؤیا ضعفِ عقیدهٔ او بود به نسبت شرع، و گاهی باشد که در طریقهٔ این عزیز فتوری راه یافته باشد. رأیی آن فتور را در شخصِ همان عزیز ببیند مانند آنکه شیخ صدرالدّین قونوی آنحضرت را صلّی الله علیه و سلّم مرده دید و تعبیر او انقراضِ خلافت بنی‌عبّاس و ظهورِ فتنهٔ چنگیزیه در آفاق بوده است، و گاهی باشد شُرب خمر و مستی کنایت از جذبه‌ای باشد و مانندِ آن، و گاهی آن صفت در اقارب آن شخص پدید آید، مانندِ آنکه در شرح السنة مذکور است که اگر شخصی در خواب بیند که با بعض محارم خود نکاح کرده است، تعبیر او نکاح باشد با بعضِ نساء که با آن محارم قرابتی یا رابطه دارند. بالجمله به یکی از این محامل فرود باید آورد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۳۲ ﴾

در جواب سؤال حضرت والد

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

از معنیِ حدیث: ألاَ أستحي [من رجل] مِمّن تَسْتحي منْه الملائکةُ

أو کما قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر برادرم **میان محمّد عاشق** سلّمه الله.

باقضی مراداتِ خود فایز بوده از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیّة.**

رقیمۀ کریمه رسید و سؤال که در حدیث **ألا أستحي ممّن تستحي منه الملائکة** نوشته بودند. باید دانست که این حدیث صحیح است و حَیا در لُغت انحجام نفس است از مقتضیات نفس شَهْویه و نفس سبیعه نزدیک اجتماع اسباب آنها، به سببِ تمسّک به حبلِ متینِ ایمان. **یُفسّر ذٰلك قوله صلّی الله علیه و سلّم من استحيٰ من الله حقّ الحیاء فلیحفظ الرأس و ما وعیٰ و لیحفظ البطن و ما حویٰ**[1] و این حیا در حضرت عثمان رضی الله عنه به وجهِ اکمل محقّق بود. لهذا نزدیک وفورِ مقتضیات غضب و شهوت از امضای آن بازماندند ـ و از ایشان منقول است که به زِنا و شُربِ خَمر در جاهلیّت نیز مرتکب نشده‌اند، و در وقتِ شهادت صبری عظیم از ایشان به ظهور رسید و استحیای ملایکه عبارت است از ترکِ مؤاخذه بر زَلاّت و مانندِ آن، و کسی که صفتِ حیا به کمال دارد اگر زلّتی از وی به وجود می آید ملایکه از کتابت آن و مؤاخذه

۱- من استحيٰ من الله حقّ الحیاء فلیحفظ الرأس و ماوعیٰ و لیحفظ البطن و ما حویٰ (ترمذی).

بر آن حیا می‌کنند. «جَزَآءً وِّفَاقاً»[1] لما ارتَسخَ نفْسَه من الانجِجام عن مَظانِّ هذه الأمور. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۳۳ ﴾

به جانبِ جامعِ الفضائل

مخدوم معین‌الدّین تتّوی (سِنْدِهی) رحمه‌الله

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم[2]

خدای تبارک و تعالٰی ذات با برکات آن عزیزالقدر، جلیل المقام، الفائز بالقدح الاعلٰی و النصیب الأوفٰی من مقاماتِ الکرام، قدوةُ العلماء الراسخین، اُسْوة.الکبراءِ المحقّقین را به مراداتِ عظیمه که مقتضای همّتِ عالیه و نهمتِ سامیهٔ آن نادرةالآفاق است فیروز و بهره‌مند داشته باعثِ هدایت کافّهٔ خلیفة الله و حامل رُشد سایر افرادِ نوع خلیفة الله گرداناد، به حرمت النّبی و آله و صحبهِ الامجاد صلّی الله تعالٰی و سلّم علیه و علیهم.

امّا بعد، مرفوع از این فقیر بعد اُلوفِ ادعیه و تحیّات و صنوفِ اَسلمه و تبریکات آنکه نامهٔ گرامی بعد انتظارِ بسیار ورود فرمود و احوالی که عواقب آنها إن شاءالله خیر است اظهار نمود. هر چند فقیر در اکثر احیان خیر و عافیت جویان و دعا به ظَهْرالغیب گویان می‌باشد، امّا به حسبِ ظاهر به سبب قلّت قاصدان و عدم اطّلاع بر قصدِ ایشان از نوشتن اخلاص نامها

۱- «جَزَآءً وِّفَاقاً»: النّبأ (۷۸)، آیة ۲۶.

۲- علاوه بر سورهٔ التّوبة (۹) در آغاز هر سوره (۱۱۳) و النّمل (۲۷)، آیة ۳۰.

مقصر است. محبّتی که در دل نشسته است از وصمهٔ تغیّر و تبدّل دور است و ارسال رسایل و ترکِ آن نزدیک اُو مساوی است. امیدوارم که تابه محض فضلِ بی‌علّت در حظیرة القدس عند مليكٍ مقتدر به آمال و امانیِ خود رسیده مجموع خاطر و آسوده دل شویم. همچنان باقی باشد:

تَنْتَقِلُ الهِضَابُ مِن جَرِّ عامِلِها　＊　وَ صَبابَتِی بَعلوّها لاتَنْتَقِلْ

بالجمله عثور بر غلبهٔ بواسیر، و ضبطِ جاگیر، و مرض قرة العین و فسادِ ذاتَ البَین طُرفه تشویشها داده و إلی الله المُشتکیٰ و هو المُستعان هر چند معلوم است که ایلام این طایفهٔ علیّه به خلافِ ایلام دیگران انعامی است که برای دفع چشمِ زخمِ اغیار آن را به صورت ایلام مُصوَّر ساخته‌اند. مع هذا دعا کرده شد و کرده می‌شود. اکرم الأکرمین به درجهٔ اجابت رساناد. و السّلام.

＊

مکتوب ﴿ ۳۴ ﴾

به نام حضرت والد صاحب کاتب حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

تحریر یافت

اکرمَ الله عزَّ و جلَّ أخانا الفاضل العارف محمّد العاشق بمزيد انعامهٖ ظاهراً و باطناً، ما زِلنا منذُ أیّامِ العُرس مُستَشْرِفین إلی لِقائکم لأن المحبّةَ الرُّوحانیّة التي تَنشاء من مناسبة الأرواح فانّها جُنودٌ مُجَنّدَةٌ أشدّ إِزعاجاً من المَحبّةِ الخارجیّة، و نَرجُو من الله تعالی أن یَعقبَ هذا الانتظار الشدید بهجةً بلقائکم و سُروراً برؤیة مَحْیاکم أحسن الله تعالی إلیکم.

در حقیقت ما را راهی به خلق وی حالاً و وجداناً نکشادند. پس مقتضای امانت معرفت آن است که در آن خوض به فکر نکنیم و مقتضای ادبِ ربوبیّت آن است که طلبِ آن نیز نکنیم تا حضرت فیّاض از تقاسیم رحمت برای ما چه مقرّر فرموده است.

*

مکتوب ﴿ ۳۵ ﴾

به جانبِ معارف آگاه
شاه نُورالله بُدهانوی رحمه الله
در جواب عرضداشت ایشان

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر **شاه نُورالله** نوّره الله.

از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام مطالعه فرمایند **الحمدلله علی العافیة** مکتوب ایشان رسید. نوشته بودند که در خود نقطه‌ای یافته می‌شود که او را به ذاتِ مبدأ فیّاض هیچ یک از نسبِ متعارفه از عینیّت و غیریّت و مظهریّت و مجعولیّت نمی‌توان گفت و معرفتِ آن نقطه به ذات مبدأ به تیقّظ و تنبّه می‌توان تعبیر کرد، نه به شهود و فنا، زیرا که این معرفت حادثات نیست و گاهی از ما منفك نیست و نبود و نخواهد بود.

باید دانست که این نقطه که به نظرِ ایشان آمده است، (همان) است. حجرِ بُهّت، در اصل لغت حجَر بُهَّت عبارت از سنگی است که به طریقِ تحفه پیش ملوک و أمرا می‌آرند. جسمی می‌باشد عجب، نه او را سنگ توان گفت و نه چوب و نه نامی از نامهای متعارف بروی توان نهاد. پس شیخ اکبر رحمه الله این نقطه را حجر بُهّت گفتند زیرا که عاجز کند ناظر را از فهم حقیقتِ خود،

مثلِ عاجز کردن آن جسم. الحقّ او را با ذاتِ فیّاض نسبت مجهول الکیفیّة است، و فهم حقیقتِ آن و طریق انتسابِ آن از معارف مختصّه به فقیر است. لیکن شرح این معنٰی طولی دارد و در این ایّام گفتن آن به ایشان فایده نمی‌کند و بعد استقرارِ قدم در آن می توان گفت. دیگر نوشته بودند که وجود واجب عینِ ذات واجب نیست. پس اگر عارف به ما وراءَالوراء قایل باشد مضایقه نیست چه معرفت او غیر تیقظ نیست و تیقّظ را یافت نتوان گفت. باید دانست که اگر این وجود که مغایر ذات به نظر می آید این تجلّیِ اعظم ذاتِ واجب است و طریقِ ظهورِ او از ذات، یکی از معارفِ خاصّهٔ فقیر است. إن شاءالله تعالٰی در مجالس صحبت تقریر مستوفی در این باب به میان آورده خواهد شد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۳۶ ﴾

به نام حضرت والد بزرگوار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

متضمن عنایات خاصّه

حقایق و معارف آگاه برادر عزیزالقدر **میان محمّد عاشق** سلّمه الله.

از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلامِ محبّت مشام مطالعه نمایند که هر چند دو سه ماه می‌گذرد که اوجاعِ ظاهره که گاهی بر بدنِ خود و گاهی بر بدنِ برخوردار محمّد، مقاساة کرده می‌شود، و باطنه که عبارت از تشویش انعکاسی است که به طریقِ انعکاس از اهلِ آفاق بر دل زنگ بسته چه قلقها

که نمی داد، محیطِ این درمانده‌ای مسکین می بودند. با این همه در معرض اعتذار از ننوشتنِ مکاتیب نمی تواند ایستاد، زیرا که علاقه حُبیّه که از ازل تا ابد مستمر است به این قدرها کجا رُخصتِ ترک مکاتیب می دهد بلکه به حکم المکاتبة نِصْف المُلاقات تقاضای اکثارِ آن می نماید تا دمی الم اوجاع به سببِ محاضره که مکاتبه متضمّنِ اوست فرو نشنید، لیکن حرفِ بی تصنّع آن است که:

تَجْري الرّياحُ بِمالاَ تَشْتَهي السُّفُنُ

دل همیشه خواهانِ ملاقات (می باشد) و گر آن نباشد خواهانِ مکاتبت، اتّفاقاتِ عارضیه که به برحسبِ ارادهٔ خاطر باشد بسیار اوقات از مقصود صدمی نماید. این است بیان **حقیقة الامر** و حقیقت **عَرفتُ ربّي بفسخ العزائم** بالجمله این قصّه را کوتاه کنم. قصّهٔ مهمّه آن است که از وقتِ عرس که انتظار قدوم ایشان می‌کشیدیم و میسّر نشد، تا حال قلقی و نزوعی داریم، خدا کند که زود این انتظار بسر آید، و خدا کند که در رمضان به سبب دیدن ایشان بیاساییم. و السّلام.

❊

مکتوب ﴿ ۳۷ ﴾

به جانبِ والدِ راقم

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

متضمن جواب ایشان

حقایق و معارف آگاه برادر عزیزالقدر **میان محمّد عاشق** سلّمه الله.

از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلامِ محبّت مشام مطالعه نمایند.

الحمدلله علی العافیّة و المسئول من الله عافیّتکم و سلامتکم مکتوب بهجت اسلوب رسید. نوشته بودند که آنچه عارف ادراک می‌کند، از خود ادراک می‌کند. باید دانست که این معرفتِ حقّه است لیکن تفصیلی می طلبد معرفت دو نوع است، اوّلی و ثانوی، پس اوّلاً و بالذّات آنچه مشهودِ عارف می‌شود رقایقِ اجمالیهٔ اوست که در نفسِ جزئیه به ازاءِ حقایق تفصیلیّه واجبیّه و امکانیّه که در نفس کلیّه متحقّق است واقع شده. آنچه شهود تجلّی اعظم است در عارف، ظهورِ رقیقه‌ای از رقایقِ اوست که به حجر بُهِّت مسمّٰی می‌شود، و آنچه مشاهده ارواحِ اوست ظهور رقیقه‌ای از رقایق اوست که به ازاءِ ارواح واقع شده است. لیکن چون این رقایق اجمالیّه و رقوم مستجنّه نوعی از اتّحاد دارند با حقایق خارجیّه ثانیاً و بالعرض معرفت آن حقایق نیز متحقّق می‌شود، و آنکه عارف می‌داند که آن حقایق را دانسته است خطا نیست و جهلِ مرکّب نه، مثل این ادراکات عرفانیّه نه مانند مرضی است که اطبّاء در امراضِ عین تقریر کرده‌اند. حاصلش آنکه روح کَدَر در عین متولّد می‌شود و مبتلٰی ادراک می‌کند که پیش روی او کدورة است حال آنکه هیچ کدورتی نیست، یا نقاط حمر یا سُود در قوام روحِ عین متولّد می‌شود و مبتلٰی می‌داند که جوّ از نقاط حُمر و سُود ممتلی است. حال آنکه آنجا هیچ نقطه نیست:

فان قلتَ بالأمرَیْن کُنتَ مُسدّداً   وکنتَ إماماً في المعارفِ سیّداً

و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۳۸ ﴾

به جانبِ حضرت والدم دام ظلّه
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

بسم الله تعالی، حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر **میان محمّد عاشق** سلّمه الله تعالیٰ. از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام مطالعه نمایند. **الحمدلله علیٰ نعمائهٖ و المسئول من الله تعالیٰ سلامتکم.** دل به کلّی خواهانِ آن است که زود ملاقات ایشان باحسن وجه میسّر شود خدای تعالیٰ این مسؤل به سؤالِ حال را که افصح است به کثیری از سؤالِ قال، به اجابت مشرّف کناد، **«وَّ مَا ذٰلِكَ عَلَى اللهِ بِعَزِیْزٍ»**[1]. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۳۹ ﴾

به جانبِ حضرت والدم دام ظلّه
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

أحسنَ الله تعالی إلیکم و عافاکم، و في حریمِ رحمتهٖ آواکُم.

امّا بعد، از این فقیر بعد از سلام به مطالعهٔ سامیّه درآید. امیدواری از عنایتِ حضرتِ باری جلّ مجدُه آن است که از شرورِ زمان محفوظ مانده به انواع نعمِ الهی محظوظ باشند، بسیار چیزها است که در نظرِ بنده از

۱- ابراهیم (۱۴)، آیة ۲۰؛ فاطر (۳۵)، آیة ۱۷.

مکروهات می‌نماید و فی الحقیقة متضمّن مصالحِ عظیمه و سبب نجات از مهالک هائله می‌باشد، و این سِرّ پس از زمان ظاهر می‌گردد و موجب مزید شکر می‌شود. «وَ اٰخِرُ دَعْوٰهُمْ أنِ الْحَمْدُ لله رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ»[1].

*

مکتوب ﴿ ۴۰ ﴾

به نام حضرت والد سلّمه الله تعالٰی
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

رقاکُمُ الله تعالٰی الٰی مالا عَینٌ رأتْ و لا اُذنٌ سَمِعتْ و لاخطرَ علٰی قلبِ بشرٍ[2]، و جمع الله تعالٰی بیننا و بینکم «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكٍ مُقْتَدِرٍ»[3]. الحمدلله علی العافیّة و المسئول من الله تعالٰی عافیتکم. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۴۱ ﴾

نیز به طرفِ ایشان
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

عافاکم الله تعالٰی و سلّمکم و أبقاکم و في ظِلّ رحمتهٖ التامّة الکاملة اَسْکَنکم و آواکم.

۱- یونس (۱۰)، آیة ۱۰.
۲- مالا عَینٌ رأتْ و لا اُذنٌ سَمِعتْ و لاخطرَ علی قلبِ بشرٍ (دارمی).
۳- «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكٍ مُقْتَدِرٍ»: القمر (۵۴)، آیة ۵۵.

الحمدلله علی السّلامة، قراطیس و شنگرف و مسطر. و غیره می رسد. الحال به خاطر مصمّم شده است که الانتباه في سلاسلِ اولیاءالله و أنفاس العارفین و لمحات همه داخل در این کلیات باشد و آنچه از این رساله‌ها ناتمام است، آن را در همین تقریب تمام کرده شود، زیرا که مثل این جمع و تألیف هر بار میسّر نمی‌شود، لقمه لقمه اندوختن در عرصه‌ای سی سال محنت کشیده، کجکول گدایی پُرکردن برای اطعام جمعی که مستعدان باشند ممّن حضَر و مِمّن سیأتي کار ایشان بود. «الطَّیِّبٰتُ لِلطَّیِّبِیْنَ»[۱] خدای تعالٰی در برابر آن اجری جزیل جاری غیر مقطوع نصیب آن حقایق و معارف آگاه گرداناد و برکاتِ نیّتِ صحیحه که دارند عاید حال و مآل ایشان طبقةً بعد طبقةٍ کناد. تفهیم مجازاة مرسل است آن را در تفهیمات داخل کرده بعض مبشّرات و خطب با او جمع کرده تمام نمایند.

*

مکتوب ﴿ ۴۲ ﴾

نیز به طرفِ ایشان طال بقاءَهم

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

رقاکُم الله تعالٰی الٰی مالا عَینٌ رأتْ و لا اُذنٌ سَمِعتْ و لاخطرَ علٰی قلبِ بشرٍ[۲] ببرکةِ عبدهٖ و رسولِه خلاصةِ العالم و شفیعِ المحشر صلّی الله علیه و علٰی آلهٖ و صحبه و سلّم.

۱- النُّور (۲۴)، آیة ۲۶.

۲- مالا عَینٌ رأتْ و لا اُذنٌ سَمِعتْ و لاخطرَ علی قلبِ بشرٍ (دارمی).

امّا بعد، رقیمتَین کریمتَین واحدةً بعد اُخریٰ رسیدند و خبر عافیت ظاهره و باطنه رسانیدند، «اَلْحَمْدُ لله رَبِّ الْعٰلَمِين»[۱] نوشته بودند که تحقیقِ صدّیقیّت در کتاب حُجّة الله البالغة انعکاس انوار نبوّة در صدور افاضل امّت قرار یافته. پس بر این تقدیر معنی آیهٔ کریمه در باب حضرت خلیل علیه السّلام «إِنَّهُ كَانَ صِدِّيْقاً نَّبِيًّا»[۲] چه باشد.

باید دانست که آنچه در حُجّة الله البالغة مذکور شده است تحقیق صدّیقیّت اُمّتیان است و آن ظِلّ صدّیقیّتِ انبیاست علیهم السّلام. بیان این سخن آن است که صدّیقیّتِ اُمّتیان انعکاس انوارِ نبوّة است در صدور ایشان بر وجهی که در حُجّة الله البالغة شرح داده شده است، و صدّیقیّت انبیا انعکاسِ انوار تجلّی اعظم است در صدورِ افاضل انبیا، مثلاً نسبتی که مِرآة با قمر دارد ظلّ نسبتی است که قمر به شمس دارد و شتّانَ بینَهُما، از لوازم همین معنی است اثباتِ امامت حضرت خلیل علیه السلام را ـ در الخیرالکثیر، کما قال عزّ من قائل «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً»[۳] و اثبات مشابهت به حضرت خلیل علیه السلام، حضرت صدّیق اکبر رضی الله عنه را ـ کما ورد في بعضِ الأحادیث هذا ما تیسَّر تحریره في هٰذهِ السّاعة. و السّلام.

*

۱- الانعام (۶)، آیة ۴۵؛ الصّٰفّٰت (۳۷)، آیة ۱۸۲.
۲- مریم (۱۹)، آیة ۴۱.
۳- «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً»: البقرة (۲)، آیة ۱۲۴.

مکتوب ﴿ ۴۳ ﴾

به یکی از عزیزان

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم[1]

أيّها الولد الأعزّ النّبيل هداكَ الله تعالٰى إلٰى سَواءِ السبيل، اِعلَمْ أنّ أصلَ السّعادة الأخرَويّة ثلٰثةُ أشياء، أحدها أنّ يكونَ العقل ممتلياً بالتّصديق، فاِنَّ السّعادة تَنْحصرُ في العبوديّة التّامَّةِ المُستوعبة لظاهرِ الانسانِ و باطنهِ و بمعرفة أسباب حصول هٰذهِ العبوديّة و مُقدّماتِها و ثانيها أنْ يّكونَ القلب داهمّةً نافِذةً و عزمٍ قويٍ إذا قَصَد شيئاً لم يضعفْ عنه و لم يتلكاء دونَه حتّٰى يرتقيَ ذُروةَ سنامه، و ثالثُها أنْ يّكونَ النفسُ منقادةً لِلقِلب في جبلّتها، فاذا وَجدت هٰذهِ الأشياء نزلَ من العقل خاطر حقّ و استقر في القلب و تلقّاه القلبُ بما اودَع الله تعالٰى من الهمّة و العزيمة (فيبدأُ) هُنالك زاجرٌ قَويٌّ يتوجّه إلٰى النفس فيأخذ بتلابيبها و يَصرعها و يُقلبّها، فعند ذٰلك يُحصل مقام التوبة و مقام الإرادة و هُما بمنزلةِ النّواة المُلقاة في الأرض الطيّبة، فإذا اشتغل العبدُ بدوامِ العبُوديّةِ ظاهراً و باطناً خلص منها نورٌ يكونُ بمنزلةِ الماء في أصلِ الشجرة تُورِقُ بسببهِ النّواة و تَنْمو (و هذا) الذي قُلناه حقيقةُ السُّلوك و أمراض السّلاك و إنْ كانت كبيرةً جداً تنْحصرُ في أربعة أنواع أنْ لايكون العقل مُمتلياً بالإيمان و المعرفة و أن لايكون القلب ذا عزيمة في أصل جبلّتهِ و أن لايكون النفس منقهرة تحتَ حكم القلب و أن يّكون اشتغالُه بالعبوديّةِ قليلاً «لَّايُسْمِنُ وَلَايُغْنِي مِنْ جُوعٍ»[2]. فالسّعيدُ مَنْ تفحَّص مِن مرضهِ و عرفَ سببَه وَعالجَ نفسَه، فإنْ كان قصور في الإيمان و المعرفة عالجَه بتذكّر مقدّمات يصَحّ عندَه

۱- علاوه بر سورة التَّوبة (۹) در آغاز هر سوره (۱۱۳) و النّمل (۲۷)، آیة ۳۰.

۲- «لَّايُسْمِنُ وَلَايُغْنِي مِنْ جُوعٍ»: الغاشية (۸۸)، آیة ۷.

الإيمان و المعرفة و إن كان ضعف في قلبهِ عالجَه بمقدّمات تُهيّجُ عزيمتَه، و إن كانتْ صعوبةً في نفسهِ عالجَ برياضاتٍ قويّة و إن كانَ قلّة الأشتغال بالعبوديّة أكثر من الطاعات، و من الأمراض التّي يكثر وقوعُها و يعظمُ بلاءُها أن يقبل السالك إلى طريقة القوم اعلى الله درجتَهم ثمّ يدفعه الهواجس الطبيعية عنْها فيغوص في بحرالفضلات و يقعدُ غارب الهواء و يَصير كأنْ لم يكن قطّ عرفَ طريقتَهم ثمّ بعد بُرهةٍ من الزمان يزجرُه زاجرٌ إلهيٌ فيقوده الحقّ و يرجعه حيث كان و هكذا يبقى حائراً متردّداً إلى هذا تارةً و إلى ذلك أُخرىٰ، و أحسَن ما يُعالج بهِ هذا المرض أن يلتزم المحاسبة كلَّ يومٍ مرةً او مرّتَين، فينفرد بنفسهِ و يتوضأ وُ يُصلّي ما قُدّر له، ثمّ يتذكّر الموت و يُحضره بينَ عينيّه و رُبّمْا ينفَعه أن يَستلقى كهئيةِ الموتى و يتصوّر انفكاك الأهلِ و المالِ عنه، و يقول إمّا بقلبهِ سِرّاً و إمّا بلسانه جهراً لا اله إلّا الله.

ينوى بذلك أن لا نافعَ له في مَعادهِ إلّا اشتغاله بربّهِ ظاهراً و باطناً حتّى يجدَ في قلبهِ انشراحاً و في نفسهِ انزجاراً و هكذا يفعل كلَّ يومٍ مرّةً أو مرّتين و ينفعه ايضاً أن يتوضأ و يُصلّي ما قُدّر له، ثمّ يتوجه إلى بعضِ الصوفيّة المشتغلينَ بربّهم ظاهراً و باطناً و يستشعر في قلبهِ اَدَباً و خُضوعاً و يَنْوى بممشاه، ذلك معالجةُ مرضهِ الذّي اعتراه فلا بُدّ أنّ الله يفتح على لسانهِ أو في صحبة مَا ينفعه، فاذا احسَّ ذلك رجع من ساعتهِ إلى الخلوة و يقبل على الذكر و ينفعه أيضاً أن يشتغل كلّ يومٍ بمطالعة كتابٍ من كتُب القوم مثلَ العوارف و الإحياء و يَصحّ نيتَه فى اوّل مطالعتهِ و يرجع إلى الله تعالى بقلبهِ فاذا وجد كلمة مشوّقة زاجرة أعادها مرّات و يترك المطالعة فهذهِ هي الأسبابُ المُهيجة للعزيمة ـ هذا و الحمدلله تعالى أوّلاً و اٰخراً و ظاهراً و باطناً.

*

مکتوب ﴿ ۴۴ ﴾

به طرفِ سیّد محمّد واضح رای‌بریلوی رحمه الله از اولاد

سیّد علَم الله رای‌بریلوی رحمه الله

آدمی الطریق

سیادت و نقابت پناه فضایل و کمالات دستگاه میر سیّد محمّد واضح رحمه الله در حفظِ حافظِ حقیقی بوده کامیاب به مطالب دینیّه و دنیویّه باشند.

از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت التیام مطالعه نمایند که مکتوب ایشان چون مُنبی بود به رسیدنِ ایشان به عافیّت و امان و انتقال کمالات مآب مرحوم به روضهٔ جنان صورتِ حُزن و نَشاط بهم درآمیخت. «إنّا لله و إنّا إليهِ رَاجِعُون»[1]. چون این قضیه مختوم است بر جمیع افراد انسان و در حقّ نفوس زکیّه ولادتِ ثانیه است. می‌باید که جُند تشویشاتِ طبیعیه منهزم و منکسر باشد از جُنودِ نورِ ایمان ـ بی‌شبه آن فضایل مآب احقّ و احریٰ‌اند به این معنٰی، بلکه می‌باید که به صحبتِ ایشان صِغار و ضُعفا به این نُور متنوّر شوند. الله تعالٰی آن عزیزالقدر را به اقصٰی مراتب اِفاده متصف ساخته تدارکِ مافات فرماید. قلمی شده بود که اجازتِ اشغال و اعمال که در القول الجمیل مذکور شده است می‌باید نوشت. لهذا می‌نویسد که هر چه در القول الجمیل مذکور است از اشغال و اعمال آن عزیزالقدر به عمل بر آن و ارشاد به آن مُجَاز و مأذُون‌اند، بلکه سایر آنچه فقیر را از مشایخ خود رضی الله عنهم اجازت آن متحقق است به آن همه مُجاز و مأذون‌اند.

۱- البقرة (۲)، آیة ۱۵۶.

هنوز کتاب الانتباه في سلاسلِ اولیاءالله مبیّض نشده است. بعد تبییض و ترتیب إن شاءالله تعالٰی خواهد رسید و نیز قلمی شده بود که غائبانه دعا می‌باید کرد، بالرأس والعین - و این معنٰی از طرفَین مطلوب است تا به بشارت استجابت دعا به ظهرالغیب ما همه مُستسعد باشند. بقیّة الکلام آنکه به دستِ آیندگانِ این صَوب احوالِ خیریّت مآل خود را بر منصّه اطّلاع جلوه‌گر می‌نموده باشند که خاطر نگرانِ این معنی است. والسّلام.
مخدوم زاده‌های دیگر صغیر و کبیر از فقیر سلام و تعزیت مطالعه نمایند.

*

مکتوب ﴿ ۴۵ ﴾

به نام حضرت والد

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه برادر عزیزالقدر **میان محمّد عاشق جیو** سلّمه الله.
از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلامِ محبّت التزام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیّة والسّلامة والمسئول من الله تعالٰی عافیتکم** و سلامتکم نوشته بودند که برخوردار محمّد فائق از حفظِ کتاب الله فراغ یافت. اطّلاع بر این امر آنقدر بهجت و سرور داد که تقریرِ آن نتوان کرد. خدای تعالٰی چنانکه صورت کتاب الله کرامت فرمود به عنایتِ بی‌علّتِ خود معانی او را نیز تعلیم فرماید، و بعد از آن بطنِ بطن که کنایت از علوم وهبیّهٔ متعلّقه به حقایق قرآن است نیز الهام فرماید «إنَّ رَبِّی قَرِیْبٌ مُجِیْبٌ»[1].

۱- هود (۱۱)، آیة ۶۱.

و این عطیه علیّه در سلسلهٔ ایشان نگاهداشته بطناً بعدَ بطنٍ و طبقةً بَعدَ طبقةٍ موجب هدایت افراد بشر گرداند «وَّ مَا ذٰلِكَ عَلَى الله بِعَزِيْزٍ»[1]. بعد از آنکه مدّتی تلاوت به قاعده فمی به شوق کرده استحضار آن حاصل کند و یک تراویح بخواند. شروع در علوم صرف و نحو می‌باید کرد. امیدواری از عنایت حضرت باری آنکه ساعةً بعد ساعةٍ کشادِ کار بینید و قافله قافله فیوضِ الٰهی نزول فرماید. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۴۶ ﴾

به نام حضرت والد دامَ مجده

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر برادرم **میان محمّد عاشق** سلّمه الله.

از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام مطالعه نمایند. **الحمدلله علي العافيّة و السّلامة و المسئول من الله عزّ و جل سلامتكم و عافيتكم** واقعه‌ای که در آن حضرت قبله گاه قدّس سرّه را دیده‌اند و التفاتها کرده‌اند بشارت ظاهر و باطن است و علامت قبول جمع مآثِر رحیمیّه **احسن الله تعالٰی إليكم و إلٰى مَن لَديكم.**

*

۱- ابراهیم (۱۴)، آیة ۲۰؛ فاطر (۳۵)، آیة ۱۷.

مکتوب ﴿ ۴۷ ﴾

به نام حضرت من یعنی

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر برادر عزیز میان **محمّد عاشق** سلّمه الله.

از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلامِ محبّت التزام مطالعه نمایند. **الحمدلله تعالٰی علی العافیّة و المسئول من الله تعالٰی أن یُعافیکم ظاهراً و باطناً، و یجمع بیننا و بینکم «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكٍ مُقْتَدِرٍ»**[1]، آمین.

مدّتی می‌گذرد که از معارفِ خاصّهٔ ایشان داستانی نخوانده‌ایم، علم و حال نزدیکِ جمعی، که قوای علمیّة در ایشان غالب‌تر آفریده‌اند، تَوأمان‌اند. هیچ حالی نیست که بر ایشان وارد شود و در ضمنِ آن علمی به‌تازگی سرنزند و هیچ علمی نیست که به‌شعشانِ تمام ظهور نماید عِند الظهور حالی در بغل نداشته باشد از احوالِ همان لطیفه که این علم از حیّزِ اوست. لهذا استفسار از علومِ خاصّه می‌رود. و السّلام.

*

۱- «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكٍ مُقْتَدِرٍ»: القمر (۵۴)، آیة ۵۵.

مکتوب ﴿ ۴۸ ﴾

به نام
شیخ محمّد ماه پُهلتی رحمه الله
در باب تعزیت

شرافت مآب شیخ محمّد ماه و همشیره‌ام در حفظِ حافظ حقیقی از جمیع مکروهات مَصُون و به نعم ظاهره و باطنه مقرون باشند، خبر واقعهٔ والدهٔ ایشان رسید «إنّا لله و إنّا إلیهِ رَاجِعُون»[۱]، **اعظم الله تعالیٰ لکم الأجر و ألهمکم الصبر و غفر لمیّتکم و رزقنا و إیّاکم العافیّة الدائمة** مثلِ مشهور است که موت والدین مصیبتی است که متوارث جمیع بنی آدم شده آمده است. شیمهٔ اهلِ عقل آنکه در امثالِ این آفات اجری کسب نمایند و وعده‌ای که در شریعتِ غرّا فرموده‌اند بر خود محقّق گردانند. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۴۹ ﴾

به نام حضرت والد جامع المکاتیب
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفِیَ عنْه

أحسن الله تعالیٰ إلیکم و جعل معرفة الحقّ باقیة في عقبکم نوشته بودند که برخوردار سعادت اطوار عبدالرّحمٰن خوابی دیده است. حاصلش آنکه

۱- «إنّا لله و إنّا إلیهِ رَاجِعُون»: البقرة (۲)، آیة ۱۵۶.

پیش این فقیر به خلوتی رسیده که سلطان محمّد میر تهی که مردی صالح بود و سلطان صوفی هر دو بر دروازهٔ آن خانه نشسته‌اند و از بقیّهٔ طعامی که در اقداح می‌باشد زرد پلاؤ خورده است. بعد از آن در باب برخوردار به این کلمه دعا کرده شد که برکات عَشاء و رمّه نصیب تو باد.

باید دانست که رؤیا حقّ است. خدای تعالیٰ به محض فضل خویش تعبیر آن متحقّق گرداناد. سلطان محمّد کنایت است از طریقهٔ ابرار و صالحین و سلطان صوفی اشاره است به طریقهٔ ولایت خاصّه و خلوتی که ایشان بیرونِ آن درند، ولایتِ خاصّة الخاصّه ـ و طعامی که در اقداح می‌باشد فیوضِ خاصّه به دوره‌ای حال. زیرا که این قسم فیوض مستلزم ظهور و اعلان و سرور و ابتهاج می‌باشد و خصوصیّت زرد پلاؤ از این آیت کریمه می‌توان فهمید. «صَفرَآءُ فَاقِعٌ لَونُهَا تَسُرُّ النّٰظِرِيْنَ»[1] و عَشاء کنایت است از فیض ثانی بعد فیوض اولی ـ زیرا که عَشاء ثانی غذا است و رمّه اشارت است از بقای فیوض اوّلی. زیرا که استخوانهای کهنه بقیّه‌ای جبلّة الاوّلین است. اگر کلمهٔ مسموع در رؤیا عَشاء به فتح عین باشد فتأوِيلُه مَا ذَکَرنا و اگر عِشاء به کسرِ عین باشد، چنین باید گفت که عِشاء کنایت است از قُربات الٰهیّه که در دورهٔ آخر فایض شده زیرا که عِشاء آخرِ صلوات است. هذا ما ظهرَلي في تعبيرِها و الله تعالٰى أعلم.

*

۱- البقرة (۲)، آیة ۶۹.

مکتوب ﴿ ۵۰ ﴾

به نام حضرت والد معظّم
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
در جواب بعض معارف

اراکم الله تعالٰی حقائق الأشیاء کماهي و زادکم کلّ لمحة من رحیق التحقیق.

داستانی از مناقب انبیا صلوٰة الله علیهم که به آن بر معشر اولیا تفوّق یافته‌اند، قلمی شده بود. از آن جمله شبح و صورت بودنِ ایشایان دو نوع را از کمالاتِ الهیّه، اعنی تدبیر و تدلّی، به خلافِ اولیا که بجز ظهورِ جُزئی ندارند و از آن جمله واسطه بودن ایشایان در کمالِ ثالث که خلق است به حسب تعمیر نشأ اُخرویّه، به خلافِ اولیا که از این مقام به حسب ذوق اطّلاع ندارند و از آن جمله دعوتِ ایشایان به عبادات مرکّبه از نیّت و قول و فعل که ایفای حقّ تزاحم شیون و صفات است در مرتبه‌ای کثرت بعد نحوی از توجّه به وحدت، به خلافِ اولیا که دعوت ایشان به توجّه صرف است که روی به مرتبهٔ وحدت دارد لاغیر، مطالعهٔ آن بهجت و مسرّت داد:

ای وقتِ تو خوش که وقتِ ما خوش کردی!

الحقّ مراتبِ علیهٔ انبیا صلوٰت الله علیهم اجمعین اعلی از آن است که افهامِ غیر ایشان به ساحتِ عزّت ایشان رسد. اتساعِ احجار بُهت ایشان که مثل ما ساریقا منبع جبروت در ناسوت گشته خاصّهٔ ایشان است، و تثبت علوم ایشان از طریان غلط تعبیر یا به کثرت تشبّه معانی به صورتی که خلاف مقتضای اصلِ عالمِ مثال است به سببِ مبادرت استعداد خاصِ حاملِ علم خاصّهٔ ایشان است. آنچه از دقایق جبروت و دقایق معاد تقریر می‌فرمایند

محمول بر ظاهر است تجوّز در تعبیر به سبب غموضِ مسئله و قُصور افهام مستمعین در کلام ایشان، از جانبِ ایشان اصلاً نیست کما زعمت المتَفلْسفة لا اربحَ الله تجارتَهم هر چه می‌گویند لفظ به لفظ از مقام کلامِ نفسی حضرت الوهیّت می‌گویند. آری حضرت مُدبّرالسموٰت و الأرض اگر تعبیری را بر تعبیری به ملاحظه استعداد صورة نوعیه اختیار فرموده است آن کار اوست «وَ هُوَ الْحَكِيْمُ الْخَبِيْرُ»[1] مَثَل مبادی تعیّنات ایشان آن است که عنایت ازلیّه چون خواست که فلک ایجاد فرماید همان خواست بعینه خواستِ منْطقه و محور و قطبی گشت. همچنان چون خواست که صورة (خلق) را ایجاد فرماید عموماً و صورتِ نوع انسان خصوصاً، لازم آمد این خواست را خواستِ رقایق کلیّه‌ای که به مثابه قطب و محور منطقه باشد فلک را، و آن رقایق در کار ارادهٔ اصلاح آن نوع بودند، و توجّه نقطه حُبّیّهٔ ایشان معاصر توجّه نقطه به خلق عالم است. إلٰی غیر ذٰلك من الخواص لایُحیطها دفاتر، و الله أعلم بأسرارِ أنبیائهِ صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین.

*

مکتوب ﴿ ۵۱ ﴾

به نام حضرت والد ماجد

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در بیان بعض معارف

رقاکم الله تعالٰی إلٰی مالا عَینٌ رأتْ و لا اُذنٌ سَمِعتْ و لاخطرَ علٰی قلبِ أحدٍ (بشرٍ)[2].

۱- الأنعام (۶)، آیة ۱۸ و ۷۳؛ سبأ (۳۴)، آیة ۱.
۲- مالا عینٌ رأتْ و لا اُذنٌ سَمِعتْ و لاخطرَ علٰی قلبِ بشرٍ (دارمی).

سِرِّ مقاله مشایخ سرهند که بعدِ اتمامِ سیرِ لطایف، معامله با اصولِ لطایف می‌اُفتد روح را به باد نسبت داده‌اند و سِرّ را به آب، و خفی را به آتش، و اخفٰی را به خاک ـ استفسار نموده بودند. باید دانست که خدای تعالٰی در بدن آدمی چهار خلط آفریده است. اطبّا هر خلطی را به عنصر نسبت داده‌اند و در بدنِ آدمی اعضا آفریده است. شیخ اکبر ﷺ هر عضوی را به فلکی و عنصری نسبت داده‌اند، آنها همه به رنگِ عالمَ لطایف کشفِ اَنفُسی و کشفِ آفاقی است. چون نفسِ کلیّه نفسِ جزئیّه گشت استعداد هیولانیِ نفسِ کلیّه با کمالاتِ فعلیه‌ای او که از حضرت مبدأ قبول کرده است همه به طریق میراث در نفسِ جزئیّه ظاهر شد، هم در جانب قوة علمیّه او، وهم در جانبِ قوة عملیّه‌ای او، وهم در اعضای ظاهره، وهم در لطایف باطنه. این قدر خود متحقّق است و تفصیلِ آن غوری دارد تا به کلّی ـ کدام وقت تقریر کرده آید. سابق داستانی از تحاذی لطایف باطنه و لطایف ظاهره وِسامَت ذات الهیّه با اخفٰی و خفی و با قلب مکرّر شنیده‌اند. بر همان محاذات، محاذاتِ قلب با خاک و غیر آن ملاحظه نمایند. و صلّی الله علٰی خیر خلقهٖ محمّد و اٰلهٖ و صحبهٖ اجمعین.

❋

مکتوب ﴿ ۵۲ ﴾

نیز به طرفِ حضرت والد

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در شرح حدیث فهمکم الله تعالٰی تأویل الأحادیث الإلهیّة

در احادیث وارد شده است که حضرت عثمان را رضی الله عنه بعد وفات آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم حُزنی عظیم دامنگیر شد تا آنکه از بعض

امور مطلوبه شرعاً و مروءةً مثل ردّ سلام غایب شد، و سبب این حزن بیان نمود که توفي النّبي صلّی الله علیه و سلّم قبلَ أنْ نَسأله عن نجاةِ هذا الأمر صدّیق اکبر فرمود من سؤال کرده‌ام. عثمان ﷺ او را گفت: بأَبي و أُمّي انت أحقّ بها بعد از آن اشاره به کلمهٔ تهلیل نمود. این حدیث را بر این معنی نتوان حمل کرد که حضرت ذی‌النُّورین ﷺ عبارتی که آدمی به آن در اسلام داخل شود، نمی‌دانست. سبحان الله، مجتهد بودن شرطِ خلافت است. خلیفه ثالث که از جهت او شورای خلافتِ او منعقد شده باشد این مسئله که از اجلٰی ضروریاتِ اسلام است نداند، بلکهٔ زیر این حدیث رمزی است شبیه به قواعدِ تصوّف. حضرت ذی‌النُّورین ﷺ مألوف به صحبت آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم بود و تخلیه باطن از احادیث نفس و هواها که عایق سالک است و تجلبه به معنی حضور به کیف، غالباً از فیضِ صحبت کسب می‌نمود، و به طریقِ ذکر آشنا نبود، به معنٰی آنکه سبیل توسّل به ذکر در تخلیه و تجلیه نمی‌دانست. اگرچه ثوابِ این کلمه بودن او مبنای اسلام می‌دانست. پس چون صحبت نبوّیه از دست رفت. به حیرت درماند و وسواس غلبه نمود و طریق دفعِ وساوس و احادیثِ نفس نشناخت قوله عن نجاة هٰذا الأمر اشاره است به قسوتی که از وساوس حادث شود و به معالجهٔ آن و قولِ آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم مَن قبلَ منّی الکلمة التي عرضتُ علٰی عمّی فردّها فهي له نجاة از جوامع الکلم است. بطون شتّٰی دارد بعضها فی بعض، و یکی از آن بطون این معنٰی است که صدّیق اکبر ﷺ حدیث را شاهد آن ساخت. پس چنانکه این کلمه، کفر در عبادت و استعانت را محو می‌کند. همچنان کفر دیگر را که قسوهٔ قلب و فروگرفتن

خطرات است می‌شکند «فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ»[۱] و اطلاق کفر بر این معنی به طریق مجاز بدان می‌ماند که در حدیث أبی‌ذر آمده است **إنك إمرءٌ فيك جاهلية.**

از اینجا معلوم می‌شود که خلیفه می‌باید که به معالجات شتّی ادوای نفسانیّه را آشنا باشد تا برای هر مریضی دوایی که میسّر برای او باشد وصف کند به منزله آنکه متبحران اطبّا در طبِ جسمانی به‌کار می‌برند. والسّلام.

*

مکتوب ﴿ ۵۳ ﴾

نیز به نام حضرت والد

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنه

در شرح آیة

أراكم الله تعالى حقائق الاشياء كماهي قال الله تعالى عن الملائكة «وَمَا مِنَّآ إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ»[۲] اگر تأمّلِ وافی به کار برند این معنی به ملایکه مخصوص نیست. هر سالک را به مزاجی آفریده‌اند که مقتضیِ مرتبه‌ای خاص است از مراتب قوة عقلیّه و عملیّه لامحاله، و لطیفه‌ای از لطایف او به مزیّة ظهور از میان لطایف ممتاز خواهد بود. این مرد سالک دست و پا می‌زند و نشیب و فراز می‌دَوَدْ و به هر تر و خشک می‌آویزد تا ترقّی واقع شود. از هر عمل نفعی و از هر صحبت ثمره‌ای بدست می‌آرد بعد اللّتيا و اللّتی چون سفر آخر شد

۱- الأنبيآء (۲۱)، آية ۱۸.

۲- «وَمَا مِنَّآ إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ»: الصّفّت (۳۷)، آية ۱۶۴.

و به موطنِ تسلّی واصل گشت، همان لطیفه دید از لطایفِ خود که گل کرده است و مکنونات استعدادِ او از قوة به فعل رسیده است و همان مرتبه‌ای خاصّ را تماشا کرد که بر خود اندر گردید و مدّتها به طلب خود دوید و آخرها به خود رسید. آری چون در ملایکه این دست و پا زدن و نشیب و فراز دویدن و از تر و خشک آویختن و به تازگی از هر عمل نفعی و از هر صحبت ثمره‌ای یافتن نبود، اَحقِّ خلق آمدند به این کلام و اصدَق بریّه گشتند در این دعویٰ ثمّ قالَ تعالٰی عنهم «وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّآفُّونَ»[1] اگر تأمّل وافی به‌کار برند این معنی نیز به ملایکه مخصوص نیست. هر جمعی که استعدادات متقاربه دارند در عالِم معنی صف بسته‌اند و در نماز جبلی صفوفْ ایشان به هیئتی عجیبه استاده است. امّا چون امزجهٔ ملایکه چندان اراداتِ متجدّده ندارند و امکنهٔ ایشان تابع استعدادات ایشان است معنیِ اصطفاف در ایشان پُر ظاهر شد. ثمّ قال تعالٰی عنهم «وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُوْنَ»[2] این معنٰی نیز در جمیع افراد ساری است. هر یکی حمدی دارد غیر حمد دیگر و هر یکی تسبیحی دارد غیر تسبیح دیگر، اگر استعدادِ باز را برشگافی می‌گوید:

الحمدلله الذي قهرَ بجلالِه فوقَ جميعِ عبادِهِ سبْحان الّذي تنزَّهَ عن الأظفار و الأجنحة.

و اگر استعدادِ حمامه را برشگافی (می‌گوید):

الحمدلله الذي احسنَ كلّ شأنِه سبحانَ الذي تنزَّهَ عن الهدير و الأجنحةِ ـ هذا «وَ الْحَمْدُ لله رَبِّ الْعٰلَمِين »[3].

*

۱- الصّٰفّٰت (۳۷)، آیة ۱۶۵. ۲- همان، آیة ۱۶۶.

۳- «وَ الْحَمْدُ لله رَبِّ الْعٰلَمِين»: الانعام (۶)، آیة ۴۵؛ الصّٰفّٰت (۳۷)، آیة ۱۸۲.

مکتوب ﴿ ۵۴ ﴾

نیز به نام

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

قصّه اعتکاف کردن معلوم شد. بارکَ الله تعالیٰ لکم و بارك علیکم و بارکَ فیکم و همچنین قصّه‌ای ختم کردن قرآن در تراویح از محمّد فائق معلوم شد. أحسنَ الله تعالیٰ إلیه و رَقاهُ إلیٰ معارج الکمال سِرِّ مقالهٔ مشهوری إنّ الله یستحيِ أن ینزع سِرّاً من أهلهِ اینجا واضح شد. و السّلام.

❋

مکتوب ﴿ ۵۵ ﴾

نیز برای حضرت والد

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در جواب سؤال

سقاکم الله تعالیٰ من رحیق التحقیق نوشته بودند که عبادات لطایفِ بارِزَه قبله‌ای آن حرکتِ فوقانیّه‌ای تجلّی اعظم است و توجّهات لطایفِ کامنه قبله‌ای آن کمالِ باطنِ وجود است، حقّ گفته‌اند و دُرِ تحقیق سُفته‌اند، علوم انبیا صلوات الله علیهم قبلهٔ توجّه‌ای آن تجلّی اعظم است. پس در شرایع هر چه فرود آمده است همه رنگی از رنگهای توجّه به تجلّیِ اعظم دارد و لطایفِ کامنه چند لطیفه است. نورالقدس و حجر بُهَت و مَیل آنها به کلّی به جانبِ تجلّی اعظم است و انّانیّت صغریٰ و کبریٰ و لطیفهٔ خفیه و میلِ آنها

به نَفسِ کلیّه است. به شرطِ ظهورِ استعدادات که به اقتضای حقیقت وصول برخاسته است. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۵۶ ﴾

نیز برای حضرت ایشان

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در معرفت و شرح حدیث

أراکم الله تعالٰی الحقّ حقّا و رزقکم اتّباعَه، امّا بعد از سلام آنکه در معنی حدیث کانَ خُلقُه القرآن تحریر نموده بودند که علوم و معارفی که عارف را ذوقِ آن از جذرِ نفس بر می‌خیزد و همیشه بروَی غالب باشد متناسب‌اند با تعیّنِ او در مبدأ:

ای وقتِ تو خوش که وقتِ ما خوش کردی!

بر همین قیاس باید کرد حالِ مرگ عارف که وی در هر کوچه می‌رود و انواع نسبتها می‌بیند. امّا استقرار او بعد مرگ بر همان نسبت خواهد بود که مناسبت تامّه با مبدأ دارد و البتّه لطیفه‌ای که آن معرفتِ تقاضای او بود غالب‌تر باشد. همین مضمونِ شما را ملّا عبدالرحمٰن جامی به‌لباسِ نظم پوشانیده‌اند:

جامی اوصافِ مئی صاف نیارد گفتن
گر نه فیضش رسد از باطنِ خُم پی در پی

و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۵۷ ﴾

نیز برای حضرت والدِ من
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
در جواب عرضِ احوالِ خود

حقایق و معارف آگاه برادر عزیزالقدر **میان محمّد عاشق** سلّمه الله تعالیٰ. بعد از سلام مطالعه نمایند. نامهٔ مشکین رسید. دریای بود که از قبض موج می‌زد و آن قبض در اشباحِ مختلف و صُوَر شتّٰی بُروز می‌نمود. گاهی به این رنگ که چرا ارواحِ طیّبه را در مقام منام نمی‌بینم، و گاهی به این وضع که چرا تلوّن از حالی به حالی از احوالِ باطن دیده می‌شود. باز گاهی این قبض به نوعی از بسط در می‌آمیخت که چون علمی از علوم روی می‌نماید. ساعتی از کیفیّتِ آن ممتلی می‌گردد و یک مستی بهم می‌رساند. هیچ حالی نیست که از روی علم کُنه و سِرّ آن را احاطه نمی‌کند. **سُبحانَ الله و بحَمدہٖ** نشیب و فراز این راه تحفه رنگها دارد. امّا در حالِ قبض بسا است دُودی از نفس می‌خیزد و چشمِ روح را مشوّش می‌سازد. این قدر خود امر جبلّی است تغییر جبلّت نتوان کرد. امّا سِرِّ عدم ظهور ارواح طیّبه در مقام منام آن است که روح را دو وجه است. وجهی هست که به لطایفِ خفیه می‌رسد و وجهی هست که به عقل و خیال می‌رسد. در مزاجِ شما وجهی را که به عقل و خیال می‌رسد به سببِ دودِ نفس مشوش آفریده‌اند. این را سبب دیگر نیست از ضعفِ عقیده یا معصیّت یا غیرِ آن. لیکن در اصلِ استقامت نفس خلل ندارد. کما جاءَ فِي الحدیث **استقیموا و لن تحصُوا** و امّا سِرِّ عدم استقرار احوال الّا به تتبّع علوم آن است که در آدمی دو قوّت آفریده‌اند، قوّت علمیّه

و قوّت عملیّه، جمعی که در فطرتِ ایشان قوّتِ علمیّه قوی‌تر آفریده‌اند همیشه احوال ایشان در عقول ایشان ابتدا خواهد کرد و جمعی که قوّت عملیّه در فطرت ایشان قوی‌تر آفریده‌اند، احوال ایشان در قلوب ایشان نخست خواهد افتاد. «ذٰلك تقديرُ العزيزِ العَليم»[1]. شیخی گفت:

نصیحتی کنمت یادگیر و در عمل آر
که این حدیث ز پیر طریقتم یادست
رضا بداده بده وز جبین گره بکشای
که بر من و تو درِ اختیار نکشادست

معهذا هر قومی ربحی و سودی یافته‌اند که قومِ دیگر را میسّر نیست. در حقّ این فریق گفته‌اند:

نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم.
چون غلامِ آفتابم همه ز آفتاب گویم

فی الحقیقت اکثر اکابر نقشبندیه به سبب پرورش دادنِ قلب و ملکه ساختن توجّه به بی‌نشانی از اِتّساع در واقعات معزول‌اند و از تجلّیات صُوریه دور، چنان متبادر می‌شود که احوالِ آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم تابع علم ایشان بود و لهذا قرآن جامع علوم نازل شد. و قالت عائشه ﷺ كانَ خُلُقُه القرآن ـ قصّهٔ سعد بن عبادة ﷺ یاد باید کرد.

إن فضّلَ عليكم قوماً فقد فضّلكُم علىٰ كثيرين و این آیت باید خواند. «وَ لَا تَتَمَنَّوا مَا فَضَّلَ الله بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ»[2]. و السّلام.

*

۱- الانعام (۶)، آیة ۹۶؛ یٰس (۳۶)، آیة ۳۸؛ فُصّلت/حٰمٓ السجدة (۴۱)، آیة ۱۲.
۲- النّسآء (۴)، آیة ۳۲.

مکتوب ﴿ ۵۸ ﴾

به نام

بابا عثمان کشمیری رحمه‌الله

که بزرگ‌زاده و فاضل بودند ابنِ محمّد فاروق بن شیخ محمّد

الله تبارک و تعالیٰ آن سلاله‌ای اسلافِ کرام، مطرح اشعه‌ای ارواح ذوی الاحترام را به ثمراتِ استعداد جبلّی اجمالی خود و به اشغال و اوضاعی که مناسب برکات عزیزان است مشغول داراد:

یُهنّئك یا عثمان شامِخَ سؤددٍ أتٰی بعد فاروقٍ و بعدَ محمّدٍ

اذا کانَ طبع المرءِ في الأصل صالحاً تد انتْ له الأوصاف من کلّ محتدٍ

مکتوب بهجت اسلوب رسید و مضامین مرقومه معلوم گردید. اصل رأی در حقّ ایشان قیام است مقام جدِّ امجدِ خود قُدسَ سرّه، لیکن به ملاحظه آنکه شاید عوایق بشریه از استقامت وازنِ مقام عایق شوند در حالت راهنه از تحریض نمودن بر آن توقّف نمود. نَعُوذ بِالله مِنَ الحور بعد الکور.

منتظر آنیم که حضرت رب خود به صفت اجتباء تصرّف فرمایند:

گر نیاید به خوشی موی کشانش آرند

این قدر معلوم شریف باشد که صورت حقیقة الحقائق که در نفوس فقرای بابُ الله می‌گنجد کبریت احمر است. سعدالسعود، مفتاح خزائن الجود، نورالانوار، سرُّالأسرار و مَهبِّ نفحات و مَهبِط البرکات کمثل بطاقة فیْها لا إله إلّا الله رجحتْ علی جمیع السجلات و عزم نواب مکرم سلّمه الله بر تخفیف اوراد به طوری که قرار دهد نوشته بودند. عزیزالقدر را دوام صلوٰة الحاجت با وجود این همه اشغال متعذر است و در ماه یک دو بار چندان فایده ندارد.

در باب ایشان دعا کرده شد و استجابت ظاهر شد. ایشان خود احتیاج این اعمال ندارند لیکن عجز بشریه از ادراک تخصیص الحوادث باوقاتها و التطبیق للسرّ القدر و سرّالأسباب و مُسبّباتها دیده می‌شود. به امثال این امور تعلّل کرده می‌آید:

هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد

إن شاءالله تعالٰی آن همه اوراد را ملاحظه نموده انتخاب کرده خواهد شد.

هر چند عزیزالقدر سجّاده نشین اسلافِ کرام به استحقاق تمام برادرم میان محمّد عاشق سلّمه الله تعالٰی الحال نیز رخصت معاودت نمی‌دادند امّا به ملاحظه بعض اسباب به تخصیص، اسباب نسبتِ برخوردار محمّد که بر نزدیک منظور است بر قصد آن آورده که بیست و ششم ماه خال رسیده شود. اگر تدبیر موافق تقدیر است به میعاد مذکور می‌رسد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۵۹ ﴾

به نام

شیخ ابراهیم مدنی رحمه‌الله

فرزند شیخ ابوطاهر محمّد مدنی رحمه‌الله

در تعزیت

اعلی الله معالمَ العلم و شیّد بُنیانَه، و رفعَ أعلامَ الدین وَشَدَّدَ أرکانَه، و رَویٰ ریاض الحدیث و عظّم روائه و نَضّر أهله و نوّر حِزبَه و اعلٰی سمائه بِدُروسِ الحبْرِ الهُمام قدوةِ

الأنام وارثِ المجدِ كابراً عن كابرٍ حايزِ ميراثِ أسلافهِ الأكابر مولانا الشيخ إبراهيم بن سيّدى الشيخ أبي طاهر الكُردى المدنى.

أمّا بعد، فاعظم الله تعالٰى أجرَكم و ألهمَكُم صبرَكم على شيخنا رضى الله عنه و أرضاه (عنّي) إنّي حقيق أن أُعَزّىٰ به و يلحّ بي بدعاءِ الصبر عليه، فوالله مٰازِلُت منذ قرع سمعي حديثُ وفاته و بلغَنى خبرُ انتقالهِ إلٰى رحمةِ ربّهِ و جنّاتهِ في قلقٍ فالقٍ للكبد و مللٍ كملل ذي الرمَد، وفوقي سَحابٌ يمطر الهمَّ و الأسٰى، و تحتي بحار باللظى تتدَفّق، كيفَ لأو كان رضى الله (عنه) بركة أهلِ الأرض و مُجَلّي بُرهانها و إمام دارالهجرة و عمدة أركانها و كانَ حدَبه عليَّ ما قد ظهرت آياته ولاحتْ مخائله و اماراته و صارَ شغفى به يُضرَب به الأمثالُ و لا يعلم كُنْهه إلّا الكبيرُ المتَعال و لاأنسٰى منْه أنّي لمّا جدّ بى التّرحال و فصلتِ العير وقاربت الفِصال ذكرتُ له كيت و كيت ثمّ تمثّلتُ له بهذا البيت:

نَسُيتُ كُلَّ طريقٍ كنتُ اعرِفُه   إلاّ طريقاً يُؤدّيني لربعكمُ

فاغْرَورَقتْ عيناهُ و احمرَّت وجْنَتاهُ حتّي خنقتْه عبرةُ البكاء ثمّ بعد ذٰلك ابتهل في الدّعاء و لا أنسٰى منْه إنّي سألته عن كميّة عمرهِ من السنين فقال معترك المنايا مابين ستّين و سبعين.

فلو شئت أن ابكي دماً لبكيته   عليه ولكنْ ساحة الصبر اوسع

هذا و أن سلوان فوادي و عصية اعتمادي عند هجوم دواعي البكاء وضيق الارض عليَّ و السماء إنّه رضي الله عنه خلف مثل جنابكم دام المجد بقيامكم و إن الشبل يُشبه الأسد و إنّما يظهر سِرّ الوالد مِنَ الوَلَدْ:

بقيتَ بقاءَ الدهر يا كهف أهلهِ   و هذا دعاءٌ للبريّة شاملٌ

سلام الله و رحمته و بركاته عليكم اوّلاً و آخراً.

*

مکتوب ﴿ ۶۰ ﴾

به نام حضرت والد احقر جامع

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

جلایل نعم الٰهی شاملِ حال خیریّت مآلِ آن سجّاده نشین اسلافِ کرام بالاستحقاق التام ظاهراً و باطناً باد.

الحمدلله علي العافية در حقّ آن سلالة الاخيار از جناب عزّت وعده‌ها داریم که اِنجازِ آن را مترقبیم، إنّه قریبٌ مُجیب، و إنّه لایخلف المیعاد، صفت صوفی مانند صفت آدمی است که بر سایهٔ خود پشت داده می‌دود و سایه بر عقب آن بالضرورة می‌آید، همچنین صوفی روی به جانبِ قُدس کند و از سایهٔ سیاه رنگِ دنیا می‌گریزد و دنیا سایه صفت عقب او سعی می‌نماید:

لیلیِ این بزم، استغنا است مجنون احتیاج

والسّلام

*

مکتوب ﴿ ۶۱ ﴾

به نام

مخدوم معین تتّوی رحمه‌الله

که از اجلهٔ آن دیار بودند و به آن جناب عقد بیعت بستند

لازالت شآبیبُ الرحمة العاجلة والآجلة ماطرةً مستديمةً على الصُقَع المَحفُوف بالبرَرةِ الكرام، وما دامتْ نسائمُ البركة الظاهرة والباطنة غاديّةً ورائحةً بالحفلِ الموصوف بلایَشْقٰی جلیسُهم، و إن استوجبَ الایعاد والایلامُ علٰی مَنْ هو صاحبُ

الآیات و سباق الغایات المتمسّك بحبلِ الله المتین، مُعینُ السُنّة و نعمَ المُعین آمین یا «رَبّ العٰلمین[۱]».

امّا بعد، سلام مخمّر با شوق و غرام از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه مشهود رأی خورشید ضیا باد که نامهٔ گرامی ورود فرمود و چون متضمّن سلامتِ آن جامع الکمالات بود بهجَتی و سُروری و انشراحی روی داد، و از استماعِ خبر سعایتِ معاندان و ایذای موذیان که از بغض اهل سِندهکه اینجا هستند به‌گوش رسید، و از مطالعهٔ احوالِ مرقومه، که نامه‌ای گرامی حاوی آن است، چه غصّه‌ها و قلقها که به خاطر نرسید. و الله ثمّ و الله که اگر عهدِ سلفِ صالح، که این فقیر خود را بر دامن ایشان بسته و نمی‌خواهد که مخالفتش کند، نبودی. دل بی‌اختیار می‌خواهد که به خانه‌ایٔ اهل این کاروبار رفته آنچه دست می‌آمد می‌کرد. به‌هر تقدیر امید آن است که حضرتِ منتقم حقیقی این غصّه خوردن و قصد کردن را ضایع نسازد و آن عزیزالوجود منقطع النظیر را در تشویشِ متراکم نگذارد.

از استماعِ تولّد فرزند و درگذشتن ولد و والده هر دو، چه المها که نرسید، حضرت منعم جبْرِ این کسْر و تدارکِ این خلل به‌وجه اتمّ کناد.

و از عجایبِ اتفاقات آنکه قبل ورود نامهٔ گرامی به‌چند روز اهلیهٔ این فقیر که بنتُ العَم و هم صحبتِ بست و یک ساله می‌شد، به مرض اسهال از

۱- «رَبّ العٰلَمین» در قرآن ۳۴ بار: الفاتحة (۱)، آیة ۲؛ المآئدة (۵)، آیة ۲۸؛ الانعام (۶)، آیة ۴۵، ۱۶۲؛ الأعراف (۷)، آیة ۵۴، ۶۱، ۶۷، ۱۰۴؛ یونس (۱۰)، آیة ۱۰، ۳۷؛ الشعرآء (۲۶)، آیة ۱۶، ۲۳، ۷۷، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴، ۱۸۰، ۱۹۲؛ النّمل (۲۷)، آیة ۸، ۴۴؛ القصص (۲۸)، آیة ۳۰؛ السّجدة (۳۲)، آیة ۲؛ الصّٰفّٰت (۳۷)، آیة ۱۸۲؛ الزُّمر (۳۹)، آیة ۷۵؛ المؤمن/الغافر (۴۰)، آیة ۶۵-۶۴؛ فُصّلت/حٰمَ السجدة (۴۱)، آیة ۹؛ الزخرف (۴۳)، آیة ۴۶؛ الجاثیة (۴۵)، آیة ۳۶؛ الواقعة (۵۶)، آیة ۸۰؛ الحشر (۵۹)، آیة ۱۶؛ الحاقة (۶۹)، آیة ۴۳؛ التکویر (۸۱)، آیة ۲۹.

این جهانِ واژگون انتقال کرد و سه صبی یکی دختر شش ساله و دوم فرزند سه ساله و سوم دختر شش ماهه گذاشت و کسی از متکفلات اولاد نماند. به خاطر فاتر به این سبب یکباره تشویشی لاحق شد و لهذا توجّه تام در کشفِ حالِ کدخدایی میسّر نیامد. إن شاءالله تعالٰی بعد چند روز آنچه واضح شود نوشته آید. اِلّا اجمالاً چنان به نظر می آید که خیریت است. و «العلم عند الله»[1]:

وَ إذَا السّعادَة لاَحَظَتْكَ عُيُوْنهَا		نَمْ فَالْمخَاوِفُ كُلُّهُنَّ أمَان

و اصطد بها العنقاءَ فهي حبالةٌ		و اقتد بها الجوزاءَ فهيَ عنانٌ

*

مکتوْب ﴿ ۶۲ ﴾

به نام

شیخ ابراهیم مدنی فرزند شیخ خود

لازالت ذوارفُ العوارف هاميَةً على بِركة الأنام خلف السادة الكرام، القائم مقامَ الأئمّةِ الأعلام، مولانا الشيخ إبراهيم ايّدَه الله تعالى ابنَ شيخِنا الأجلّ و الأبجَل مولانا الشيخ أبي طاهر بن العارف بالله قدوةِ الأنام حجّةِ الاسلام مولانا الشيخ إبراهيم الكُردي المدني قدّسَنا الله تعالى بأسرارهما من الفقير ولي الله بن عبدالرّحيم العمري الدّهلوي عفى الله عنه، سلامٌ عليكم و رحمة الله و بركاته، إن سألتم عنّ محبّكم فإنّه بعافيّةٍ في نفسهِ و أهلهِ و والدهِ رطبُ اللسان بذكرِ آبائكم الكرام و بشُكر نعمَائهم و نشر علومِهم، و ارجوا من الله تعالى أن يحفظني ببركاتهم وَ يُحيي ذِكرَهم في هذه البلاد بهذا العبدِ الضعيف و أولادهِ و أصحابهِ إنّه قريبٌ مجيب، و اَسْألُ منكُم أن لاتَنسُونا في صالح

۱- الاحقاف (۴۶)، آية ۲۳؛ المُلك (۶۷)، آية ۲۶.

دعواتكم تجاه النبي صلّى الله عليه و سلّم، و قد كتبتُ لكم قبلَ هذا مكاتيب كثيرة و ما شرّفْتمُونا بالجواب، و لا اكرمتمُونا بسَلام و لا كتاب، و ما كان ذٰلك ظنّاً بكم و المسئول الآن خلاف ما كان أن تكتبوا الجواب مع حامل رقيمتنا هذهٖ و مَعَ كلّ جاءٍ يجيئنا من تلك المواضع المشرّفة و تخبرونا عن سلامتِكم و سلامةِ أولادكم و أصحابكم، و الحمدلله اوّلاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.

*

مکتوب ﴿ ۶۳ ﴾

به نام یکی از بزرگ‌زادگان عرب یعنی
شيخ محمّد وفدالله مالكي المكّي رحمه الله

الحمدلله و صلّى الله علىٰ سيّدنا محمّدٍ و اٰلهٖ و سلّم، من الفقير ولي الله بن عبدالرّحيم العمري الدهلوى عُفِيَ عنْه سلامٌ عليكم و رحمة الله و بركاته.

امّا بعد، فالمأمول من مكارم اخلاقكم أن تدعوا لنا فى مواضع الإجابة و أوقاتها لديننا و معيشتِنا و أولادنا و أصحابنا، و قد اخبرني ولدكم الشيخ حسين أنّكم اجتمعْتُم في صغركم بفريدِ عصره الشيخ محمّد بن علاء الباهلي قدّسَ الله سرّه، فاجازكم بما تصَحّ له روايته فإن كان الأمر كذلك فهو أسناد عالي جدّاً، فالمرجوا من جنابكم ان تُشرّفونا بالإجازة مجملةً و مفصّلةً و تخبرُنا بأسانيدكم العاليه و فوائدكم المنتخبة و مسلسلاتكم المتصّلة، لعل الله يجمعني و إيّاكم في مقام صدق في زُمرة اوليائهٖ و حمَلةِ سنّة رسولهٖ صلّي الله عليه و سلّم، «وَ الْحَمْدُ لله رَبّ العٰلَمِين»[1].

*

۱- «وَ الْحَمْدُ لله رَبّ العٰلَمِين»: الانعام (۶)، آية ۴۵؛ الصّفّٰت (۳۷)، آية ۱۸۲.

مکتوب ﴿ ۶۴ ﴾

به نام حضرت والد این جامع

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در تعزیت والد ایشان که خال حقیقی حضرت شاه ولی الله ﷺ بود

حقایق و معارف آگاه فضایل و فواضل دست گاه سجّاده نشین اسلافِ کرام به استحقاقِ تمام، عزیزالقدر میان محمّد عاشق سلّمه الله تعالٰی در جمیعِ حرکات و سکنات و افکار و خطرات مؤیَّد به تأیید الله تعالٰی و منصور به نصرةِ الله تعالٰی باشند، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت مَشام مطالعه نمایند.

الحمدلله علي العافيّة و المسئول دائماً بلسان الحال و القال من جناب الربّ المتعال سلامتكم و عافيّتكم ظاهراً و باطناً.

هر چند واقعهٔ جان کاهِ مشفق مرحوم و مغفور مصیبتی است عظیم به اعتبار ملّت و اقلیم عموماً، قطع نظر از وابستگانِ خدمت ایشان ظاهراً و باطناً، زیراکه وجود شریف ایشان در کمالِ عبادت و زُهد و توکّل و جُود و سخا و شفقت بر خلق الله و استقامت قولاً و فعلاً و حالاً و تنوّر به انوار طاعات در این جزوِ زمان منقطع النظیر بود. دیدن ایشان کبریتِ احمر و سخنِ ایشان کیمیا اثر، مآثر ایشان مُذکّرِ حالِ سلفِ صالح، و بلاشک همّتِ ایشان دافع بلیّات و جالبِ عطیّات و جامعِ برکات اِلٰی اوصافٍ کثیرةٍ یطولُ بِها الکلام، امّا چون در ایّام عزا آن عزیزالقدر را دیده شد، و فراست حکم کرد به آنکه تفرقه در ظاهر و باطن ایشان افتاده است ظاهر متألم است و باطن صابر، بل راضی و مُسلّم، قلق خاطر فقیر برخاست و دانست که

تأ یید الٰهی شامل حال بهجت اشتمال ایشان است، و همان قصّه یادآمد که در وقت وفات سرور انبیاء علیه الصلوٰة و السّلام همه اصحاب پراگنده دل شدند و صدّیق اکبر رضی الله عنه باکمالِ محبّت و فنا و طولِ صحبت و شدّت اذعان و تسلیم که خاصّه‌ای ایشان بود در غایتِ صحو قدم راسخ زده صدای **مَنْ کانَ یَعبُدُ محمّداً فانّ محمّداً قدماتَ و مَنْ کانَ یَعْبُدُ ربَّ محمّدٍ فإنّ ربَّ محمّدٍ لا یموت** برداشتند. این کلمه است عجیب که سرِّ استحقاقِ خلافت از آن یافته می‌شود، و آن سِرّ آن است که سنّة الله بر آن جاری شده است. به آنکه هیچ کاملی را از این عالم برنگیرند اِلّا فردی را از افراد که خلیفه او خواهد بود صحوِ تمام دهند و حزم کامل و پراگندگی حواس را گِردِ خاطرِ دریا مقاطرِ او گذر نبود، و میل خاطر او به کلّی به جانبِ قیام در مقامِ آن کامل نهند و اعتنا بسیرة صالحه‌ای او در خاطرش ریزند. **تِلكَ سُنّة الله «وَ لَا تَجِدْ لسُنّةِ الله تَحویلا»**[1]. **فحمدتُ الله علی ما رأیتُ من صنیعه لكَ حمداً کاملاً تامّاً ظاهراً و باطناً.**

باز چون معلوم است که نظر کردن در اختلافِ حالِ اهل الله دایی است عضال به نسبتِ محجوبان، در مجالِس متعدّده به تقریرات شتّٰی وانموده آمد که اهل الله در صورت باهم مختلف می‌باشند و در معنی متّفق، شرط نیابت و خلافت اتّفاق معنٰی است، اتّفاقِ صورت واقع شود یا نشود. جمعی از اهل الله فقیر بودند. به قوتِ شبینه محتاج و جمعی از ایشان اغنیا مالک اُلوف اُلوف از دراهم و دنانیر، جمعی از اهل الله غیور می‌باشند به ادنٰی سُوء ادب غیرت درکارِ بی‌ادب کنند و او را از پا اندازند، و جمعی حلیم و بردبار، جمعی از اهل الله اهلِ ظهور باشند، هر که ایشان را بیند مُسخّرِ ایشان شود

۱- الإسراء/بنیَ اسرآئیل (۱۷)، آیة ۷۷: «وَ لَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِیلاً».

و زبانِ وی به ثنای ایشان جاری شود، و دلِ وی به اعتقادِ ایشان مُمتلی گردد و جمعی خامل، کسی ایشان را نشناسد، و از ایشان حساب نگیرد. این همه صورتهای مختلف است و صدقِ حال و بذلِ نفس خود برای خدای تعالیٰ و ظاهر و باطنِ خود را تسلیم و تفویض کردن، معنی است که همه در آن متّفق‌اند. شرطِ نیابت اتّفاق در همین معنی است:

شیشه‌ای صاف ار نباشد گو سفالِ کهنه باش
رندِ دُرد آشام را با این تکلّفها چه کار

و صفاتِ محموده‌ای ایشان جَهرةً پیش مردمان اظهار کرده شد، به تخصیص صفاتی که فهم ایشان به آن محیط تواند شد، مثل علم و تقویٰ و زهد و هر چند وصایا در این باب به آن عزیزالقدر نوشتن تحصیل حاصل است، امّا دابِ طریقه و محبّتِ ازلیّه و ابدیّه نمی‌گذارد که مذکور نگردد.

باید دانست که چون عزیزی به منصبی قیام کند، سَواءٌ کانَ ذٰلك المنصب خلافة کُبریٰ أو خلافةَ ارشادٍ فَقَط لا بُدّ است از آنکه سه گروه از عرضِ ناس مانعِ کارِ او شوند. این عزیز را همّتِ تامّه باید بست که از مکاید آن فِرَق برهَدْ. گروه اوّل اهلِ حسد که ظاهر و باطن این عزیز دیده بد برند و چیزها اندیشند، علاجِ این گروه نزدیکِ اهل الله التجا است بخلاصِه به جانبِ ربّ العزّت، تا از مکایدِ ایشان نجات و خلاص یابد، نه آنکه در صددِ انتقام بیاید یا دیگری را اشاره کند به انتقام، شخصی صدّیق اکبر ﷺ را دشنام می‌داد و ایشان صبر می‌کردند و آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم تبسّم می‌نمودند. چون ایشان انتقام کشیدند آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم از مجلس برخاستند و فرمودند: ما یَنْبغي لصدّیقین أن یَکونوا لعّانین. گروهِ ثانی خیرخواهانِ احمق که او را به تسویلاتِ شیطانیّه می‌خواهند که از وضعِ

محمود او زایل سازند، علاجِ این گروه آنکه به لینِ کلام ایشان را از خود مایوس گرداند تا دیگر در مزاجِ او دخل نتوانند کرد.

گروهِ سوئم اهل و عیال که از این عزیز آن خواهند که مقدور او نبود و لابُدّ در سعی او یا در تفکّرِ او، اوقاتِ خود را ضایع سازد. علاج این گروه آن است که بر ایذای ایشان صبر کند و رفته رفته چنان پیش ایشان محقّق گرداند که مستحسنِ وضع این عزیز شوند یا جبراً یا کرهاً از طلب خود باز مانند. و **الحمدلله أوّلاً و اُخراً و ظاهراً و باطناً.**

*

مکتوب ﴿ ۶۵ ﴾

به نام والد جامع

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام **میان محمّد عاشق** سلّمه الله از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه (بعد) سلام محبّت التیام مطالعه نمایند.

الحمدلله علی العافيّة و المسئول من جنابه عافيّتكم. دل منتظرِ اخبارِ مسرّت آثارِ ایشان می‌باشد. مصداقِ مثلی که از زبانِ حضرت سرور انبیاء علیه من الصلوات اتمّها و من التحیّات اکملها بر آمده: **اللّهُمّ أبْغِنِي حبيباً هو اَحبُّ إليّ من نفسي.** خیریّتِ ایشان بیش از خیریّتِ خود سؤال کرده می آید: **و الله المجیب و هو المُستعان.** و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۶۶ ﴾

نیز به نام حضرت والد این احقر

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در اِعلام بر تولّد فرزند [شاه رفیع‌الدّین]

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام **شاه محمّد عاشق** سلّمه الله از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه، بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند.

الحمدلله علٰی نعمائهٖ و المسئول من الله الکریم أن یوالي علیکم نعمَه ظاهرةً و باطنةً.

از نعمِ جدیده یکی آن است که یوم الثلاث تاسع ذی‌الحجّه وقت ضحْوة الکبرٰی فرزندی عطا فرمود. چون پیش از حمل آن والده‌اش مریض بود و توقّع شفا به حسبِ عادت منقطع شده. میان نُورالله در واقعه به شفاء مشارٌالیها و تولّد فرزند مُبَشّر شده بودند و در آن واقعه به خاطر ایشان نشسته بود که نام مولود رفیع‌الدّین باشد مانندِ نام أب الأُم حضرت ما قدس الله اسرارهما، و نیز این فقیر روزی در ضمن تلاوت اسم یا وهّاب بعض نعم الٰهی را که در حقِّ این مسکین مقدّر شده مشاهده نمود. از آنجمله این ولد نیز ممثل شد. به ملاحظه ادب هر دو واقعه رفیع‌الدّین عبدالوهاب نام این مقرّر کرده شد. خدای تعالٰی او را تربیّت فرماید به وجهی که مُرضیِ جناب او تعالٰی شود و شایستهٔ حمل امانت گردد **إنّه قریب مجیب.**

مکتوب بهجت اسلوب رسید و جمعیّت ظاهره و باطنه و توزیعِ اوقات به وجهی که به غایت مستحسن باشد معلوم شد. حمد الٰهی ادا نموده آمد. در جمیع احوال نصرت الٰهی شامل ایشان باد. در این ایّام چون کشاکش تألیف المُسوّیٰ درمیان است، فرصتِ تألیف الانتباه وغیره نمی‌شود،

إن شاءالله خواهد رسید مکتوبِ مخدوم معین که به جانبِ سیّد سعدالله نوشته نیز داخل کنند، خوب است و ترجمهٔ خود در القول الجلی داخل نمایند و ابتدا به این مکتوب فقیر که نوشته فرستاده است نمایند و احوالِ خود مفصّل تر نگارند:

و تَزعَمُ أنّكَ جِرمٌ صَغِيرٌ　　و فيْكَ اِنطَوىٰ عالَمُ الكبيرِ

و رسائل خود نیز نویسند الّا حاشیهٔ الخیرالکثیر که هنوز ناتمام است اگر نویسند فبها و اگر ننویسند خیر، اگر نویسند بعض فواید او در دِرایات داخل نمایند. رسالهٔ عمّ و رسالهٔ والد فقیر و مآثِرِ رحیمیّه البتّه داخل باید ساخت.

*

مکتوب ﴿ ۶۷ ﴾

نیز به نام حضرت والد من

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام **شاه محمّد عاشق** سلّمه الله. از فقیر ولی الله عفی الله عنه بعد سلام محبّت التیام و دعوات ظاهره و باطنه مطالعه نمایند. دو قطعهٔ مکتوب مفصّل به دست محمّد فاخر فرستاده شده است، رسیده باشد. و فیهما الکفایة و باقی کلام آنکه نَرجوا مِنْ فضلِ الله تعالٰی رجاءً مؤکّداً محقّقاً أن یجمع بیننا و بینکم «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكٍ مُقْتَدِرٍ»[۱].

۱- «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكٍ مُقْتَدِرٍ»: القمر (۵۴)، آیة ۵۵.

حیثُ لاحیثُ و أیضاً حیث یکون أعالي الجهات تصوّر الشمس و أسافلها مثل السّراب اللامع فنغوص جمیعاً في ذٰلك البحر التیّار ثمّ نرفع رؤسَنا بعدَ الغوص و لا هناك نحن و لا رؤسُنا بل یکون کلّ ذٰلك لله بالله في الله من الله إلی الله، «وَ تِلْكَ الْاَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا یَعْقِلُهَآ إِلَّا الْعٰلِمُونَ»[1]، و الحمدلله تعالٰی أوّلاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.

*

مکتوب ﴿ ۶۸ ﴾

به نام حضرت والدِ من
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام میان **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند.

الحمدلله علی العافیّة و المسئول من الله الکریم عافیّتکم، به فراستِ صادقه مکرّره به ثبوت پیوسته که سِرِّ قیام در مقام اسلافِ کرام و سِرِّ وَکْرِ عنایاتِ ارواح بودن در ایشان متحقق است. آنچه نوشته بودند از خاطر مَستمر که چند روز ماند که ایشان عین والد ماجد (عُبیدالله) خوداند، نمایشی است از این سِرّ، و واقعهٔ محمّد عارف که پیالهٔ سویق را ایشان استیعاب نمودند و آنچه متعلّق به اطراف پیاله بود، رأیی خورد و آن اُلوش او را به حدِّ شبع رسانید. تعبیر آن وجود برکتِ متعدّیه است و واقعه‌ای احمد که در موازنه‌ای ایشان با یکی از صوفیه‌ای متقدمین بحث افتاده است و رأیی این بیت خوانده:

۱- «وَ تِلْكَ الْاَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا یَعْقِلُهَآ إِلَّا الْعٰلِمُونَ»: العنکبوت (۲۹)، آیة ۴۳.

طُرّۂ سنبل کجا و طرّۂ گیسو کجا		هر دو پیچانند امّا این کجا و او کجا

نمایشی است از احتوای ایشان بر لطایفِ خفیه مثل حجر بُهِّت و اَنا. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۶۹ ﴾

به نام فضیلت مآب

بابا عثمان کشمیری رحمه‌الله

در تلقین

فضایل و کمالات مآب سُلالة الاکابر **مولوی بابا عثمان** سلّمه الله تعالیٰ و لطف به فی جمیع الاحوال، از فقیر ولی الله عُفِیَ عنْه بعد از سلام مطالعه نمایند.

الحمدلله علی العافیّة و المطلوب من فضل الله الکریم أن یُعافیکم و یُسلّمکم إنّه قریب مجیب، مکاتیب ایشان مرةً بعد اُخریٰ خواندیم. مشتمل بودند بر دریا دریا تشویش و قلق، خاطر متالّم و متفکّر شد و از خدای تعالیٰ تسهیل شداید به تقریبات خارجیه و نفسیّه طلب نمودیم. یک وجه به یاد ایشان داده می‌شود. امید که یادآوردن آن دافع قلق باشد. آن را به‌گوشِ هوش استماع نمایند. سعی در تحصیلِ علومِ حَقّه به‌چه سبب مطلوب باشد. به‌سبب آنکه طریقِ کمالِ قوّة عقلیّه است. سعی در ترقّی باطن به‌چه سبب مطلوب شد، به‌سبب آنکه طریقِ انصباغ نفس است، به‌صبغ جبروت. پس خلاصه‌ای مساعی مشکوره طلبِ کمالِ نفس است. دانندگان صفاتِ نفسِ ناطقه به یقین می‌دانند که اُمِّ صفاتِ محموده و اخلاق فاضله که اساس جمیع است و رسوخ هیچ فضیلت و گل کردن آثار آن به‌غیر حصول آن صفت میسّر نیست، رزانتِ نفس است و عدمِ تأثّر او از شداید و آلام.

پس اگر کمالی در قوّة عقلیّه یا عملیّه پیدا شود مستقل و مستقر و متمکّن نمی‌گردد تا نفس، رزین نباشد. مَثَلِ غیر رزین مثل آب است، نقشی که بر روی آب کشند می‌آید و می‌رود. مَثَلِ نفس رزینه حجر و خشب است. هر شکلی محمود که نقّاش در آنجا ایجاد فرماید باقی و مستمر می‌ماند. بر لسانِ حضرت رحمة للعالمین علیه من الصلوات اتمّها و من التحیّات ایمنها گذشته است. **ما أُعطي احدٌ عطاء أفضل و أوسع من الصبر** و بر حضرت وی نازل شد. «**وَبَشِّرِ الصّٰبِرِيْنَ**»[1]، قال امیرالمؤمنین عمر ﷺ «**نعم العدلان و نعم**»[2] شما این شداید راکه پیش می‌آید شداید می‌شمارید و از آن شکایت می‌کنید. ما می‌دانیم که آن سبقی است که خدای تعالٰی به‌ایشان تعلیم می‌دهد تا تمرینْ باشد نفس ایشان را براساسِ جمیع اخلاق فاضله، مطلوب در اینجا مطالبهٔ نفس است به ترکِ جزع و هلع ظاهراً و باطناً و تذکّر قصصِ اقویای صابرین و یادکردنِ فضایل صبر و رزانته که عقلاً و نقلاً آن را دانسته‌اند. نفسِ زکیه در هر حالت ادب آن حالت استیفا می‌کند و امام جمعی که در مثل این واقعه... شوند می‌گردد. قال الله تعالٰی «**وَ إِذِ ابْتَلٰى إِبْرَاهِيْمَ رَبُّه بِكَلِمٰتٍ فَاَتَمَّهُنَّ، قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً**»[3]. شدّت هر نفسی جدا است و مخالفتِ هر نفس دیگر است و علاج هر نفس علومی است که از صُلب او می‌روید این تذکره به چشم اعتبار تأمّل نمایند. انشای نامه نیست که از بابِ «**فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيْمُونَ**»[4] باشد. و السّلام.

*

۱- البقرة (۲)، آیة ۱۵۵.
۲- در صحیح بخاری «نعم العدلان و نعم العلاوة» آمده است.
۳- البقرة (۲)، آیة ۱۲۴.　　۴- الشعراء (۲۶)، آیة ۲۲۵.

مکتوب ﴿ ۷۰ ﴾

به نام حضرت والد جامع المکاتیب
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام **میان محمّد عاشق** سلّمه الله تعالیٰ از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام آنکه **الحمدلله علی العافیّة و المسئول من الله الکریم** عافیتکم برخورداران به عافیت رسیدند. «**وَالْحَمْدُ لله رَبِّ العٰلَمِین**»[1]. علمی که از عینِ ثابته می‌جوشد اختلاف در آن واقع نمی‌شود. اِلّا از جهت اجمال و تفصیل و جهت اختلافِ تعبیرات، همان یک معنیٰ است. او را گاهی به این مثال و به این عبارت شرح می‌دهد و گاهی به آن مثال و به آن عبارت. به خلاف علوم منتجه از فکر و استماع اقوالِ شتّی و کذلك علوم اشارات به احوال که در آن اختلاف بسیار گنجایش دارد «**وَلَوْ کانَ مِنْ عِندِ غَیْرِ الله لَوَجَدُوا فِیْهِ اخْتِلَافاً کَثِیْراً**»[2]. دقیق‌تر آنکه بعض علوم فکریه و علومی که از نضج اقوال ناس مجتمع می‌شود در مقتضای عینِ شخص داخل باشد. امّا طریق نضج و کیفیّت درآمد فکر به حدّ مضبوط و منضبط باشد و از آن گاهی تجاوز نکند. گویا این علوم به لسانِ حال می‌گویند:

ثبت است بر جریدهٔ عالم دوامِ ما

و السّلام.

*

۱- الانعام (۶)، آیة ۴۵؛ الصّٰفّٰت (۳۷)، آیة ۱۸۲.
۲- النّسآء (۴)، آیة ۸۲.

مکتوب ﴿ ۷۱ ﴾

به نام حضرت والدِ من

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در تعبیر رؤیا

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام **میان محمّد عاشق** سلّمه الله تعالی از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت التیام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیّة و المسئول من الله الکریم عافیتکم ظاهراً و باطناً.**

مکتوب بهجت اسلوب رسید. مبشرّهٔ والده‌ای محمّد فائق که حاصل آن الباس خرقه بود از جناب عالی حضرت رسالت صلّی الله علیه و سلّم آن عزیزالقدر را در محضری از علما و مشایخ و ظهورِ برکت در ماحضری که پیش آوردند معلوم گردید. رؤیا حق است. اوّل تعبیرش وصول خرقه‌ای محمّدیه است به ایشان و برکتِ ظاهر و باطن و التفاتِ ارواحِ سلف و این همه **بحمد الله** و مِنَّتِهِ متحقق شد و غالباً این اُمور را مراقب است که به تدریج به ظهور رسند. تکمله‌ای القول الجلی که نوشتند به غایت مستحسن افتاد. کمالات الٰهیه هست که شرح آن می دهند. من و تو را در آن مدخلی نیست و **إنّما الأعمال بالنّیات**. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۷۲ ﴾

به جانبِ

بابا عثمان کشمیری رحمه الله

(در ارشاد)

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم[۱]

فضایل و کمالات مآب سُلالة الاکابر مولوی **بابا عثمان** به توفیق الٰهی از استعدادِ اجمالی خود بهره‌های تفصیلی برداشته ناجح و مفلح باشند. آمین. یا «رَبّ العٰلمین[۲]»، **الحمدلله علی العافیّة و المسئول من الله الکریم عافیتکم ظاهراً و باطناً** مکاتیب ایشان مرّةً بعد اُخریٰ رسیدند و جوابی برحسب فهم قاصر نوشته شد. امّا شاید نرسیده است که فحوای مکتوب آخر مُشعِرْ بر آن بود، بالجمله سخن جامع اکابر است:

همّت ترا به‌کنگرهٔ کبریا کشد　　این سقفِ خانه را بجز این نردبان مخواه

لابُدّ است از آنکه عزمی و داعیه‌ای از باطنِ سینه باید برآورد و همگی طلب مقصود در مطلوبِ حقیقی باید داشت و اصلاحِ معاش به قدر ضرور باید نمود که جمعِ همّت و توحیدِ ارادهٔ اساسِ سُلوک است. سنة الله بر آن جاری

۱- علاوه بر سورهٔ التّوبة (۹) در آغاز هر سوره (۱۱۳) و النّمل (۲۷)، آیة ۳۰.

۲- «رَبّ العٰلَمین» در قرآن ۳۴ بار: الفاتحة (۱)، آیة ۲؛ المائدة (۵)، آیة ۲۸؛ الانعام (۶)، آیة ۴۵، ۱۶۲؛ الأعراف (۷)، آیة ۵۴، ۶۱، ۶۷، ۱۰۴؛ یونس (۱۰)، آیة ۱۰، ۳۷؛ الشعرآء (۲۶)، آیة ۱۶، ۲۳، ۷۷، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴، ۱۸۰، ۱۹۲؛ النّمل (۲۷)، آیة ۸، ۴۴؛ القصص (۲۸)، آیة ۳۰؛ السّجدة (۳۲)، آیة ۲؛ الصّفّٰت (۳۷)، آیة ۱۸۲؛ الزُّمر (۳۹)، آیة ۷۵؛ المؤمن/الغافر (۴۰)، آیة ۶۵-۶۴؛ فُصّلت/حمٓ السجدة (۴۱)، آیة ۹؛ الزخرف (۴۳)، آیة ۴۶؛ الجاثیة (۴۵)، آیة ۳۶؛ الواقعة (۵۶)، آیة ۸۰؛ الحشر (۵۹)، آیة ۱۶؛ الحاقة (۶۹)، آیة ۴۳؛ التکویر (۸۱)، آیة ۲۹.

شده است که هر که توحید بدست آرد خود به خود او را تربیتی در احوال شبانروزی فوّاره صفت از قلبِ او می جوشد. پس با وجود هجوم اسبابِ غفلت، انتهازِ فُرَص می‌نماید و در این فُرَص به شغلی که مقرّب است به ساحتِ قُدس مقیّد می‌شود و عذر در این باب اصلاً پیشِ ما مسموع نیست. **قال النّبي صلّى الله عليه و سلّم من تَصبَّرَ يُصبّره الله و من استعفَ يعفُه الله**[1] باقی‌ماند آنکه توحیدِ اراده‌ای عطیه است وهبیه در حقیقت امّا خدای تعالیٰ آن را به‌کسی باز بسته است تا قاعدهٔ تکلیف برانداخته نشود و اجمالِ آن کسب در این بیت مذکور است:

تَداويتُ من ليلى بليلى في الهوى　　　كما تُداوى صاحبُ الخَمْرِ بالخَمْر

حاصل آنکه تکرار کلمهٔ تهلیل به صفت ادعاء نفی محبّتِ از غیر محبوب حقیقی و به صفتِ التجاء و تضرّع که اسمِ اعظم است در تأثیر، در اوقات خلوت به جمع حواس و در واقعاتِ جلوت به منزله‌ای حدیثِ نفس تا آنکه استیعاب اوقات در آن معنیٰ متحقّق شود و **عندَ هذا يُحصل الدور** این ادعا و التجاء کیفیّتِ جمع اراده می‌دهد و جمع اراده بر اکثارِ ادعاء و التجاء می‌آرد. بدونِ این کسب و این عزم چیزی بدست نمی‌آید و چون این صُوَر بدست آمد مقاماتِ آینده را بنده‌ای عاجزی از بندگانِ خدای تعالیٰ ضامن است:

دل گفت مرا علمِ لدُنّی هوس است
تعلیمم کن اگر ترا دسترس است

۱- **من تَصبَّرَ يُصبّره الله و من استعفَ يعفُه الله** (مسلم).

گفتم که الف، گفت دگر، گفتم هیچ

در خانه اگرکس است یک حرف بس است

و السّلام و الاکرام.

*

مکتوب ﴿ ۷۳ ﴾

به جانبِ

بابا عثمان کشمیری رحمه‌الله

فضایل و کمالات مآب سُلالة الاکابر مولوی بابا عثمان کامیابِ مطالب حقیقت بوده از فرقهٔ السعیدُ من سعدَ في بطن اُمِّهٖ باشند. آمین آمین.
الحمدلله علی العافیّة و المسئول من فضل الله الکریم عافیتکم.

انتظارِ ملاقات بهجت آیات و جوشش طبع از مکاتیب جوشانِ ایشان تا کجا شرح دهد. خدای تعالیٰ همه اَمانی و آمال به‌احسن وجوه میسّر گرداناد. اوقات شریفه‌ای خود را به شرایفِ طاعات مشحون باید ساخت. چه طاعاتِ بدنیه و چه طاعاتِ روحانیه که عبارت از انتظار و تضرّع و تعلّقِ قلب به صفتِ محبّت است. لکاتبهٖ عُفیَ عنْه:

دلی دارم ز خود خالی، حَبابش می توان گفتن

درو کیفیتی، جوشِ شرابش می‌توان گفتن

*

مکتوب ﴿ ۷۴ ﴾

ایضاً به نام

بابا عثمان کشمیری رحمه الله

در اجوبۀ اسولۀ ایشان

فضایل و کمالات پناه حقایق و معارف دستگاه سُلالة الاکابر **مولوی بابا عثمان** از فضایل و فواضلِ موروثه و مکتسبه بهره‌های فراوان اندوخته سهام سعادت را جمع نمایند به توفیق الله تعالٰی و حوله و قوته و رحمته و عصمته.

علومِ و معارف اهل الله متّفق‌اند بر آنکه آنچه به وجود می‌آید همه خیر است و شرّیت را در آنجا مدخلی نیست و آنچه به وجود می‌آید دوبار آن را وجوب دربرگرفته. یکی از آن جهت که این وجود شأنی است از شیونِ وجودِ حقّ و انتشارِ آن شأن از وی به طریق وجوب بوده است. دیگر از آن جهت که ارادۀ قادر مختار تقاضا کرده **لا رادَّ لِما قضَیْتَ و لا مانعَ لِما اعطیتَ**.

چون مُبَرهن شد چاره‌ای جمعی که قوای عقلیّه در ایشان قوی‌تر از سایر قوٰی آفریدند، آن است که اگر فی الجمله نامناسبتی در نفس خود یا در انتظامِ عالم ادراک نمایند به مضمون آیۀ کریمه: «**فَلَا وَ رَبِّكَ لَایُؤمِنُونَ حتّٰي يُحَكِّمُوكَ فِيْما شَجَرَ بَيْنَ**[1]**هُمْ ثُمَّ لَايَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِّمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيْماً**» تلقّی فرمایند و آنچه علمای ما می‌فرمایند که اصلح بر خدای تعالٰی واجب نیست. به این معنیٰ است که اصلح را به اعتبارِ مصالح معتبره در مدارکِ بنی آدم قرار داده‌اند و اصلح ایشان همچنان است که مدارکِ ایشان مقیّد در مقیّد و ظلمت در ظلمت.

۱- النسآء (۴)، آیة ۶۵.

از حدیث: اِقْتَدُوا بالّذین مِن بَعدیْ سؤال نموده بودند که راوی او کیست: **اخرجه الترمذي و ابن ماجة و غیرهما بروایةِ عبدالله بن مسعود** رضی الله عنه و **حذیفه** رضی الله عنه به اسانیدِ قوّیه و طُرقِ متعدّده.

و از مسئله تفضیل استفسار نموده بودند که قطعی است یا ظنّی. آنچه پیش فقیر منقح شده آن است که قطعی است به حدیث علی رضی الله عنه **سیّدا کهولِ أهلِ الجنّة** و حدیث ابن عمر رضی الله عنه **کنّا نخیر اصحابَ رسول الله** و به قول علی رضي الله عنه **خیر هذه الامّة إلی دلائل کثیرة تفید بمجموعها القطع** و امامتِ مفضول پیشِ اهل سنّت جایز است، لیکن فَرق دِر خلافتِ نبوّة و خلافتِ عامّه همین قدر است که خلافتِ افضل به معنی اشبهِ نبوّت، خلافت نبوّت است و تسلّط مفضول خلافتِ عامّه. نظمِ رنگین ایشان:

دلم خون شد ز مهجوری کبابش می‌توان گفتن

خیلی رنگین ساخت، **أحسن الله تعالٰی إلیکم.**

در این زمان، توقّعِ خیر از رؤسا، ناشی از جهل و طمع می‌گردد. غیر دلاَساها چه تدبیر توان کرد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۷۵ ﴾

ایضاً به نام
بابا عثمان کشمیری رحمه الله

فضایل و کمالات مآب سُلالة الاکابر **مولوی بابا عثمان** به جمعیّت ظاهر و باطن باشند. بعد از سلام محبّت مشام از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیّة و المسئول من الله الکریم عافیتکم.**

مکاتیب بهجت اسالیب مرّةً بعد اُخریٰ ورود نمودند و فقیر در جواب هر یکی چیزی نوشته، عجب که نرسید. الخیر فیما وَقَع گویا مطلوب آن است علاقه‌ای قویّه‌ای محبّت قلبَین از رسائل و وسائل کافی باشد:

دَنَوتُ فَلَمْ أُهْدى التّحيةَ في الصّباء وَ هَلْ لي إلٰى قَلْبِي يَكُونُ رَسُول

الحمدلله که مکتوبِ آخر مشعر بود به نوعی از اطمینان و دفع تشویش از حال ـ مطلوب دوام عبودیّت است قلباً و قالباً و همّت رجال از سینه برآوردن ـ خواجه نقشبند ﷺ فرموده‌اند سالک را روش و کوشش می‌باید. بلاشک در اصلِ طینت ایشان ودیعتی است از اسلاف و ارواحِ عزیزان ایشانِ را عزیز می‌دارند. به آن می‌ماند که زمینِ نَدی به جز این احتیاج ندارد که قدر چهار انگشت کافته شود تا آب برآید. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۷۶ ﴾

به نوّاب مجدالدّوله

عبدالمجید خان

در جواب مکتوب ایشان

أحسن الله تعالٰى إليكم في جميع الأحوال نامهٔ مشکین شمامه رسید. حقیقت مندرجه واضح گردید. از زمان و ابنای زمان هر حکایتی مُنبی از شکایت که گفته شود بجا است. جوهرشناسی را طبع سلیمی می‌باید و طبعِ سلیم در جهان کجا است. لیکن حوادث عالم بعد تأمّل ظاهر می‌شود که در ضمن آن تعبیه‌ها است. به هر حال انتظار الطافِ خفیه باید داشت و هر امری را مرهون به وقتی باید انکاشت. مرقوم قلم فصاحت توأم شده بود:

گل گشتم و مطبوعِ مشامی نشدم

بداهةً بخاطر فقیر افتاد:

گل را نه کند بوی، مَشامی مزکُوم	سرخوش نَشود ز مَی مزاجی مشئوم
اصلِ همه الطاف بود طبعِ سلیم	یارب مَکُن از طبع سلیمم محروم

*

تا عمر با پَری بُریده کردم پرواز	هرگز نشدم قبولِ طبعِ شهباز
ناسازیِ بختِ من نگهداشت مرا	المنّة لله ز بختِ ناساز

*

مکتوب ﴿ ۷۷ ﴾

به جانبِ حضرت والدِ بزرگوار بنده کاتب حروف

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی و ابقاه، از این فقیر عُفیَ عنْه سلام محبّت التیام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیّة و المسئول من الله الکریم أن یُعافیکم ظاهراً و باطناً.**

مکاتیب بهجت اسالیب مُنبی از حسنِ حال و شمول کرمِ کریمِ متعال ظاهر و باطن ایشان را، رسیدند و می‌رسند. حمدِ الٰهی بجا آورده می‌شود معنی که در باطنِ عزیزان ودیعت می‌نهند بهشتِ نقد است و علاجِ همه امراض وعاهات. آن ودیعت بحمد الله در جذرِ لطیفه‌ای قلبیه‌ای ایشان یافته می‌شود. باقی‌ماند گل کردنِ آثارِ اُو به مقدار آب و هوای عالم چیزی دیگر است، مُفوَّض به حکمتِ بالغه‌ای حکیمِ متعال، منتظرِ ظهور آن باید بود.

بمنزلة الدعاء و نَهَی النّبی صلّی الله علیه و سلّم عن الاستعجال فیه:

صائب امروز به این‌تازه غزل صلح بکن
اوّلین جوشِ بهار است گلستانِ ترا

و السّلام و الاکرام.

*

مکتوب ﴿ ۷۸ ﴾

به جانبِ حضرت والدِ بزرگوار کاتبِ حروف مدّالله ظلّه العالی
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام برادر عزیز **میان محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیة و السّلامة و المسئول من فضله أن یُعافیکم.**

دل همیشه به نوعی از میل سوی ایشان نگرانی دارد مصداق ائتلافِ روحانی که در حدیث نبوی علٰی صاحبه الصلوٰة و التسلیمات به آن اشاره رفته **لله الحمد و المنّة**، علاقه‌ای که نقطهٔ لاهوتیه در نفسِ ناطقه با حضرت وجوب دارد سعد اکبر است حیثما وقعَ نفعَ، به آن می‌ماند که برین علاقه‌ای نازیدن و به آن از غیر آن مستغنی بودن شکر این دولت است:

من که سر درنیاوَرم به دو کون گردنم زیر بارِ منّت اوست

چنانکه دیگران مأموراند به نفیِ عُجب، این مرد مأمور است به عُجب. زیرا که عُجبِ او عُجب بالله است. همین نکته است که اهل بقاء را نظر بر قدم می‌گرداند. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۷۹ ﴾

ایضاً به جانبِ والدِ بزرگوار مدّالله ظلّه العالی

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالیٰ، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت التزام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیة و المسئول من الله الکریم أن یُعافیکم.** مدّتی می‌گذرد که برگذرانِ شبانه روزی و تقسیمِ اوقات مطلع نشدیم و از معارف جدیده و نکاتِ تازه فصلی نخوانده‌ایم. صوفیه را در باطن ایشان سعادتی است که مقناطیس قلوبِ ایشان است. خواه ناخواه به خود می‌کشد:

لقد صِرْتَ مقناطیسَنا فقلوبُنا

بجذبکَ إیّاها إلیك تَمِیل

وجود همین سعادت جاذبۀ اصلِ عصمت است در حقّ انبیاء علیهم السّلام، و اصل حفظ در حقّ اولیاء رضوان الله تعالی علیهم. تن به این سعادتِ جاذبه باید داد، **ولو في بعض الاوقات.**

شیخ الشیوخ حضرت شیخ شهاب‌الدّین سهروردی ﷬ در عوارف المعارف تأکید می‌فرماید در حقّ شیوخِ اهل ارشاد به تن دادن به این سعادت، می‌گوید جلوتِ ایشان در پناهِ خلوت، هر چند خلوت با رونق‌تر، جلوت مفیدتر. والسّلام و الاکرام.

❊

مکتوب ﴿ ۸۰ ﴾

ایضاً به جانبِ حضرت والدِ بزرگوار مدّالله ظلّه العالی

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام میان شیخ محمّد عاشق سلّمه الله تعالیٰ از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند. الحمدلله تعالیٰ علی العافیّة و المسئول من جنابه أن یُسلّمکم و یُعافیکم. نامهٔ مشکین شمامه رسید. حقایق مندرجه به تخصیص مبحث ناز و نیاز معلوم گشت. سخت با قیمت مبحثی بود. تَعاکُسِ اضوای وجودِ بسیط از مرآتیْ به مرآتی دیگر بوالعجبی‌ها دارد:

انّا بتَجلّینا بحُبٍّ و نَضْرة　　　　و هُنَّ وهُم لاوَهْن وهُم مظاهر

أحسن الله تعالیٰ إلیکم و عافاکم. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۸۱ ﴾

ایضاً به جانبِ حضرت والدِ بزرگوار مدّالله ظلّهم العالی

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام میان شیخ محمّد عاشق سلّمه الله تعالیٰ از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام مطالعه نمایند. الحمدلله تعالیٰ علی العافیة و المسئول من جنابه أن یُعافیکم. مکتوب بهجت اسلوب مشتمل بر بیانِ نعَمِ الٰهی ظاهراً و باطناً و بر بیانِ توزیعِ اوقات به وجهی که

پسندیده باشد من جهة الشریعة و الطریقة رسید. شکر این نعمتِ الٰهی بجا آورده شد. هر چند رجاء اقوی از جناب الٰهی آن است که متولّی جمیع امور ظاهره و باطنه‌ای ایشان شود، و بعد از این رجا که بسر حدِّ یقین نزدیک است حاجتِ سؤالِ مکرّر نیست. امّا بعد هر پارهٔ زمانی عجز بشری دامنگیر می‌شود و تجدّد استماعِ انواعِ تولّی را متقاضی می‌گردد:

اَعِدْ ذِکرَ نُعمانٍ لنا انَّ ذکره هو المِسْکُ ما کَرَّرْتَه یتَضوَّع

*

مکتوب ﴿ ۸۲ ﴾

ایضاً به جانبِ حضرت والدِ بزرگوار این خاکسار مدّالله ظلّهم العالی
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه سجّاده‌نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی و ابقاه، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیة و المسئول من جنابه الکریم أن یُعافیکم، التجا إلی الله ظاهراً و باطناً فی أحوالِ العبد کلّها مِن الشدّة و الرخاء** کیمیای است قوی الاثر، هم به‌اعتبار تهذیبِ نفس از رذایلِ خود پرستی و بر خود اعتماد کردن و حول و قوّت از خود دیدن، و هم به‌اعتبارِ جلبِ نعمِ خارجیه و داخلیه و دفع مضار آنها، لهذا شرع ترغیب کلّی در آن داده. این کیمیا را مغتنم باید دانست و شکر بر وُجود آن همیشه ادا باید کرد. **مَنْ فُتِحَ لَه منکم بابٌ مِن الدُّعاء فُتِحتْ له أبوابُ الإجابة و أبوابُ الرحمة.** و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۸۳ ﴾

ایضاً به جانبِ حضرت والدِ بزرگوار بنده خاکسار مدّالله ظلّه العالی
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلاف کرام **میان شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالیٰ، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیة و المسئول من جنابه أن یُعافیکم.** مکتوب مسرّت مصحوب مرةً بعدَ اُخریٰ رسید و عافیّت مجلله ظاهراً و باطناً واضح گشت. **فلله الحمد و المنّة و نسأله المزید.**

تولّی خاص به حکمِ «وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّٰلِحِينَ»[1] در هر شاخ و برگ در می آید و تازگی دیگر و رنگی دیگر می‌دهد. تماشایی این تازگی و رنگ را باید کالمیّت فی یدِ الغسّال بوده همه چشم باید شد که چه می‌کنند و همه گوش باید شد که چه می‌گویند.

*

مکتوب ﴿ ۸۴ ﴾

ایضاً به جانبِ حضرت والدِ بزرگوار این خاکسار مدّالله ظلّهم العالی
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام عزیزالقدر **میان محمّد عاشق** سلّمه الله تعالیٰ و ابقاه، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیة و المسئول من جنابه الکریم أن یُعافیکم.**

۱- الأعراف (۷)، آیة ۱۹۶.

مکاتیب بهجت اسالیبِ ایشان رسیدند. چون مشعر بودند به آنکه در این اعتکاف نمی توانند رسید، حالتی عجیبی بهم برآمد نظر به اُنسی که به سبب ملاقات ایشان حاصل می‌شد انقباضی روی آورد. نظر بر آنکه منصوب‌اند برای کاری، اقامت ایشان در آن محلّ از مستحسنات شمرده شد:

آن روز که مَه شدی نمی‌دانستی کانگشت نمای عالمی خواهی شد

بالجمله تلافی این مفارَقتِ صُوریه ضروریه آن به خاطر نشست که در این اعتکاف در اوقاتی که با ایشان سخن بالمشافهه از دقایق معرفت می‌رفت مخاطبة با صورتِ مثالیه‌ای ایشان کرده، به قدرِ مَیْسور در اوراقِ چند آنچه به خاطر افتد نوشته شود، تا نیرنگ **المکاتبة نوعٌ مِن المُخاطبة** پدیدآید. خصوصیّاتِ دیگر که آنجا حضور و غَیْبت یکسان است در گفت نمی‌آید. آن را حواله به ضمیر مُستنیر ایشان کردیم، نوشته بودند که دقیقه‌ای چند در این ایّام تحریر نموده آمد. چشم به آن جانب نگران است و دل خواهان. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۸۵ ﴾

ایضاً به جانبِ حضرتِ والدِ بزرگوار این خاکسار مدّالله ظلّه العالی

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در تحسین بعض معارفِ معروضهٔ ایشان

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام برادر عزیز **میان محمّد عاشق** سلّمه‌الله تعالی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت التزام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیة و المسئول من الله الکریم أن يُعافيكم.**

در وسطِ رمضان عارضهٔ حرارت به این فقیر رسید و به افطار شش روزه ملجیٰ گردانید. بعد از آن از بیست و یکم باز روزه گرفته شد إلی آخرِ الشهر.

امّا ضعف قویٰ مانعِ بسیاری از طاعاتِ بدنیه شد. و الحمدلله تعالٰی علٰی کلِّ حالٍ الحال نقاهت روی به تخفیف دارد. مکتوبَیْن به یک دفعه رسیدند. معرفتِ عظیمه در باب فرق در نسبت‌های انبیاء علیهم السّلام به اعتبار احجارِ بُهِّت ایشان قلمی شده بود. سخت موافق افتاد. می‌باید که آن را در ورقی مضبوط سازند. **فإنّها معرفة حقّ** و «ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ»[1] و معرفتِ عظیمه‌ای دیگر در معنی آیة «وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْاِنْسَ اِلَّا لِيَعْبُدُوْنِ»[2] و حمل آن بر ظاهر نه بر تأویل **لِيُوَحِّدُون** أو **لِيَعرِفُون** نیز به غایت موافق افتاد. پیش از این پنج شش مکتوب به طرف بابا عثمان نوشته شد. مجملی از معنی آیة در آن مرقوم است. إن شاءالله تعالٰی آن همه مکاتیب خواهند رسید و معرفتِ عظیمهٔ دیگر که ظهور کتبِ اربعه به حذاء صفتِ ابداع و خلق و تدبیر و تدلّی است و اشتمال قرآن عظیم بر مطالب کلّیّهٔ کتب اربعه، و تسمیه به اِمام مبین و کتابِ حکیم و اُمّ الکتاب و کتابِ مبین نیز صحیح است هر چند تفصیلِ آن بر فقیر نگذشته. دیگر قلمی شده بود داستانی از ظهورِ برکاتِ الٰهی در نفسِ شما به اتمامِ طاعات، به وصفِ رغبت و انبساط در نفوسِ قوم شما به سببِ شما به وصفِ رغبت به صیام و قیام و تلاوت کلام الله العزیز العلاّم، **و هذا معنی ما قلنا:**

آن روز که مَه شدی نمی‌دانستی   کانگشت نمای عالمی خواهی شد

*

۱- «ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ»: المائدة (۵)، آیة ۵۴؛ الحدید (۵۷)، ۲۱؛ الجمعة (۶۲)، آیة ۴.
۲- الذّاریات (۵۱)، آیة ۵۶.

مکتوب ﴿ ۸۶ ﴾

به جانبِ فضایل مآب

بابا عثمان کشمیری رحمه الله

در بیان سرِّ ورد و اذکار متنوعه و مسئله فقهیه

فضایل و کمالات دستگاه مولوی بابا عثمان به ثمرات استعدادِ جبلّی و نتایج منایح کسبی متمتع باشند.

مکتوب بهجت اسلوب مرةً بعد اُخریٰ رسید. این قدر معلوم باشد که مناسب هر حالی توجّهی است لهذا اذکار متنوع آمدند.

استعاذه تا وقتی که دل از آفتی به درد نیاید صورة ندارد.

حمد تا وقتی که استغراق در رؤیتِ نعم حاصل نباشد امکان نپذیرد و تسبیح و تکبیر تا وقتی که خصایص حقایقِ امکانیه را به چشم حقارت نادیشد متحقّق نشود و تهلیل تا وقتی که توحیدِ توجّه تعظیمی به دل جا نکند علی وجهه به ظهور نرسد. چون این مقدّمه مُبرهن شد باید دانست که نسبتِ التجا از همه گسستن و بدوست پیوستن بهارِ آن وقتِ هجوم شداید و مخالفاتِ نفس است تا تألُّم از هر جهة بر شخصی حمله نکند و از هر سو مخالفتی به دلش نرسد. از خود سیر آمدن و بر خود تَفْت شدن و به قبلهٔ حقیقی به کلّی روی آوردن میسر نشود. قال العارف الجامی مشیراً اِلٰی هذه:

زخدنگهای جفای او چه بلا خوشم که هنوز ازو
زدلم یکی نکند گذر که قفایی اُو دگری رسد

از مسئله قطع ما فَوقَ القُبضة مِن اللّحیة استفسار رفته بود. در کفایه شرح هدایة وجوبِ قطع مذکور است وَهُو کما تَریٰ إذا ثبَت عن الختنین و غیرهما

ارسال اللّحیة إلی الصدر بل إلی السُرّة، و مجریٰ هذه الروایة عندنا مَجْری غیرهما مِمّا هُو من بابِ تخریج المتأخّرین، فیما لم یُوجد فیه قولُ المتقدّمین، ثمّ لم یحصل فیه اتّفاق أهل المذهب، فمثل ذٰلك یعرض علی الأصول فإن وافقها قُبِلَ و إلّا رُدَّ. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۸۷ ﴾

به جانبِ فضایل مآب مسطور

مولوی بابا عثمان کشمیری رحمه الله

در تحقیق آیت کریمهٔ «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ إلَّا لِیَعْبُدُونِ»[۱]

فضایل و کمالات مآب سُلالة الاکابر مولوی بابا عثمان از فضایل و فواضِل جبلّیه و کسبیّه بهره‌مند شده از خیر عبادالله باشند. از فقیر ولی الله عُفِیَ عنْه سلام محبّت مشام مطالعه نمایند الحمدلله علی العافیة و المسئول من الله الکریم عافیتکم.

مدّتی مدید می‌گذرد که از احوالِ خیریت مآل ایشان داستانی نخوانده‌ایم سبب این معنی چه باشد. کاری که برای آن مخلوق شدیم عبادت است. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ إلَّا لِیَعْبُدُونِ»، قیلَ أی لیُوحِّدُون و عندِی أن العبادة علی ظاهرها لأنَّ اللإنسانِ له قوّتان: قوّةٌ عملیّة و قوّةٌ علمیّة، و لاتحصل له السعادة التامّة الّتي خُلِقَ لها إلّا باستکمال کلیّتِهما، و العبادةُ اسمٌ جامع بتوجّه الانسانِ علماً و عملاً، و لذٰلك لاتکون أيَّ عبادة فُرِضَتْ معدودةً مِن العباداتِ شرعاً إلّا بتصحیح النّیّة،

۱- الذّاریات (۵۱)، آیة ۵۶.

قال صلّی الله علیه و سلّم إنّما الأعمال بالنّیات [۱]، ثمّ إنّ الله تعالٰی رَتَّب الحوادث بعضَها علٰی بعضٍ و جعل بعضَ الحوادث مُتعانقةً لبعض، بمقتضَی حکمته البالغة، فاجْری سُنّتَه أن المَرأة کُلّما ولدتْ ولداً خُلِقَ في ثدْیها اللبنُ، فلاجرم أن بینَ اللبن و الولد تعانقاً و کذٰلك کلّما افرخ الطَیرُ أُلهِمَ أن یَعُش، فلاجرم إنّ بینَ التعشُّش و الأفراخ تعانقاً، و کذٰلك لاجرم إن بین انزال المطر و انباتِ الزرع تعانقاً، ثمّ إن بینَ الإنبات الزرع و إحیاء البهائم و الأناس تعانقاً، و لسانُ الشَّرع یستعمل لهٰذه المُعانقات الجبلّة ما هو موضوع في اللغة لإفادةِ العلّة الغائیة، فیقال خُلِقَ اللَبنُ لتربیة الولد و اُلْهِمَ صناعة العُشِّ لتربیةِ الفَرْخ و أُنزلَ الغیثُ لإنبات الزرع، و أُنبِتَ الزرْع لإحیاء الحَیوان، إذا تمهّد هٰذا فنقول خُلِقَ الانسانُ ذا قوَّتَیْن و أُودِعَ في جبلّته أن لاتکمل قوّةً إلّا بآداب الجوارح لله تعالی، و إلاّ ما امتَلاء اوعیّة علمِهِ بذکرالله تعالٰی و معرفته بحیث یتظاهر الوهم و الخیال و العقل و لایعصي أحدُها علی الآخر، فما مِن مولودٍ إلّا یُولد علٰی فطرة [۲] الاسلام، و الاسم الجامع لأنواع هذه الکمالات هي العبادة فالانسان مخلوقٌ لعبادته، منْها افعالٌ و منْها تروكٌ و منْها اخلاقٌ مکتَسبةٌ و منْها هیئآتٌ وِجدانیةٌ کالتّوکّلِ و الشُکْرِ و الصَّبر و الیقین.

بالجمله صورت نوعیه‌ای انسانیه متعانق باکمالی است و سعادتِ نوعیه‌ای او ادراکِ آن کمالی است، و نجاتِ اُخرویّه‌ای اُو منوط به اکتسابِ آن کمال، باز خواست از جماعه که قُوی عقلیّه در ایشان قَوی‌تر آفریده‌اند، طلبِ آن معنی است و صرفِ اوقات در مناسباتِ آن، هر چند به ظاهر ممتحن باشَنْد به مِحَنِ بدنیه و نفسانیّه از این باز خواست جبلّی که شرع تأکید آن کرد و شهادتِ صحتِ آن داد باید اندیشید. ثمّ السّلام و الاکرام.

*

۱- إنّما الأعمال بالنّیات (بخاری).

۲- فما مِن مولودٍ إلّا یُولد علٰی فطرة (بخاری).

مکتوب ﴿ ۸۸ ﴾

ایضاً به طرفِ فضایل مآب

مولوی بابا عثمان کشمیری رحمه الله

در تحقیق دو رباعیه خاصّه و بیان نسبتها در ضمن آن

فضایل مآب، عزیزالقدر سُلالة الاکابر **مولوی بابا عثمان** در مرضیّات الٰهی باشند. از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت مشام معلوم نمایند **الحمدلله علی العافیة و السّلامة و المسئول من فضله أن یُعافیکم و یُسلّمَکُم.**

مولانا جلال‌الدّین دوّانی رحمه الله در رباعیّاتِ خود آورده‌اند. رباعی:

در خانقه و مدرسه گشتیم بسی — انصاف که در هر دو ندیدیم کسی
دیدیم بلی بیهُده گویی چندی — قانع شده از دوست به بانگِ جرسی

فقیر چون به این رباعیه رسید دل بجوشید و محلّ سکوت نماند. گفتم. رباعی:

در صحبتِ اهلِ دل رسیدیم بسی — تحصیل کُنان زهر دلی ملتمسی
از چشمه‌ای آبِ زندگانی قدحی — وز آتشِ وادیِ مقدّس قَبَسی

تأمّل کرده شد که سبب این کلمه که جوش یاس دارد سه وجه می تواند بود. یا این است که این شخص را اکتساب این نوع فضیلت مقدّر نشد و اسباب آن را بر وَی سهل نساختند، و جواب این وجه اثبات از افضلیّت و تسهیل طریقِ وصولِ آن است فرد دیگر را، تا واضح شود که عدم یافتِ این شخص از جهتِ امتناعِ حصول یا تعذّر اسباب وصول نیست بلکه هر شخص را نصیبی نهاده‌اند، و قیاسِ یکی بر دیگری محال است یا این است که این شخص کتب قوم را مطالعه کرده و از احوال متکثّره‌ای ایشان هیئتِ وحدانیه تراشیده.

چون آن همه هیئتِ اجتماعیه در شخص واحد یافته نشد. صدای نایافت از باطنِ اُو سر برزده، و ظنِّ فقیر آن است که صاحب رباعیه را همین شبه پیش آمده است و جوابِ آن بیانِ تعدّد طُرقِ وصول و تغایُرِ کیفیّات نسبت است و آنکه هر استعدادی مناسب نسبتی افتاده است. از صاحبِ هر استعداد همان نسبت می‌باید خواست که مناسب اُوست، و لامحاله هر نسبتی راهی بدهی دارد، یا این است که افسانها که فلاسفة الاسلام و بعض المتکلمین به آن تفوّه می‌کنند که ریاضات و تصفیّه‌ای نفس سبب ادراکِ حقایق اشیاء علٰی ماهی علیه می‌گردد، در خاطرِ اینِ شخص نشسته و در طلب عارفی که حقایقِ اشیار از وجدانِ خود به بسطِ تمام تقریر کند بوجهی که آن معقولات دان منتفع شود اُفتاده، و عمری در این طلب تاخت و اثری از مطلوبِ خود ندید. جواب این وجه آن است که نفوسِ ناطقه به غایت متفاوت‌اند. بعض صاحب قوّة قدسیه و بعض دونِ آن، اگرچه همه نفوس در وجود قوّت ملکیه و استعداد ظهور نسبت‌های عالیه متساوی الأقدام باشند و ریاضت، نفسِ غیر قدسیه را قدسیه نمی‌گرداند بلکه نهایتِ ریاضت ظهورِ قوّت ملکیه است و تمکّن از نسبت‌های که از تهذیب سِرّ و روح خیزد و مانَند آن، و قوّةِ قدسیه کبریتِ احمر است. زمانها می‌گذرد از آن خالی می‌باشد:

سالها دورِ آسمان گردد　　تا چنین گوهری عیان گردد

و به فقد این قسم کس مصحّح آن نیست که مثل این کلمۀ موحشه توان گفت و اکثر نسبت‌هایی که صوفیه‌ای صافیه به آن اعتناء دارند دو قسم است.

نسبتی که از تهذیبِ لطیفه‌ای روح پیدا شود و آن اُنس و انجذاب و نیاز و گداز است و بهترینِ تعبیرات ازو آبِ حیات است. زیرا که در عالمِ شهادت آشامیدن آب راحت و اطمینان می‌دهد.

و نستبی که از تهذیبِ لطیفه‌ای سِرّ خیزد و آن ظهور عکوس تجلّی اعظم است، در سرِّ این شخص، و بهترین تعبیرات ازو آتش طور است. زیرا که آتش شعشان و ضیاء دارد و آتشِ طور یکی از عکوسِ تجلّی اعظم است و در لفظ هر دلی ملتمسی اشاره است به آنکه خدای تعالیٰ بعض افراد را تأیید می‌نماید. پس به فراست در می‌یابند که استعدادِ مُفیض و مستفیض چیست و همه هیئتِ اجتماعیه کدام نسبت را تقاضا می‌کند، در پیِ همان نسبت می‌افتند و همان را می‌طلبند و بغیر ضبط همان را می‌یابند، و در لفظ قدحی و قبَسی اشاره کرده شد به آنکه ماخوذ از فیض عزیزان طرفی از این دو نسبتْ می‌باشد و عکسی از عکوس آن و مناسبتی از مناسباتِ آن جولانِ افاضه و استفاضه در همین اطراف و عکوس است و بس. نه آنکه استعدادی بهم برسد و مبدأ فیاض دریا دریا فیض فرود آرد و این بنده به قوّت خداداد تلقّی آن نماید. طلب کلّ دفعةً واحدةً خصوصاً از فردی خاص که منبعِ فیضِ خاص است و فوّاره از یک جُوی، از قبیل طلبِ محالاتِ عادیه می‌باشد و قوم را نسبت‌های دیگر است چندی را این فقیر به لسانِ استعاره پیش از این به مدّتی نظم کرده است:

دلی دارم ز خود خالی، حبَابش می توان گفتن
درو کیفیتی، جوشِ شرابش می توان گفتن
فرو پاشید از هم کثرتِ موهوم چون شبنم
ز فیض معنیِ ما آفتابش می‌توان گفتن
وجودِ بی‌نمود معنیِ ما دقّتی دارد
در این نیرنگها بوی گلابش می توان گفتن

سویدای دل ما دارد اندر پیچ و تاب خود

نقوشِ عالمی، اُمّ الکتابش می‌توان گفتن

و شرحِ این نسبت‌ها طول دارد که ساعتِ راهنه آن را برنمی‌تابد. بقیة الکلام آنکه رقیمهٔ کریمهٔ ایشان رسید و نظم و نثر آن مُهیّج اشواقِ فراوان گشت و چون مُنبی بود از ضربی که به‌دست ایشان رسید ابتهاج و الم هردو بهم آمیخت. **عافاکم الله تعالٰی من جمیع المکروهات.** **و السّلام و الاکرام.**

❊

مکتوب ﴿ ۸۹ ﴾

ایضاً به طرفِ فضایل مآب مذکور

مولوی بابا عثمان کشمیری رحمه الله

در اجوبه‌ای بعضی اسوله‌ای ایشان

فضایل مآب، عزیزالقدر سُلالة الاکابر **مولوی بابا عثمان** **سلّمه الله تعالٰی**، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند **الحمدلله تعالٰی علی العافیّة و السّلامة و المسئول من فضله تعالٰی أن یُعافیکم.**

مکتوب بهجت اسلوب رسید و بر مسایل مرقومه مطلع گردانید، از احوال شاه بدیع‌الدّین مدار استفسار رفته بود. باید دانست که ایشان وارد شدند به هندوستان بعد عصرِ شیخ نصیرالدّین چراغِ دهلی و انتساب ایشان در طریقه این است. اخذَالخرقةَ عن الشیخ طیفُور شامی عن

الشیخ یمین‌الدّین الشامی عن الشیخ عبدالله حامل رأیةِ النّبی صلّی الله علیه و سلّم عن سیّدنا أبی‌بکر الصدّیق عن النّبی صلّی الله علیه و سلّم. **هکذا علقناه عن رسالة العقد الفرید في سلاسل أهل التّوحید** و در نسب این است.

بدیع‌الدّین مدار بن بهاءالدّین بن ظهیرالدّین بن سعید بن احمد بن امام جعفر صادق **هکذا رأینا في بعض المجامیع** و در هر دو نسبت خللها به اعتبارِ علم نسب و علمِ احوالِ سلفِ صالح پیدا است. **بحیث لایحلّ القول الجازم في ذلك** و احوال ایشان دو قسم است. جمعی که ثقات‌اند کم چیزی نوشته‌اند، و غیر ثقات محالات را ادعا می‌کنند، و این فقیر از والدِ خود و ایشان از خلیفه ابوالقاسم اکبرآبادی ﷫ بعض اشغال این طایفه اخذ کرده است مثل شغل آیینه، و در قنّوج دو سه چیز ادعا می‌کنند که اصلاً نقلی به آن وارد نشده نه صحیح نه ضعیف، مثل قبر حاجی شریف زندنی ﷫ و دندانِ مبارک آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم، در کتاب اخبارالاخیار ترجمهٔ حاجی شریف زندنی ﷫ چرا باشد که ما فوق حضرت خواجه معین‌الدّین﷫ را ذکر نکرده.

دیگر از مسئلهٔ ارواح استفسار رفته بود **هَل خُلِقَت قبلَ الاجسادِ ام لا** باید دانست که اهلِ ملّت همه متفق‌اند بر حدوثِ ارواح. باز اختلاف کردند در آن که **خُلِقَت مَعَ البدن أو قبله.**

دلیل الأوّل، «انشاناهُ خلقاً اٰخَرَ»[1] وَرَدَ فی بعض التفاسیر أن المراد افاضة النفس علی البدن، وَرُدَّ بجواز أن یکون المعنی جعلنا النفس متعلقةً و هذا نوع انشاءٍ و خَلقٍ.

۱- «انشاناهُ خلقاً اٰخَرَ»: المؤمنون (۲۳)، آیة ۱۴.

و دليل الثاني، قوله عليه السلام: خلقَ الله الأرواحَ قبلَ الأجسادِ بألفَي عامٍ، وَرُدَّ بأنّه خبرٌ غريبٌ، و لئن سلّمناه، فالمعنى الأرواح الملائكة العالية كذا أوَّلَه الغزالي.

بالجمله هیچ جانب متعین نیست و از سلف اتّفاقی بر احدالجانبَین صریحاً حاصل نشده و این هر دو جمع به مثال قایل نیستند بلکه معنی آن را تصوّر نمی‌کنند تا به اثبات و نفی چه رسد. لیکن پیش فقیر در این باب تفصیلی هست ک ایفاءِ حقّ آن، در این حالت میسّر نیست. حاصلِ اجمالی او آنکه مبدأ حیات این شخص سه چیز است.

نسمه که روح هوایی است مانند آتش در جمره و نفسِ ناطقه که مجرد است به اصطلاحِ فلاسفه و ما آن را مجرد نمی‌دانیم و روحِ سماوی که ذُرّیّت حضرت آدم نمایشی از آن بود. پس نَسمه و نفسِ ناطقه حادث‌اند، نزدیک حدوثِ بدن و روحِ سماوی پیش از آن به زمانه‌ای دراز ـ هذا «وَ الله اَعْلَمُ»[1].

دیگر استفسار از ارواحِ انبیاء علیهم السّلام و حیاتِ ایشان در برزخ رفته بود.

این قدر باید دانست که صرایح کتاب و سنّت بر موتِ انبیاء دال است و بر آن اجماع منعقد است و احکامِ موت بر ایشان جاری بلاشک و شبه، لیکن ارواحِ ایشان را مزیّتی داده‌اند. تعبیر از آن مزیّت به حیات می‌شود.

چنانکه خدای تعالٰی در بابِ شهداء فرمود «بَلْ احیَآءٌ عندَ رَبّهِم یُرزَقوْن»[2] و اگر به ناگاه عالمی گفته باشد که بلا تشبیه و مجاز اَحیاء‌اند به معنی قوّت این مزیّت که او را حیات نام کرده‌ایم خواهد بود، لاغیر. و السّلام.

*

۱- «وَ الله اَعْلَمُ»: آل‌عمران (۳)، آیة ۳۶، ۱۶۷؛ النّسآء (۴)، آیة ۲۵، ۴۵؛ المآئدة (۵)، آیة ۶۱؛ الانعام (۶)، آیة ۵۸؛ یوسف (۱۲)، آیة ۷۷؛ النّحل (۱۶)، آیة ۱۰۱؛ الانشقاق (۸۴)، آیة ۲۳.

۲- آل‌عمران (۳)، آیة ۱۶۹.

مکتوب ﴿ ۹۰ ﴾

به طرفِ

مولوی میان داد

که یکی از تلامذه‌ای حضرت ایشان شاه ولی الله رحمه الله اند

فضایل مآب، کمالات اکتساب **مولوی میان داد** مشمولِ عنایاتِ الٰهیه باشند. از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام مسنون مطالعه نمایند **الحمدلله على العافية و المسئول من جنابه الكريم أنْ يُعافيكم:**

وَكم لله مِن لُطفٍ خفيّ　يَدُقُّ خَفاه عن فهم الزكيّ

رفتن ایشان به جانب لاهور به غایت مستحسن افتاد زیرا که شهرِ اسلام است و والی دارد سنّی و عدل دوست، ما مردم بالضرورت در این شهر افتادیم و به زبانِ حال می‌گوییم «**ربّنا اَخرِجْنا من هٰذه القرية الظالم أهلُها**»[1] چه‌کنیم بارِ گرانِ عیال بر سر داریم شما که خفیفُ الظَّهْر باشید شما را چه ضرورت بود. بالجمله در باب این والی سنّی عدل دوست دعایی نیک کردن و نصرت و غلبه و حفظِ جان و آبروی مشارٌإلیه در اوقات استجابت از خدای تعالٰی درخواستن یکی از ضروریات است. آن فضایل مآب و کافهٔ اهلِ اسلام را لازم است بر آن مواظبت نمودن ـ بعض یارانِ ما در حقِّ والیِ مشارٌإلیه واقعاتِ خوب که دلالت بر رفعتِ مرتبه می‌کند دیده‌اند. لهذا به تحریر در می‌آید که در اوقاتِ صحبت همیشه ترغیب بر اعمالِ خیر و

۱- النّساء (۴)، آیة ۷۵.

جهادِ اعدای اسلام و تمسّک به حبلِ تقویٰ و عدل و صحبتِ علما و اشتغال به علم می‌کرده باشید و به شرطِ صحتِ نیّت، بشارتِ نصرت و غلبه بدهید. مرضيِ الٰهی در حق علما آن است که اگر به ضرورتی ایشان را صحبت به امراء واقع شود، شیوهٔ ایشان نصیحت و دلالت بر خیر بود. نه آن که محض برای حطامِ دنیا ملاقات کنند. هر عملی که از نیّت خیر عاری است درنظر تحقیق او شیء محض است.

نوشته بودند که در مجلسِ مشارٌالیه صحیح بخاری مذکور می‌گردد و شما نیز حاضر می‌شوید و والیِ مشارٌالیه کفافِ خرج شما مقرّر نموده الحمدلله علٰی ذٰلك کُلِّه باری اگر صحبت امرا اتّفاق افتاد از جهت حدیث پیغامبر صلّی الله علیه و سلّم افتاد ـ و نیز نوشته بودند که اجازتِ روایتِ حدیث باید نوشت و این معنی بالمشافهة گفته شده معهذا می‌نویسد:

"اَجَزْتُ أخانا الصالح الفاضل، مولوی میان داد روایةَ صحیح البخاري و غیرِه منَ الکتبِ الستّة و مُسندِ الدّارمي و کتابِ مشکوٰةِ المصابیح بحقّ قرأتی للبخاري و سماعی للدّارمي و اجازة الباقي مع قرأة أوائلها علی الشیخ أبی طاهر محمّد بن إبراهیم الکُردي المدني بحقّ اجازته و قرأته علٰی والده الشیخ إبراهیم الکُردی عن الشیخ احمد القشاشی عن الشیخ احمد الشنّاوي عن الشمس الرملي عن القاضي زین‌الدّین زکریا عن الحافظ ابن حجر العسقلاني و إلیه المنتهٰی في علم الحدیث".

در حالتِ راهنه به همین دو سه کلمه اکتفا باید کرد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۹۱ ﴾

به طرفِ
عزیزی از اعیانِ زمان

یرفَع الفقیر الحقیر دعوات تَهُبُّ علیها نَسائمُ القبول و تحیّات تَحُفّ بها اجنحةُ الشَمُوْل إلی حضرت مولانا المؤیّد المؤفّق المنصور المُعان لازالت آیات فضلهِ متلوةً بکُلِّ لسانٍ و رأیات عدله منشورة منصوبة بکُلِّ مکانٍ.

امّا بعد، فانّ کلّ قوم لهم أدب و من أدب أئمّة العلم أنّ یُحبّوا في الله و یبغضوا في الله، و أن یدعوا لکُلِّ مَنْ تصدّی لإقامة العدل و نشرِ السُنّة بالعَون و النَصر و التائید و علی الکفّار و الظلَمة و المبتدعین بالخذلان و الطرْد و التَبْعید، هذا و اِنّ أخانا الحامل للرقیمة لمّا توجّه إلی الجناب المنیع تأکّدعزم الاِخبار بالمحبّة و الدعاء عملاً بحدیث سیّد المرسلین و سند الاصفیاء علیه و علیٰ اٰلهٖ و أصحابه أیمن الصلوات و احسن التّحیّات و الحمدلله أوّلاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.

*

مکتوب ﴿ ۹۲ ﴾

به جانبِ
عبدالمجید خان مجدالدّوله کاشمیری رحمه الله

رحمتِ کامله شاملِ حال و مآل باد الحمدلله تعالٰی علی العافیة و المسئول من الله تعالٰی أن یُعافیکم.

بالمشافه واقعه‌ای ظهور غیرت الٰهی در صورت صاعقه بجهتِ برانداختن اهلِ بدعت و تشتّت حال ایشان بیان شده بود، به خاطر عاطر مانده باشد

لهذا اقبال و عدم اقبال این جماعه یکسان به نظر می آید. خداوند کریم عواقب امور بخیر گرداناد.

تشویشِ خاطری که عزیزالقدر سعادت نشان عبدالاحد خان را در تدبیر منزلی به مقتضای حکمت الٰهیّه پیش آمد خیلی خاطر را زیر و زبر ساخت. «إنّا لله و إنّا إلیهِ رَاجِعُون»[1] خدای تعالٰی تسکین غمها و تسلّی المها دِهاد و از طرفِ مزاج شریف نگرانی خاطر می ماند که در سفر به چه نوع باشد. غیر از سؤال عافیّت ملجایی و معاذی نیست. ثمّ السّلام و الاکرام.

*

مکتوب ﴿ ۹۳ ﴾

به جانبِ حضرت والدِ بزرگوار خاکسار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در جوابِ سؤال ایشان

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام برادر عزیز **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی، از این فقیر سلام محبّت التیام مطالعه نمایند. **الحمدلله تعالٰی علی العافیّة و المسئول منه تعالٰی أن یُعافیکم.** نامهٔ مشکین شمامه رسید. نوشته بودند آنچه بر تهلیل مثلاً در شرع ثواب موعود است آیا نزدیک ملاحظه‌ای معنی طریقت و حقیقت هم مرتّب می‌شود یا ثواب آن ظهور

۱- البقرة (۲)، آیة ۱۵۶.

کشفِ حقایق است و بس. آنچه پیش فقیر ظاهر شده آن است که اگر این تهلیل را به زبان گفته است به وجهی که در شرع معتدبهٖ شود ثوابِ موعودِ آن متحقّق است، گو که ملاحظه‌ای معنی مناسب به طریقت و حقیقت کرده است اعني لا مقصودَ إلّا الله وَ لاَ مَوجُود إلّا الله زیراکه این ثواب دایر بر تلفّظ این ذکر است گو تدبّر معانی نکند فکیف که این معنی هم از بطونِ معنی تهلیل است.

و سِرّ در این مسئله آن است که این کلمه به صورتها در اذهان ملأ اعلٰی متمثل شده و تلفّظ به آن فتح می‌کند بابی از فیضِ آن جماعه به شرطی که نیّت صحیحه داشته باشد گو تدبّر معانی نکند و اگر به وجهی واقع شود که در ظاهر شرع معتدبه نیست، مثل تخیّل آن کلمه در قلب، پس آن را ثوابی نیست به جز آنکه توطیه‌ای کشفِ حقایق الٰهیّه است. و السّلام و الاکرام.

*

مکتوب ﴿ ۹۴ ﴾

به جانبِ

حافظ جارالله پنجابی رحمه الله

که برای حج رفته بود متضمن بر ترغیب ملاقاتِ عزیزی صالح که او را به کشف معلوم نموده بودند

فضایل مآب برادرِ عزیز حافظ جارالله اجاره، الله تعالٰی من الآفات و المخاوفات و واصَلَه إلی المقصود من المبرّات و الحسنات، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام

محبّت التیام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیة و المسئول من جنابه الکریم أن یُعافیکم.** خطوطِ ایشان مرةً بعدَ مرةٍ رسیدند و احوال ایشان معلوم شد. دعاها برای ایشان کرده می‌شود خدای تعالیٰ مستجاب گرداناد. این فقیر را در بعض اوقات چنان صورت بست که در مُلکِ عُمان که بندر مسقط ساحلِ اوست عزیزی صالح متّصف به صفات اهل الله معمَّر کلان سال هست که در اصل از قبیلهٔ حمیر از ملکِ یمن است و بالفعلْ در عُمان افتاده. خدای تعالیٰ را نظرِ رحمتی خاصّ به جانب اوست و به تَبعِ اُو به جانبِ سایر علمای حدیث، ادراک کرده می‌شود که این شافعی اشعری است و نورانی و مؤیّد است لیکن خامل و عزلت گزین و سیه جرده، از این جهت به آن برادر عزیز نوشته می‌شود که اگر ایشان را به جانب عُمان مُرور افتد خواه در حالِ ذهاب خواه وقتِ ایاب، از این عزیز تفحص بلیغ نمایند و اگر بیابند فایده عظیمه از وَی بردارند و سلامِ فقیر برسانند و بگویند که این فقیر با شما محبّت خاصّ روحانیه دارد، به حکمِ حدیث **مَا تعارفَ منْها ائتلف** و اگر مشیّت الٰهی به ملاقات ظاهره هم متعلّق شده آن نیز به عرصه‌ای ظهور می‌رسد. بالفعل از دعا به ظهرالغیب متمتع سازند و اجازتِ حدیث و اعلام بآسانیدِ عالیه‌ای متّصله‌ای خود به قدر وسعتِ وقت، تحریر فرمانید:

فلو قدَرتُ علی الإتْیان لَزُرتُکم سَیْراً علي الوجه أو مَشیاً علی الرأس

و اگر آن برادر را اتّفاق مرور بر عُمان نه افتد، یکی از یاران و آشنایانِ خود وصیّت کنند، زیراکه زیر این دقیقه‌ایست و **الله تعالیٰ أعلم بدقائق الأمور.**

*

مکتوب ﴿ ۹۵ ﴾

به جانبِ حضرت والدِ بزرگوار این خاکسار
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام عزیزالقدر **میان محمّد عاشق** سلّمه الله تعالی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیة و المسئول من جنابه أن یُعافیکم و یُسلّمکم و یُثبّتکم و إیّانا علی الطریقةِ المُستقیمة.** مدّتی می‌گذرد که به سبب تأخیر آیندگانِ آن صَوب خطوطِ بهجت نشان ایشان نخوانده‌ایم. دل نگران است. هر چند در مقامِ محبّت که داریم غَیْبت و حضور یکسان است. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۹۶ ﴾

به جانبِ والدِ بزرگوار این خاکسار
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
در بیان فواید دعا و تضرع و غیر آن

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت التیام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیة و المسئول من فضله الکریم أن یُعافیکم و یُکرّمَکم و یَهدي بکم**

إنّه قریبٌ مجیب. همیشه نظرِ دل به جانب مُفیضِ کریم جلَّ جلاله دوختن و خیریّتِ ظاهر و باطن در یوزه‌کردن به اقصیٰ جُهدِ همّت، کیمیاییست عجیب الأثر در جلبِ منافع و دفعِ مضار و تهذیبِ نفس، چنان ظاهر می‌شود که الهاماتِ جبلّیه جمیع انواعِ حیوان عبارت از علومی است که مَبدأ فیّاض به سببِ وجود بعض قویٰ در وی یا طریان حاجت بر وَی افاضه می‌فرماید، چنانکه احساسِ جوع و عطش و شبَق و طلبِ طعام و شراب و منکوحه نزدیک آن، چون این مقدّمه مُمهّد شد باید دانست که در نوعِ انسان قوّتِ ملکیّه و لطایفی که بالطبع میلان به فوق طبیعت دارند ودیعت نهاده شده، پس تضرّع به مبدأ فیّاض الهام جبلّی است مر این نوع را.

چون از این نظر دقیق‌تر کنم نکته‌ای دیگر به ظهور می‌رسد که احتیاج انسان به مبدأ خود ظاهراً و باطناً دایماً سرمداً موجود است. چون نوع انسان نفْسِ زکیه داشت همین احتیاج و استفاضه‌ای حالیِ اُو در لوحِ نفسِ او منطبع گشت و به الهامِ جبلّی مأمور شد به دعا و تضرّع و چون از اینجا نیز نظر باریک‌تر شود، واضح گردد که ماهیّتِ نفسِ ممکنه در حدّ ذاتِ خود لیسَ است و از جانبِ مُفیض ألیس پس نیایش و الحاح مقتضی ذات اوست. عَلِمَه من عَلِمَه جَهِلَه من جَهِلَ از جمله اهل الله اگر کسی به ناگاه ترکِ دعا کرده باشد مغلوب الحال است. و کَلام المَغلُوبین یُطوٰی و لایُروٰی آنچه مظاهرِ تامّه‌ای کامله که عبارت از انبیاء علیهم السّلام و وَرَثه‌ای ایشان باشند معرفتِ ایشان همان است که سبق تحریر یافت. و السّلام و الاکرام.

*

مکتوب ﴿ ۹۷ ﴾

به جانبِ حضرت والدِ بزرگوار این خاکسار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در بیانِ حقیقتِ واقعات و تحقیق منشای آنها

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت التیام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیة و المسئول من الله الکریم أن یُعافیکم.** باید دانست هر حالتی که بندهْ را حاصل می‌شود آن را اسبابی هست از علویّات و سفلیّات، و یکی از حالتِ بنده واقعات است و در آنجا اشتباهِ عظیم و التباسِ سخت واقع است.

دیدنِ خدای تعالٰی در مَنام و همچنین دیدنِ پیغامبر صلّی الله علیه و سلّم بدون نوعی از شعشانِ شمس با قمر در اصلِ طالِع شخص که در نفسِ ناطقه‌ای او مُضمر است صورت ندارد. پس اگر مجرّد شعشان سببِ آن واقعه باشد بدون رسوخ یادداشت در صمیم سِرّ فی المسئلة الاولٰی، و بدونِ مناسبتِ روحیه با روحِ آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم که عنوانِ جمیع حظیرة القُدس است. فی المسئلةِ الثانیّه آن را اصلاً اعتباری نیست، همان شعشانیه است که نزدیک تعطیل حواس به‌این امور متمثّل گشته و اگر رسوخ یادداشت و مناسبتِ روحیه اصل است و شعشانیه را برای اِتمام سنة الله درمیان آورده‌اند، آن واقعه علامتِ کمال اوست. این قاعده فروعِ

بسیار دارد از آن جمله آن است که بسیاری از واقعاتِ ملوک و امرا پیش ما وقع ندارند گو در خارج مصداق آن واقعات ظاهر شود. از آن جمله آن است که اگر صوفیِ صادق الحال این قسم واقعات نمی‌بیند، هیچ نقصانی ندارد زیرا که سبب فقدِ شرطِ شعشانیّه است. ظاهر می‌شود که آیة «رَفِيْعُ الدَّرَجٰتِ ذُوالْعَرْشِ، يُلْقِى الرُّوْحَ مِنْ اَمْرِهٖ عَلٰى مَنْ يَّشَآءُ مِنْ عِبَادِهٖ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ ○ يَوْمَ هُمْ بَارِزُوْنَ، لَا يَخْفٰى عَلَى اللّٰهِ مِنْهُمْ شَىْءٌ، لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ، لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ○[۱]» مناسبت تمام دارد با حقیقت شمس. اگر به لسانِ عرف بگوییم که این تسبیح شمس است گنجایش دارد. اگر بگوییم این آیت بر جبهه شمس به خطِّ نور مقدّس نوشته شده نیز صورت دارد، و همچنین هرکوکبی را آیتی است و این مسئله یکی از مسایل دقیقه‌ای فنِّ عجائب القرآن است.

در بعض احادیثِ ضعیف الاسانید یافته می‌شود که اسمِ صدّیق اکبر ﷺ و عمر فاروق ﷺ بر جبهه شمس یا بر ساقِ عرش مکتوب است یا بر دروازه‌ای بهشت یا بر شاخ و برگِ طوبی مسطور است. جمهور اهلِ حدیث این احادیث را مناکیر دانند و پیشِ ما صحیح المعنی است اگرچه سندی قوی یافته نمی‌شود، زیرا که این بزرگواران در ملکوت پیش از ظهور صورتِ ناسوتیه شعشانی داشتند. پس این شعشان سرایت کرده است در مجالی بسیار و آنچه مذکور شد بعض مجالی اوست این قصّه دراز است بر همین قدر اکتفا کنیم.

*

۱- المؤمن/الغافر (۴۰)، آیة ۶-۱۵.

مکتوب ﴿ ۹۸ ﴾

به جانبِ حضرت والدِ بزرگوار این خاکسار
شاه محمَد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
در استحسانِ نکته‌ای تفسیریّه

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافية و المسئول من کرمهِ أن يُعافيكم و يسلّمكم في جميع الحالات و جميع الأوقات.** نوشته بودند که بخاطر می‌رسد فی قوله تعالٰی **«مٰلكِ يَومِ الدِّين»**[1] یوم حصّه است از دهر به اعتبار ظهورِ نوعی از تدبیر. اعنی تدبیر جزاء اعمال به مقتضایی تصادم قوای ملکیّه و بهیمیه و این یوم ممتد است از مبدأ خلقِ بشر الٰی آخر اوقات الجزاء الحال نیز یوم الدّین است و یوم القیامة نیز یوم الدّین خواهد بود. این معنی به غایت شگرف در دادند و نکته‌ای بس عالی ادا نمودند. همه احجار بُهته به مثابهٔ جزو لایتجزٰی شده در ضوء تجلّی اعظم غوطه خورده نابود گردد:

فلمّا تجلّی الشمس ادرج ضوئها   بأجناحهِ اضواء نور الکواکب

این معنی را در جنب معنیِ اوّل در سویداء دِل خود بنگارنْد که این نیز از ما صدق یوم الدّین است به نسبت کل افراد و **الدّین هٰهُنا بمعنی الانقیاد و الاضمحلال في الحقيقة القصوٰی** این نکتهٔ بارقی است که در ساعتِ راهنه به مجرد دیدنِ رقعه‌ای ایشان سر بر زد **وَلَها تفصیلٌ** بعض اذکار که در مقابله‌ای انفسِ خبیثه

۱- الفاتحة (۱)، آية ۴.

ظاهر می شود نوشته بودند، همین بیت خوانند:

وَ إذَا السّعادَة لاَحَظَتْكَ عُيُوْنها نَمْ فَالْمخَاوِفُ كُلُّهُنَّ أمَان

و اصطد بها العنقاءَ فهي حبالةٌ و اقتد بها الجوزاءَ فهيَ عنانٌ

و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۹۹ ﴾

به جانبِ حضرت والدِ بزرگوار این خاکسار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

مشتمل بر حکایتی که میزان بسیاری از علوم استعداداتِ نفوس باشد

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام برادر عزیز **میان محمّد عاشق** سلّمه الله تعالیٰ، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت انتظام مطالعه نمایند. **الحمدلله تعالیٰ علی العافیة و المسئول من جنابه الکریم أن یُعافیکم.** از مواهبِ وقت حکایتی است که میزانِ بسیاری از علومِ استعداداتِ نفوس و سعادتِ مکتسبۀ ایشان می تواند شد. اعرابِ بوادی بر دارالسلطنت تاختند و سه شخص را از اقاربِ پادشاه اسیر کرده بُردند.

یکی از آن سه شخصی بود تامّ السِّنّ، کامل العقل، چون در بادیه رفت لُغتِ ایشان آموخت و به زیِّ ایشان مُتزی گشت و به رسوم ایشان مترسّم، تا آنکه اهلِ بادیه او را یکی از ابنای جنسِ خود تصوّر کردند و کس او را نشناخت و از وی تعجّب نکرد ـ و دیگر طفلی نوآموز چون در بادیه افتاد و لُغتِ ایشان

را با لغتِ خود خلط کرد و بعض زیّ ایشان را با زیِّ خود، و بعض رسوم ایشان با رسومِ خود، در هر مجلسی که می‌رفت جمعی استهزاء می‌کردند، به سبب آنکه لغتِ ناآشنا و زیّ مجهول به سمع و بصر ایشان می‌خورد، و جمعی بر حالِ وی رحم می‌نمودند به ملاحظه‌ای آنکه می‌دانستند که مردی غریب است از یار و دیارِ خود دور افتاده، و طایفه‌ای از عقلا تعظیم و تبجیل او می‌کردند به ملاحظه‌ای آنکه استدلال نمودند به این امور بر آنکه از قومِ سلطان است و نسبیِ عالی و حسبی سامی دارد. در همین گیر و دار افتاده بود، وی نیز به هر جا رسمی را تازه ادراک می‌کرد، گاهی به تعجّب و گاهی به استهزاء و گاهی به استحسان تلقّی می‌نمود.

و سوم رضیع که از لغت و رسمِ خود هیچ چیز ندانسته بود لیکن همّتِ متوارث داشت و نظافتِ جبلّی و در مظان خود ریاست طلب می‌نمود و کار پیش می‌بُرد. لیکن ریاست مطلوبهٔ او نبود مگر ریاستِ اهلِ بادیه، و فخری نداشت الّا به زیّ که اهل بادیه به آن ابتهاج کنند، و تمیز نداشت الّا به رسمی که اهلِ بادیه از آن حساب گیرند، طایفه‌ای از اهلِ بادیه را مسخّر خود ساخت و خواه ناخواه قایل به عظم محلِّ خود گردانید. بعد قرنی اهل شهر به این اسیران واقف شدند و در پی استخلاص ایشان افتادند. چون بعزّ عزیز و ذِلّ ذلیل هر سه را در محلِّ سلطنت رسانیدند عقلاً جمع شدند و مشاورت کردند در آنکه کدام یک از ایشان قابل سلطنت است تا سکّه به نام او زنند و تاج بر سر او نهند. آن جوانِ سوم را دیدند که اعرابی صرف است گو از میانِ اعراب به قوّتِ عزم و طلب ریاست امتیازی داشته است.

گفتند این را مدّتی باید که به معلّم سپاریم و در مجالس شهر گذاریم تا راه و رسم بادشاهان یادگیرد، و جوان میانگی را گفتند مخلّط است. هر چند احتیاط می‌کرد جسته جسته از زبانِ او کلماتِ بادیه سر برمی‌زد و در بعض آرای و رسوم مَیلی داشت به سُکّانِ بادیه، گفتند مدّتی باید که مهذّب شود هر چند تهذیب او اسهل است از تهذیبِ ثالث، قابل بالفعل نیافتند. الّا مرد کامل السّنّ و تامّ الخلق را بر تختِ سلطنت نشاندند و سِکّه به نامِ او زدند، و وی با ایشان بر رسوم بادشاهان زندگانی می‌کرد، و به لغتِ ایشان سخن می‌گفت، گویا هیچ وقت در بادیه نبوده است. اهلِ بادیه پیش او به سلام آمدند و تعجّب می‌نمودند، ای عجب ما این را نشناخته بودیم و به حسب و نسب او پی نبرده بودیم.

این مَثَلی است که ضرب کرده شد برای افتادن نفوس از صُقَعِ تجرّد خود و به هیئات نسمیه گرفتار شدن و در آنجا به حسبِ جبلّت مختلف افتادن، پاره‌ای تفرقه دارند در ظاهر و باطن. باطن در کمالِ تجرّد و ظاهر در کمالِ تلبّس ـ و جمعی مخلّط شدند و طایفه‌ای در هیئاتِ نسمیه نظافتِ جبلّیه را کارفرما گشتند. چون در برزخ رفتند با سُکّان صوامعِ قُدس آشنا شدند و اختلاف درجات دیدند و قابل ریاست مطلقه نشد الّا آن مرد متمکّن رزین که ادای حقّ هر لطیفه می‌کرد و اختلاطِ احکام لطایف گردِ وی گذر نداشت. «تِلْكَ الْاَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا اِلَّا الْعٰلِمُون»[1].

*

---

۱ - العنکبوت (۲۹)، آیة ۴۳.

مکتوب ﴿ ۱۰۰ ﴾

به جانبِ حضرت والدِ بزرگوار این خاکسار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

متضمن معرفتی دقیقه

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالی و ابقاه، والی فوقَ الفوقِ رَقاه، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت التیام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیة و نسئل الله تعالٰی لنا و لکم العافیة**. دختر برخوردار عبدالرّحمٰن به قضای الٰهی گذشت «إنّا لله و إنّا إلیهِ رَاجِعُون»[1] ـ **الهَمَکُمُ الله الصبر و اعظمَ لکُم الأجر و اخلفَ لکم منْه خیراً**، شاعری گفته است:

دریا به محیطِ خویش موجی دارد   خس پندارد که این کشاکش با اوست

این کلمه به اعتبار تجلّیِ اعظم راست است. زیرا که ملحوظ آنجا مصلحت کلّیه است لیکن در پایانِ حظیرة القدس آنجا که خُلاصهای احجار بُهته غذای سطح نورانی شده مثل بودن زیت غذای شعلهٔ چراغ، احکامِ مختلفه در حدوث و قدم پیدا شدند و مجرّدات و مادّیات با یک دیگر گرهی خوردند و در عین اختلاط رنگی از تجلّیِ اعظم فرو ریخت و نمونه‌ای از آن تجلّی متلوّن بلونِ مادّیات در ماهیّات برآمد. اینجا توجّه به جزئیات حوادث پدید آمد و به هر فرد فرد تدبیری دیگر درکار شد و این پندارِ خس و خاشاکِ ما صدقی پیدا کرد. **فسبحٰن مَنْ جمعَ الأضدادَ بسطوة وُجوبه** این معرفت ناقصه هم دوش همان اشکال است که کفّار عرب گفتند که «مَآ اَنْزَلَ الرّحمٰن مِنْ شَیءٍ»[2] و خدای تعالٰی در عین حکایتِ قولِ ایشان تجهیل

۱- البقرة (۲)، آیة ۱۵۶.   ۲- یٰس (۳۶)، آیة ۱۵.

ایشان کرد. زیرا که رحمٰن آن است که رحم او به مصالح کلّیه درگذشته به مصالح جزئیه رسد و الّا این صیغهٔ مبالغه چرا استعمال کنند. بقیة الکلام آنکه از تشویش بعض انفسِ خسیسه خبیثه نباید ترسید. إن شاءالله تعالٰی سعادتی که در شما نهاده‌اند کارِ خود خواهد کرد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۰۱ ﴾

به جانبِ حضرت والد بزرگوار این خاکسار
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
در شرح معنيِ حدیث

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند. در حدیث واقع شده که در عالمِ قبر یا حشر ثور و حوت باهم دیگر قتال کنند و شهدا آن را تفرّج نمایند و این حدیث هر چند اسناد صحیح ندارد امّا طرق متعدّده‌ای او جبرِ نقصانِ آن می‌نمایند و در صحیح اشارتی به آن آمده، و حکمت در این مسئله آن است که جمعی که قوّة بهیمیه‌ای ایشان با فیض نازل از روح القدس تصادم و تعارک کرده است و در آن میان اجتهاد و کوشش به تقدیم رسانیده‌اند گاهی این بر آن زور کرده است و گاهی آن بر این غالب گشته، همین معنی را در خارج مُشبَّح بینند مثل دیدنِ ماصورةِ خویش در مرآة- زیرا که از میان ملایکه جمعی هستند که ایشان را برای آن آفریده‌اند که متمّم نشأةِ ایشان شوند و به منزلة مرآة این نوع باشند.

پس ثور تشبّح قوّة بهیمیه است و حوت تشبّح فیض نازل از روح القدس، پیش علمای تعبیر خواب و اصحابِ فال وطیره و اربابِ دعوتِ اسما مقرّر شده که اگر کسی در خواب بیند که ماهی به دستِ او افتاده است از غیب فایده به او بدهند و همانا سِرّ در این امر آنست که آب مادّه‌ای حیات حیوان است و حوت متولّد است ازو و مجاورِ است درو و نمونه است از حقیقتِ او. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۰۲ ﴾

ایضاً به جانبِ حضرت والد بزرگوار
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
در استحسانِ دقیقه‌ای تفسیریّه

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت انتظام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیّة** نامه مشکین شمامه رسید. مُنبی بود به قصد اعتکاف و استدعای دعا در فتحِ فواید الٰهی ـ در این خلوت **اصلح الله تعالٰی جمیعَ احوالکم و فتح علیکم مالا عَینٌ رأتْ و لا اُذنٌ سَمِعتْ و لاخطرَ علٰی قلبِ أحدٍ (بشرٍ)**[1] **و انسَکُم بذاته و جعل لکم نصیباً ممّا خصّ به کُمّلِ عباده المخلصین.**

هر چند طلبِ همّت در این باب فقط امتثال سنّتِ طریق است و الّا ایشان به حقیقت در آن فرقه‌اند که لسانِ نبوّت فرموده **اللّهُمّ أبْغِنِي حبیباً هو اَحبُّ إليّ من نفسي**، معرفتی عجیب به گوش رسانیدند در تفسیر فاتحة الکتاب خدای تعالٰی

۱- مالا عینٌ رأتْ و لا اُذنٌ سَمِعتْ و لاخطرَ علٰی قلبِ بشرٍ (دارمی).

آن را به قراین آن از معارفِ حقّه مضموم ساخته در حیّز علوم مقبوله‌ای خود که قِدَمِ صدق است رساناد. گفتند که خدای تعالٰی حمد را مرتّب ساخت بر چهار:

«الحمدلله» یعنی اُلوهیة مقتضی حمد شده است از میانِ حجر بُهَّت سر برآورده به عبادات رسانید.

رَبِّ العٰلَمِین[1] ربوبیّت او ایجاداً و ابقاءً بر ذمه‌ای ایشان، حمد را واجب گردانید.

«الرّحمٰن الرّحیم»[2] نعم صوریه و معنویه یا گوییم دنیویّه و اُخرویّه حمد را مستوجب گشت.

«مٰلكِ یَومِ الدِّین»[3] مجازاة که در معاد ثابت گشته حمد را تقاضا نمود و این معرفت جلیله را تفصیلی دادند به غایت صحیح و راسخ است و یکی از آثار فضل الٰهی و فضل الله لیس له انتهاء ـ اللّٰهُمّ زِد، فزِد، ثُمَّ زِد بهنگی انبه رسید. اطعمکم الله تعالٰی مِن ثِمار الجنّة و السّلام.

*

۱- «رَبِّ العٰلَمِین» در قرآن ۳۴ بار: الفاتحة (۱)، آیة ۲؛ المآئدة (۵)، آیة ۲۸؛ الانعام (۶)، آیة ۴۵، ۱۶۲؛ الأعراف (۷)، آیة ۵۴، ۶۱، ۶۷، ۱۰۴؛ یونس (۱۰)، آیة ۱۰، ۳۷؛ الشعرآء (۲۶)، آیة ۱۶، ۲۳، ۷۷، ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴، ۱۸۰، ۱۹۲؛ النّمل (۲۷)، آیة ۸، ۴۴؛ القصص (۲۸)، آیة ۳۰؛ السّجدة (۳۲)، آیة ۲؛ الصّٰفّٰت (۳۷)، آیة ۱۸۲؛ الزُّمر (۳۹)، آیة ۷۵؛ المؤمن/الغافر (۴۰)، آیة ۶۵-۶۴؛ فُصّلت/حٰمٓ السجدة (۴۱)، آیة ۹؛ الزخرف (۴۳)، آیة ۴۶؛ الجاثیة (۴۵)، آیة ۳۶؛ الواقعة (۵۶)، آیة ۸۰؛ الحشر (۵۹)، آیة ۱؛ الحاقة (۶۹)، آیة ۴۳؛ التکویر (۸۱)، آیة ۲۹.

۲- در قرآن کریم ۱۱۸ بار آمده: در آغاز ۱۱۳ سوره و بقیه در الفاتحة (۱)، آیة ۳، البقرة (۲)، آیة ۱۶۳؛ النّمل (۲۷)، آیة ۳۰؛ فُصّلت/حٰمٓ السجدة (۴۱)، آیة ۲؛ الحشر (۵۹)، ۲۲.

۳- الفاتحة (۱)، آیة ۴.

مکتوب ﴿۱۰۳﴾

به جانبِ حضرت والد بزرگوار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

متضمن معرفتی عالیه

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت التیام مطالعه نمایند. **الحمدلله تعالٰی علی العافیة و المسئول من الله الکریم أن یُعافینا و ایّاکم** رقیمه مُنبی از شروع اعتکاف رسید. **بارك الله تعالٰی في اعتکافکم و جعله اعتکافَ شهودٍ و حضور** اکثر آنْچه در لطیفهٔ سِرّ ظاهر شود و آن را تجلّی می‌گویند اعتماد دارد بر حقیقتی که در تجلّی اعظم متحقّق است. عزیزانِ ما که وراءَ الوراء گفته سالک را مشوش می‌سازند، کاشکی این قدر غلو نمی‌کردند و هر تجلّی را اصلی هست که بر آن اعتماد دارد، و اگر نور متشبّح شد هر چیز را مأخذی است چرا دور باید انداخت.

شیخ ابوالحسن اشعری در مسئله‌ای رؤیتِ اُخرویّه نکته برداده که آن را به ادنٰی عنایت بر قاعدهٔ تجلّی توان حمل کرد. لفظ رؤیت مشترک است در جوهر و اعراضِ مُبصَره و اعراضِ غیر مُبصرَه. پس می‌گوییم که زید را یا انسان یا حیوان را دیدیم یا سرخی و مربّعی او را مثلاً دیدیم و حرکت او را و شتابی و آهستگی او را دیدیم. پس معلوم شد که وقوع رؤیت بر نفس مرئی شرط نیست و الّا زید و انسان اصلاً مرئی نمی‌شد بلکه الوان و اشکال خلیفه‌ای جوهرِ اوست و مستلزم او ـ از این جهت هر که این الوان و اشکال را دید زید را (دید) ـ باز لازم نیست که این قدر لوازم غیر مفارق باشند و

الّا زید هرگز مرئی نمی‌شد. باز می توان گفت رأیتُ فلاناً في المنام و آنچه حاضر شده است پرده است که فلان از پس آن مرئی می‌شود. چون این همه واضح شد اصول تجلّی واضح گشت. و السّلام و الاکرام.

*

مکتوب ﴿ ۱۰۴ ﴾

به جانبِ حضرت والد بزرگوار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در تحقیقِ معنی قولِ امام جعفر صادق رضی الله عنه من تلاوت می‌کنم... الخ

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت التیام مطالعه نمایند. الحمدلله علی العافیة و المسئول من فضله الکریم أن یُعافیکم به کدام زبان منّتِ حضرتِ احدیّت بیان کرده شود که خلوت اربعینه به جمعیّتِ صوری و معنوی گذشت. انکشافِ حظیرة القدس به الوان مختلفه و هیئات متعدّده چندین نوبت محقّق شد و بشارات بعض مواعیدِ هنیّه‌ای جمیله چندین دفعه صورت بست. چون این معنی سابقاً مکرّر بیان کرده شده است کرّة ثانیّه مقیّد کتابت آن نگشت:

مثنوی در شش مجلّد یک نواست

به تقیید کلمهٔ چند (که) سابقاً ننوشته مشغول می‌شود.

شیخ الشیوخ حضرت شیخ شهاب‌الدّین سهروردی قُدِّسَ سِرّه در عوارف المعارف می‌فرماید که امام جعفر صادق با دیگری از اکابر می‌گفت:

من تلاوت می‌کنم آیتی را تا آنکه می‌شنوم آن را از قایل آن جلّ من قائله - و توجیه می‌کند این کلمه را به آنکه خود مثل شجرهٔ موسیٰ علیه‌السلام می‌شود و این کلمات متلفّظ خود را به طریق فوّاره ادا می‌کند. این است آنچه شیخ الشیوخ شیخ شهاب‌الدّین سهروردی رحمه‌الله فرمود. لیکن آنچه ذوقاً و حالاً بر این بندهٔ ضعیف گذشت، آن است که منکشف شد. محلّ کلام نفسی که نزولِ قرآن از آنحضرت صلی‌الله‌علیه‌وسلم بوده است یافت که باران صفت همیشه این معانی در ضمنِ خوبترین اسلوبِ بیان بر اهل ارض می‌ریزد. زیرا که مخاطب به آن نوعِ انسان است، و این انکشاف از مرتبه عقلیّه بصرف تنزّل فرمود و خیال و وهم را رنگین به رنگِ خود ساخت و حالتی غریب دست داد مثل اتّصال در توجّه به صرفِ ذات.

سه ضمه به این صفت (یافت) کرده شد أللّهمّ إلّا بعضی موانع خارجیه که جواب سایلی و مانند آن باشد از آن حالت غایب کرده باشد. اغلب ظن آن است که این بزرگ همین حالت را اراده فرموده باشد چنانکه مشهود را گاهی صوفی رؤیت و نظر می‌گوید این حالت را به سمع نامیده است و الله تعالیٰ أعلم **بحقیقةِ الحال.**

تجلّی اعظم بعضی احجار بُهته را غذای خود می‌سازد و به یک وجه اتحاد می‌بخشد، و به یک وجه مرآتِ خود می‌گرداند، مثل آنکه صورت ذهنیّه ماهیّه در ذهن ما به یک اعتبار همین ماهیّت است و به اعتبار دیگر مانند صورت مرئیة در مرآة - به این اعتبار محلّ ظهور بعض کمالاتِ تجلّی اعظم که مشروط به این احجار بود، می‌گردد - و در تربیّت عالم لابُدّ است که نقطهٔ حُبّیه اوّلاً متعلّق شود به این حالت که احجار بهته را خواهد بود و ثانیاً به اشخاصِ انسان که شرطِ وجود به این احجار بوده است. پس آن نقطهٔ حُبّیه

در هر موطن این شخص را مزیّتی می‌دهد و رفعتی می‌بخشد. همین است معنی انجذاب و سرّ اتّصال و مخاطبات لطیفه و **غیر ذٰلك قال**، الشیخ ابوالسعید بن ابی‌الخیر:

چیست از این خوبتر در همه آفاق کار
دوست رسد نزدِ دوست یار به نزدیک یار
آن همه اقوال بود این همه افعال
آن همه گفتار بود این همه کردار

در حالتِ راهنه به جز این دو کلمه گنجایش نشد:

این زمان بگذار تا وقتِ دگر

و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۰۵ ﴾

ایضاً به جانبِ حضرت والد بزرگوار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

متضمنِ دقیقه

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالیٰ، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت التیام مطالعه نمایند. **الحمدلله تعالیٰ علی العافیة و المسئول من الله تعالیٰ ذٰلك لکم و لجمیع من یَلُوذُبکم** استقامة اُمور نفسانیه و آفاقیّه برای آن در هر بار که معلوم می‌شود به نوعی دیگر حمدِ الٰهی از خاطر می‌روید و آن همه موجب استغراق در منّتِ موجد جلّ مجدُه می‌شود. در چشم شهود شکّی نماند در آنکه حقیقتِ

فعّاله طنابهای وجوب به هر جانب افگنده و هر کسی را در گردن گره زده خواهی و نخواهی بر کیفیتی آورده، و آن همه بر موافقت مسطری است که در ازل نهاده‌اند. اینجا صرایحِ شریعت غرّا که اسقاطِ اسباب می‌کند جلوه نمود و غیرت الٰهی در کار شده نسبت جزئی به فاعل آن به وجهه تحقیق برهم زد. اکثر امراضِ نفسانیّه ناشی‌اند از اهمال این معرفت مثل شرک و ترکِ توکّل و مانندِ آن قال العارف الجامی:

لا أریٰ في الوجود إلّا هو   محو شد نقشِ غیر و نام سِویٰ
هستیِ مطلق است و وحدتِ صرف   اَیْنَ هُو اَیْنَ اَنْتَ اَیْنَ انا

این قدر فرق است که کلامِ ایشان به اعتبار توحید وجود است و کلامِ ما به اعتبارْ توحید تدبیر، و این هر دو شعبه‌ایست در یک دَوحه. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۰۶ ﴾

به جانبِ حضرت والد بزرگوار
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
در جواب چند عریضه‌ای ایشان و تحقیق معرفتی و تعبیر خوابی که ایشان معروض داشته بودند و دیگر بشارات

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالیٰ، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت التیام مطالعه نمایند. الحمدلله تعالیٰ علی العافیة الظاهرة و الباطنة و المسئول من الله تعالیٰ کذٰلك لکم و لأولادکم و لجمیع من یُلوذبکم امّا بعد، سه مکتوب ایشان مرّة بعد

اُخریٰ رسیدند و از هر یکی بوی دیگر به مشام رسید. حمدِ الٰهی بر این عطایا ادا کرده شد و طلبِ ادامت و زیادت نموده آمد. در یک مکتوب معرفتی از بابِ ذوق الأزل تقریر نموده بودند و باک نیست اگر پیش از حکایتِ معرفت نکته‌ای مهمّه در کیفیّت نزول ذوق الأزل بر قلبِ عارف بیان کنیم که سخن از سخن می خیزد، در مرتبهٔ ازل که پیش از مادّه و مدّت است و آنجا ماهیّت عینِ ذات است و تعیّن هم عینِ آن، وجوه و اعتبارات شتّی همه رقوم مستجنّه است. تکثّرِ این وجوه مزاحم وحدتِ حقیقتِ شیء نمی تواند شد و در عالمِ امکان و حدوث هرگز نموذج این وحدتِ غیر مزاحَمه باکثرت یافته نمی‌شود و آن مرتبه هیچ گونه مدرَک عقول نمی تواند شد. مدبّر السمٰوٰت و الارض برای آشنا ساختن عارفین به این مرتبه به محض فضلِ خود تدبیری درست ساخت و آن آن است که این کثرت را ظِلّی پیدا کرد در قوّت عقلیّه‌ای عارف، تا از امور انتزاعیه ترجمانی، برای آن مرتبه‌ای مقدّسه برپا کند و از این نایب باز خواستِ منیب کرده شود مثل معرفت ارتفاعِ شمس از حرکتِ ظِلال اشباحِ ارضیّه، باز در این صور انتزاعیه و همان رقوم مستجنّه، همان ارتباط واقع است که در میان حجر و شجر و صورة علمیّه که در نفس به انکشافِ حجر و شجر تواند بود. و ذٰلك ارتباطٌ مقدّسٌ ناشيٍ من الطبیعة الكلّيّة لايُقال في ذٰلك لِمَ پس بیانِ ذوق الأزل به عبارات مالوفه از عارف مشابهتِ تمام دارد به رؤیا. از این جهت است که یک عارف رقمی را به اسمی از اسماء حسنٰی مخصوص می‌گرداند و عارفی دیگر به اسمی دیگر، و یک عارف صورة انتزاعیه برای حقیقتی نحت می‌نماید و عارفی دیگر صورتی دیگر. فلاتكُ في ذا ولا ذاك ناظراً إلى الشبح لكن للحقيقة طالباً- انتهت النكتة المهمّة.

بالجمله رقمی مستجنی در مرتبه‌ای ذاتیّه ادراک نمودند و آن شأن اجمالی قیّومیّه‌ای اشیاء است به آن معنی که آنجا شأنی هست که اگر مرتبه‌ای وجود خارجی رسد قیّوم جمیع شُیون گردد. در برابر (آن) رقمی دیگر (است) در همان مرتبه، و آن شأن العلم است به آن معنی که آنجا شأنی هست که هر مرتبه که تمیزی و تعیّنی خواهد بود، آن همه بر ذات منکشف خواهد بود و آن رقم مستجن را به مقتضای حکم طبیعتِ کلّیه مربوط یافتند. به اسم «هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ»[1] و از راهِ همین اسمِ معظّم به آن حقیقت پی بُردند. باز انبساط این رقم مستجن ذات در مراتب وجوبیّه و امکانیّه جمیعاً مشهود شد. در تجلّی اعظم به نوعی از تصادم فی الکمالات الوجوبیة و به نوعی از تدبیر فی المراتبِ الامکانیّه ـ و این معنی اخیر را مربوط یافتند به اسم «اَفَمَنْ هُوَ قَآئِمٌ عَلٰى كُلِّ نفسٍ بِمَا كَسَبَتْ»[2] و در نفس ناطقه به صورت تدبیر بدن علماً و عملاً و در انبیاء و اولیاء به صورت تبلیغ و ارشاد **إلی أخر مَا بسطتم في هذه المعرفة و هي معرفةٌ عظيمةٌ ما اعظمها من معرفة** و در مکتوباتِ دیگر نوشته بودند که هر شب به یکی از مشایخِ طرق توجّه نموده می‌شد و چون به روح شیخ اکبر توجّه نموده آمد، حضور نقطه ذاتِ صرف ممزّج به اشراق و شأن العلم که قبل از وجود منبسط و علم تفصیل است مشهود گشت **إلی أخر ما بسطتم**.

اینجا نیز اگر نکتهٔ مهمّه بیان کنیم دور از کار نخواهد بود. لطیفهٔ روحیه را اوجی هست و حضیضی، در حالتِ اوج با سرِ یار می‌شود و اتّصال حاصل می‌نماید و شرحِ کمالاتِ حجر بُهّت و لطیفهٔ خفیه می‌کند، و در حالتِ حضیض به ارواحِ طیّبه‌ای مشایخ رویش باز می‌گردد مثل بازگشتنِ روی آیینه به جانب آفتاب. از اینجا حکایت نسبت به روح می‌نماید و ارواح را

۱- البقرة (۲)، آیة ۲۵۵؛ آل‌عمرن (۳)، ۲.　　۲- الرّعد (۱۳)، آیة ۳۳.

به او میلانی و او را به ارواح انجذابی صورت می‌بندد.

این مقام خود عارف را می‌باشد کُلّیاً مُطرِّداً امّا باید دید که با هر عارفی چه معامله کنند و با کدام روح مناسبت بیشتر دهند و کدام صورت بر روی کار می‌آید:

تا دل به‌که باید داد تا دل ز که باید بُرد
دل دادن و دل بُردن این هر دو خدادادست

و در مکتوبِ ثالث رؤیای عزیزالقدر شاه نُورالله نوشته بودند که حضرت والدِ من (شاه عبدالرّحیم دهلوی) قدّس سرّه به من فرمودند در باب مجلسِ شیخ ابوالفتح و شیخ ابوالفضل و شیخ هبة‌الله که این مجلس، مجلس اهلِ عشق است و در باب مجلسِ خود یا جناب جدّی حضرت شیخ محمّد پُهلتی قدس سرّه (فرمودند که) مجلس ما مجلسِ اهل حضور است، و در باب مخدومی شاه عُبیدالله قُدّس سرّه این مجلسِ اهلِ برکت است، و در بابِ شاه حسیب‌الله این مجلس اهل تجرید است و دیدند که مخدومی شاه عُبیدالله سُبحه در دست دارند و شاه حسیب‌الله (در صورة) ایشان مضمحل شدن گرفت تا آنکه غیر ثیابِ ملبوسه هیچ نماند ـ بعد از آن در حقّ این فقیر و شاه اهلُ الله و **شیخ محمّد عاشق** فرمودند مجلس شما مجلس دیگر است یعنی مجلس نفوسِ قدسیّه است و این واقعه حقّ است. فی الحقیقة ارواح مذکورین حامل همان نسبتها است که این کلمات اشاره به آن می‌کنند، معنیِ عشق فرط محبّت است. یادداشت جمعی که لطیفۀ قلبیّۀ من بین لطایف ایشان غالب‌تر است ممزوج می‌باشد به محبّتِ مفرطه، و رنگی از محبّت مفرطه در جمیع افعال و احوال و اقوال این عزیزان آمیخته خواهد بود. معنیِ حضور یادداشت صرف بی‌آمیزش وصفی از محبّت و خوف و

نورانیّت و غیر آن که از لطیفهٔ سِرّ می خیزند و لطیفهٔ ارواح اتمام می‌نماید و معنیِ برکت دخول نورانیّت طاعات بدنیّه و لسانیّه و تلاوة اسمای الٰهیّه است. در یادداشت و رنگین‌شدنِ یادداشت به رنگ این نورانیّت ـ و معنیِ تجرید نقیّه است در جوهر نفسِ ناطقه که آن میراث است از صفاتِ سلبیّه در عالم ازل و مقتضیِ آن نقیّه قطع تعلّقات است، چه به اختیار چه به غیر اختیار ـ و معنیِ نفوسِ قدسیه لحوق است به مبادیِ عالیّه در اصلِ فطرت و از آنجا انواع نسبتها مثل قطراتی که از انای مُنثِلم بر زمین ریزد، به وجود می آید، بالجمله چون نعم تفصیلیّه را خواندم همان دو بیت یاد آمد:

وَ إذَا السّعادَةَ لاَحَظَتْكَ عُيُوْنهَا　　نَمْ فَالْمخَاوِفُ كُلُّهُنَّ أمَان

و اصطد بها العنقاء فهي حبالةٌ　　و اقتد بها الجوزاءَ فهيَ عنانٌ

دیگر استفسار کرده بودند از نعم هنیّه که بشارتِ آن می‌دهند. از آن جمله است تجدید دین به حکم حدیث يَبعثُ الله لهذه الأمة على رأس كلّ مائةٍ من يُجَدِّدُ لَهَا دِينُهَا هر چند نظر به ظاهر اسباب بقا تا رأسِ صد دوازدهم دور از قیاس می‌نمایند، لیکن:

وَكم لله مِن لُطفٍ خفيّ　　يَدُقُّ خَفاه عن فهم الزكيّ

و اینجا نیز نکته بیان کنیم. مجدّدیتِ دین و قطبیّتِ افراد و قطبیّتِ ارشاد هرمنصبی که خدای تعالٰی بندگانِ خاص را به آن برمی‌گزیند به حقیقتهٖ مصلحت کلّیّه که مقتضای وجوبِ ذاتی است حملِ آن می‌نماید، مانند حملِ گرد بادگرد و خاشاک را، نسبت آن افعال به این شخص انسانی مثل نسبت پریدن و بر هوا رفتن به گرد و خاشاک است. ظاهر بینان غلط کنند و این شخص را حاملِ حقیقی آن سِرّ دانند و اخبات و خشوع نمایند به نسبتِ او، و از وی طلبِ حاجات کنند. نمی دانند که طناب وجوب در گردنِ او گره زده

هر جا می خواهد می کشد. آن بیچاره را به جز این فضیلت که گردنِ او را بستند نه غیر او را، سرافرازی نیست ـ و همچنین افعالی که از فرشتگان ظاهر شود به حقیقتهٖ منسوب به حقیقتِ فعّاله که مصلحتِ کلّیه حکمِ لازمِ اوست می باشد و این جماعت را به جز منصب ترجمانی حاصل وقت نه ـ ابلهی باشد که به تماثیلِ جرّه بازی نیایش کند و آن را به خطاب یا فعّال یا منعم و مانند آن بستاید. اشاره به همین معنی است «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلٰكِنَّ اللهَ رَمىٰ»[1].

آری تعظیم این مظاهر مطلوب است از جهت آنکه تعظیم مظاهر تعظیمِ همان حقیقت است که آنها مظاهر وی‌اند. از فحاوی مکاتیب معلوم می شد که اکثر فوایدی که در این اعتکاف ظاهر شد از قبیل انوار طاعات و فیوضِ ارواحِ طیّبه و مانند آن که جامعِ آن همه تکمیل جانب نسمه باشد، بوده است. باید دانست که از ضروریاتِ استعدادِ نفوسِ قویّه در سلوکِ طریقِ حقّ آن است که اوّل صعود باشد بعد از آن هبوط. اوّل جذب باشد بعد از آن سُلوک. اوّل سیر إلی الحقّ و في الحقّ باشد. بعد از آن سیر إلی الخلق بالحقّ.

و سِرّ در این مسئله آن است که نفسِ ناطقه جامع رقایق شتّی و افضلِ نفوس آن است که قُوای عقلیّه از میانِ قُوای نسمیه زورآورتر باشد و قوای کامنه از قوای ظاهره حاکم‌تر و قوی‌تر ـ و از این جهت اتّفاق اهل الله واقع است بر آنکه مجذوب سالک بهتر است از سالکِ مجذوب. چون مقتضای حکمت توقیر است بر هر مستعدی آنچه مقتضای استعداد اوست سنّة الله جاری شد به تقدیم تهذیبِ لطایفِ کامنه بر ظاهره. این صعودی است که برای دفعِ ضررِ عینِ او را هبوط مسمّٰی کرده‌اند هذا و الحمد لله اوّلاً و اُخراً.

*

۱- الأنفال (۸)، آية ۱۷.

مکتوب ﴿ ۱۰۷ ﴾

به جانبِ حضرت والد بزرگوار
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
در تحقیق معنی حدیث

بصرکُم الله تعالٰی بحقائق الأمور در حدیث شریف وارد شده که مُخوِّف ترین اشیاء بر این امّت شهوة خفیه است. بعض رواةِ حدیث تمثیل کرده‌اند آن را به آنکه مردی صبح کند بر نیّتِ روزه بعد از آن حاضر شود طعام لذیذ. از جهتِ رغبت به آن طعام روزه بشکند.

آنچه در فهم این فقیر می‌آید آن است که این حدیث اشاره می‌کند به مسئله‌ای عمیقه از علم لطایفِ نفس. پس از امراضِ نفس یکی آن است که مزاجِ طبیعی انسان که غلبهٔ عقل است بر قلب و غلبهٔ قلب بر نفس برهم شود و نفس بر قلب حمله کند و آن را بیکار سازد و همچنین قلب بر عقل ـ و مرضی که از این صعب‌تر است و مداوای او از او صعب‌تر، آن است که نفسِ بهیمیه ظاهر نکند مصادمت و مخالفتِ خود را با قلب و عقل، بلکه شهوت خود را فرو خورد کأن لَمْ یَکُنْ سازد. بعد از آن وسوسهٔ فرستد به سوی عقل و آهسته آهسته او را به مذهبِ خود متهذّب سازد. پس مزاجِ عقل بگردد و از میان عقل، خاطری مُنبجس گردد به موافقت نفس و آن را عقلِ صریح داند و جهلِ مرکّب پیش آید و فطرتِ سلیمه برهم خورد و همچنین نفس وسوسه‌ای فرستد به قلب، و از میان جوهرِ قلب خاطری مُنبجس گردد گویا مقتضای جبلّت اوست و از صلبِ او برآمده. در این صورت مداوات مشکل شد و حقّ با باطل اشتباه یافت. این است شهوةِ خفیّه که در حدیث به آن اشاره رفته. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۰۸ ﴾

به جانبِ حضرت والد بزرگوار این خاکسار
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

عزیزالقدر حقایق و معارف آگاه سجّاده‌نشین اسلافِ کرام، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیّة** و **السّلامة و المسئول من الله الکریم مثلها لکم و لجمیع من یُلوذُبکم** نامهٔ ایشان رسید و کیفیّت مندرجه به‌وضوح پیوست. خطّی که به‌طرف میان بُدّهن نوشته بودند در خاطر ایشان تأثیری عظیم کرد. خواسته‌اند که وصیّت کنند به آنکه در کفن همراه کنند و از فقیر طلب کردند که کلمه بنویسم که تصدیق مضمونِ خط باشد. دو سه کلمه نوشتم. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۰۹ ﴾

به جانبِ والد بزرگوار این خاکسار
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
در تحقیقِ معنیِ حدیث و دفع شبه ظاهربینان را که به خاطر می‌رسد

حقایق و معارف آگاه سجّاده‌نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمهم الله تعالی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام مطالعه نمایند که در حدیث آمده که هر صبح فرشته ندا می‌کند **ألا سَبّحُوا المِلكَ القُدّوس** ظاهر بینان را در این حدیث شبهه به خاطر می‌رسد که فایده ندای ملَکْ چه باشد. اگر طلبِ تسبیح است ایشان ندای ملَکْ نمی‌شنوند و اگر اخبارِ حضرتِ پیغامبر

صلّی الله علیه و سلّم کشف این ندا فرمود پس مجردِ اِخبار آنحضرت ﷺ که تسبیح مطلوب است کفایت می‌کرد و تکلیف به آن متحقّق می‌شد. زیرا که اِخبارِ مُخبرِ صادق حجّتِ قاطع است و تکلیف به آن قایم ـ و حلّ این شبه به این نوع به خاطرِ فاتر ریختند که حقیقتِ واجبهٔ جلّ مجدُه اسماء و صفات کثیره دارد و به حسب هر اسمی و صفتی طلب ذکرِ او به جانبِ افراد بشر متوجّه شد، و قلاده‌ای تکلیف به ذکر آن و التجا به آن در گردنِ صورتِ نوعیه اوّلاً و افرادِ آن ثانیاً افتاد. باز چون نشأة ملایکه پیدا شد حکمت آنها را متنوّع و متصنّف ساخت و هر نوعی و صنفی را استعدادی خاص نهاد. پس هر ملکی روی به جانبِ قبلهٔ غیب کرده منتظر ایستاده است که از جانب غیب چه الهام می‌فرمایند تا برحسبِ آن رود و آن را در صمیم قلبِ خود قبول نماید و هر ملکی را الهام نمی‌کنند اِلّا آنچه در فطرتِ او مناسبتی به آن نهاده‌اند. بالجمله فرشته‌ای از فرشتگان که در فطرتِ او میلی نهاده‌اند به طلبِ ذکر به این دو اسم و طلبی را که از مَکمنِ غیب متوجّه است به افراد انسان این فرشته در دلِ خود فرا می‌گیرد به مثلِ آنکه آیینه در محاذات کوکبی بگذارند و همان کوکب در آن آیینه منطبع شود تا حکم جبلّت بروی متوفّر گردد و چیزی که برای او آفریده شده است به وجود آید. آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم از این سرِّ عظیم که از قبیلِ آیاتِ آفاقی است خبر داد و در ضمنِ آن بیان فرمود مطلوبیّت ذکر به این دو اسم بر وجهی ابلغ و بر همین حدیث قیاس باید کرد. حدیث دیگر را که دو فرشته ندا می‌کنند که **اَللّٰهُمَّ اَعْطِ منفق مالٍ خَلَفاً و اَعْطِ مُمسِکاً تَلَفاً.**

و در ضمن آنکه این سرِّ عظیم در خاطر ریختند سرّی دیگر اعظم از آن نیز ریختند **لایفهَمُه اِلّا مَنْ خُلِقَ له اهل الله** را خدای تعالٰی به تجلّیاتِ صُوریّه و

معنویّه بر می‌گزیند و حقیقتِ تجلّی صوری تشبح یادداشتِ مجّرد است در خزانهٔ خیال به صُوَر و البِسَه که حکمتِ الٰهیّه به حسبِ نشأة مثال تخصیصِ آن فرموده و حقیقتِ تجلّیِ معنوی تشبّح یادداشتِ مجرد است در خزانه‌ای وهم به صُوَر و البِسه‌ای وهمیّه که حکمتِ الٰهیّه تخصیص آن کرده و در هر دو صورت نفس مجردِ این عارف به حقیقتِ مجرّده‌ای فعّاله آشنا شود و رنگی مجرّد از آن دروی منطبع گردد، مثل انطباعِ نقوشِ خاتم در جسمِ شمع ـ و قوای علمیّه و عملیّه‌ای این مرد به این معنیِ مجرّد مطاوَعت کند و در لطیفه‌ای روح اُنسی و انجذابی پیدا شود و لطیفه‌ای سِرّ به آن حقیقتِ مجرّده در ضمن آن لباسها و پرده‌ها، دیده‌ور گردد و اتّصال عجیب و حالتی شگرف بر روی کار آید. چون تفتیشِ عظیم به کار بریم سببِ تخصیصِ هر تجلّی به آن صُوَرِ خیالیه و وهمیّه که لباسِ او شده است، سه چیز خواهد بود. یکی رقوم مستجنّه که با وجود کثرتِ آن سطوتِ وحدت آن را به خود در نوَرْدیده است. هر رقمی به حسب نشاء مثال صورتی دارد مختص به آن از جهتِ تحاذی عوالم ـ دیگر استعدادِ فطريِ این عارف که اقتضای صورتی خاص می‌نماید بلکه در آن صورتی خاص تخصیصی می‌نهد، مثل تحصیلِ فصل و جنسِ خود را.

سوم قوایی افلاک که در عالمِ مشیّت‌اند تخصیصی دیگر به آن مُنضَم می‌سازد مثلِ تعیین صنف در میان افرادِ نوع به خواصی که صنف به آن قایم باشد و اگر هر یکی را مثالی محسوس نصب کنیم گوییم چون رأیی در مِرآة نظر کند، سه نوع از تخصیصات با او جمع می‌شود. یکی آنکه صورتِ انسان رأیی صورتِ فرس و گاؤ نمی‌باشد بلکه ممتاز است از صورتِ عمرو و بَکر نیز. گو، هر آیینه را پیش روی او گذارند. دیگر آنکه مِرآة محدّبه صورتِ

محدّبه می‌دهد و مِرآة مُقعّره صورت مقعّره. سوم آنکه صقالت و صدای آیینه هم در ظهورِ صورت تأثیر می‌دارد و نیز معلوم است که چون کسی عینکِ سرخ بر چشم خود گیرد، مرئی مخلوط به رنگِ سُرخ برآید و اگر عینک سبز است، مرئی مخلوط به رنگِ سبز ظاهر شود و اگر در سطحِ گنبدی شیشهای مختلفة الالوان نصب کنند در هر وقتی که عینِ شمس محاذی شیشه باشد شعاعِ او مخلوط به همان رنگ در جوفِ خانه درآید. بالجمله هر تجلّی صُوری و معنوی را مَثاری است که این صورتِ خاصّ از وی برآمده، عارف محقّق را کار با همان مثار است نه به آن صورتِ کاینهٔ فاسده که در یک ساعت می‌جوشد و در ساعتِ دیگر فرو می‌نشیند و نزدیکِ صوفیِ محقّق تجلّی صُوری چون می‌جوشد و باز فرو می‌نشیند مثار آن منکشف می‌گردد و تجلّی معنوی آنکه هم عنانِ اوست نیز معلوم می‌شود و چون تجلّیِ معنوی می‌جوشد و می‌نشیند مثار آن منکشف می‌گردد و تجلّی صوری که هم عنان اوست نیز معیّن می‌شود.

بعد تمهید این مقدّمه باید دانست که حقیقتِ فعّاله فی العالم به مثل شمس فی کبد السماء ظاهر شد و از کُوّه‌ای زهره شُعاعِ او مخلوط با صورتِ وهمیّه که تعبیر از آن کمالِ نزاهت و کمالِ صولت بر افرادِ بشر به وصفِ مؤدّة و لطف و احسان باشد، جلوه‌گر گشت و در ضمنِ آن آگاهیدند که این است اسم «المَلِكُ القُدّوس»[1] و بر هر فردی که در فطرتِ خود قوّتِ زهره‌ای مسعود دارد این تجلّی معنوی می‌ریزند و او را با این تجلّی اُنسی و انجذابی می‌دهند و او را با این تجلّی التجایی و فنایی و فدایی روزی می‌کنند او در میانِ چشمانِ این شخص و از میانِ زبانِ او نور «المَلِكُ القُدّوس»[2] بر می‌آید

۱- الحشر (۵۹)، آیة ۲۳؛ الجمعة (۶۲)، آیة ۱. ۲- الحشر (۵۹)، آیة ۲۳؛ الجمعة (۶۲)، آیة ۱.

مثلِ برآمدنِ آب از معدنِ خود به راهِ فوّاره ـ و اشاره کردند به آنکه فرشته مؤکّل بر این ندا از جنودِ زُهره است که در ساعتِ محموده که تجلّی اعظم بر عالم تافت و زُهره در آن ساعت در کمال سعادتِ خود بود، پیدا شد و این سِرّ در جُذرِ قلب او نهاده‌اند و وی این ندا هر صبحی می‌کند. زیرا که صبح وقت طلوع زهره است، از موافقِ عالم خواه پیش از طلوع آفتاب باشد (به قلیلی) یا بعد طلوع آن به قلیلی، بالجمله صولت این ندا وقت صبح است. این است بیان سرِّ اعظم و **لایتأهّل لمعرفته إلّا القلب، و عند هذا السرِّ انتهی المراد کشفه في هذه الساعة، و الحمدلله تعالٰی أوّلاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.**

*

مکتوب ﴿ ۱۱۰ ﴾

ایضاً به جانبِ والد بزرگوار این خاکسار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام سلّمه الله و ابقاهُ و إلی فوقَ الفوق رَقاه، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت التزام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیة و نسألُ الله الکریم أن یعافینا و یُعافیکم في جمیع الآفات لاسیّما في هذه الآفة العامة المظلمة من اختلاف افواج الملوك و تغیّر الدُول** چون موسمِ عرس رسیده است که بعد سالی ملاقات واقع می‌شود، دل تپان است که سببی نشود که درآمدنِ ایشان تأخیر گردد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۱۱ ﴾

به جانبِ حضرت والد بزرگوار
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشینِ اسلافِ کرام، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام مطالعه نمایند. الحمدلله علی العافیة و المسئول من فضله أن یُعافیکم واقعهٔ عجبیه‌ای برخوردار عبدالرّحمٰن که نوشته بودند، تعبیرش آن است آن حقایق آگاه شاید در حالتِ استیلای هیضه قلقِ طبیعی کرده باشند. همین قلق شما را رأیی در صورت وجدانِ عزیزالقدر مرحوم دیده و استحسانِ صبر در مثل این مواطن از غیب مترشّح شد در صورتِ نوشتنِ این فقیر. و السّلام.

❋

مکتوب ﴿ ۱۱۲ ﴾

به جانبِ
حافظ جارالله پنجابی رحمه‌الله
(در وصایا)

بسم الله الرّحمٰن الرّحیم[1]

برادرم حافظ جارالله معلوم نمایند که چون در مدینه منوّره به زیارت روضهٔ شریفه رسیده شود، بهترین اوقاتِ خود را که در آن جمعیّت خاطر بیشتر باشد، مانند مابعدِ فجر تا به طلوع و مابعد عصر تا مغرب و مابین

۱- علاوه بر سورهٔ التّوبة (۹) در آغاز هر سوره (۱۱۳) و النّمل (۲۷)، آیة ۳۰.

العشائین متوجّه قبر شریف باید شد، به صفتِ تضرّع و ابتهال و محبّت و قلق و انتظار، آنچه از آنجا بر قلبِ این شخص مترشّح می‌شود بالکلّیه همّتِ خود را صَرف باید نمود و در همین انتظار اوّلاً و در فهم و حفظ آنچه در دلِ خود یابد از احوال ثانیاً (باید بود). این انتظار و استعداد فیض را سامانی هست و آن اکثارِ طهارت و صلوات است بر حضرتِ سرورِ کاینات علیه الصّلوات و التسلیمات، و قلّتِ کلام و قلّت صحبت با انام و محافظت بر نسبت باطنه، چون این سامان بهم آمد انتظار اوّلاً و فهم و حفظِ کیفیّت مفاضه ثانیاً قریب الحصول گردید و چون در مکّه معظّمه رسیده شود به همین انتظار و استعداد و فهم و حفظ آنچه بر خاطر ریزد مقیّد باید بود. در این سفر مبارک جدّ بلیغ باید از سینه برآورد که اوقات به بطالت نگذرد و ترتیبی که در شبانروز بر خود مقرّر نموده‌اند فرو نباید گذاشت. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۱۳ ﴾

به جانبِ
سیّد نجابت علی رحمه‌الله
ساکن بارهه

سیادت و نجابت دستگاه سیّد نجابت علی در حفظِ الٰهی بوده از جمیع آفات دینیّه و دنیویّه سلامت باشند. از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام مطالعه نمایند. در حدیث صحیح واقع شده که متقیّدشدن بر سنّت،

در زمانِ فتورِ دین اجرِ مضاعَفْ دارد. همچنین باید دانست که بر سنّت مقیّد بودن در آن بلاد که رسوم ایشان برخلافِ سنّة منعقد شده ناشی از قوّت بصیرت و کمالِ صبر است و مجاهدهٔ عظیمه می خواهد. لهذا مضاعفةِ اجر این را نیز ثابت است، اگرچه در این زمان و در این بلاد آفتی عظیم افتاده است در دین، امّا نسبت اهل تورّع بشارتِ مضاعفتِ اجر است به وجوهِ بسیار، این نکته را همیشه ملاحظه باید نمود و شکر الٰهی هر چه میسّر آید از اعمالِ خیر باید نمود امید که به حکم «لَئِنْ شَكَرْتُم لَأَزِيْدَنَّكُمْ»[1] ترقّیات بر روی کار آید.

*

مکتوب ﴿ ۱۱۴ ﴾

به جانبِ

یکی از امرای مجاهدین

أحسنَ الله تعالٰی إلیکم و اَفَاضَ نَعمَه علیکم خدای تبارک و تعالٰی این عُلوّ مرتبه با مراتبِ دیگر سابقه و لاحقه مبارک و میمون کناد و باعثِ عروج ملّتِ حقّه و کَبتِ کفار و مبتدعین گرداناد. فرد:

دیده را فایده آنست که دلبر بیند ورنه بیند چه بود فایده بینایی را؟

نعمتِ حقیقی آن است که سببِ سعادت اُخرویّه باشد.

*

۱- إبراهیم (۱۴)، آیة ۷.

مکتوب ﴿ ۱۱۵ ﴾

به جانبِ والد بزرگوار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت التیام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیّة و المسئول من جنابه أن یُعافیکم** عزم مقرّر است که بعد گذشتن ماهی چون هوا قریب به اعتدال شود انتهازِ فرصت کرده شود برای اتمام حُجّة الله البالغة و ترتیب الانتباه [الانتباه في سلاسلِ اولیاءالله] و غیره. خدای تعالٰی این اُمنیّه به ظهور آرد. حقایق احوال خیریّت مآل ایشان ظاهراً و باطناً می‌رسد. حمدِ خدای تعالٰی بجا می‌آریم و سؤال استدامت عافیّت می‌نماییم و توقّع قوی داریم که آنچه از مواعیدِ هنّیه‌ای جمیله ظاهر ساخته‌اند اِنجاز فرمایند **مع شيءٍ زائدٍ**. و السّلام و الاکرام.

*

مکتوب ﴿ ۱۱۶ ﴾

به جانبِ حضرت والد بزرگوار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام **محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیة و المسئول من الله الکریم أن یُعافیکم** آمدنِ جماعت از جانب مئو و

استفاضه کردنِ ایشان طریقه را، و ظهورِ اوایل احوال در ایشان نوشته بودند.
حمد الٰهی بجا آورده شد و طلب استدامت بر آن و ترقّی در آن نموده آمد.
نظرِ دل بر دلِ طالب دوختن و تخیّل نسبتی که مناسب طالب باشد مثل
توحید محبّت بعد از آن که خود را به آن رنگین کرده باشند خیلی نافع و
مفید است. در وقتِ دعا و التجا این جماعت را در ضمنِ خود گرفتن و در آن
التجا ساختن سببِ انتقال معنیِ مناسب است. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۱۷ ﴾

ایضاً به جانبِ والد بزرگوار این خاکسار
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله
تعالٰی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام مطالعه نمایند. الحمدلله علی العافیة
و المسئول من الله الکریم أن یُعافیکم در دارِ دنیا بعض عارفین را به نسبت تجلّی
اعظم گدازی و نیازی می‌دهند و حالتی می‌بخشند که آنجا تعدّد مُدرِک و
مُدرَک از میان برخیزد. بعد از آن موضع استقرار او در طلسمِ الٰهی می‌نمایند
و این ندا بر می‌دارند، و کانوا حیثما کنّا وَ کنّا حیثما کانوا بعد از آن‌که حجابِ جسدِ
ظلمانی از میان برخیزد اغلب که حالتی دیگر شگرف‌تر از این به ظهور رسد
و به لسانِ حال گوید:

چیست از این خوبتر در همه آفاق کار
دوست رسد نزدِ دوست یار به نزدیکِ یار

آن همه اقوال بود این همه افعال
آن همه گفتار بود این همه کردار

و خدای تعالیٰ از این حالتِ شگرف در سوره‌ای که او را به کلمۀ عظیم الشأن «سُورَةٌ اَنْزَلْنٰهَا وَ فَرَضْنٰها وَ اَنْزَلنَا فِيهَآ اٰيٰتٍ بَيِّنٰتٍ»[۱] الآية، مُصدّر ساخته است خبر داد که «الله نُورُالسَّمٰوٰت وَ الأرضِ مَثَلُ نُوره»[۲]، أى في قلب العارف الكامل «كَمِشْكوٰةٍ فِيْهَا مِصْبَاح»[۳] شکّی نماند که همین را در ضمن این مثال ظاهر فرمود و الحمدلله أوّلاً و اٰخراً.

*

مکتوب ﴿ ۱۱۸ ﴾

به جانبِ
شاه نُورالله رحمه الله
(متضمن بشارتی عظیمه)

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر شاه **نُورالله** نوَّرَهُ الله تعالیٰ، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت التیام مطالعه نمایند. **الحمدلله تعالیٰ علی العافية** و المسئول من الله الكريم أن يُعافيكم آنچه وجدانِ او متحقّق است آن است که اشتراک در اصل صفتی از صفات که مقتضی شاکلة انسان است کما قال عزّ من قائلٍ «قُلْ كُلٌّ يَّعْمَلُ عَلٰی شَاكِلَتِهٖ»[۴] سبب میل با یک دیگر و موجبِ جذب و

۱- النُّور (۲۴)، آیة ۱. ۲- همان، آیة ۳۵.
۳- «كَمِشْكوٰةٍ فِيْهَا مِصْبَاح»: النُّور (۲۴)، آیة ۳۵.
۴- «قُلْ كُلٌّ يَّعْمَلُ عَلٰی شَاكِلَتِهٖ»: الاسراء/بنیَ اسرآئیل (۱۷)، آیة ۸۴.

انجذاب می‌گردد. هر چند آن صفت مشترک قوی‌تر و مؤثرتر، جذب و انجذاب بیشتر. از این انجذاب فال می‌گیریم که در حظیرة القدس إن شاءالله تعالٰی از تعبِ حرکت آسوده با یکدیگر تا ابد الآباد مجتمع باشیم.

و غنیٌ بی متٰی قلبي فغنیّتُ کما غنیّ　　و کنّا حیثما کانوا و کانوا حیثما کنّا

امروز بر همین نکته اکتفاء کنیم تا آنکه شرح آن روشن‌تر شود. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۱۹ ﴾

به جانبِ
شاه نُورالله رحمه‌الله
متضمن بشارت

حقایق و معارف آگاه **شاه نُورالله** نوّره الله تعالٰی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت التیام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیة** دل نگرانِ اخبار ایشان می‌ماند و ایشان را به نوعی از علم حضوری با خود و با بعض اوصافِ خود یافته می‌شود و این معنی مُغنی است از آن که تلفّظ به دعای دیگر بکنیم. در حدیث آمده است که آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم فرمود در بابِ حضرت مرتضیٰ رضی‌الله‌عنه **دعوتُ لكَ بمثلِ مَا دعوتُ لنفسي و مَا دعوتُ لنفسي إلا دعوتُ لكَ بمثلِ مَا دعوتُ لنفسي** غالب که این حدیث اشاره به مثل همین حالتی که تعبیر از آن به علمِ حضوری رفته است، باشد. بر همین حالت اکتفا باید کرد. و السّلام و الاکرام.

*

مکتوب ﴿ ۱۲۰ ﴾

به جانبِ حضرت والد بزرگوار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در بیان سِرِّی از اسرار

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت التیام مطالعه نمایند. **الحمدلله تعالٰی علی العافیة و المسئول من جنابه الکریم إدامة العافیةِ و السّلامة لَنا و لکُم**، در تدبیرات کلّیّه که منبعِ آنها طبیعت کلّیّه است، منقح شده که حوادثِ عظیمه هر چند به اسباب ارضیّه و فلکیّه که علم طبیعیات و فلکیّات مُبینِ اوست واقع شود، تجلّیِ اعظم در آن حوادث سِرِّی عظیم نفخ می‌فرماید تا همان حوادث بعینها عقوبتِ جمعی از اشقیا باشد و همان حوادث بعینها فتح دَوره باشد و ختم دوره، طوفان نوح در علومِ منزله بر انبیا عقوبتِ کفّار بود و فتح دورهٔ نوحیّه و در علوم نجومیّه مقتضی قِرانِ زُحَل با مُشتری در بُرجِ ماهی و **من هذا الباب یومنا و هذا سِرٌّ عظیمٌ اکثر النّاسِ عنه غافلون** در علوم مُنزّله بر انبیا علیهم الصّلوات و التسلیمات تاریخِ حوادث مبین نمی‌شود بلکه ایشان صُوَر حوادث در ملاء اعلٰی مشاهده می‌فرمایند و آنجا وقتی معیّن نیست. و هٰذا سِرُّ قوله صلّی الله علیه و سلّم **لَو لَم یَبقَ من الدّنیا إلا یومٌ یُطیل الله ذٰلك الیوم حتّٰی یَخرج المهدی**[1]. و السّلام و الاکرام.

*

۱- لَو لَم یَبقَ من الدّنیا إلا یومٌ یُطیل الله ذٰلك الیوم حتّٰی یَخرج المهدی (ترمذی).

مکتوب ﴿ ۱۲۱ ﴾

به جانبِ حضرت والد بزرگوار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در بشارت و تحسینِ معرفت معروضه

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت التیام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیة و المسئول من کرمه الکریم أن یَفعَل بنا و بکم دائماً ابداً مَا هُوَ له اهلٌ فانّه رؤف رحیم** بعد انتظاری سه قطعه کتابت نزدیک بهم رسیدند و حقیقت مرقومه روشن گشت. ظهور رحمتِ الٰهی در حفظ از افواجِ روهیله و تسخیر قلوبِ ایشان تا برخلاف آنچه درنظر بود پدیدآمد. مبارک باشد و خدای تعالٰی بر همین اسلوب معامله فرماید ابداً سرمداً.

وَ إذَا السّعادَةَ لاَحَظَتْكَ عُيُوْنهَا نَمْ فَالْمخَاوِفُ كُلُّهُنَّ أمَان

و اصطد بها العنقاء فهي حبالةٌ و اقتد بها الجوزاء فهيَ عنانٌ

معرفتی جلیله که در بابِ تمثّل احوالِ شخص به حور و جَنَّات باز تعیّن حُور به هیئتِ صلوة و جنّت الکثیب بصوم و علی هذا القیاس نوشته بودند سخت خوش وقت ساخت. در کتاب الخیرالکثیر این فصل را تأمّل نمایند. امّا اینجا نکته‌ای بنویسم. طلسم الٰهی که شرحِ آن مکرّر از زبانِ فقیر شنیده باشند اصلِ جنّت است به منزله هیولٰی و نسمهٔ متعلّقه به دامن هر حجرِ بُهّت مخصّص مَثُوباتِ اوست و شعبه‌ای از شعباتِ این نسمه به همان صورت که او را اوّلاً در نسمه و ثانیاً در نامهٔ اعمال ثابت شده است موجب ظهور مثوبتِ

هر عملی به صورة خاصّه اوست. خواه این نمایشها در مثالِ صرف باشد، خواه در عالم متوسّط بین الشّهادة و المثال. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۲۲ ﴾

ایضاً به جانبِ حضرت والد بزرگوار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در بیانِ سِرِّ قصّه گویی حضرت شیخ ابوسعید بن أبی‌الخیر رحمه الله

رباعی را به جایی تعوید بیماری

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالیٰ، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت التیام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیّة و نسألُ من الله تعالیٰ أن یُعافیکم و یعافینا فیما یأتي من الزمان** از فواید وقت نکته است که خالی از تعمقِ نظر نباشد. در نفحات الأُنس (مؤلّفهٔ مولانا عبدالرّحمن جامی رحمه الله) مذکور است که شخصی از اصحابِ شیخ ابوسعید بن أبی‌الخیر بیمار شد. شیخ دوات و قلم و پارهٔ کاغذ طلبید. بر آن کاغذ املا فرمود:

حوران به نظارهٔ نگارم صف زد		رضوان ز تعجّب کفِ خود بر کف زد
یک خالِ سیه بر آن رخان مِطْرف زد		ابدال ز بیم، چنگ در مصحف زد

آن را بر بیمار ببستند. در حال صحت یافت. بر سرِ این حرف آمدیم که مضمونِ این رباعی چیست و علاقه در این رباعی و در شفا یافتنِ مریض چه بود؟

حضرت خواجه عُبیدالله احرار قُدّس سرّه در این باب رساله علیحده نوشته‌اند. حاصل این رساله آن که حالِ ارواح بنی آدم متفاوت واقع است. جمعی به سبب تعلّقِ ابدان از مقتضی تجرد که میل است به مبدأ محجوب مطلق شدند انبیا و اولیا هر چند سعی کردند ایشان را حالِ تجرد یاد نیامد و طایفه‌ای دیگر اگرچه فراموش کرده بودند لیکن چون انبیا و اولیا ایشان را یاد دادند حالِ پیشین به یاد ایشان آمد، گوییا هرگز فراموش نکرده بودند. این طایفه آتشِ محبّت در دل دارند این جماعة را چون در وقتِ بیماری و زحمت اگر کسی موت و حالت تجرّد به یاد دهد در حالِ ایشان را سروری حاصل شود و از یافت سرور خفّتی در امراضِ ایشان پدیدآید. چون این مقدّمه مُبین شد، حالا باید دانست که این رباعی وصفِ روحِ انسانی است (تیمارداران و عزیزان معبرّاند) و حوران جماعه‌ای از حور، ملایکه که در حال مردن بر سرِ بیمار حاضر می‌شوند و رضوان عقل است که دربان و پاسبانِ بهشت دل است، و خالِ سیه مذلّت و خواری و انکساری است که در وقتِ مردن ظاهر می‌شود و یا مراد از خال فقرِ حقیقی است که روح را در حال مشاهده می‌گردد و ابدال قوای نفسانی است که تبدّل و تغیّر از لوازمِ ایشان است و مصحف حقیقتِ انسانیّه است که نسخه‌ای جامعه و مظهرِ کل است و چنگ زدن در مصحف عبارت از آویختنِ ایشان است در روح نزدیکِ اطّلاع ایشان بر انحطاط رتبهٔ خویش و عُلوّ رتبهٔ روح، به این تقریر واضح شد که در این رباعی تذکیر حالِ تجرّد نفس و جمالِ اوست و آن مُحِبِّ خدا را سروری و انبساطی می‌دهد و این موجبِ رفع مرضی می‌تواند شد. فقیر چون این معنی را خواند قلقِ خاطر بر نه خاست به چند وجه، یکی آنکه اگر وجود خفّتِ محبّ طالب را نزدیکِ فهم این رباعی به این نوع که

گفته شد مسلّم داریم اینجا خواندن و فهم نمودن نیست، بر گلوی یا عضد بستن است و از کجا که این عزیز طالب محبّ بود و همین معنی فهم نمود.

دیگر آنکه لفظ جمع در قولِ شیخ بر آن رخان مِطْرَف زد دلالت می‌کند که رخِ این روح مراد نیست بلکه رخانِ حور. بالجمله این فقیر را در معنیِ این رباعی و علاقه دروی و در شفا یافتن نکته به خاطر ریخته‌اند. آن نکته را نیز به گوشه‌ای خاطر باید گذاشت. **اقولُ مستعیناً بفضل الله تعالٰی.**

عارف را نزدیکِ تصرف در عالم، رجوعی می‌باشد به جانب اثری که از حقیقة الحقایق در بعضی لطایفِ اُو مستقر شده است و از آنجا در جمیع لطایفِ نفس شعشانِ او منتشر گشته، و عارفین با یکدیگر مختلف‌اند در صفتِ رجوع، رجوعِ بعضی به وجه ابتهاج و ناز است به آن نسبت که ما از آن به اثرِ حقیقة الحقائق تعبیر کرده‌ایم و رجوع بعضی آخر به وجه تضرّع و عجز و نیایش. این عارف عزیزالقدر (شیخ ابوسعید بن أبی‌الخیر) را غالباً رجوع به جانب حقیقتِ خود به وصفِ ابتهاج بوده است. چنانچه اکثر اشعارِ فخریّهٔ ایشان بر این معنی دلالت می‌کنند.

و نیز عارفین مختلف‌اند در آن که اثرِ حقیقة الحقائق در کدام لطیفه از لطایف ایشان مستقر شده. جمعی را محلّ استقرار ایشان قلب است و جمعی را روح و برخی را سِرّ و این عارف عزیزالقدر را در سویدای روح و سِرّ رفتگی و اضمحلالی حاصل شده بود به نسبت تجلّیِ اعظم، چون خواست که در عالم تصرّف فرماید به وصفِ رفع مرض و تغیّر طبیعت اوّلاً رجوع فرمود به آن صورة الٰهی که در سویدای روح و سِرِّ او حاصل بود به آن حقیقت ابتهاجی اظهار فرمود. چون آن ابتهاج پیدا شد تصرفی فرمود در امرِ مطلوب و صورتی که در خارج، شارح آن تصرف باشد، بستن همین

شعر ابتهاجی بود در گلوی مریض در این ابتهاج. می فرماید که حسنِ عالم ملکوت به نسبت این نقطه‌ای شعشانیّه که سعدالسعود و مفتاح خزائن الجود است، اعتدادی ندارد و حور برای مشاهده آن حُسن، نزدیک است که صف زند مثل صف زدن عوام وقت برآمدن مُلوک در غایتِ اُبهّتِ خویش و همچنین رضوان را تعجّب درگرفت و حکم به سواد و نقصان نمود بر مستحسناتِ عالم ملکوت و از این حکم به نقصان تعبیر رفته است به خالِ سیه بر رخ زدن.

در عرف ابدال اطلاق کرده می شود بر صاحبدلی که از عوام به کثرت صلوٰة و صیام و انواع عبادات ممتاز نباشد، شغل کُلّی او به اسرارِ قلبیه بُوَد. می‌فرماید ابدال که از تصرفات و تأثیراتِ خود ادعای تمام داشت عاجز شد، و در رنگِ سایر عامه‌ای مسلمین گشته به قرأة مصحف مشغول شد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۲۳ ﴾

ایضاً به جانبِ حضرت والد بزرگوار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در بیان مراتب عافیّت

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالیٰ، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه مطالعه نمایند. **الحمدلله علی نعمائه و نسأل الله العظیم مِثلها ثاني الحال لنا و لکم** اعتکاف اربعین به صحتِ ظاهر و

باطن تمام شد. در حدیثِ مستفیض است **سَلوا الله العافیّة**، **عافیّت جامع** است حفظ را از جمیع آفات دنیوی و دینی و اگر عافیت را بر عافیت مزاج نوعی فرود آریم، کمالاتِ شرعیّه را شامل باشد و اگر بر عافیّتِ مزاج خاصّ شخص که در مرتبه اعیان یا ارواح یا مثال معیّن گشته فرود آریم، شامل جمیعِ احوال خاصّه و مقامات متشابکه با شخص خواهد بود و اگر بر عافیّتِ سلامتِ صورة مکتسبه‌ای الٰهیّه که **خَلَقَ الله آدمَ علیٰ صورتِهِ**[۱] فرود آریم جمیع تخلّق به اخلاق الله را شامل خواهد بود. بالجمله کلمه است جامع. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۲۴ ﴾

به جانبِ حضرت والد بزرگوار این خاکسار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در تحسینِ معارف معروضه و جواب سؤال

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالیٰ، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیة و المسئول من جنابه لکم و لجمیع الاحباب أن یُعافیکم و إیّاهم** با وجود شدّت باران در عمارات این جانب عافیّت گذشت الّا قدری که عموم حکم نشاء را لازم است از افتادن بعض دیوارها و چکیدنِ بعض سقوف و آن به نسبت اکثر آنچه در شهر واقع شد سلامت بارده بوده است.

۱- در صحیح بخاری آمده: «أنَّ اللّه خَلَقَ آدمَ علیٰ صُورتِهِ».

فالحمدلله علی جمیع نعمه آنچه نوشته بودند از قیام اهل قریه به قرأةِ قرآن و سایر طاعت و تراویح خواندنِ سعادتمند برخوردار محمّد فائق در رمضان و خواندنِ شرحِ ملاّ و قال اقول مسرور ساخت، شکر الٰهی ادا کرده شد. **اَللّٰهُمَّ زِدْ فَزِدْ ثُمَّ زِدْ.**

در دو روزِ تعطیل ترجمه برخوردار را می‌باید تعلیم کرد، امّا قدری که احاطه تواند کرد و به ملال نکشد.

معارفِ مرقومه در شرحِ حدیث **من عادی لي ولیّاً** مرة بعد اُخریٰ مطالعه افتاد و هر بار لذّتی دیگر گرفته شد. خدای تعالٰی افاضهٔ علوم حقّ دائم دارد. به حقیقت علومِ شما علوم لدُنی است که منشعب از وراثتِ انبیاست. **فالحمدلله حمداً کثیراً طیّباً مبارکاً فیه.**

در قصّه‌ای حضرت ابراهیم علٰی نبینا و علیه الصلوٰة و السّلام (است که) فرمود **حسبي مِن سُؤالي علمه بحالي** سؤال تقریر نموده بودند. یعنی مقامِ نبوّت مقتضیِ سؤال و اطراح و الحاح در آن است از مثل این معنی عظیم از ایشان چرا ترک سؤال واقع شد. لهذا نوشته می‌شود که آنچه پیش اهلِ علم به قصص انبیا منقح شده است، آن است که انداختن در نار حضرت ابراهیم علیه‌السلام را پیش از بعثت بوده است. **فلا سؤال و لا اشکال** لیکن اینجا نکته‌ای باید دانست که انبیا علیهم السّلام با وجود کمالِ وسعتِ علم و جمع بین علمی الوحدة و الکثرة در دو موضع ترکِ سؤال می‌کنند. یکی چون تولّیِ الٰهی را می‌بینند که سرایت کرد. فراستِ صادقه‌ای ایشان بالجزم حکم کند که آن امر البتّه واقع خواهد شد در این مقام سؤال ترک می‌کنند. در غزوهٔ بدر آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم در سؤال فتح الحاح تمام کردند و حضرت ابوبکر صدّیق رضی‌الله‌عنه از پس پشت آمده آنحضرت را در بغل گرفتند و گفتند

حسبك یا رسول الله آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم همین که این کلمه از صدّیق ﷺ شنیدند از خیمه جست کنان برآمدند و می‌خواندند «سَیُهزَم الجمعُ و یُوَلُّونَ الدُبُرْ»[۱] و تأویل این حدیث آن است که صدّیق این نکته از غیب تلقّی فرمود که دعا قبول شد و تولیّة الٰهیّه به ظهور رسید و قلبِ صدّیق در این تلقّی پیش قدمی کرد بر قوّةِ علمیّه‌ای آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم. چون از استغراقِ دعا افاقت یافتند از ناصیّه‌ای صدّیق قصّه‌ای قبولِ دعا و ظهور تولیّت خواندند و سؤال را ترک نمودند.

موضع دیگر آنکه، چون مصیبتی مقرّر و محتوم شد و در شهادت فرود آمده در این وقت دعا ترک می‌کنند و رضا و تسلیم را کار می‌فرمایند. در این دو موضع ترکِ سؤال از سُنن مرسلین است چنانکه در دیگر مواضع سؤال از سُنن ایشان است. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۲۵ ﴾

به جانبِ والدِ بزرگوار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق**، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام مطالعه نمایند. خطِّ بهجت نمطِ ایشان (که در آن) معرفتِ فخیمه در حدیث من عادی لي ولیّاً نوشته بودند به غایت

۱- القمر (۵۴)، آیة ۴۵.

خوشی داد. إن شاءالله بعد رمضان جواب مفصّل او خواهد رسید. در ایّام اعتکاف مسوّده شرح حزب البحر کرده شد. بعد اعتکاف مبیّض شده خواهد رسید و به حقیقت آن کلام دستوری عظیم است برای آنکه اگر کلامِ عارفی که لسانِ غیب را ترجمان شده می‌گوید چه قسم باید فهمید و چه طور شرح باید کرد.

سعدالدّین سخت هُزال دارد. اطبّا همه می‌گویند که حمیٰ دق یا بس ساذج ندارد. هُزالِ او به سببِ کثرتِ استفراغات است. انواعِ تدبیر کرده می‌شود فی الجمله منفعتی ظاهر شده. چون اعضاء و عِظَام او را می‌بینم همینِ آیت می‌خوانم «أَنَّى يُحْيِ هٰذِهِ اللهُ بَعْدَ مَوْتِهَا»[1] والدهٔ او هم کسل می‌داشت. از این جهت هر چند خواستم که در ایّامِ عرس برسَمْ و به دیدنِ ایشان دمی بیاسایم، میسّر نشد. امیدوارم که مِن بعد به خوشی و عدمِ تشویش خاطر دیدنِ ایشان میسّر آید. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۲۶ ﴾

ایضاً به جانبِ حضرت ایشان

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام مطالعه نمایند.

۱- البقرة (۲)، آیة ۲۵۹.

الحمدلله علی العافیة و المسئول من فضله تعالٰی أن یّشملنا دائماً في العفو و العافیة حقیقتِ اعتکاف کردنِ ایشان در این اربعین معلوم شد. خدای تعالٰی برکات زاید از وصف کرامت کناد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۲۷ ﴾

ایضاً به جانبِ ایشان

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق سلّمه الله** تعالٰی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت التیام مطالعه نمایند. **الحمدلله علٰی نعمائه**، اعتکافِ اربعین این فقیر را به صحت ظاهر و باطن گذشت. مسوّدات شرح حزب البحر (هوامع) بر تختها به طریق رمز و اشاره شده بود. آن همه را بر کاغذ بین الاجمال و التفصیل نوشته می‌شود. ظاهر آن است که پنج کُرّاسه‌ای هشت ورقی باشد. بعد از آن که محمّد امین مبیّض سازند، فرستاده خواهد شد. ظاهراً به این نوع شرحِ او به خاطرِ کسی نرسیده باشد. زیرا که تجلّی (که) در قبله‌ای همّتِ شیخ است و نسبتی که شیخ دارد و مراتب دیگر دقیق مبیّن شده. آن حقایق و معارف آگاه را اعتکافِ اربعین مبارک باشد و برکات آن شاملِ جمیع ایّام گردد. **بعون الله و حسن توفیقه.**

*

مکتوب ﴿ ۱۲۸ ﴾

به جانبِ حضرت والد
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت التیام مطالعه نمایند.

سببِ عدمِ تحریرِ جوابِ رقعهٔ اولٰی عدمِ فراغ از جائي و ذاهب.
هر چند دل می جوشید تسویف کرده می آمد و سببِ عدمِ تحریرِ جواب ثانیّه نایافتِ قاصد، بالجمله درمیان شما و این فقیر ربطی است ازلی و ابدی زبان از بیانِ آن قاصر است، مگر این مصرعه فی الجمله شرح آن کند:

جان شیرینِ منی بلکه ز جان شیرین‌تر

توقّعِ من به ذاتِ شما آن است که بر اولادِ من اشفق باشید، از اولادِ خویش و اگر کفالتِ فرزندانِ من کنید، بهتر از من کنید. «الحمدلله» به ایمان شهودی شناخته شد که فقر، فخر است و قابض و باسط محض قدرت وجوبیّه است، خواه در دلقِ فقر خواه در لباس دنیا، این حکایت خود به خاطر تشویش نمی دهد. والسّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۲۹ ﴾

به جانبِ
حضرت شاه اهلُ الله رحمه الله
برادر خورد حضرت ایشان

حقایق و معارف آگاه برادرم **شاه اهل الله** سلّمه الله تعالٰی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام مطالعه نمایند که خبر جانکاهِ واقعه‌ای طفل رسید، خاطر به غایت زیر و زبر شد. بی‌شبه الم عظیم به خاطر رسیده باشد. امّا وقتِ امتحان است **إنّما الصَّبْرُ عند الصَدمَةِ الأولٰي**.

وقت شدّتِ موجده هزار بار خواندنِ **لاَحَوْلَ وَ لاَ قُوّةَ اِلّا بالله العليّ العظيم** کیمیائیست عجیب التأثیر. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۳۰ ﴾

به جانبِ
سیّد محمّد غوث پیشاوری رحمه الله

سیادت منقبت، عوالی مرتبت، جامعِ فضایل صوری و معنوی، حاملِ کمالاتِ وَهَبی و کسبی:

هر دو عالم قیمتِ خود کرده‌ای نرخ بالا کن که ارزانی هنوز

سیّدنا و مولانا **السیّد محمّد غوث** سلّمه الله تعالٰی و ابقاه و متّع المسلمین بصحبه و لُقیاه، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه، بعد اهدای سلام محبّت التیام ملتمس آنکه بر رای مهر انجلایی واضح است که مُعتَقَدِ جمهور اهل الله جمع توکّل

با سبب است. در این پارۀ زمان که امواج فتن از هر جانب در تلاطم است، هر چند احاطه‌ای قدحِ نظر کرده شد سببی بهتر از این صورت نبست که به آن مظهر رحمت الٰهی کلمه‌ای چند نوشته شد. تا هر چه از آنها مقدور باشد سعی موفوره در آن مصروف گردد تا وعدۀ مَنْ فَرَّجَ عَنْ مُسْلِمٍ كُرْبَةً مِنْ كُرَبِ الدُّنْيَا فَرَّجَ الله عَنْه كَرْبَةً مِنْ الآخرة، راست آید.

کلمۀ نافعه پیشِ سلطانِ عصر در احسان با جمهورِ خلق الله اوّل حاله و عمل کردنِ «قَالَ اَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُه ثُمَّ يُرَدُّ اِلٰى رَبِّه فَيُعَذِّبُه عَذَاباً نُكْرَاً ۝ وَ اَمَّا مَنْ اٰمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَلَه جَزَآءَنِ الْحُسْنٰى»[1]. بعد تفتیشِ امر احسان با مردمی غریبی که مساسی ندارد با ظلمه و اعوان ایشان نیستند یا احسان با طایفه‌ای که خدّام علم‌اند هذا ـ «إنّ الله يُحِبُّ المُحسِنِين»[2].

*

مکتوب ﴿ ۱۳۱ ﴾

به جانبِ

مولانا شیخ عمر پیشاوری رحمه الله

بر رأی مهر انجلایی قدوة الانام مربّی السالکین مولانا الشیخ عمر متّع الله المسلمین ببقائه از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه، بعد رفعِ سلام محبّت التیام واضح آنکه چون اوصافِ حمیده و کمالاتِ ظاهر و باطن آن عظیم القدر مرّةً بعد اُخریٰ این فقیر را استماع افتاد، دل را انجذابی و خاطر را کششی به آن جانب حاصل شد:

۱- الکهف (۱۸)، آیة ۸-۸۷.

۲- «إنّ الله يُحِبُّ المُحسِنِين»: البقرة (۲)، آیة ۱۹۵؛ المآئدة (۵)، آیة ۱۳.

وَ الْاُذْنُ تَعْشِقُ قَبْلَ الْعَيْنِ اَحْيَاناً

خواست که به حدیث شریف اِذَا اَحَبَّ اَحَدُکُمْ اَخَاه فَلْيُعْلِمْه إيَّاه امتثال نماید و طریقه‌ای مکاتبة که نِصْف المُلاقات است مسلوک دارد. شکّ نیست که اجتماع دو روح در عرصه‌ای وجود خارجی با اشتراک در بعضی اوصاف مؤثّرتر خواهد بود از اجتماعِ حسّی با اختلاف در آن اوصاف، فی الحدیث الشریف اَلْاَرْوَاحُ جُنُوْدٌ مُجَنَّدَة فَمَا تَعَارفَ مِنْهَا اِئتَلَفَ وَ مَا تَنَاكَرَ مِنْهَا اِخْتَلَفَ. شاعری گفته:

مصاحبت چه ضرور است آشنایی را

هنوز بادِ یمن محوِ نکهت عُربیست

توقّع که از معارفِ خاصّه که در تقاسیم رحمت نصیب ایشان گشته چیزی به قدر اتّساعِ وقت و اقتضای حال بنویسند که قضای حقِّ وَدادِ روحانی همان تواند بود. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۳۲ ﴾

به جانبِ

مولوی میان داد رحمه‌الله

فضایل اکتساب **مولوی میان داد** در حفظ الٰهی باشند.

مدّتی شد که رقیمه که مُخبر از احوال ایشان باشد نخوانده‌ایم. خصوصاً در این حیص بیص خاطر به غایت متردّد شد که چه نوع گذشته باشد. احوالِ خود مفصّل برنگارند ـ ملاقات کرده‌اند یا نه، و اگر آن جماعه قصدِ این جانب داشته باشد، تدبیری باید ساخت که این غربا که با هیچ کس

معاملت ندارند زیرِ سطوتِ «إِنَّ الْمُلُوْكَ إِذَا دَخَلُوْا قَرْيَةً اَفْسَدُوْهَا وَ جَعَلُوْٓا اَعِزَّةَ أَهْلِهَآ اَذِلَّةً»[1].

در نیایند و این تدبیر به وجهی باید ساخت که در اوّلِ دار و گیر بکار آید اگر مُهلتی می‌شود تدبیرها نتوان کرد.

از دوستانِ مُلّا شیر محمّد و ملّا امان الله کسی در این جماعت هست یا نیست، آگاهی دهند. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۳۳ ﴾

به جانبِ حضرت والد

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشینِ اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیّة و المسول من فضله العافیّة المجلّلة لنا و لکم ابداً سرمداً.** ظهور آثار تولیّت الٰهیّه در دفعِ ضرر اعداء و وَکر بودن برکات احیا و اموات را به آن حقایق و معارف آگاه مبارک و میمون باشد:

وَ إِذَا السّعادَةَ لاَحَظَتْكَ عُيُوْنَها نَمْ فَالْمخَاوِفُ كُلُّهُنَّ أَمَان

تولّدِ فرزندِ برخوردار عبدالرّحمٰن مبارک باشد. به خاطرِ فقیر می‌رسد که محمّد نعمان نامش کنند. فقیرزاده‌ها و اهل خانه مبارکباد می‌رسانند. و السّلام و الاکرام.

*

۱- النّمل (۲۷)، آیة ۳۴.

مکتوب ﴿ ۱۳۴ ﴾

به جانبِ حضرت والد

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیّة والسّلامة والمسئول من الکریم أن یُعافیکم من جمیع المکروهات.** سعدالدّین هر چند بالفعل مرضی ندارد امّا نزار و ضعیف است. برای قوّتِ او دعا باید کرد. حقیقتِ گسائینِ مخذول معلوم شد.

در باب حفظ از ضررِ وَی دعاها کرده خواهد شد.

مبیّض شرحِ حزب البحر که به هوامع مسمّٰی شده شروع گشته. **إن شاءالله** بعد تَبْییض و مقابله مطالعه خواهند کرد. علمی شریف است که فیض الٰهی داده. و السّلام.

❋

مکتوب ﴿ ۱۳۵ ﴾

به جانبِ

شیخ محمّد قطب روهتکی رحمه الله

در ارشادِ بعضی قواعد سلوک

عزیزالقدر برادر **شیخ محمّد** قطب سلّمه الله تعالٰی، از این فقیر سلام محبّت التزام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیّة.** بعد مدّتِ دراز خطِّ ایشان رسید.

حقیقت مندرجه معلوم گردید. برای دفعِ تشویش و تأکیدِ عزیمت تدبیری هست و آن آن است که سالک در وقتِ فراغ و خلوت غُسل کند و جامه‌ای سفید پوشد و دو رکعت نماز گذارد و استغفار ـ و بعد از آن صورتِ مبارکِ آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم پیش خود مستحضر سازد و بیعت مُجدَّد نماید و عهد از سرِ نو بندد و در همان مجلس سبق باطنی که نفی اثبات است بسیار گوید خواه بجهر باشد خواه خفیّه. این تدبیر در حقّ مردم بسیار نافع است. حضرت نظام‌الدّین اولیا رحمه‌الله در هر چند روز با خرقهٔ پیرِ خود حضرت فریدالدّین گنج شکر رحمه‌الله بیعت مُجدَّد می‌کردند. علاقه محبّتی که با شما داریم گسستنی نیست بلکه إن شاءالله تعالٰی در آن دیار زیاده‌تر از دارِ دنیا باشد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۳۶ ﴾

به جانبِ حضرت والد بزرگوار
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه
در تأویل کلام بعض مشایخ

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی، بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند. **قال بعض المشایخ ریاءُ الصِدّیقین خَیْرٌ مِن اِخلاصِ المُریدین.** تأویل این کلمه آن است که عزیز که در زبان و دل وی تفرقه است گاهی طاعتی بجا می‌آرد برای آنکه مردمان آن را از وی ببینند و بدانند تا به عمل آن موفّق شوند و این معنٰی را به مشاکلهٔ ریا گفته شد و

گاهی اصلِ وقتِ وی تقاضا می‌نماید که بر وفقِ لطیفه‌ای کامنه کار بکند و چون به حسبِ محافظتِ آدابِ شریعت بعض اعمالِ جوارح می‌کند آن قدر حلاوت نمی‌یابد که اصحابِ لطیفه و جوارح یابند و این نیز شبه به ریاست.

*

مکتوب ﴿ ۱۳۷ ﴾

به جانبِ حضرت والد بزرگوار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در تحقیق فایده‌ای حقیقتِ اعمال خیر عموماً و احیایِ علوم خصوصاً

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام عزیزالقدر **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی، از این فقیر بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند. الحمدلله علی العافیّة و المسئول مِنْ جنابِهِ الکریم أنْ یُدیمَها لنا و لکم.

مکتوب بهجت اسلوب مُخبر به سلامة حال و قیامِ لیالیِ رمضان به قرأة قرآن در مساجد ثلٰثه و اشتغالِ ناس به تلاوة و سایرِ انواعِ عبادت در ماه مبارک به واسطه‌ای ایشان معلوم شد. **جزاکم الله خیراً و جعل کلمةً باقیّةً في عقبکم و الحمدلله علٰی نعمه و الشُّکر علٰی أن وفّقکم و اصحابکم لعبادته.**

نکته‌ای دقیقه مناسب مقام بفهمند. هر یکی از اعمالِ خیر تأثیری دارد در تهیّه‌ای فرو رفتن در نورِ عرش و این امری است جامع که همه انواعِ اعمالِ مقرِّبه را شامل باشد. بعد از آن هر عملی خصوصیّتی دارد و هر یک اثری دارد در تهذیبِ نفس، و هر یک نزدیک فرو رفتن رنگی دارد. صوفیه چون آن الوان و آثار دیدند متحیّر شدند در تفصیلِ آن اعمالِ خیر و نسبتها که گویا لُبِّ آن اعمال است که کدام یک را از اینها افضل گویند و اوقات

خود را به آن مشغول سازند:

و لِلنّاسِ فیما یَعشِقُونَ مَذاهِب

و آنچه فقیر دریافته است آن است که احیای علومِ دین و قیام به حفظ در روایتِ آن به نیابتِ حضرتِ پیغامبر علیه الصلوات و التسلیمات به شرطِ المعتبر من خلوصِ النیّةِ و غیره، کم از قطبیّتِ ارشاد نیست. قطبیّت ارشاد و احیای علومِ دین یکی است. نزدیک فرو رفتن به آن نورِ عرش و متلاشی گشتن در آن و رنگِ خودی خود یافتن و از خود گُم شدن و هر لفظی که این معنٰی را ادا نماید:

عِبَاراتُنَا شَتّٰی وَ حُسنُکَ وَاحِدٌ　　وَ کُلٌّ إلٰی ذاکَ الجَمَالِ یُشِیْرُ

یارانْ پردگی نشناخته و بی‌پرده به مقصد راه نیافته علمِ ظاهر و باطن را مفترق ساختند و در تفصیلِ هر یکی سخن گفته‌اند. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۳۸ ﴾

به جانبِ
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشینِ اسلافِ کرام سلّمه الله تعالٰی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت التزام مطالعه نمایند. **الحمدلله تعالٰی علی العافیّة و المسئول من جنابه الکریم اِدامتَها لنا و لکم.** سیوطی و ایشان از دست شیخ کمال‌الدّین المعروف به ابنِ امام الکاملیّة و ایشان از شیخ القُرّاء و المحدّثین شیخ ابوالخیر محمّد بن محمّد الجزری و ایشان از شیخ عمر بن حسن المراغی و ایشان از دست شیخ ابراهیم فاروقی و ایشان از دستِ

قدوة العارفین شیخ محی الدّین محمّد بن عربی و ایشان از دست شیخ یونس هاشمی و ایشان از دستِ حضرت غوث الثقلین سیّدی شاه محی الدّین عبدالقادر جیلانی.

از نوافل دو رکعت نمازِ اشراق نزدیک بلند شدن آفتاب قدر یک نیزه، و چار رکعت ضحیٰ و چهار رکعت صلوٰةِ زوال وقتِ ظهر، و بعد مغرب شش رکعت به سه سلام صلوٰة الاوّابین و تهجّد هشت رکعت، اگر وتر اوّل شب خوانده باشند و الّا یازده رکعت. اگر سورهٔ یٰسٓ تقسیم کرده خوانده شود بهتر و الّا هر چه میسّر شود.

و از روزهٔ نفل، ایّام بیض سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه و از ادعیّه ماثوره چهار وظیفه. اوّل بعد نماز پنجگانه استغفرالله سه بار، **اللّٰهُمَّ اَنْتَ السَّلامُ وَ مِنکَ السَّلامُ تبارَکْتَ یا ذا الجلالِ و الاکرام، لا اِله الّا الله وحدَه لاشریکَ له «لَهُ الْمُلْکُ و لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ»**[۱]**، لاَ إله إلّا الله و لا نعبُد إلّا إیّاهُ له النعمة و له الفَضْل و له الثناء الحسَن**[۲]**، لاَ اِله إلاّ الله «مُخْلِصِیْنَ لَهُ الدِّیْنَ وَلَوْ کَرِهَ الْکٰفِرُوْنَ»**[۳]**، اللّٰهُمَّ لا مَانِعَ لمَا اَعطَیْت وَ لاَ مُعطيَ لِمَا مَنَعتَ وَ لاَ یَنْفَعُ ذَاالجَدِّ مِنْکَ الجَدُّ**[۴]، **«سبحان الله»** سی و سه بار، **«الحمدلله»** سی و سه بار، **«الله اکبر»**[5] سی و چهار بار **«آیة الکرسي»** و **«معوذتین»**.

وظیفهٔ دوم و سوم، وقت صبح خواه قبل نمازِ فجر خواه بعد از آن، و وقت مغرب پیش از نماز مغرب. اگر پیش از نماز مغرب میسّر نشود متّصل نماز.

۱- «لَهُ الْمُلکُ و لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ»: التغابن (۶۴)، آیة ۱.

۲- لاَ إله إلّا الله و لا نعبُد إلّا إیّاهُ له النعمة و له الفَضْل و له الثناء الحسَن (أبوداوٗد).

۳- «مُخْلِصِیْنَ لَهُ الدِّیْنَ وَلَوْ کَرِهَ الْکٰفِرُوْنَ»: المؤمن/الغافر (۴۰)، آیة ۱۴.

۴- اللّٰهُمَّ لا مَانِعَ لمَا اَعطَیْت وَ لاَ مُعطيَ لِمَا مَنَعتَ وَ لاَ یَنْفَعُ ذَاالجَدِّ مِنْکَ الجَدُّ (بخاری).

۵- التّوبة (۹)، آیة ۷۲؛ العنکبوت (۲۹)، آیة ۴۵؛ المؤمن/الغافر (۴۰)، آیة ۱۰.

در این ایّام قصدِ مطلق شده که بعض معارفِ متعلّقه بتدلّی کل و فنا در آن و بعض هیاکلِ کلّیهٔ آن لاسیّما آنچه از آن باب در ایّامِ اعتکاف ظاهر شد به منصهٔ بیان درآید و دو سه ورقی مسوّد شد. اگر عنایتِ الٰهی شاملِ حال می‌شود به‌انجام رسد. ولی اگر تکلّف را کار نفرماییم کسی است که تولّیِ الٰهی شاملِ حالِ او شود. از این نکته دانسته شد که حقیقتِ ولایت کارساز بودنِ حقیقتِ تدلّیِ اعظم است این شخص را در جمیع احوال، دیگر احوالی که بر ولی می‌گذرد از مکاشفات و تصرّفات همه لوازمِ حقیقتِ ولایت است نه داخل در آن، بالفعل بر این معنٰی نکته اکتفاء کنیم.

*

مکتوب ﴿ ۱۳۹ ﴾

ایضاً به جانبِ حضرت والد بزرگوار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در بیانِ معرفتی

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند, الحمدلله علی العافیّة و المسئول من الله الکریم أن یُّدیمَها لنا و لکم. رقیمهٔ کریمه رسید و حقیقتِ مندرجه به وضوح پیوست. حدیثی که از آن لذیذتر حدیثی نیست آن است که پروانه مثالِ انانیّتِ عارف در سطحِ نورِ اعظم متلاشی شود، چون تأمّلِ وافی به‌کار بُردیم نخست بقیّه‌ای از بقایای نسمه که مطیّه‌ای آن نقطه‌ای شعشانیّه که از آن حجرِ بُهّت تعبیر می‌کنم

می تواند شد. بر جا می ماند، بعد تلاطم امواجِ نور و تزاحم افواجِ رحمت این بقیّهٔ نسمه نیز متلاشی شود و هیولٰی جوّ مِثال رنگِ آن حجرِ بُهّت می پوشد. در این حالت جوهری گشت شبیه به جوهر عرش و تکوین و متلاشی گردد در سطحِ نورِ اعظم **مَحواً لا صَحْو منْه و عَدَماً لا وجُودَ بعدَه.**

چیست از این خوبتر در همه آفاق کار
دوست رسد نزدِ دوست یار به نزدیکِ یار
آن همه اقوال بود این همه افعال
آن همه گفتار بود این همه کردار

اشارتی که به هجوم دُیُون کرده بودند، خواندیم و آیهٔ «**إِنَّ وَلِيِّيَ اللهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتٰبَ، وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصّٰالِحِينَ**»[1] در برابرِ آن تلاوت نمودیم:

که خواجه خود روشِ بنده پروری داند

و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۴۰ ﴾

به جانبِ
شاه نُورالله رحمه الله

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر **شاه نُورالله نَوَّرَهُ الله تعالٰی**، از فقیر ولی الله بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیة و المسئول من جنابه الکریم أن یُدیمَها لنا و لکم** نرسیدنِ طبیعت به قوّةِ اصلیِ خود خیلی خاطر را مشوّش می‌سازد. إن شاءالله تعالٰی در این باب توجّهی خواهد

۱- الأعراف (۷)، آیة ۱۹۶.

بعمل آمد. لیکن این قدر بر خود لازم سازند که بعدِ عشاء اسمِ یا سَلامُ یکصد و سی و یک بار تلاوت کنند، بعد از آن بسم الله الّذي لَایَضُرُّ مَعَ اِسمِهِ شئٌ في الْاَرضِ وَلَا في السَّمَاءِ وَهُوَ السَّميعُ الْعليم[۱]. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۴۱ ﴾

به جانبِ والد بزرگوار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنه

در ارشاد فایده‌ای طریقت

حقایق و معارف آگاه سجّاده‌نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالیٰ، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند. الحمدلله تعالیٰ علی العافیة و المسئول من جنابه الکریم أن یُدیمَها لَنا و لکم اشارهٔ غیبی چنین رفته است که از انفعِ اشیاء سالک را آن است که بعد عشاء متوجّه به قبله شود و هر دو دست را جمع کند و تصوّر نماید این هر دو در دستِ آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم و کلمهٔ بَایعتُ رسول الله صلّی الله علیه و سلّم علی خمسٍ... و بایعتُ أن لا اُشرِكَ... بر زبان جاری کند و بیعت را مجدّد سازد و به دل و جان مضمونِ بیعت را قبول نماید. بعد از آن صد بار درود خواند. هر که این عمل هر شبی بکند اثر صحبتِ مرشدِ کامل در آن عمل (فیض) یابد و لهذا فواید اکثر می‌دهد. و السّلام.

*

۱- جامع ترمذی و سنن أبی‌داؤد.

مکتوب ﴿ ۱۴۲ ﴾

به جانبِ
سیّد نجابت علی رحمه الله
ساکن بارهه

سیادت و نقابت مآب سیّد نجابت علی سلّمه الله تعالٰی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند. الحمدلله علی العافیة و المسئول من جنابه أن یُعافیکم خطّ ایشان رسید و حقیقتِ مندرجه واضح گشت. التجا به رحمتِ الٰهی و خود را مانند کسی ساختن که در دریا غرق شده باشد و رسنی بدست گرفته که تمام ظاهر و باطن وی به آن رسن متعلّق است و غیرِ آن رسَن ملجایی و پناهی ندارد، فایده‌ها دارد و در خواندنِ اَوْرَاد همین خیال را در خاطر می باید گذاشت. دعا به این صفت برای هر مطلب که باشد، مطلب دنیاوی یا اُخروی راهِ دل به جانب ملکوت می کشاید و آن مطلب را نزدیک می گرداند.

*

مکتوب ﴿ ۱۴۳ ﴾

به جانبِ
یکی از فضلای عصر
در جواب و تحقیقِ حدیث

فضایل و کمالات مآبا! این حدیث در جامع الاصول[1] است و در خاطرِ فقیر محفوظ ـ و معنئ این حدیث آن است که محافظت در لفظ

۱- تألیف ابن اثیر.

حافظ علی الصلوٰة الخمس که **حافظ علی العصرین** متناول آن است غیر ادای ارکان است که اصلِ صحبت بر آن دایر شود بلکه مراد از صحتِ محافظت در وقت مستحب خواندن و آداب و اذکار که در شرع به آن اشاره رفته است بجای آوردن. پس آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم برای محافظت که زاید است بر اصلِ صحت در جمیع صلوات تحریض فرمودند. چون این شخص عُذرِ اشغال پیش آورد به آن اقتصار در دو وقت فرمودند و نکته‌ای در تخصیصِ این دو وقت همان است که به تصریح در حدیث دیگر آمده که این دو وقت ملایکه لیل و نهار جمع می‌شوند و هر یکی از این دو در دفترِ لیل و نهار مکتوب می‌شود و ثوابِ مضاعف می‌یابد و موجب و مُعدِّ رؤیت باری تعالیٰ در دارِ معاد می‌گردد.

در این صورت هیچ مخالفت به آنچه معلوم است نصّاً از فرضیّهٔ صلواتِ خمس ندارد. اگرچه ملاقاتِ احبّا ظاهراً مطلوب است، سرِّ اصلی در ضمنِ آن تَودُّد است. آن معنی چون حاصل باشد نزدیک است که صورت بیکار افتد:

مصاحبت چه ضرور است آشنایی را * هنوز بادِ یمن محوِ نکهت عَربیست

*

مکتوب ﴿ ۱۴۴ ﴾

به جانبِ

مولوی عنایت احمد رحمه الله

(که از یارانِ مخدوم معین‌اند در تعزیتِ مخدوم مذکور)

فضایل و کمالات دستگاه **مولوی عنایت احمد حَفِظَ الله تعالیٰ** از فقیر **ولی الله عُفیَ عنْه** بعد از سلام مسنون الاسلام، **الحمدلله علی العافیة** انتقالِ

مخدومِ معظّم از این جهانِ گذران بی‌شکّ مصیبتی عام است در افراد انسان به اعتبارِ خواصِ نوع زیرا که خارج از قوّة به فعل از میانِ افراد واحدی بعد واحدی می‌باشد و این فرد که انسان بالفعل است، واسطه‌ای افرادِ دیگر می‌شود در بلوغِ ایشان به کمال انسان.

جایی آن است که گریبانها چاک کنند و جامها کبود و شیون را به نهایت رسانند. غایة الأمر نظر به قدر واجب التحقیق و جریان سنّت الله با انتقالِ اهلِ کمال حتّی الأنبیا و المرسلین آن آتش را آب می‌زند و لعمری حقّ آن است که آدمی بر خود گرید، نه بر عزیزی کاملی که از این خراب آباد به عالمِ اعلٰی خرامیده باشد، ثمّ لعمری حقّ آن است که کاری کند مردانه نه گریه‌ای زنانه.

ثمّ لعمری حقّ آن است که هایم شود در شهود محوّلِ احوال و ذاهل گردد از احوال و اعمال و اقوال و این مضمون را یکی از بطونِ کلماتِ ماثوره اِنّ في الله عزّا من کُلّ مصیبةٍ و خَلفاً مِنْ کُلٍّ فأیتٍ فبالله فاتّقُوا و إیّاه فارجوا باید شناخت. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۴۵ ﴾

به جانبِ حضرت والدِ بزرگوار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در ترجیح معارفِ تدلّی کل بر سایر معارف

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت مشام

مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیة و المسئول من جنابه الکریم أن یُدیمَها لَنا و لکم** معارفِ خاصّه به تدلّی کل به منزله حقایق خارجیّه است و معارف ذوق الازل به منزله تفتیشات از اسباب ذهنیّه **شتّانَ بین المرتَبتَین** بعد فنا و بقا آنچه مستقر عارفین است آرام گرفتن نزدیکِ تدلّی کلّ است و داخل شدن در زمرهٔ **«حَآفِّینَ [من] حَوْلِ العَرْشِ»**[1].

لهذا دعای افضل العارفین علیه افضل الصلوات و التسلیمات نزدیکِ انتقال از دارِ فنا به دارالبقا همین بود که **اللّهمّ الرفیق الاعلٰی**.

چنانکه در اوایلِ شباب اشتغال به شعر و محاسنات لذیذ می‌نماید و چون عمر به کهولت رسید اشتغال به امور موجوده فی الخارج لذیذتر می‌نماید. همچنین در ایّام کهولت اشتغال به معرفت احادیثِ تدّلی کل لذیذتر می‌نماید:

و وراءَ ذاكَ فلَا اقولُ لأنّه ❊ سِرٌّ لسانُ النطقِ عنْه اخْرَس

❊

مکتوب ﴿ ۱۴۶ ﴾

به جانبِ

مولوی احمد عطایی پوری رحمه الله

أحسن الله تعالٰی إلٰی أخینا الفاضل مولوی احمد و ذکره في من عنده، امّا بعد، فَاِنّي اَحمدُ إلیکم الله تعالٰی و أسأله لي و لکم العافیّة في الدّین و الدنّیا و الآخرة.

۱- الزُّمر (۳۹)، آیة ۷۵.

وصلَ مكتُوبكم الشريف المشتمل علىٰ بيانِ الأشواق إلىٰ الصحبة و التلاق، نَرجُوْا مِنْ فَضْلِ الله عزّ و جلّ أن يجعلَنَا من المتحابين في جلاله المشتاقين بوصاله، و لقد أوما تُم في مكتوبكم إلى مواخاتكم في الله عزّ و جلّ مع فريدِ عصره حجّة الله في دهره الشيخ محمّد عاشق كان الله تعالىٰ لنا و له، ففرحتُ بذلك و تلا لسانُ الحال قولَ الملِكِ المتعال، «الطَّيِّبٰتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبٰتِ»[1] و روىٰ تحديق النظر قولِ سيّدالبشر، من علاماتِ الايمان أن يُحبَّ عبداً لا يُحبّه إلّا الله.

قال بعض العارفين بالفارسية:

تا دل به‌كه بايد داد تا دل زكه بايد بُرد

دل دادن و دل بُردن این هر دو خدادادست

رضي الله تعالىٰ عنكم جميعاً و جمع بيننا و بينكم «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكٍ مُقْتَدِرٍ»[2]. و السّلام و الاكرام.

*

مکتوب ﴿ ۱۴۷ ﴾

به جانبِ حضرت والدِ بزرگوار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنه

در جواب عرضی تعزیت میان سعدالدّین

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر سجّاده نشین اسلافِ کرام، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت التیام مطالعه نمایند. الحمدلله عزّ و جلّ علی نعمائه

۱- «الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ»: النّور (۲۴)، آية ۲۶.

۲- «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكٍ مُقْتَدِرٍ»: القمر (۵۴)، آية ۵۵.

و المسئول من جنابه أن یُدیم العافیّة لَنا و لکم حوادثِ عالم را به رشته‌ای وجوب بسته‌اند. کلُّ حادثٍ واجبٌ بالغیر لسبق العنایة الازلیّه المُعبَّر عنها في السن الشّرائع بالقدر چون این معنٰی نصب العین است شکایت وجهی ندارد بلکه صبر نیز وجه ندارد. لیس الأمر اِلّا الرضا بلکه رضا نیز با دو محتملِ مساوی الطرفین متعلّق می‌شود. اگر کسی گوید که راضی شدم به آنکه نار حار یابس باشد و ماء بارِ رطب ـ عقل بر این استعمال (کلمات) بخندد:

و وراءَ ذاکَ فلَا اقولُ لأنّه سِرٌّ لسانُ النطقِ عنْه اخْرَس

بالجمله جمیع اطفال صغیر و کبیر بیمار شده بودند الحمدلله شفا یافتند اِلّا سعدالدّین که عنایتِ اوّلی مقتضی انقضای حیات او بود. خدای تعالٰی از جمیع مخاوف و مهالک مَخْلَصْ دهاد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۴۸ ﴾

به جانبِ حضرت والدِ بزرگوار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در تحسین تحقیق حدیث: خَلَقَ الله آدمَ علٰی صورتِهٖ

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت التیام مطالعه نمایند. الحمدلله علی العافیة و المسئول من جنابه أن یُدیمَها لَنا و لکم مکاتیب آن عزیزالقدر مرةً بعد اُخریٰ رسید و حقیقتِ عافیّتِ ایشان معلوم شد،

حمدِ الٰهی ادا کرده شد. نوشته بودند در حدیث **خَلَقَ الله آدمَ علٰی صورتِهٖ**[1] که چنانکه تدّلی کلّ جذّابِ نفوس است به خود، همچنین انسانِ کامل جذّابِ نفوسِ عامه است به خود، و چنانکه فیوض و برکات از تدّلیِ کل بر نفوسِ مجتمعه حوله فایض است، همچنین برکاتِ انسانِ کامل بر افرادی که حَولِ اوست فایض است، و چنانکه تدّلی کل واسطه‌ای ارتباطِ ملکوت با جبروت است، همچنین انسانِ کامل واسطه‌ای ارتباط شهادت است **بملکوت أو کما کتبتُم الحمدلله علٰی هٰذه المعرفة الجلیلة الصحیحة المطابقة لما علیه الواقع.**

هر چند این معنی دیگر که نوع انسانی اکمل انواع است و وجهِ آدمی اکمل اعضای اوست و به اعتبار تحاذیِ عوالم می‌توان گفت که اکملِ انواع به منزله‌ای صورةِ خیر مطلق است هم مطابق واقع است. **فإنّ الحدیث له بطُونٌ کبُطونِ القرآن.**

نوشته بودند که چه خوب باشد که اگر اعتکافِ رمضان در پُهلت واقع شود، و فقیر را این معنی نیز به غایت مرغوب است. **امّا اختلالِ حالِ** شهر که هر روز فتنه‌ای تازه گُل می‌کند و ترسی دیگر در خواطر مردم می‌نشیند، در این حالت خانه و کس و کوی را گذاشتن از آدابِ مصالح ظاهره دور می‌نماید.

همان مصرعهٔ مشهور مناسب حال می‌یابد:

تَجْري الرّیاحُ بِمالاَ تَشْتَهي السُّفُنُ

و السّلام.

*

۱- در صحیح بخاری آمده: «أنَّ الله خَلَقَ آدَمَ علٰی صُورتِهٖ».

مکتوب ﴿ ۱۴۹ ﴾

ایضاً به جانبِ حضرتِ والدِ بزرگوار
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالیٰ، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند. الحمدلله علی العافیة.

اعتکاف اربعینه مبارک باشد. خدای تعالیٰ فیوضِ متواتر و متوالی روزی کناد. کلّیّةً در باب تشویشِ سابق گفته شده است آن را مُستحضر سازند. عزمِ مصمّم است اگر تدبیر موافقِ تقدیر باشد که بعد فراغِ اعتکاف شرحِ هیا کِل کلّیّةً که عبارت از اسمای اربعین باشد، نوشته شود. وَالّا مُر بِیَدِالله والسّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۵۰ ﴾

ایضاً به جانبِ حضرتِ والدِ بزرگوار
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام، بعد از سلام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیة و المسئول من الله تعالیٰ أن یُدیمَها لَنا و لکم.**

در این ایّام آنچه ظاهر می‌شود همه احکام و آثارِ طلسم الٰهی ظاهر می‌شود، گویا این فقیر را محض برای معرفت این طلسم یا تعریفِ آن آفریده‌اند.

می‌فرمایند وصولِ مادّی به مجرّد صرف معقول نیست. زیرا که وصول خروج است از قوّة به فعل، و خروج حرکت است و حرکت هر نوع که باشد مادّی نمی‌تواند بود الّا به مادّی. پس واجب شد که مادّه‌ای باشد بهترین مواد که عرضِ مجرّد محض تواند شد و این حرکت اوّلاً به همان مادّه که افضل مواد است خواهد بود. از این دست حکایتها است. در این مکتوب سؤال در باب حرقٰی و غرقٰی نوشته بودند. من بعد جوابِ آن نوشته می‌شود.

*

مکتوب ﴿ ۱۵۱ ﴾

به جانبِ والدِ بزرگوار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در تحسین رساله‌ای ایشان و معرفت دیگر در تطبیق حدیث الغَرِیْقُ شَهِیدٌ الخ و حدیث اللّٰهُمّ اِنّي اَعُوذُبِكَ الخ

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت انتظام مطالعه نمایند. **الحمدلله عزّ و جلّ علی العافیة و نسأله ادامتها لَنا و لکم.**

رسالهٔ سبیل الرّشاد در بیانِ طریق اجتبا و انابت که مُسوّد کرده‌اند، مطالعه کرده شد به غایت مبین و صحیح و مفید. **جازاکم الله تعالٰی جزاءً حسناً علٰی تألیفه و نفعَ به المسلمین.**

احجارِ بُهته وقتی که متلبّس به لباسِ مثال شده در مقابله‌ای تدلّیِ اعظم ایستد و آهنگ اضمحلال در آن کند. باید دید که کدام استعداد مقرّبِ

اوست و کدام صفت مستعِدِّ اضمحلال کلّی می‌سازد. اینجا اختلافِ اهلِ طُرق در تعیینِ قوانینِ فنا و اضمحلال بر انداخته شود و حقّ از اشتباه ممتاز گردد.

بالجمله یکی از مقرّبات، غَیْبت در یادداشت است و یکی قبول تدلّیِ کل و ملاء اعلیٰ، او را و استحسان او، و رضا با او، و یکی جارحه بودن بعض فیوض الٰهی را در شیوعِ آن میانِ عالم ـ و یکی التجا و روز و شب حول و قوّت خود گُم کردن، و حول و قوّتِ حضرتِ حقّ را اثبات کردن ـ علی هذا القیاس جمعی از مدّعیان تصوّف، وجد و سماع و جوش و خروش اهل شوق را بر طریقهٔ تعبُّد ترجیح دهند. این بدان ماند که کسی بعض سَرشَف را بر بعضِ آن ترجیح دهد به سببِ بالیدگیِ نبات یا لطافتِ لون. حال آنکه معتبر حال درهم شکستن است. چون دهّان در بوتهٔ امتحان اندازد و روغن کشد و این روغن مَطیّه‌ای نار بلکه مطیّهٔ نور گردد آنگاه واضح شود. هر چه که مستعدِ این دولت می‌گرداند بهتر است از غیر خود، نه بالیدگی درخت اثر دارد و نه صفای لون.

حرق و غرق فی نفسه بلایی است عظیم، زیرا که هدم بُنیه‌ای انسانیّه می‌نماید دفعةً. از این جهت استعاذه کرده شد از وی. لیکن دو صفتِ دیگر در آنجا جمع شده. یکی آنکه نسمه به غیر تحلّلِ اجزا که در امراضِ مُدنفَه واقع می‌شود برآمد، و قوٰیِ او هنوز متکامل است. دوم آنکه مؤمن مرحوم بود، چون در بدن او رحمت راه نیافت به سبب احاطهٔ اسباب هلاک شدید لاجرم همان رحمت در نفسِ او سرایت کند. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۵۲ ﴾

به جانبِ حضرت والدِ بزرگوار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالیٰ، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام مطالعه نمایند. **الحمدلله تعالیٰ علی العافیة و المسئول من الله تعالیٰ ادامتها لَنا و لکم.**

رقیمهٔ کریمه رسید و حقیقتِ مندرجه واضح شد. مکتوب تجلّیّات را مختاراند هر جا درج کنند بهتر است و اگر القول الجلی باشد بهتر، إن شاءالله تعالیٰ عنقریب خواهد رسید.

قصدِ فقیر آن است که بیان معرفتی که مقتضیِ این قسم کلام شده تقریر آن کرده شود، نه حملِ کلام بر محامل معارف وجود به طریق اشارت.

در بابِ شیخ محمّد حامد فاتحه خوانده شد **«إنّا لله و إنّا إلیهِ رَاجِعُون»**[1]، **کم له من حظٍّ عسیٰ أنْ یبلغَه الثواب ما دامَ موجوداً مُنتفعاً به.** و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۵۳ ﴾

به جانبِ حضرت والدِ بزرگوار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

در بیان تجلّیّات سه گانه‌ای و بیان علوم و معارف نزدیک از این تجلّیّات

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد** عاشق سلّمه الله تعالیٰ، **الحمدلله علی العافیة و المسئول من الله تعالیٰ ادامتها لَنا و لکم.**

۱- «إنّا لله و إنّا إلیهِ رَاجِعُون»: البقرة (۲)، آیة ۱۵۶.

مکتوب بهجت اسلوب مُنبی بود از شوق به علومی که در ایّامِ اعتکاف مُفاض شود. لهٰذا کلمه‌ای چند از این باب به تحریر می آید. هر چند در اکثر اوقات وقتِ ظهور علوم خاطر بجهتِ ضبطِ آن به کتابت نمی‌پردازد و بعد آن ساعت از لوحِ خاطر منمحی می گردد لهٰذا اکثری غیر مضبوط می ماند و مَا لَا یُدرِكَ کُلّه لَا یُترَكُ کُلُّهُ باید دانست که تجلّیِ الٰهی غالباً وارد می‌شود بر لطیفهٔ سِرّ، با مزاجی از روح و استعدادِ سِرّ و روح را در تجلّی مَدخَلی قوی است که التجلّی لایکون إلّا بقدر المتجلّی له لیکن در بعضی اوقات حلول آن در سِرّ مستُورِ می‌شود، مثل ذهول رائی از مِرآة و اشتغالِ او به صورت مرئیه فقط.

پس بسیار است که متجلِّی له، گمان کند که این تجلّی متعیّن نیست به استعدادِ قابل و غیرِ مفیض، سببی آنجا متحقّق نشده و این را به عرفِ صوفیه به این عبارت تعبیر کنند که متجلِّیِ به کسراللاّم تدّلي کرد به سوی متجلِّی له و گاهی استعدادِ سِرّ و روح روشن و نمَایان باشد و شوق و نزوع به آن تجلّی و تعیّن او با احکام سر پُر ظاهر شود و در آن وقت گویند که متجلِّی له ترقّی کرد. باز این تجلّی گاهی به صورت باشد و گاهی بی کیف، و غالب در نفوسِ زکیّه، خصوصاً در حالت یقظه، همین است که بی کیف باشد و در بضی احیان این تجلّی از مثار خود به طریق تدّلی ظاهر شود و استعداد متجلِّی له از فرطِ شعشانِ اُلوهیة مستور گردد و در جمیع قوایِ این شخص شعاعی از آن فرو ریزد و علومی که در قوّت متخیّله و واهمه‌ای او مخزون بود با این قوی استعدادِ قریبِ او داشتند بجهت سؤالِ سایلی و غیر آن همه به نورِ تجلّی متنوّر گردد و حقّ از باطل متمیّز شود و آن همه حکم الهامات و مکاشفات پیدا کنند.

چون این مقدّمه مبیّن گشت سه تجلّی که در این ایّام مُفاض شد بیان کنیم با نوعی از بسط و تعیّن علومی که قوی متخیّله و واهمه آن را قبول نمود. «وَ اللهُ يَقُوْلُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِى السَّبِيْلَ»[۱].

تجلّیِ اوّل: واردی واقع شد آخرِ شب که عقل و سِرّ و روح را جنبشی داد و حیرتی فروگرفت. بعد از کمال ظهورِ او دانسته شد که حقیقت آن جذبِ تدلّی کلّ بود حجر بُهّت را، و انجذاب حجرِ بُهّت به سُوی او و محو شدن حجر بُهّت در شعاعِ او، چون از این حالت فی الجمله افاقت واقع شد هر قوّة از متخیّله و واهمه حظِّ خود قبول نمودند. از آن جمله آنکه حقیقت الٰهیّه خواست که نور خود را در عالم فرستد تا عالم ماهی بفور متنوّر گردد و قابلِ آن نور نشد اِلّا احدیّتِ جمع در میانِ خیال و وهم از قوّةِ منطبعه‌ای فلکِ اعظم از آن جهت که نفسِ او مدبّر کلّیّه ما فی الکون بود و این نوز اعظم عرش رحمٰن است، و آنجا سه قوّة بهم آمدند. قوّة مجرّده مُفاض از تجلّیِ اعظم و قوّة ملکیّه مُفاض از طبیعتِ فلکیه، و احدیتِ جمع خیال و وهم ـ و به سببِ اجتماع این سه قوّة طبیعتِ این نور اعظم تقاضا کرد که رسم کند صورتِ خود را در سِرِّ این متجلّی له، تا نفسِ ناطقه شبیه تجلّی اعظم باشد و قوّةِ نسمیّه شبیه قوّة ملکیّه، و مُدرِکه شبیهِ احدیت الجمع بین الخیال و الوهم، همین مناسبت است که راسم این تجلّیِ اعظم شد در مشاعر این متجلّی له و إليه الإشارة في قوله صلّى الله عليه و سلّم أَنَّ اللهَ خَلَقَ آدَمَ علٰى صُورتِهٖ[۲]

و از آن جمله آن است که آگاهی آمد که در بابِ سلطان وقت و اضطراب او از جهت غلبه‌ای ارکان دولت به روی باید گفت که اشارتی از ملکوت رسید

۱- الاحزاب (۳۳)، آیة ۴.

۲- أَنَّ اللهَ خَلَقَ آدَمَ علٰى صُورتِهٖ (بخاری).

به این مضمون که در این حالت تمسک به آیهٔ «فَإِنْ تَوَلَّوا فَقُلْ حَسْبِيَ اللهُ لَآ إِلٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ العَرشِ الْعَظِيمِ»[1] در آخرِ شب بعد صلوات التزام تلاوت آن باید کرد.

در ضمنِ همین خاطر معلوم شد که جماعه‌ای از عبادالله مأموراند به آنکه در بابِ تسلّطِ او دعا کنند و از آن جمله آن است که در جواب شخصی که سؤال کرده بود نسبتِ تو از نسبتهای قوم به‌کدام نسبت مناسب است. باید گفت که اینجا نسبتی نیست تدلّیِ اعظم نمونه‌ای خود را در این نفس رسم کرده است، و بقای او مطلوب استِ از جهت نمونه بودن لاغیر ـ و بالتبع فواید دیگر در عالم خواهد گذاشت. در ضمنِ این خاطر روشن‌گشت که این را نسبتْ گفتن و مناسب او از نسبتهای قوم جُستن طمعِ خام است. کسی که دانست دانست، و کسی که ندانست ندانست، و از آن جمله آن است که این نورِ اعظم را طُرفه کیفیّتی یافته شد. هر ذوقی از علوم ذوق الازل که در آن حالت یاد آمد همه در این نور مرئی شد به منزله مرآة مجلوة. امّا نه به آن معنی که او ظرفِ صورت باشد، بلکه این نور همان حقیقت گردد و به همان رنگ برآید. در ضمنِ این نیرنگها دانسته شد که جمهور اهل الله را علومِ ذوق الازل از همین نور اعظم می‌خیزد. چون استعداد کامل ذوق الازل دارند اگرچه این مِرآة از نظر ایشان غایب شود، می‌دانند که نظرِ ایشان بلاواسطهٔ مرآة بر حقایق ازلیّه افتاد.

تجلّیِ دوم: لطیفه‌ای قلب را تأثیری واقع شد و حیرتی درگرفت بعد از کمال تأثیر در نور تدلّیِ کلّ متلاشی گشت و اضمحلالِ عجیب پیدا کرد. چون از آن حالت افاقت بهم رسید علومِ چند مناسب مقام در قوّهٔ متخیّله و

۱- التّوبة (۹)، آية ۱۲۹.

واهمه گُل کرد و از آن جمله آن است که مفیض این تجلّی، تدلّیِ کلّ است به‌اعتبارِ خاص، و آن اعتبار قیام تدلّیِ کلّ باشد در وسطِ قوّة منطبعه‌ای فلک اعظم به‌مثابه قلب از قوای شخصِ انسانی زیرا که نفسِ کلّ مدبّره کلّیه‌ای ما فی الکون است و نقطه هست از نقاطِ قوّت منطبعه‌ای او که رئیس جمیع نقاط تواند بود و قوّة مجرّده که تجلّیِ اعظمش می‌گویم همان نقطه را عرشِ خود ساخته است و همین مناسبت حامل شد بر آنکه این تجلّی بر محاذاتِ قلب واقع شد و از آن جمله آن است که بعض علوم در ادوارِ سابقه فایض شدند بعد از آن در بعض ادوارِ متأخّره لباس نُکرة پوشیدند به سببِ استعدادِ مفاض علیه ـ مثلاً نسبتِ اُوَیسیّت، چه به‌نسبتِ افاضلِ بشر و چه به‌نسبت ملاء اعلٰی اَمری بود شایع در دوراتِ سابقه و آن به‌حقیقت از ولایت صغرٰی است. بعض مشایخ متأخّره را در سهرند حقیقت این نسبت بعد نوعی از فنا و بقا متحقّق شد و لا بُدّ چون بعد این کمالات بود آنجا رونقی و حُسنی زاید ادراک نمودند مثل جاهل و حکیم که هر دو درختی را یافتند. جاهل بر تفرّجِ اوراق و ازهار و ثمار آن درخت نظر را مقصور ساخت و حکیم از تماشای قوّتِ نامیه و غاذیّه و توزیعِ مادّه منجذبه به‌واسطه‌ای این هر دو در اطرافِ درخت حظّها برداشت. هر دو همان درخت را دیدند به‌نوعی از تسامح ـ امّا می‌توان گفت که آن یک درختِ دیگر دید و آن دیگر، درخت دیگر. شتّانَ بینَهُما به‌این اعتبار عزیزان گمان کردند که ولایت علیا و ولایت نبوّة چیزی دیگر است، غیر نسبتی که یاران در ولایتِ صغرٰی کسب می‌کنند. چون فیضانِ علوم بر مسطرِ دوره واقع شد راستا راست منقح گشت که همان نسبت است نه غیر آن. لیکن به سببِ آنچه تقریر کردیم پیش این عزیزان به اصلیّت و ظلّیّت منقسم گشت

و همچنان چون بعض مسایل ذوق الازل بر این عزیزان جلوه نمودند به بسطی مناسبِ دوره دانستند که این مسایلِ فایضه من قبل است و هي في الحقيقة هي و از آن جمله آن است که در ملّتِ انبیا و طریقهٔ اولیا مراد فقط علوم الازل نیست مراد قربِ همین تدلّیِ کلّ است و اضمحلال در آن ـ و تلاشی اندر آن و حقیقتش آن است که نورِ تدلّیِ کلّ در بعضِ نفوس ادراک می‌فرماید که قابلِ دخول در حظیرة القدس است ـ لاجرم به‌اعمال و توجّهات نسمیّه مربّی می‌سازد و رفته رفته به‌این محلِّ رفیع می‌رساند و هُم المقرّبون و دیگر را بر ذُیولِ آن جماعه می‌بندد و مقلّدِ ایشان می‌گرداند تا به سعادتی که مناسبِ ایشان باشد فایز شوند و هُم اصحابُ الَیمین ـ اعمال و اذکار و توجّهاتِ نسمیّه همان است عمده. نه ذوق الازل و معارفِ ربطِ حادث با قدیم، اگر باشد فبها و اگر نباشد فبها.

تجلّیِ سوم: که در وقتِ تلاوت قرآن عظیم واقع شد. لطیفه‌ای عقل را جُنبشی پیش آمد و اضمحلال متحقّق گشت. بعد از افاقت علومِ چند صورت بست. از آن جمله آن است که نزول این تجلّی از مقام خاصّ است و آن تحدیق نظرِ تدلّی کلّ در صورت انسانیّه و استعدادِ جبلّی که جمیع افراد در آن متّفق باشند و حوادثِ طاریه که آن افراد را پیش می‌آید و علاجِ آن حوادث و تدبیر مصلح آن مُسامِتْ بالکسر و مُسامَت بالفتح هر دو جامع بودند در سه قوّهٔ چنانکه در تجلّیِ اوّل تقریر کردیم. لهذا شأنی عجیب پیش آمد و اضمحلال متحقّق گشت. بعد از او هر دو باهم درآمیختند و قلّةً و کثرةً از این سه مادّه صورتهای عجیب ظاهر شد.

آیاتِ قرآن همه سَرّهای این بهم آمدن است. تا زمان و زمانیان هستند حقّ متکلّم است و آیاتِ قرآن نازل، لیکن ترجمان لسان الغیب حضرت

خاتم الرّسل ﷺ است که این سه قوّت دروی متکامل و متوافر بود و دیگران ریزه خوارانِ نعمت اویند و از آن جمله آن است که نبوّة و نزول قرآن محض تعلیمِ علم نیست. مدبّر السّمٰوات و الارض چنانکه صورتی از صور جوهریّه معدوم می‌سازد و صورتی دیگر را کاین می‌گرداند، همچنین در ملکوت، اشباحِ شرایع تکلیفیّه به صورت روحیّه ثُمّ الوهمیّه ثُمّ الخیالیّه مقصور می‌گرداند و طبقاتِ ملایکه از اعلٰی مرتبه‌ای ملکیّت تا اسفل مراتب ملکیّت همه به آن رنگ رنگین می‌شوند و به مناسبِ آن ملهم می‌گرداند. پس اگر جاهلی انکارِ شرایع کرد یا تأویل نمود آن را به غیر آنچه حقّ است هر چند قصد اصابتِ حقّ داشته باشد، مأخوذ است. مثل مرطوب که موسمِ باران رسید و از عنانِ سَما تا ارضِ سفلی همه رطب شد و او به‌گمان خود می‌داند که موسم قیظ است در نهایتِ حرارت و یُبْس ـ این اعتقادِ فاسد هیچ نفعش ندهد و تأذّی او از هوا ساعة به ساعة می‌افزاید و امراض عفونتِ او دم به دم متضاعف می‌گرداند.

وَلْیَکُنْ هذا اٰخر الکلام، و الحمدلله تعالٰی أوّلاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.

*

مکتوب ﴿ ۱۵۴ ﴾

ایضاً به جانبِ حضرت والدِ بزرگوار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه‌الله تعالٰی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت التزام مطالعه نمایند. الحمدلله علی العافیة و المسئول من جنابه الکریم ادامتها لَنا و لکم.

رقیمه‌ای کریمه رسید. آنچه مندرجه بود و واضح گشت. إن شاءالله تعالٰی شرح مائة صغرٰی عنقریب خواهد رسید و بعد از آن شرحِ هیا کلِ تدلّیِ اعظم.

*

مکتوب ﴿ ۱۵۵ ﴾

ایضاً به جانبِ حضرت والدِ بزرگوار
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت مشام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیة و المسئول من جنابه الکریم ادامتها لَنا و لکم.**

از عجایبِ احوال آنکه روزی که فقیر به ضرورت، به طرفِ مسجدِ اکبرآبادی رفت زیراکه جمیع محلّاتِ گرد و پیش خالی شده بود، دو مَلَک در خواب بابا فضل الله کشمیری، که جوانی است صالح از دوستانِ فقیر، ممثّل شدند و گفتند که فلانی در حویلی چرا توقّف می‌کند. اینگه ما برای محافظتِ حویلی آمدیم و بعد از آنکه کوتله به دست مردمِ پادشاهی آمد، آن دو ملک بعد نماز فجر درنظر فقیر ممثّل شدند و گفتند ما رخصت می‌شویم. همان روز بعض خادمان را فرمودیم که در حویلی باشید. مدّتی ایشان روزانه می‌بودند و شبانه نه. بعد تفحّص معلوم شد که چیزی که رفت از آن قبیل بود سال به سال تبدیل کرده می‌شود مثل بوریاها و چارپایی‌ها و آن همه در ایّام محافظتِ خادمان و فتور حفظِ ایشان واقع شد و سخنِ آن دو ملَکْ راست برآمد. نوشته بودند که در معنی **کنتُ کنزاً مخفیًا فاَحبَبْتُ اَنْ اُعْرَفَ**

واضح شد که وزانِ ظهور آدم، وزانِ ظهور طلسم الٰهی است، در شرطیّتِ وجودِ کثرت که نسبتِ خلق آدم قوّت ملکیّه و بهمیّه بهم آمیختند و به این ترکیب انواعِ کمالاتِ بشریّه و اطوارِ تجلیّات الٰهیّه جلوه فرمود و بناءً علیه نشاء جزاء یوم الدّین صورت بست. **صَدَقْتَ وَبَرَرْتَ وَإِلَى الحَقّ هُدِيتَ و بِالصِدق نَطَقْتَ فَالحَمدلله كُلّها الصَواب.**

و دیگر از اولادِ ائمّهٔ اهل بیت استفسار نموده بودند و آن مبحث بس دراز است مختصر آنکه سادات دوازده سبطاند مثل اسباط بنی اسرائیل، شش قبیله اولادِ امام حسن و شش قبیله اولاد از امام حسین. زیرا که امام حسن را اولاد از دو کس باقی‌ماند. زید بن الحسن و از وی یک قبیله پیدا شد و حسن بن الحسن و از وی پنج قبیله پیدا شد.

و از اولادِ امام حسین باقی‌نماند مگر امام زین‌العابدین و از امام زین‌العابدین شش پسر باقی‌ماند. ۱- محمّد باقر و ۲- عبدالله و ۳- زید شهید و ۴- حسین اصغر و ۵- عمر اشرف و ۶- علی بن علی. باز از آن جمله موسیٰ بن عبدالله جون بن حسن بن حسن، و موسیٰ بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین، هر دو غیر منتهی. الّا چهار نسب‌اند که نسابان از تعداد فروعِ اولاد ایشان عاجزاند و فقیر چون تأمّل کرد اکثر بطونِ سادات در هندوستان متفرّق یافت، الّا اولاد امام حسن که بعض هستند و بعض نه. و از امام محمّد باقر، غیر (از) امام جعفر صادق باقی نه ـ و از امام جعفر صادق پنج پسر باقی‌ماند، موسیٰ و اسمٰعیل و محمّد دیباج و علی عریض و دیگری و از امام موسیٰ قریب سی پسر باقی‌ماند، بعض معقّب و غیر معقّب و از امام علی رضا یک پسر (که) محمّد تقی شد و از امام تقی دو پسر علی نقی و موسیٰ مُبَرقع و از علی نقی دو پسر حسن هادی و جعفر، و جعفر

را خود اولاد بسیار است ـ و حسن هادی را نسلی نیست اِلّا به قول شیعه که محمّد مهدی اثبات کنند ـ و این سخن در حالت راهنه بر همین قدر ختم کنم. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۵۶ ﴾

به نام **عزیزی** تحریر یافت

الحمدلله و السّلام علٰی عباده الّذینَ اصطفٰی نامه‌ای مشکین شمامه از معدنِ اخلاص و موطنِ اختصاص به فقیر کثیر التقصیر رسید. هر چند آن نامه بر طیبْ منبعِ خود دلالت می‌کرد امّا لسانِ تعریف بالوجه روی به اِخفا وروی به اعلان داشت. به هر تقدیر از این فقیر در برابر آن دعوات رسانیده می‌آید. حقّ عزّ و جلّ پردهٔ غیبت را برانداخته حقیقتِ محاضره ظاهر کناد و حجابِ نُکرة را دفع ساخته کُنه معرفتی دهاد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۵۷ ﴾

مکتوب خواجه محمّد امین ولی‌اللّهی کشمیری رحمه‌الله
به جانبِ
حضرت ایشان (شاه ولی الله دهلوی رحمه‌الله)

حضرت خواجه عُبیدالله احرار قدس سرّه در فقرات بیتی چند به تقریب استحسان عدم شعور عارف به حضور حقّ سبحانه و تعالٰی ایراد فرموده‌اند، چنانچه پیش از این به جنابِ اقدس معروض شده بود و حضرت خواجه

اشاره‌ای اجمالیّه به‌کشفِ معانی آن ابیات خود نیز نموده‌اند. چنانچه عرض نموده می‌شود:

داد جاروبی بدستم آن نگار
گفت زین دریا برانگیز آن غُبار
آب آتش گشت و جاروبم بسوخت
گفت زین آتش تو جاروبی برآر
کردم از حیرت سجودی پیشِ او
گفت بی‌ساجد سجودی خوش بیار
آه بی‌ساجد سجودی چون بود
گفت بی‌چون: باشد او بی‌خار خار

افادهٔ حضرتِ خواجه آنکه جاروب عبارت از نسبتِ ذکر است که از اولیا به طالبی رسد تا به سببِ مواظبت از غبارِ التفات به غیر حقّ سبحانه دل را آزاد گرداند. در حینِ خلاصی از گرفتاریِ غیری دلِ او را شایستگی تصرّفِ جذبه که به آتش معبّراست، حاصل شود تا به تصرّفِ جذبه از زحمتِ هستیِ موهوم خود آزاد گشته از نسبتِ فعل و صفت، بلکه از نسبت به هستی به غیرِ حقّ سبحانه، آزاد گشته در بحرِ شهود چنان مستغرق گردد که در حین صدورِ فعل و اتّصاف به اوصافِ موجود بودن به وجود نه فعلِ او و از فعلِ حقّ سبحانه و نه صفتِ او از شهودِ ذاتِ حقّ سبحانه محجوب گرداند. انتهٰی.

امیدوار است که هر چه در حالتِ راهنه میسّر آید تحقیقِ این مضمون بر وفقِ اصطلاحِ عالی به حکمِ وِجدان کرامت ترجمان به زبانِ قلم فیض رقم مُبیَّنْ شود.

*

مکتوب ﴿ ۱۵۸ ﴾

به طرفِ

خواجه محمّد امین ولی اللّهی کشمیری رحمه الله

در شرح ابیات معروضه‌ای خواجه موصوف

الحمدلله و سلامٌ علٰی عباده الذین اصطفٰی دریا عبارت از وجود منبسط است بر هیاکِلِ موجودات که به صفتِ وحدتِ خود جمیع موجودات را درگرفته و جاروب عبارت است از ذکر لا اِلٰه اِلّا الله که نفی آلهه‌ای باطله می‌کند، مانند نفی کردن جاروب غبار و خس و خاشاک را از خانه ـ پس در اوّلِ حال اهل ارشاد به‌نیابتِ محبوب حقیقی سالکان را به‌ذکر نفی و اثبات می‌فرمایند برای نفی آلهه‌ای باطله‌ای چند. در حقیقتِ حال هیچ باطلی نسیت، هر چه هست نوعی از وجود است و جمیع موجودات متلاشی‌اند در وجودِ حقّ و ذکر نفی و اثبات دلالت می‌کند بر تمثّلِ غیری. پس مضمونِ خطابِ اهلِ ارشاد این باشد که از دریا که نه محلّ غبار است، غباری باید برانگیخت. پس چون سالک به توحید حقیقی مشرّف شد اثباتِ غیریّت از هم پاشید و نفی بیکار گشت و همین است معنی:

آب آتشِ گشت و جاروبم بسوخت

یعنی تجلّیِ صفتِ وحدة نفی و اثبات را بیکار ساخت. بعد از آن اهل ارشاد به‌نیابتِ محبوب حقیقی فرمودند که مواظبت باید کرد بر شهود وحدة تا رذایلِ بشریّه متلاشی شود و تخلّق باخلاق الله بدست آید. همین است معنی از آتش جاروبی برآر.

چون سالک مغلوبِ توحید بود او را حیرتی درگرفت و آن حیرت مجهود بود که آنجا مظهر به سوی ظاهر مجرّد میلانی دارد و بالذّات، و همین است معنیِ سجده. پس از آن مطلوب، فناء الفنا است که شعور به توجّه نباشد و همین است معنیِ بی ساجد سجودی خوش بیار.

اینجا اِشکالی بهم رسید که توجّه مستلزم علوم به نفسِ خود است. زیرا که نسبتی است بین الشیئین-حلِّ این اشکال از جنابِ حضرتِ وحدة حقیقی فایض شد که منبی اشکال خلطِ علوم حضوری با علمِ حصولیست و اِلّا علم حضوری ذات شیء است نزدیک ذات و آله‌ای حضور هم ذاتِ اوست اینجا اتّحاد حقیقی است و اثنینیّت اعتباری، حالتی است بسیط که کثرتِ نسبت را گنجایش ندارد و امّا در حالتِ نازله به نسبت بین الشیئین و نحوِ آن تعبیر می توان کرد.

*

مکتوب ﴿ ۱۵۹ ﴾

به جانبِ حضرت والدِ بزرگوار

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالیٰ، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام محبّت انصرام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیة و المسئول من جنابه أن یُدیم العافیّة لَنا و لکم.**

مکتوب بهجت اسلوب رسید و احوالِ مرقومه واضح گشت. إن شاءالله تعالٰی بعد از این مکتوبی در حلِّ اکثر اشکالات که اهلِ زمان را پیش می آید، چه در الٰهیّات چه در سمعیّات به‌روشی مُنَقَّح و مُهذَّب فرستاده خواهد شد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۶۰ ﴾

به نام

شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر سجّاده نشین اسلافِ کرام **شیخ محمّد عاشق** سلّمه الله تعالٰی، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد از سلام مطالعه نمایند. **الحمدلله علی العافیة و المسئول من جنابه الکریم أن یُدیمَها لَنا و لکم** رساله‌ای إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء نیم کاره افتاده است. صحیح ترمذی نزدیک به آخر رسیده است و قصد آن است که بعد ترمذی همین رساله را درس گفته شود. لهذا ریاضِ نضرة را فرستادن میسّر نشد.

در این ایّام شرحِ دیوان ابن فارض بدست آمده که از مسوّده‌ای شرح ثانیّه‌ای صغرٰی استغنا داد. زیرا که تحقیق عربیّة آنجا کماینبغی است و آنچه از تحقیقِ تصوّفی منظور داریم در دو صفحه می‌تواند شد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۶۱ ﴾

به طرفِ
شاه محمّد عاشق پُهلتی عُفیَ عنْه

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر سجّاده نشینِ اسلافِ کرام، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه بعد سلام مطالعه نمایند.

رقیمهٔ کریمه رسید. چون مُنبی بود از وفاتِ شیخ محمّد ماه سبب تأثیر بلیغ گشت. فی الواقع مرد عدیم المثال بود در محلّ خود. خدا تلافیِ تشویشِ خواطر به صبرِ جمیل کُناد. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۶۲ ﴾

به جانبِ
حافظ جارالله پنجابی رحمه الله
در ایّامی که برای حج به دیار عرب رفته بود

احسن الله إلی أخینا حافظ جارالله و اوصله إلی ما یتمنّاه، امّا بعد، یتّضح علی اخینا بعد السّلام، إنّي بحمدالله بعافیّةٍ و سلامة في نفسي و أهلي.

و وصل إليّ مکتوبکم فا طلعتُ علی ما فیه من مشاقّ تحمّلْتُموها في طلبِ الرجل بارض عمان و لم یتیسر لقاءه و لاسمعتم بخبره، فلله درّکم جزاکم الله خیر الجزاء، فانّ

سعيكم إنّما كان لله و في الله، و لعّل هناك سِرًّا ستطلعون عليه من بعد، فلا تجتَهِدوا بعدَ هذا في الطلبِ فانّ الطلبَ قد بلغَ البالغ، و اعلموا أنّ الرَجُلَ المطلوب شيخٌ طُوال أسود اللّون في زي التُجّارِ وليس من المشهورين بالعلم، إنَّما هو خاملٌ مختفيٌ فلا تبغُوا في طلبه اكثر ممّا وقع، و الفقير دائماً يعتقدُ الحجَّ سعادةً بأنّها من سعادة و يقصدُه القلب و لٰكنّ كثرةَ العيالِ و قلّة المال و ضُعف الدولة و فقد امن الطريق عايقُه عمّا نُريده، و إلٰى الله المشتكٰى و الله المُستعان، و قد فَرغتم و الحمدلله من الحجّ و الزيارةِ فالأولٰى الآن أن ترجعوا إلٰى بلادكم فذاك و إلّا فاكتُبوا من اخبارِ الواردين بالحرمَيْن منَ العُلماء و الصّالحين. و السّلام.

*

مکتوب ﴿ ۱۶۳ ﴾

به جانبِ

مولوی عاقبت محمود رحمه الله

(پیش امام)

حقایق و معارف آگاه عزیزالقدر **شیخ مولوی عاقبت محمود** سلّمه، از فقیر ولی الله عُفیَ عنْه، بعد سلام محبّت التزام مطالعه نمایند که بعد شهادتَین، اعظمِ ارکانِ اسلام صلٰوة است و اوّل ما صدق ترویج اسلام، اقامتِ صلواتِ خمس و سعی در اشاعتِ آن است. پس لازم شد که ائمّهٔ مساجد را وجهی مقرّر کنند که گذرانِ ایشان به آن منتظَمْ شود. لهذا بادشاهانِ عادل در این امر کوشیده‌اند. به تخصیص مسجدِ اکبرآبادی تحفه مسجد است. فقیر

نزدیک چهل روز آنجا نماز گزارد و به‌احوال آن مطّلع شد. امام صالح مواظِب بر جماعة، و ادای سنَنْ و اذکار، و دو صد کس، سه صد کس در هر نمازی به‌ذوقِ تمام حاضر شوند، و بعد نمازِ صبح به‌جمعیّتِ تمام به‌اهتمام این امام اورادِ فتحیّات می‌خواندند و حلقه‌ای به‌غایت نورانی منعقد می‌شود.

این امام اگرچه وجهی مقرّر دارد امّا به سببِ دیر طلبی و کمیابی پریشان اوقات است. امیدوار است که تنخواه وظیفه‌ای مقرّره‌ای او گذاره‌کننده مقرّر شود تا ماه به‌ماه یافته از پریشانی اوقات برآید، و به‌خاطر جمعِ مشغولِ اُمورِ خیرگردد، و ثوابِ این به‌جریدهٔ اعمالِ حضرتِ سلطنت اعزّها الله و ایّدها من عنده عاید گردد و آن عزیزالقدر به سبب این سعی حظّی وافر بردارند. زیرا که شفاعت گویا زکوٰةِ قُربِ سلاطین و مصاحبتِ ایشان است. و السّلام.

***

تعلیقات:

حضرت شاه ولی‌الله محدّث دهلوی رحمه الله

و خانوادهٔ ایشان

فهرست اشخاصِ خاص خانواده

*

احوال مختصر خانوادهٔ حضرت شاه ولی الله دهلوی رحمه الله[۱]

از شجرهٔ نسب حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی رحمه الله که در بعضی منابع مضبوط است، چنین بدست می‌آید که تا حضرت امیرالمؤمنین عمر بن الخطّاب رضی الله عنه سی و دو واسطه می‌باشد. مولوی نورالحسن راشد کانْدْلَوِی در مقاله‌ای دربارهٔ شجرهٔ خانوادگی شاه ولی الله به تفصیل بحثی نموده است که در مجلّهٔ فکر و نظر چاپ اسلام‌آباد منتشر گردیده است و برای اطلاعات بیشتری در این زمینه باید به‌این مقاله رجوع کرد. اوّلین شخص و مورث اعلٰی این خانواده که از یمن واردِ هند شد، شیخ شمس‌الدّین فاروقی است. در مقطعی از تاریخ، این خانواده در روهتک (واقع در ایالت هریانهٔ کنونی) سکنا گزید و منصب قضا و افتاء آن تا چهار صد سال متعلّق به این خانواده بود.

حضرت شاه ولی الله رحمه الله احوالِ اجمالی بعضی از خانوادهٔ خود را در الامداد فی مآثِر الأجداد، العطیّة الصمدیة فی أنفاس المحمّدیة، و أنفاس العارفین نوشته است.

شیخ وجیه‌الدّین یکی از فرزندان شیخ شمس‌الدّین هنگامی دوران حکومت اورنگ‌زیب عالمگیر (۱۰۶۹ هـ/۱۶۵۹م - ۱۱۱۸ هـ/۱۷۰۷م)

۱- حضرت مولانا فریدی رحمه الله این احوال خانواده از وسایل مختلف جمع آوری فرموده بودند در آن بیاضی هم بود که در قصبهٔ پُهلت (مظفّرنگر - اتّراپرادش) از آقای فرحت الله دستیاب شده بود. از آن دفتر ایشان خاطراتی چند در یک دفترچه نقل فرموده بودند. من آن یادداشتها را به طریق خود ترتیب داده‌ام. بعض اقتباسات از کتب دیگر هم فراهم شده‌اند. (نثار احمد فاروقی).

به شاهجهان‌آباد (دهلی) منتقل شد. رحیم بخش می‌گوید که در سال ۱۰۶۹ هجری روبرویی مسلحانه که مابین اورنگ‌زیب و برادرش شاه شجاع در جایی به نام کهجوه روی داد، شیخ وجیه‌الدّین از طرف اورنگ‌زیب در آن شرکت نمود[۱]. او با دختر شیخ رفیع‌الدّین رحمه‌الله بن قطب العالم بن شیخ عبدالعزیز[۲] ازدواج کرد. شیخ رفیع‌الدّین از محضر حضرت خواجه باقی بالله نقشبندی رحمه‌الله (م: ۲۵ جمادی‌الثانی ۱۰۱۲ ه) کسب فیض کرده بود و هم در خدمت پدر خود شیخ قطب العالم علوم ظاهری و باطنی را کسب نموده بود.

شیخ رفیع‌الدّین رحمه‌الله بعد از وفات زن اوّل، با دختر شیخ محمّد عارف بن شیخ عبدالغفور اعظم‌پوری عقد نکاح ثانی بست. در این مراسم ازدواج حضرت خواجه باقی‌بالله رحمه‌الله هم به اعظم‌پور باسته (نزد بچهرائیون) تشریف برده بودند. مادر بزرگ شاه ولی الله دهلوی رحمه‌الله دختر همین شیخ محمّد عارف بود[۳].

شیخ وجیه‌الدّین در قصبهٔ هندیا واقع در صوبهٔ مالوه دوران روبرویی با رهزنان شهید شد و او را همانجا به خاک سپردند. او سه فرزند داشت:

۱- رحیم بخش: حیات ولی، ص ۴۹.

۲- شیخ عبدالعزیز چشتی رحمه‌الله را اکثر تذکره نگاران شیخ عبدالعزیز شکربار نوشته‌اند، ایشان شیخ عبدالعزیز کشکی نیز خوانده می‌شوند. بعضی از تذکره نویسان می‌گویند که ایشان از شیخ عبدالعزیز شکربار شخصیت مختلف هستند. وفات ایشان ۶ جمادی‌الثانی ۹۷۶ه (یا ۹۷۵ه) واقع شد (حیات ولی، ص ۸۶) از «یادگار اهل چشت» تاریخ ۹۷۵ هجری و از «ذرّه ناچیز» ۹۷۶ هجری بر می‌آید. دورنمای «ذرّهٔ ناچیز» این است که شیخ در نامه‌های خود اکثر اینطور می‌نوشتند: «از ذرّهٔ ناچیز عبدالعزیز...».

۳- حیات ولی، ص ۶۹.

۱- شیخ ابوالرّضا محمّد که در ۱۷ محرّم‌الحرام ۱۱۰۱ هـ/ ۳۰ اکتبر ۱۶۸۹ م فوت کرد[1]. مادّهٔ تاریخ «آفتاب حقیقت» است، ولی از این مادهٔ تاریخ ۱۱۰۲ هجری بر می آید و قدما ارزش الف ممدوده را دو هم حساب می‌کرد و از آنرو از این مادهٔ تاریخ ۱۱۰۳ هجری بر می آید. اسم یکی از فرزندان او فخر عالم آمده است که در سال ۱۱۲۸ هـ/۱۷۱۶ م رحلت کرد[2]. پسر دیگر رضا حسین بود که با بی بی نعمت دختر شیخ مفیض الله ازدواج کرد. شیخ رضا حسین در لاهور درگذشت و نسل او ادامه پیدا نکرد.

۲- شیخ عبدالحکیم لاولد فوت شدند. گورهای شیخ ابوالرّضا محمّد و شیخ عبدالحکیم در آن منطقه در دهلی بود که محلّهٔ نو خوانده می‌شد. این در دهلی کهنه مُتّصل موضع فیروزپور بود. در همینجا قبر پدر مولوی نُورالله موسوم به معین‌الدّین‌بود. اکنون این‌مقام به عنوان کاکا نگر (دهلی‌نو) یاد می‌شود.

۳- شیخ عبدالرّحیم رحمه الله. ایشان پدر گرامی شاه ولی الله رحمه الله هستند. تولّد ایشان به گمان غالب در سال ۱۰۵۴ هـ/۱۶۴۴ م شد. رحیم بخش می‌نویسد که "آنوقت شهنشاه اورنگ‌زیب عالمگیر سریرآرای سلطنت بود". ولی این درست نیست، این دورهٔ شاهجهانی بود.

زمان تحصیلات مقدّماتی شیخ عبدالرّحیم رحمه الله در شهر آگره بسر شد که ایشان آنجا از میرزا محمّد زاهد هروی شرح مواقف وغیره در کتب کلامیه آموختند. چندین کتاب از برادر کلان خویش، شیخ ابوالرّضا محمّد

۱- حیات ولی، ص ۲۰۷.　　　۲- همان، ص ۲۲۳.

خواندند. گذشته از این از خواجه خُرد رحمه‌الله، سیّد عبدالله رحمه‌الله و خواجه ابوالقاسم نیز فیضیاب شدند.

اوّلین عقد نکاح شاه عبدالرّحیم رحمه‌الله در خانواده جدّ مادری ایشان شده بود. از آن شیخ صلاح‌الدّین متولّد شدند. وفات این همسرشان وقتی بعد از سال ۱۱۲۸ ه/۱۷۱۶ م واقع شد.

دوّمین عقد نکاح به عمر ۵۲ سال با فخرالنّساء بنت شیخ محمّد پُهلتی شد که پدر بزرگ شاه محمّد عاشق پُهلتی رحمه‌الله جامع این مکتوبات هستند. از بطن همسر دوّمین دو پسر متولّد شدند.

۱) حضرت شاه ولی الله دهلوی رحمه‌الله: تولّد در روز چهارشنبه ۴ شوّال ۱۱۱۴ ه/ ۲۱ فوریهٔ ۱۷۰۳ م و وفات در سال ۲۹ محرّم ۱۱۷۶ ه/ ۲۰ اوت ۱۷۶۲ م.

۲) حضرت شاه اهلُ الله[1]: (۱۱۱۹ ه/۱۷۰۸ م - ۱۱۸۷ ه/۴-۱۷۷۳ م).

احوال فرزندان شاه ولی الله رحمه‌الله در اوراق آینده مفصّلاً به تذکّر آورده خواهد شد.

یکی از فرزندانِ شاه اهلُ الله رحمه‌الله، شاه مقرب الله بود، نام عرفی ایشان «میان مهکو جیو» بود. پسر دوّمین معظّم الله عرف مولوی محمّد بود،

۱- در ذخیرهٔ مؤسسهٔ تحقیقات عربی و فارسی مولانا آزاد راجستان (تونک) یک تفسیر قرآن است (اوراق ۱۲۶، ۱۷ سطری) که آن را تصنیف شاه اهل الله دهلوی گفته‌اند. گذشته از این مختصر هدایة الفقه للمرغینانی، مختصر فی الفقهه والعقاید (فارسی) و مختصر فی الطب نیز تألیفات ایشان‌اند که نسخه‌های آنها در تونک است. (خزینة المخطوطات، مؤسّسهٔ تحقیقات عربی و فارسی مولانا آزاد راجستان، تونک، ص ۴-۲۲۳) یک تألیف دیگری شاه اهل الله رحمه‌الله، احسن المسائل در چاپخانهٔ فاروقی، دهلی در سال ۱۳۴۵ هجری چاپ شده بود (صفحات ۳۷۲) این ترجمهٔ کنزالدقائق است. یک تألیف دیگر در مجموعهٔ رسائل تسعه به عنوان نصایح و وظایف شامل است. (قاموس الکتب، ج ۱، ص ۱۰۶۵).

عقد نکاح ایشان با فاطمه دختر شیخ محمّد فائق، پسر شاه محمّد پُهلتی رحمه‌الله شده بود. از این خانم، دو پسر و یک دختر متولّد شدند:

۱- محمّد مکرم، ۲- محمّد محتشم و ۳- اَمةُ العزیز (دختر).

محمّد مکرّم و اَمةُ العزیز لاولد ماندند. عقد نکاح محمّد محتشم با مسماة اَمةُ الغفور دختر شاه محمّد اسحٰق دهلوی رحمه‌الله شد. از بطن آن عبدالرّحمٰن متولّد شدند. ایشان در مکّه مکرمه سکنی گزیدند.

نخستین عروسیْ شاه ولی الله رحمه‌الله در خانوادهٔ جدّ مادری ایشان (صدّیقی) از دختر خال ایشان شاه عُبیدالله، به نام اَمةُ الرّحیم، در موضع پُهلت، ضلع مظفّرنگر در سال ۱۱۲۸ه/۱۷۱۶م شد. از شکم ایشان پسر کلان شاه صاحب شیخ محمّد تولّد شدند، مسماة صبیحه، دختر مولوی نُورالله بُدهانوی رحمه‌الله به ایشان منسوب شدند. فرزندی به ایشان نزایید. شیخ محمّد در قصبهٔ بُدهانه (ضلع مظفّرنگر) در سال ۱۲۰۸ه/۴-۱۷۹۳م فوت کردند[1]. همانجا در مسجد کلان مدفون هستند. تاریخ وفات از «دخل فی الجنّة» بر می آید.

عقد دوّمین شاه ولی الله رحمه‌الله با مسماة بی بی ارادت دختر سیّد ثناءالله رحمه‌الله در ولایت سونی پت شد. این خانم از سادات حسینی بودند. از شکم ایشان نه فرزند تولّد شدند که تفصیل آن در شجرهٔ خانواده دیده شود. از ایشان چهار فرزند در چهار دانگ عالم معروف و مشهور شدند.

۱- عبدالقیوم مظاهری در الامام شاه ولی الله، ورق ۱۰۹، نوشته‌اند که "در مسجد جامع بُدهانه دفن شدند و همانجا مزارِ هر دو پسر ایشان نیز هست". این را به حواله مقالات طریقت، ورق ۱۴ نوشته است.

۱) حضرت شاه عبدالعزیز محدّث دهلوی ﷫، تولّدشان به ۲۵ رمضان‌المبارک ۱۱۵۹ هـ/۱۳ اکتبر ۱۷۴۶ م، به شب جمعه واقع شد. بدین جهت شاه عبدالعزیز ﷫ هر سال در شب ۲۵ رمضان اهتمامِ ختمِ قرآن شریف می‌کردند و بعد از آن به طور تبرّک شیرینی تقسیم می‌کردند. همسر ایشان، حبیبه، دختر شاه نُورالله بُدهانوی ﷫ بودند. وفات شاه عبدالعزیز بروز یکشنبه تاریخ ۷ شوّال ۱۲۳۹ هـ/۶ ژوئن ۱۸۲۴ م، بعد از نماز فجر واقع شد.

۲) شاه رفیع‌الدّین عبدالوهاب، وفات یکشنبه ۶ شوّال ۱۲۳۳ هجری مطابق ۹ اوت ۱۸۱۸ م.

۳) شاه عبدالقادر ﷫، وفات ۱۹ رجب ۱۲۳۰ هـ/۲۸ ژوئن ۱۸۱۵ م. ترجمهٔ قرآن ایشان «موضح القرآن» (۱۲۰۵ هـ) مشهور عالم است.

۴) شاه عبدالغنی ﷫، عقد ایشان با خانم فضیلت، دختر مولوی علاءالدّین پُهلتی بسته شد که از شکمش فرزندی به نام شاه محمّد اسمٰعیل (شهیدِ بالاکوت) و دو دختر بودند. نخستین دختر رقیّه بودند و لاولد ماندند. دوّمین بی بی کلثوم با فرزند شاه رفیع‌الدّین ﷫ محمّد موسیٰ ازدواج یافتند.

مولوی محمّد اسمٰعیل شهید ﷫ کوچکتر از هر دو خواهر خود بودند یک فرزند ایشان محمّد عمر بودند و عقد نکاح ایشان به فاطمه، دختر مولانا عبدالحی بُدهانوی شد. پسری نزایید. وفات محمّد عمر به تاریخ ۱۲۶۸ هـ/۲-۱۸۵۱ م واقع شد. از «داغ جگرم» تاریخ وفات بر می آید.

فاضله بی، دختر بی بی کلثوم، دو دختر به نام اَمةُ الرّحمٰن و اَمةُ الغفّار یادگار گذاشتند. مؤخرالذکر دختری زایید که با مولوی محمّد یوسف بن مولوی عبدالقیّوم منسوب بودند.

دوّمین نوهٔ بی بی کلثوم اَمةُ الرّحمٰن بیوه شده بود. ایشان در دهلی زندگی می‌کردند. یک فرزند ایشان سیّد محمّد عمر بودند.

یکی از دختران حضرت شاه عبدالقادر رحمه‌الله مسمّاة بی بی زینب بودند که یک نوه به نام محمّد عمر داشتند. نام مادر محمّد عمر جمیله بود که همسر محمّد مصطفیٰ بن شاه رفیع‌الدّین رحمه‌الله بودند. ایشان در زمان حیات مادر و پدر خود فوت شدند.

حضرت شاه رفیع‌الدّین رحمه‌الله سه ازدواج کرده بودند. همسر اوّلین ایشان مسمّاة عارفه، دختر خال ایشان بودند. ایشان از خانواده ساداتِ سونی‌پت بودند از شکم ایشان پنج پسر و یک دختر تولّد شدند[1]: ۱- محمّد عیسیٰ، ۲- مخصوص الله، ۳- محمّد مصطفیٰ، ۴- محمّد حسین، ۵- محمّد موسیٰ و ۶- اَمةُ الله (دختر).

عروسی اَمةُ الله در خانواده سادات سونی‌پت شده بود. دو فرزند ایشان به نام سیّد ناصرالدّین، سیّد نصیرالدّین بودند که آخرالذکر داماد شاه محمّد اسحٰق دهلوی بودند. فرزند سیدّ ناصرالدّین، سیّد معزالدّین بود که فرزند ایشان سیّد ظهیرالدّین ولی اللّهی شدند و احیای مدرسهٔ رحیمیه شاه ولی الله کردند و چندی از آثار ایشان را چاپ هم کردند.

از همسر دوّمین شاه رفیع‌الدّین سه دختر به جهان آمدند. دو دختر در زندگی پدرشان فوت شده بودند. یک دختر بی بی صفیه حیات ماندند. ایشان به‌مکّه معظّمه هجرت فرمودند. ایشان ازدواج نکردند. در

۱- شادروان مولانا محمّد ثانی حسنی در بیاضی که ملکیت ایشان بود، چنین نوشته‌اند: "حضرت شاه رفیع‌الدّین رحمه‌الله شش فرزند داشتند. مولوی مخصوص الله و مولوی موسیٰ و غیره و بعد از ایشان پسری نیست ولی.نام پسر ششمین معلوم نشد". (اضافه از یادداشت حضرت مولانا نسیم احمد فریدی رحمه‌الله، مرقومهٔ ۲۹ ژانویهٔ ۱۹۶۸ م در لکهنو).

مکّه معظّمه چشم از جهان بربستند.

سومین همسر مسمّاة کَلّو بودند. از ایشان پسری بود به نام محمّد حسن که عروسی آن با اَمةُ الرّحمٰن دختر فضل الله، ساکن پُهلت شده بود. پسر پسر و نوهٔ ایشان حیات بودند و دو فرزند ایشان مسمّاة تقیه و نقیه بودند. اوّل الذکر نازا فوت شدند. دو فرزند مسمّاة نقیه عبدالرّحمٰن و عبدالوهاب بودند.

فرزند شاه رفیع الدّین رحمه الله، مولوی محمّد عیسیٰ در حیات پدر و مادر خود فوت شده بودند. عروسی ایشان با خانم زیب النساء، دختر شاه عبدالعزیز محدّث رحمه الله شده بود.

محمّد حسین لاولد فوت کرد. عقد نکاح ایشان با خانم رقیّه خواهر شاه محمّد اسمٰعیل شده بود. نکاح مولوی محمّد مصطفیٰ فرزند شاه رفیع الدّین با بی بی زینب (دختر شاه عبدالقادر) شد و از شکمش مولوی محمّد یحییٰ متولّد شد.

مولوی محمّد موسیٰ دو ازدواج کردند. نخستین عقد با بی بی کلثوم (همشیر شاه محمّد اسمٰعیل شهید رحمه الله) شد و دختری فاضله بی یادگار ماند. بی بی کلثوم و مولانا محمّد اسمٰعیل، هر دو در پُهلت (مظفّرنگر) در خانهٔ جدّ مادری خویش مولوی علاءالدّین پُهلتی، متولّد شدند.

دوّمین نکاح محمّد موسیٰ (فرزند شاه رفیع الدّین) با مسمّاة اَمةُ السّلام شد که از خانواده سادات سونی‌پت بودند. فرزندی از ایشان به نام عبدالسّلام بدنیا آمد.

عروسی مولانا مخصوص الله با دختر خال ایشان اَمةُ العزیز شد، و از ایشان دو دختر متولّد شدند. بی بی نعمت که عقد نکاح ایشان

با میان رضا حسین فرزند ابوالرّضا محمّد شده بود. این خانم در حیات پدر و مادر و شوهرِ خود فوت کرده بودند.

نکاحِ دوّمین دختر مسمّاة اَمةُ القادر با میان ابوالقاسم شد که از فرزندان دختری مولوی مخصوص الله بود. مسمّاة اَمةُ القادر، نوهٔ مسمّاة محمودی به طور یادگار گذاشتند. این خانم در شاهجهان‌آباد دهلی زندگی می‌کرد.

عروسی مسمّاة اَمةُ الله با حافظ نجم‌الدّین ساکن سونی‌پت شد که از نوه‌هایی شاه رفیع‌الدّین رحمه الله بود. از ایشان دو پسر: ۱- سیّد ناصرالدّین و ۲- سیّد نفیس‌الدّین و ۳- یک دختر شاکره متولّد شدند.

عقد ناصرالدّین با بی بی راحت شد. از ایشان دو پسر: ۱- معین‌الدّین و ۲- فقیرالدّین و ۳- یک دختر نصیره بی بی بدنیا آمدند.

نکاح نصیره بی بی در خانواده حضرت شیخ احمد سرهندی مجدّد الف ثانی رحمه الله شده بود. او، بعد از سال ۱۸۵۷ م به مدینه منوّره هجرت کرده بود. یک فرزندش به نام نصیر احمد هم در مدینه منوّره بود و باش داشت.

عروسی میان نصیرالدّین با مسمّاة اَمةُ الغفّار دختر مسمّاة فاضله (دختر مولوی شیخ محمّد) شد. عقد دوّمین با دختر بزرگ شاه محمّد اسحٰق، مسمّاة خدیجه شده بود. سیّد نصیرالدّین رهبری نهضت جهاد حضرت سیّد احمد شهید رای‌بریلوی رحمه الله نیز کرده بود. حضرت حاجی امدادالله فاروقی مهاجر مکّی رحمه الله اوّلین بیعت در سلسلهٔ نقشبندیه بر دست ایشان کرده بودند.

سیّد نصیرالدّین، دو فرزند داشتند، یکی سیّد عبدالله و دوّم سیّد عبدالحکیم. سیّد عبدالله، در سفر حجاز، در دریا غرق شده بود. سیّد عبدالحکیم در بیماری وبایی اسهال زحمت دیده، در مکّه مکرمه فوت کرد.

عقدِ مسمّاة شاکره با سیّد باقر علی بسته شده بود و او چهار فرزند داشت: ۱- ابوالقاسم (که اَمةُ القادر بنت مولوی مخصوص الله به او منسوب بود و او در حیات شوهر خود فوت کرده بود)، ۲- جعفر، ۳- علی تقی، ۴- علی نقی، ۵- دختر سکینه. آنها همه در سونی‌پت زندگی می‌کردند. سکینه در سکندره فوت کرد.

عروسی حضرت شاه عبدالعزیز محدّث ﷺ با مسمّاة حبیبه بنت شاه نُورالله بُدهانوی ﷺ شد، همهٔ فرزندان ایشان در زندگی ایشان فوت شده بودند و دو نوه در پسماندگان باقی‌مانده بودند. یکی شاه محمّد اسحٰق[1] و دوّمی شاه محمّد یعقوب[2].

یک فرزند شاه عبدالعزیز ﷺ به‌نام قطب‌الدّین در سنّ دوازده سالگی فوت کرد. دوّمین پسر زین‌الدّین نیز در کودکی فوت شده بودند. یک دختر مریم بود. عقدش با شاه عبدالحی بُدهانوی شد، او نازا ماندند. دختر دوّمین، رحمت النّساء با محمّد عیسیٰ پسر شاه رفیع‌الدّین ﷺ منسوب شد. و هم در

۱- به تاریخ ۸ ذی‌الحجه ۱۱۹۶ هـ/۱۴ نوامبر ۱۷۸۲ م تولّد کرده بود. هر دو برادر، در ۱۲۵۸ هـ/ ۱۸۴۲-۳ م به مکّه معظّمه هجرت کردند و آنجا در جوارِ حرم شریف، فیضان درس حدیث را ادامه دادند. ۲۷ رجب ۱۲۶۲ هجری مطابق ۲۱ ژوئیهٔ ۱۸۴۶ م بروز دوشنبه به حالت صوم و روزه‌داری، در اسهال وبایی زحمت دیده، فوت کرد. نزد آرامگاه ام المؤمنین حضرت خدیجه رضی الله عنها مدفون شد.

۲- او به تاریخ ۲۸ ذی‌الحجه ۱۲۰۰ هجری مطابق ۲۲ اکتبر ۱۷۸۶ میلادی متولّد شده بود. او هم در روز جمعه ۲۸ ذی‌قعده ۱۲۸۲ هجری مطابق ۱۴ آوریل ۱۸۶۶ میلادی در مکّه مکرّمه چشم از جهان بربست. شاه عبدالحی بُدهانوی ﷺ بعد از فوت شدن همسر خود مریم بنت شاه عبدالعزیز ﷺ با مبارک بیگم دختر محمّد افضل (خواهر شاه محمّد اسحٰق) عقد ثانی بسته بود. مسمّاة مبارک بعد از دو سال عروسی در سال ۱۲۴۳ هجری مطابق با سال ۸-۱۸۲۷ میلادی فوت شد. پسری نگذاشت.

سال ۱۲۳۶ھ/۲۱-۱۸۲۰م فوت کرد. فرزندی نداشت. دختر کلان عائشه بود که با محمّد افضل ازدواج کرد. او یک فرد همین خانواده بود. پنج پشت بالا، سلسلهٔ نسب او با شجره خانواده شاه ولی الله ؒ می پیوندد.

محمّد افضل بن شاه احمد بن شیخ محمّد بن اسمٰعیل بن منصور بن احمد بن محمود بن قوام‌الدّین عرف قاضی قادن. منصور بن احمد در روهتک (هریانه) می‌ماندند.

مولوی محمّد یعقوب، بیرون از خانوادهٔ خود، چندین ازدواج کرد. اوّلین ازدواج همراه با سکینه دختر مرزا جان سوداگر بود، دوّمین با مسمّاة ظهورن، دختر کَلُّو خاکروب بود. کلّو اسلام پذیرفته بود و نامش عبدالله کرده بودند. او به مکّه معظّمه رفت و همانجا فوت کرد.

از شکم مسمّاة ظهورن، دختری (فاطمه) تولّد کرده بود. ظهورن نیز در مکّه معظّمه فوت کرد. عقد فاطمه با مرزا امیر بیگ پسر مرزا مراد شده بود. از او پسری خلیل‌الرّحمٰن بود که عروسی آن با دختر نظیر بیگ شد که عموی خلیل‌الرّحمٰن بود. پسرش حبیب‌الرّحمن شد. تولّد مرزا امیر بیگ در سردنه میروت بود.

از همسر شاه محمّد اسحٰق لادلی بیگم دختر نذر علی عبّاسی چند فرزند زاییدند و اکثر در عین حیات او فوت شدند. سه دختر باقی‌ماندند. عروسی دختر کلان خدیجه با مولوی نصیرالدّین (نوهٔ شاه رفیع‌الدّین ؒ) شده بود. شوی او فوت‌کرد و او به‌مکّه معظّمه رفته بود و همانجا درود بجهان گفت.

عقدِ دختر دوّم اَمةُ الغفور با حافظ محمّد محتشم شد. فرزندشان عبدالرّحمٰن در مکّه معظّمه زندگی می‌کردند. اَمةُ الغفور نیز در مکّه فوت شد.

دختر خُرد اَمةُ الرّحیم با مولانا عبدالقیّوم بُدهانوی (پسر شاه عبدالحی بُدهانوی) ازدواج کرد. دو فرزند ایشان محمّد یوسف و حافظ ابراهیم و یک دختر سائره بودند.

مولوی عبدالقیّوم بُدهانوی در سال ۱۲۳۱ هـ/۶-۱۸۱۵ م، متولّد شده بود. نام تاریخی او، غلام نقی و ظهور احسان است. او در بهوپال زندگی کرد. نوّاب سکندر جهان بیگم، قصبهٔ هتوره پرگنهٔ چتاری، وی را به طور جاگیر داده بود. همسرش در ماه رمضان در بهوپال فوت کرد.

مادر اَمةُ الرّحیم، لادلی بیگم، دختر میان نذر علی عبّاسی بود. او هم در اولاد شیخ عبدالعزیز رحمه‌الله بود.

شاه محمّد اسحٰق دو پسر داشت: ۱- محمّد سلیمان در سنِ ۸ سالگی فوت کرد، ۲- محمّد یوسف چهار ساله بود که فوت کرد.

یک عقد شاه صاحب رحمه‌الله با مسمّاة سعیده بیگم شده بود. او از دین برهمن بود. با اجازهٔ پدرش، او را مسلمان کرده بود و از او دختری به نام سکینه تولّد یافت که در زمان شیرخوارگی فوت کرد. صالح بن کریم الله شیر مادرش را خورد. کریم الله مملوک شاه محمّد اسحٰق بود. شاه صاحب رحمه‌الله هر دو را آزاد کرده بود و در آسودگی زندگی می‌کرد.

سعیده بیگم همسر شاه محمّد اسحٰق در برگشت سفر حج در شهر اندور فوت کرد. گورش در منطقهٔ پایگاه ارتش نوّاب غفور خان (اندور) بود.

مولانا نُورالله بُدهانوی رحمه‌الله که از مکتوب الیهم شاه ولی الله رحمه‌الله است احوال خانواده‌اش این طور است که مورث اعلٰی مولوی معین‌الدّین دو پسر و یک دختر داشت: ۱- شاه نُورالله، ۲- حافظ فقیرالله، و ۳- عائشه.

نکاح عائشه با شیخ علیم‌الدّین شد. عروسی شاه نُورالله با زمیره دختر شمس‌الحق شد. او اهل پُهلت بود و منزلش همینجا بود ولی بعضی معزّزین بُدهانه با او خیلی عقیدت داشتند و بدین جهت او در بُدهانه سکنی گزیده بود. راجع به اقامت او که آنجا اختیارکرده بود، کسی تاریخش این‌طور جُسته بود:

ای آمدنت باعث آبادی ما (= ۱۱۳۸ ه)

همسرش در حیات او فوت شده بود. چهار پسر و سه دختر این‌طور بودند: ۱- عطاءالله، ۲- هبة الله، ۳- عطیة الله، ۴- فضل الله، ۵- ملیحه، ۶- صبیحه، و ۷- حبیبه.

میان هبة الله در بُدهانه تولّد شد. در قافلهٔ حج سیّد احمد شهید همراه ایشان بود. به سن هفتاد سال رسیده در کلکته فوت کرد و در ویلایی منشی امین‌الدّین مدفون شد. عروسی‌اش با مسمّاة ذکیه دختر شیخ علیم‌الدّین شد که نوهٔ مسمّاة عائشه خواهر شاه نُورالله ﷫ بود.

شیخ هبة الله فرزندی مولوی عبدالحی بُدهانوی ﷫ و یک دختر واجده داشت. سوّمین عقد مولوی عبدالحی با مسمّاة واصله دختر شیخ فضل الله شد. سه دختر و یک پسر در اولاد او بودند. ۱- عابده، ۲- عائشه که در سه سالگی در سفر حج فوت کرد، و ۳- فاطمه، عروسی او با فرزند شاه محمّد اسمٰعیل مسمّی شاه محمّد عمر شده بود. در مکّه معظّمه فوت کرد و نازا بود.

مولوی عبدالقیّوم بُدهانوی پسر مولوی عبدالحی بُدهانوی ﷫، به تاریخ ۱۹ صفر ۱۲۳۱ ه/ ۲۰ ژانویهٔ ۱۸۱۶ م بروز شنبه متولّد شد. نام تاریخی وی «غلام نقی»، است. نکاح او با اَمةُ الرّحیم دختر شاه محمّد اسحٰق شده بود.

۱- محمّد یوسف، ۲- محمّد ابراهیم، و ۳- سائره، سه پسر و دختر از جمله فرزندانش بودند.

عقد ملیحه، دختر مولوی نُورالله بُدهانوی ﷬، با مولوی علاءالدّین پسر عَلَم‌الدّین شد. دو دختر ـ مسمّاة بتول و فضیلت زاییده شدند. دوّمین دختر مولوی نورالله ﷬، صبیحه با فرزند کلان حضرت شاه ولی الله ﷬ منسوب شد. او اولادی نداشت. نکاح دختر سوم جبیبه با حضرت شاه عبدالعزیز محدّث دهلوی ﷬ شد.

عروسی خواهر شاه نُورالله ﷬ مسمّاة عائشه با شیخ عَلَم‌الدّین شده بود. از او یک پسر علاءالدّین و سه دختر ـ ۱- سعیده، ۲- صالحه، ۳- ذکیه متولّد شدند. همسر مولوی علاءالدّین ملیحه، دختر شاه نُورالله بُدهانوی ﷬ بود.

این یک خاکهٔ مختصر از احوال خانواده حضرت شاه ولی الله ﷬ است. اکنون ما قدری از احوال پدر بزرگوار حضرت شاه ولی الله ﷬ مسمّی حضرت شاه عبدالرّحیم ﷬ خواهیم نوشت و بعد از آن یک خاکهٔ سوانحی حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی ﷬ و تراجم چهار فرزندانِ گرامی ایشان را نقل خواهیم کرد.

*

حضرت شاه عبدالرّحیم دهلوی ﷫

حضرت مولانا نسیم احمد فریدی علیه الرّحمه نوشته است:

"اندازه و قیاس ذهن و فکر حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی ﷫ به طور کلّی نمی توان کرد تا وقتی که از معاشرت و خانواده بالخصوص از شخصیت سیرت ساز پدر بزرگوارش به خوبی آگاهی نباشد"[1].

حضرت شاه ولی الله ﷫ خودش، راجع به احوال و ملفوظات وی در بَوارِقُ الوِلایة که در أنفاس العارفین شامل است، نوشت. پدرش شیخ وجیه‌الدّین فاروقی سرهنگ پیشه بود و از خدمت مستعفی شده بود، ولی یک بار وی را در رویا درجات بلند شهدا نمودند، پس او در آرزویی شهادت مکرّراً در فوج استخدام نمود و سوی جنوب هند حرکت کرد. چون تا برهان‌پور رسید، الهامش شد که شهادت‌گاه را عقب گذاشته است، از آنجا برگشت و نزد قصبهٔ هندیا، برای دفاع یک کاروان تاجران با قطاع الطریقان جنگیده به شهادت رسید.

شیخ رفیع‌الدّین محمّد نوهٔ شیخ عبدالعزیز شکربار ﷫، جدّ مادری او بود. پدر مؤخرالذکر شیخ قطب العالم بود. حضرت خواجه باقی بالله ﷫ در ابتدای سلوک، در خانقاه او اقامت داشته تحصیلات کرده بود. این اشاره او بود که حضرت باقی بالله ﷫ به بخارا رفته از خواجه امکنگی ﷫ نسبت طریقهٔ نقشبندیه بگرفت. شیخ رفیع‌الدّین در خدمت حضرت خواجه باقی بالله ﷫ بود و از رفقایی خصوصی او بود.

۱- أنفاس العارفین (اردو)، ص ۲۵۹.

دوّمین نکاح شیخ رفیع‌الدّین با دختر شیخ محمّد عارف فرزند شیخ عبدالغفور اعظم‌پوری (خلیفه حضرت شیخ عبدالقدوس گنگوهی رحمه الله) شد و برای شرکت جُستن در آن، حضرت باقی بالله رحمه الله اعظم‌پور باسته تشریف برده بود. این مقام نزد موضع بچهرائیون (ضلع امروهه) واقع است. اینجا، مردم از راه دور و دراز برای ملاق با خواجه آمده بودند. حضرت شاه ولی الله رحمه الله می‌نویسد:

"چون صوفیای آن دیار، دربارهٔ تشریف آوردن خواجه شنیدند. همهٔ آنها جمع شدند و در دایرهٔ صد مربع فرسنگ آن دیار صوفی‌ای بوده باشد که آنجا حضوری نداشته باشد و مجلسی چنان عجیبی برپا شد که گاهی شنیده نشده بود"[۱].

"جدّهٔ مادری حضرت شاه عبدالرّحیم رحمه الله، همین دختر شیخ محمّد عارف بود. حضرت شاه عبدالرّحیم رحمه الله در حدود (۱۰۵۴ هـ/۵-۱۶۴۴ م) متولّد شد. از رسایل ابتدایی لُغت عربی تا شرح عقاید و حاشیه خیالی، از برادرش شیخ ابوالرّضا خواند و چند دیگر کتب از میر زاهد هروی خواند"[۲].

ایشان چندین درس از حضرت خواجه خُرد رحمه الله (فرزند حضرت خواجه باقی بالله رحمه الله) نیز خواندند.

۱- أنفاس العارفين (اردو)، ورق ۲۵۹.

۲- أنفاس العارفين (اردو)، نیز مولانا فریدی: "تذکرهٔ حضرت شاه عبدالرّحیم رحمه الله، ص ۶۵. میر زاهد هروی در لشکر اورنگ‌زیب عالمگیر، محتسب بود. در آگره زندگی می‌کرد ـ حضرت شاه عبدالرّحیم رحمه الله نیز در همان زمان با پدر خود در آگره بسر می‌برد. او از میر زاهد درس معقولات و علم کلام آموخت، شرح مواقف هم در خدمت او خوانده بود. میر زاهد در سال ۱۱۰۱ هـ/۱۶۹۰ م در کابل فوت کرد.

به اشارهٔ خواجه خُرد رحمه‌الله به دست حافظ سیّد عبدالله اکبرآبادی (خلیفه حضرت شیخ آدم بنوّری رحمه‌الله) در طریق نقشبندیه مجدّدیه بیعت کردند و از خلافت و اجازت نیز سرافراز شدند. حافظ عبدالله باشندهٔ کهیری (منطقهٔ بارهه) بودند. در طلب فیوض باطنی نزد شیخ ادریس قادری سامانی، سامانه (پنجاب) رسیدند و از او بیعت کردند. بعد از مرگ ایشان از شیخ آدم بنوّری رحمه‌الله فیض یافته بودند. سیّد عبدالله در آگره فوت کرد و همانجا در گورِ غریبان دفن‌شدند. نشان قبر در همان زمان ختم شده بود. در آگره چندی در خدمت خلیفه ابوالقاسم ابوالعلایی (م: رمضان ۱۰۸۹ هـ/اکتبر ۱۶۷۸ م) بودند. از آن هم خلافت و اجازت یافته بودند. بعد آمدن از آگره در دهلی، حضرت شاه عبدالرّحیم رحمه‌الله از صحبت خواجه خُرد رحمه‌الله فیض وافر یافته بودند.

در زمان اقامت در آگره، شاه عبدالرّحیم رحمه‌الله کار تألیف و مراجعت فتاویٰ عالمگیری نیز آغازکردند ولی خلیفه ابوالقاسم از ایشان گفت که کار این وظیفه گرفتن را ترک کنید. ایشان عرض کردند که اگر ترک می‌کنم مادر گرامی ناخوش خواهد شد، شما چنان دعا فرمایید که این وظیفه خود به خود ترک شود. همچنین شد که حضرت شاه صاحب رحمه‌الله در أنفاس العارفین به تفصیل آن پرداخته‌اند. در آگره یک بزرگ دیگر، سیّد عظمت‌الله اکبرآبادی رحمه‌الله (م: ۴ ربیع الاوّل ۱۰۸۴ هـ/۱۹ ژوئن ۱۶۷۳ م) به سلسلهٔ قادریه چشتیه، سهروردیه و شطّاریه بیعت می‌کردند. از او هم خرقهٔ خلافت یافتند.

از همسر اوّلین حضرت شاه عبدالرّحیم رحمه‌الله فرزندی صلاح‌الدّین متولّد شد. بعد از فوت شدن همسرش، ایشان در سن پنجاه و دو سالگی دوّمین عقد با فخرالنّساء دختر حضرت شیخ محمّد پُهلتی رحمه‌الله کردند. از شکمش حضرت شاه ولی الله رحمه‌الله و شاه اهلُ الله رحمه‌الله متولّد شدند.

عدد خلفا و مریدین شاه عبدالرّحیم ﷺ زیاد بود که بعضی از آنها عبارتند از:

۱- حضرت شیخ محمّد پُهلتی ﷺ (م: ۸ جمادی الاولی ۱۱۲۵ ه/۲۲ مهٔ ۱۷۱۳ م) ایشان جدّ مادری حضرت شاه ولی الله ﷺ و جدّ جامع مکتوبات شیخ محمّد عاشق پُهلتی ﷺ هستند. دربارهٔ احوال ایشان شاه ولی الله ﷺ رساله‌ای به عنوان العطیّة الصمدیة فی أنفاس المحمّدیة نیز نوشته بود. روضهٔ ایشان در پُهلت است.

۲- حضرت شاه ولی الله دهلوی ﷺ.

۳- شاه زین‌العابدین بن شیخ یحییٰ بن شیخ احمد سرهندی ﷺ (م: ۱۱۲۸ ه/ ۱۷۱۵ م).

۴- شیخ حسام‌الدّین انصاری بایزید بن شیخ بدیع‌الدّین سهارنپوری. ایشان در سال ۱۱۰۶ ه/۵-۱۶۹۴ م رساله‌ای به عنوان مرافض الروافض نوشته بودند که در ردّ شیعیّت است. نسخهٔ خطّی آن در کتابخانهٔ مدرسهٔ مظاهرالعلوم سهارنپور است.

۵- شاه عُبیدالله پُهلتی ﷺ.

۶- شاه حسیب‌الله پُهلتی. هر دو خال شاه ولی الله ﷺ هستند و گور ایشان در پُهلت موجود است.

۷- شیخ عبدالوهاب پُهلتی (جدّ مادری شاه محمّد عاشق و برادر عموی شاه محمّد پُهلتی).

۸- شیخ محمّد معظّم پُهلتی.

۹- شیخ بدرالحق پُهلتی. ایشان سخنانِ شاه عبدالرّحیم ﷺ را نیز جمع آوری کرده بودند.

۱۰- شیخ فیض الله.

۱۱- دلدار بیگ.

آثار حضرت شاه عبدالرّحیم رحمه‌الله

شاه عبدالرّحیم رحمه‌الله به کارهای تصنیف و تألیف توجّه زیاد نمی‌فرمودند. مشغله ایشان درس و تدریس بود. گاه‌گاهی به التماس عقیدتمندان خویش وعظ نیز می‌فرمودند. در یکی از نامه‌ها به شیخ محمّد پُهلتی رحمه‌الله می‌نویسند: "شما نوشته بودید که من کتابی بنویسم، مخدوما چونکه فرصت کم است. نوشتنْ میسّر نمی‌آید. تا هم هر چه شما دریافت خواهید کرد، جواب آن مفصّل و با تشریح نوشته خواهد شد. بدون سؤال چیزی نمی‌توانم بنویسم[1]. تا هم مجموعه چند نامه ایشان به عنوان أنفاس رحیمیه است که شاه اهلُ الله رحمه‌الله[2] آن را جمع آوری نموده بود. رسالهٔ رحیمیّه رسالهٔ مختصری در فنّ سلوک است.

ایشان رسالهٔ شیخ تاج‌الدّین سنبهلی را به زبان فارسی ترجمه کرده بودند که راجع به موضوع تصوّف به زبان عربی بود. ایشان گاه‌گاهی شعر هم می‌سرودند. در أنفاس العارفین دو رباعی ایشان درج است. شعرها به زبان هندی نیز بر محل می‌خواندند.

۱- أنفاسِ رحیمیّه به حوالهٔ تذکره، ورق ۱۳۹.

۲- این مجموعه مختصری از چاپخانهٔ احمدی و پاپچانهٔ مجتبایی دهلی چاپ شده است. مولانا فریدی رحمه‌الله یک نسخهٔ خطّی آن هم دیده بودند و از آن معلوم شد که در نسخهٔ چاپی خلط مبحث شده است و اغلاط بسیار ماند. (راجع تذکرهٔ شاه عبدالرّحیم، ص ۱۳۲.

حضرت شاه عبدالرّحیم ﷫ در ماه شوّال ۱۱۳۰ هـ/اوت ۱۷۱۸ م سخت مریض شدند ولی بعداً شفایاب شده بودند. مرض ایشان اعاده‌کرده به تاریخ ۱۲ صفر ۱۱۳۱ هـ/۴ ژانویهٔ ۱۷۱۹ م بروز چهارشنبه بعد از نماز فجر فوت کردند. آن وقت سن ایشان ۷۷ بود. سن شاه ولی الله ﷫ پسر کلان ایشان ۱۶ یا ۱۷ بود. مسلک فقهی شاه عبدالرّحیم ﷫ حنفی بود ولی اگر گاهی احتیاج می‌اُفتاد در مسئله‌ای بر مسلک فقهای دیگر هم عمل پیرا می‌شدند. در مسلک طریقت، نسبت نقشبندی غالب بود. قائل وحدت الوجود بودند و شیخ اکبر محی‌الدّین ابن‌عربی ﷫ را زیاده از حدّ تکریم می‌کردند ولی این مسایل را روبروی مردم عامّه شرح دادن خلاف مصلحت می‌دانستند.

احوال فرزندان ایشان را در شجرهٔ خانواده باید دید.

حضرت شاه اهلُ الله پُهلتی ﷫ (از شکم زوجهٔ ثانیه فخرالنساء خانم) دوّمین پسر ایشان و برادر خُرد حضرت شاه ولی الله ﷫ بود. وی در سال ۱۱۱۹ هـ/۱۷۰۸ م، در پُهلت تولّد یافت. کتب مقدّماتی از پدرش و از آن بعد از برادر کلانش خواند. در سِن دوازده به دست پدرش بیعت کرده بود. اشغال طریقه بعداً از برادر بدست آورد. چو در سال ۱۱۴۳ هـ/۱۷۳۱م شاه ولی الله ﷫ عازم حج می‌شد، دستار خلافت بر سر وی بست و سجّاده نشین خانقاهٔ رحیمیه ساخته و رفته بود.

شاه اهلُ الله ﷫ فاضل علوم معقول و منقول بود. در فن پزشکی درس گرفته بود و معالجه می‌کرد. چندی از واقعات حذاقت وی شاه ولی الله ﷫ در أنفاس العارفین نوشته‌اند. او در طب هندی (آیورویدیک) دستگاه تمام داشت و به وسیلهٔ این هنر معالجه مریضی با مُوفقیت می‌کرد. شاه اهلُ الله ﷫ نیز تألیفات متعدّد می‌دارد که چندی از آن چاپ شده است.

دیگر هنوز چاپ نشده است. احوال او و کیفیت تصانیف او، حکیم محمود احمد برکاتی در کتاب خود شاه ولی الله اور اُن کا خاندان (شاه ولی الله و خانواده‌اش) نوشته است. باید که به آن رجوع شود.

شاه اهلُ الله ﷫ در پُهلت زندگی بسر می‌برد و همانجا در ۱۱۸۶ ه/ ۳-۱۷۷۲ م فوت‌کرد و در محوطه درگاه دفن است. مزارات شاه محمّد عاشق، شاه محمّد فائق، شاه عبدالرّحمٰن و غیرهم همانجا است.

*

زندگینامۀ مختصر حضرت شاه ولی الله دهلوی رحمه‌الله

حضرت شاه ولی الله رحمه‌الله نسباً فاروقی هستند. تولّد ایشان به تاریخ ۴ شوّال ۱۱۱۴ ه/۲۱ فوریۀ ۱۷۰۳ م بروز چهارشنبه به عهد اورنگ‌زیب در سالهای آخر سلطنت او، در موضع پُهلت (توابع مظفّرنگر) در وطن جدّ مادری ایشان شد. در اُتاقی که ایشان پا به جهان نهاده بودند، تا این وقت، نگهداشته شده است و همین‌طور چند آثار مقدّسه در وطن جدّ مادری ایشان است.

ایشان از پدر بزرگوار خود گذشته از علوم ظاهر، فیض باطنی نیز فراگرفت. ایشان ۱۷ ساله بودند که پدر محترم ایشان شاه عبدالرّحیم رحمه‌الله به سفر آخرت در سال ۱۱۳۱ ه/۱۷۱۸ م رفت. شاه ولی الله رحمه‌الله در مدرسۀ رحیمیه به جای پدر خود نشسته و درس دادن آغازکرد. وی در زمان کودکی خود قرآن را حفظ کرده بود و راجع به فقه و حدیث مهارت تامه بدست آورده بود. گذشته از این به دیگر علوم معاون چون، صرف و نحو، منطق و کلام وغیره دستگاه بهم رسانید. در تصوّف و سلوک نیز تربیت ایشان تحت سرپرستی حضرت شاه عبدالرّحیم رحمه‌الله شد. عوارف المعارف (شیخ شهاب‌الدّین سهروردی رحمه‌الله)، لوایح جامی وغیره کتب متصوفه مرتب درس گرفت. شاه صاحب کتابهای علوم مختلفه راکه به مطالعۀ خود آورده بود، تذکّر آن در رسالۀ خود به عنوان الجزء اللّطیف کرده است.

اوّلین عروسی شاه ولی الله رحمه‌الله در سال ۱۱۲۸ ه/۱۷۱۶ م با دختر خال ایشان شیخ عُبیدالله پُهلتی شد. در آن وقت سِن شاه صاحب ۱۴ سال بود.

از او فرزندی به‌نام شیخ محمّد متولّد شد. از شکم این همسر اوّلین پنج اولادشان متولّد شدند که دو پسر و سه دختر بودند، شیخ محمّد و هر سه خواهران او وقت وفات شاه ولی الله ﷫ در حیات بودند. در سال ۱۱۲۹ هـ/ ۱۷۱۷ م شاه عبدالرّحیم ﷫ ایشان را بیعت کردند و اذکار نقشبندیه را تعلیم کردند و دستار فضیلت بر سر بسته اجازه عام عطا فرمودند.

شاه صاحب ﷫ در سال ۱۱۵۴ هـ/۱۷۴۱ م از شیخ محمّد فاضل سِندهی قرآن کریم را کاملاً در روایت حفص بن عاصم قرائت کردند. بعد از فوت پدر ایشان تا مدّت دوازده سال در مدرسۀ رحیمیه دواماً درس می‌دادند و در طول این زمان افراد با کمال پُرهنر را تربیت کردند. برای تعلیم و تربیت پسر خود حضرت شاه عبدالعزیز محدّث دهلوی ﷫، توجه خصوصی و عمیقی فرمودند. در همان زمان ادبیات فرق و مذاهب مختلف اسلامی را با دقّت مطالعه نمودند. کشور هند را که در آن زمان با احوال ناخوب می‌گذشت، نیز مشاهده می‌کردند. در سال ۸ ربیع الثانی ۱۱۴۳ هـ/۲۰ اکتبر ۱۷۳۱ م ایشان به‌سفر حجاز رفتند و در حضور علما و محدّثین آنجا استفادۀ علمی کردند. در دوران سفر حرمین، ایشان را چنان مشاهدات به‌وقوع آمد که آنها اساس نهضت فکری شاه صاحب ﷫ را سنگین‌کردند. در سال ۱۱۴۵ هـ/۱۷۳۳ م، ایشان از سفر بازگشتند و بیشتر اوقات خود را در غور و فکر، بحث و بررسی و تصنیف و تألیف گذرانیدند. در حجاز مقدّس شاه صاحب از علمای امتیازی عصر چون شیخ ابوطاهر محمّد بن ابراهیم کُردی ﷫، شیخ وفدالله بن سلیمان مغربی و شیخ تاج‌الدّین حنفی، کسب فیض نمودند. سند المؤطّأی امام مالک، ایشان از شیخ وفدالله مغربی

گرفتند. گذشته از این از شیخ احمد ادریس مغربی دستور لغت عربی و از شیخ علی طربولی مصری درس فقه شافعی خواندند.

گذشته از این اساتید، اسامی شیخ حسن عجمی، شیخ احمد نخلی، شیخ عبدالله مصری، نیز در فهرست استادان ایشان به نظر می آید.

شاه صاحب ﷫ بی‌نهایت ذهین، کم‌گو، دقیقه‌رس، منکسرالمزاج و رقیق القلب بودند. بیشتر اوقات ایشان در ریاضت، و عبادت، مطالعه و فکر و تصنیف و تألیف می‌گذشت.

بعد از اقامت چهارده ماه در حجاز، ایشان به چهاردهم رجب ۱۱۴۵ هـ/ ۳۱ دسامبر ۱۷۳۲ م دهلی برگشتند. در مدرسهٔ رحیمیه اقامت کرده، شاه صاحب ﷫ کتب متعدّده تصنیف کردند که کار ترتیب و تسوید آن پسر خال ایشان و جامع مجموعهٔ این مکتوبات شیخ محمّد عاشق پُهلتی ﷫ انجام می‌دادند.

آغاز مرض الموت ایشان از بُدهانه (توابع مظفّرنگر) شد. نهم ذی‌الحجّه ۱۱۷۵ هـ/یکم ژوئیهٔ ۱۷۶۲ م، ایشان به غرض معالجه دهلی تشریف آوردند و در منزل مرید و شاگرد خود بابا فضل الله کشمیری اقامت جُستند. این منزل در محوطهٔ مسجد روشن‌الدوله واقع بود.

به تاریخ ۲۹ محرّم ۱۱۷۶ هـ/ ۲۰ اوت ۱۷۶۲ م بروز شنبه به وقت ظهر ایشان فوت شدند. در گورستان مهندیان در جنب پدر بزرگوار خود دفن شدند، إنّا لله و إنّا إلیهِ رَاجِعُون.

احوال اولاد معنوی ایشان یعنی تصنیفات و فرزندان ایشان را جداگانه شرح داده‌ایم.

نسب‌نامهٔ حضرت شاه ولی الله دهلوی رحمه‌الله

۱- حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی رحمه‌الله بن
۲- حضرت شاه عبدالرّحیم فاروقی رحمه‌الله بن
۳- حضرت شاه وجیه‌الدّین شهید رحمه‌الله بن
۴- حضرت شیخ محمّد معظّم رحمه‌الله بن
۵- حضرت شیخ منصور رحمه‌الله بن
۶- حضرت شیخ احمد رحمه‌الله بن
۷- حضرت شیخ محمود رحمه‌الله بن
۸- حضرت شیخ قوام‌الدّین عرف قاضی قادن رحمه‌الله بن
۹- حضرت شیخ قاضی قاسم رحمه‌الله بن
۱۰- حضرت شیخ قاضی کبیر عرف قاضی بدّها رحمه‌الله بن
۱۱- حضرت شیخ عبدالملک رحمه‌الله بن
۱۲- حضرت شیخ قطب‌الدّین رحمه‌الله بن
۱۳- حضرت شیخ کمال‌الدّین رحمه‌الله بن
۱۴- حضرت شیخ شمس‌الدّین رحمه‌الله [۱] المفتی عرف قاضی پرّان بن
۱۵- حضرت شیخ شیر ملک رحمه‌الله بن
۱۶- حضرت شیخ عطا ملک رحمه‌الله بن
۱۷- حضرت شیخ ابوالفتح ملک رحمه‌الله بن

۱- شاه ولی الله دهلوی رحمه‌الله خودشان نگاشته‌اند که مورث ایشان شیخ شمس‌الدّین مفتی نخستین بزرگ خانواده بودند که به هندوستان قدم گذاشتند و در روهتک (هریانه) سکنی گزیدند. سلسله‌های نسبهای بعضی از آن شجره ساقط شده‌اند، برای تفصیل رک: «اجداد گرامی شاه ولی الله رحمه‌الله» مقاله‌ای از مولوی نورالحسن راشد کانْدْلَوِی، مجلّهٔ فکر و نظر، اسلام‌آباد، شمارهٔ ژوئیه - سپتامبر ۱۹۸۷ م.

۱۸- حضرت شیخ عمر الحاکم ملک رحمۃ اللہ علیہ بن
۱۹- حضرت شیخ عادل ملک رحمۃ اللہ علیہ بن
۲۰- حضرت شیخ فاروق رحمۃ اللہ علیہ بن
۲۱- حضرت شیخ جرجیس رحمۃ اللہ علیہ بن
۲۲- حضرت شیخ احمد رحمۃ اللہ علیہ بن
۲۳- حضرت شیخ محمّد شہریار رحمۃ اللہ علیہ بن
۲۴- حضرت شیخ عثمان رحمۃ اللہ علیہ بن
۲۵- حضرت شیخ ماہان رحمۃ اللہ علیہ بن
۲۶- حضرت شیخ ہمایون رحمۃ اللہ علیہ بن
۲۷- حضرت شیخ قریش رحمۃ اللہ علیہ بن
۲۸- حضرت شیخ سلیمان رحمۃ اللہ علیہ بن
۲۹- حضرت شیخ عفّان رحمۃ اللہ علیہ بن
۳۰- حضرت شیخ عبداللہ رحمۃ اللہ علیہ بن
۳۱- حضرت شیخ محمّد رحمۃ اللہ علیہ بن
۳۲- حضرت شیخ عبداللہ رحمۃ اللہ علیہ بن
۳۳- امیرالمؤمنین حضرت عمر بن الخَطّاب فاروق اعظم رضی اللہ عنہ

فہرست تصانیف حضرت شاہ ولی اللہ دہلوی رحمۃ اللہ علیہ

۱- إتحافُ النّبیّہ (بقیہ دو ابواب الانتباہ) (فارسی)
چاپِ مکتبۂ سلفیہ، لاہور، ۱۹۶۹ م.
۲- الارشاد إلی مُہمّات علمِ الأسناد (عربی - اصول حدیث)
چاپِ مطبع احمدی، دہلی، ۱۳۰۷ ہجری.

۳- إزالة الخفاء عن خلافة الخُلفاء (مسئلۀ خلافت)

چاپِ مطبع صدّیقی، بریلی، ۱۲۸۶ ه/۱۸۶۹ م.

۴- اَسرارِ فقه (فقه)

سیّد محمّد نعمان رای‌بریلوی در نامۀ خویش که به نام شاه ابوسعید رای‌بریلوی نوشته، این کتاب را تذکّر داده است. رجوع کنید: مقالۀ نسیم احمد فریدی، الفرقان، صفر ۱۳۸۵ ه، نیز محمود احمد برکاتی، ص ۵۰.

۵- أطیَبُ النغَم فی مدحِ سیّدِ العرب و العجم (عربی ـ نعت)

(نسخۀ خطّی کتابخانۀ مؤسّسۀ مولانا آزاد، تونک مکتوبۀ ۱۳۰۲ هجری برای نوّاب محمّد علی خان ـ تصوّف ۳۷ شاملِ شمارۀ ۲۷). حضرت شاه ولی الله دهلوی رحمه الله الفاظ این کتاب را شرح هم داده است. چاپِ مطبع مجتبایی، دهلی، ۱۳۰۸ هجری.

۶- الطافُ القُدس (فارسی ـ تصوّف)

بعض الهامات و مکشوفات. چاپِ مطبع احمدی، دهلی، ۱۳۰۷ ه.

۷- الامداد فی مآثِرِ الأجداد (فارسی ـ تذکرۀ اسلاف خانواده)

دارای أنفاس العارفین، و مجموعۀ خمسه رسائل؛ چاپِ مطبع احمدی، دهلی.

۸- الانتباه في أسنادِ حدیثِ رسول الله (عربی ـ فنّ حدیث).

۹- الانتباه في سلاسلِ اولیاءالله (فارسی ـ تصوّف)

(نسخۀ خطّی فهرست دیوبند، ج ۲، ص ۵۹)؛ مطبع احمدی، دهلی، ۱۳۱۱ هجری.

۱۰- إنسان العَین فی مشائخ الحرَمَین (فارسی ـ تذکره)
دارای أنفاس العارفین؛ چاپِ مطبع احمدی، دهلی.
۱۱- الانصاف فی بیان سببِ الاختلاف (عربی ـ فقه الحدیث)
یک موردِ علمی در زمینهٔ تقلید و عمل بالحدیث و توجیه عادلانهٔ اختلاف مذاهب. ترجمه به زبان اردو به نام کشّاف و ترجمهٔ دیگر به اسم وصّاف از عبدالشّکور. چاپِ مطبع مجتبایی، دهلی، ۱۳۰۸ ه/ ۱۸۹۱ م؛ مطبع صدّیقی، بریلی، ۱۳۰۷ ه؛ عمدة المطابع، لکهنو، ۱۹۱۰ م.
۱۲- أنفاس العارفین مع الجزء اللّطیف (فارسی ـ تذکره)
(نسخهٔ خطّی فهرست دیوبند، ج ۲، ص ۹۱ ـ تصوّف فارسی ۳۱، مکتوبهٔ ۱۲۳۹ ه، اوراق ۱۵۸)؛ در بخش اول این کتاب احوال شاه عبدالرّحیم رحمه الله پدر مؤلّف و در بخش دوم احوال شیخ ابوالرّضا محمّد و در بخش سوم ذکر اجداد نگاشته شده است. ترجمه در زبان اردو از محمّد اصغر فاروقی، لاهور، ۱۹۷۷م و ترجمهٔ دیگر از شادروان محمّد ایّوب قادری و ترجمهٔ سوم از سیّد محمّد فاروق چاپ شده است. چاپِ مطبع مجتبایی، دهلی، ۱۳۳۵ ه و کراچی ۱۳۵۸ هجری.
۱۳- الأنوار المحمّدیه (فارسی ـ کلام)
نام این کتاب آقای حکیم محمود احمد برکاتی در تصنیف خودش به حوالهٔ کتاب مقالات طریقت (از عبدالرّحیم ضیا) نوشته است.
۱۴- البُدور البازغة (فارسی ـ کلام)
(نسخهٔ خطّی فهرست دیوبند، ج ۲، ص ۲۲ ـ مکتوبهٔ محمّد یوسف بن عبدالصمد بُدهانوی؛ جامعهٔ ملّیّهٔ اسلامیّه، دهلی‌نو، عربی ـ ۲۳۵ و

نسخهٔ مؤسّسهٔ مولانا آزاد، تونک ـ تصوّف ۱۴، شمارهٔ ۲۴، نسخه‌ای از خط مؤلّف)؛ چاپِ مجلسِ علمی، دابهیل (گجرات)، ۱۳۵۴ ه.

۱۵- البلاغ المُبین (فارسی ـ تصوّف)

چاپِ مطبع مجتبایی، دهلی.

۱۶- بَوارِقُ الوِلایة (فارسی ـ تصوّف)؛ شامل أنفاس العارفین.

۱۷- تأویل الاحادیث فی رمُوز قصصِ الأنبیاء (عربی ـ فنّ حدیث)

دارای احوال انبیا که ذکر آنها در قرآن کریم آمده است. ترجمهٔ اردو در سال ۱۸۹۹ م از مطبع احمدی، دهلی چاپ شده و نیز از ولی الله آکادمی، حیدرآباد، پاکستان[۱].

۱۸- الجزء اللّطیف فی ترجمة العبدِ الضعیف (فارسی ـ شرح حال‌نویسی)

چندین بار به چاپ رسیده و هم در أنفاس العارفین شامل است.

۱۹- چهل حدیث (اربعین) (عربی ـ حدیث) بسنده المتّصل الی علی بن ابی‌طالب ﷺ ـ شرح آن به نام التسخیر، هادی علی صدّیقی لکهنوی در نظم اردو نگاشته است[۲].

(نسخهٔ خطّی دانشگاه پنجاب، لاهور، شمارهٔ ۱۸۱، عربی ۹۲۱/۷۱)؛ چهل حدیث گزیده که مدار ایمان‌اند، مطبع احمد، هُگلی، ۱۲۵۴ ه/ ۱۸۳۸ م؛ انوار محمّدی، لکهنو، ۱۳۱۹ ه؛ سیّد عبدالله همراه ترجمه‌اش به زبان اردو از مطبع احمدی، هُگلی، ۱۲۵۴ ه و نیز ترجمه‌ای از عبدالماجد دریابادی در سال ۱۹۶۷ م چاپ شده است.

۱- راجع: عبدالحی ۱۷۳ و قاموس ۸۹/۱.   ۲- عبدالحی ۱۴۶.

۲۰- حاشیهٔ رساله لبس أحمَر (فقه ـ نسخهٔ خطّی)

در فتاویٰ شاه عبدالعزیز ﷫، این رساله را تذکّر داده است[۱].

۲۱- حُجّة الله البالغة (عربی ـ فقه الحدیث)

تطبیق در اختلاف فقها و محدّثین مطبع بولاق، مصر، ۱۲۹۶ ه؛ مطبع صدّیقی، بریلی، ۱۲۸۶ ه؛ در لاهور در سال ۱۹۷۸ م ترجمهٔ اردو به عنوان «نعمة الله السابغة» از عبدالحق حقّانی؛ مطبع احمدی، پتنا، ۱۳۱۲ ه و ترجمهٔ این کتاب در زبان انگلیسی هم شده[۲].

۲۲- حسن العقیدة (عربی ـ عقاید)

(نسخهٔ ایندیا آفس، لندن، شمارهٔ ۱۱۲ (ه) اوراق ۴)؛ شامل مجموعهٔ خمسه رسائل[۳]، مطبع احمدی، دهلی، ترجمه در زبان اردو هم شده، مطبع روزنامهٔ اخبار[۴]، شرح این کتاب محمّد اویس نگرامی، به نام العقیدة الحسنه کرده است (ابوالحسن علی الندوی: تاریخ دعوت و عزیمت).

۲۳- خاصیّت تراجم ابواب صحیح البخاری (عربی ـ فنّ حدیث)

شرح تراجم ابواب صحیح البخاری و بیان حکمت آنها، سهارنپور، ۱۲۹۲ ه/۱۸۷۵ م.

۲۴- الخیرالکثیر (عربی ـ تصوّف)

(نسخهٔ خطّی مؤسّسهٔ مولانا آزاد، تونک ـ تصوّف ۲۷ شامل شمارهٔ ۲۷ مع مقدّمهٔ شاه محمّد عاشق پُهلتی[۵]؛ مجلس علمی، دابهیل، ۱۳۵۴ ه؛

۱- برکاتی، حکیم محمود احمد: شاه ولی الله اور اُن کا خاندان لاهور، ۱۹۷۶ م، ص ۴۹.

۲- مظاهری ۸۶.　　۳- عبدالحی ۱۴۶.

۴- قاموس ۲۰۹/۱.　　۵- همان ۲۷۲.

ترجمه به زبان اردو غلام محمّد سورتی نیز عبدالرّحیم پیشاوری.

۲۵- الدرّ الثَّمین فی مُبَشّراتِ النّبیِ الأمین (عربی)

(نسخهٔ خطّی فهرست دیوبند ۹۶/۱ و ۱۱۰ - کاتب محمّد یوسف بُدهانوی، ۱۲۹۸ ه؛ ایندیا آفس، لندن، ص ۳۷۹؛ اوراق ۹ شمارهٔ ۲۸۱ (ج) نیز شمارهٔ ۲۸۰ (ب)، اوراق ۹ و نسخهٔ سوم مکتوبهٔ ۲۶ رمضان ۱۲۵۱ ه، شمارهٔ ۲۷۹ (ب)، اوراق ۵)؛ مشاهدات و مبشّرات؛ در این کتاب بعضی از احوال پدر و عمّ خویش هم اظهار داده؛ سهارنپور، ۱۲۹۲ ه/۱۸۷۵ م؛ ترجمه به زبان اردو از مطبع مجتبایی، دهلی، ۱۸۹۹ م[1].

۲۶- دیوان اشعار (عربی)

جمع آوری: شاه عبدالعزیز ﷫؛ (نسخهٔ کتابخانهٔ ندوة العلما، لکهنو)[2].

۲۷- رسالهٔ دانشمندی (فارسی - اصول تعلیم)

مطبع احمدی، دهلی، ۱۸۹۹ م؛ ترجمه به زبان اردو از محمّد سرور، ۱۹۶۴ م؛ ترجمه به زبان عربی محمّد اکرم ندوی، ۱۴۰۳ م.

۲۸- رساله در ذکرِ روافض در ردّ گوهرِ مراد

نسخهٔ خطّی؛ به حوالهٔ عبدالرّحیم ضیا: مقالات طریقت.

۲۹- رسائل أوائل

شامل در مجموعهٔ رسائل اربعه.

۱- قاموس ۷۵۲/۱. ۲- عبدالحی ۵۳.

۳۰- رسائل تفهیماتِ الٰهیّه[1] ـ دو جلد (عربی ـ تصوّف)
(نسخهٔ خطّی دانشگاه پنجاب، لاهور ـ کاتب محمّد عاشق پُهلتی رحمه الله، ۱۱۴۶ هـ، اوراق ۴۷، شمارهٔ ۵۵ب؛ نیز کتابخانهٔ مؤسّسهٔ مولانا آزاد، تونک ـ تصوّف ۱۷، شامل شمارهٔ ۲۷ (نقل از مسودّهٔ مصنّف)؛ مشاهدات و واردات، مجلس علمی، دابهیل، ۱۹۳۶م؛ در این تألیف مکتوبات مع فضایل عبدالله البخاری و ابن تیمیه و مکتوب المعارف مع مکاتب ثلاثه شامل اند.
۳۱- زَهراوین[2] (فارسی ـ تفسیر بعض اجزاءالقرآن) نسخهٔ خطّی.
۳۲- السرّ المکتوم (فارسی) نسخهٔ خطّی.
۳۳- سُرورالمحزون فی سیرالأمین و المأمون (فارسی ـ سیرة)
(نسخهٔ خطّی فهرست دیوبند ج ۲، ص ۹۸ ـ مکتوبهٔ ۱۲۳۶هـ؛ نیز سالار جنگ ج ۱، ص ۵۵، اوراق ۱۹)؛ ترجمهٔ کتاب نورالعین تألیف ابن‌سیّدالنّاس که ترجمه‌اش به فرمایش مرزا مظهر جانجانان شده؛ چاپِ ۱۲۵۶ هـ؛ دارالاشاعت، کراچی، ۱۳۵۸ هـ؛ ترجمه در زبان اردو به نام کنزالمکنون از مولابخش چشتی، مطبع ستارهٔ هند، دهلی، ۱۳۱۵ هـ؛ و نیز الذکرالمیمون از عاشق الٰهی، دهلی، قرّة العیون، مطبع محمّدی، تونک ۱۲۷۱ هـ؛ عین العیون از ابوالقاسم بن عبدالعزیز هسوی.
۳۴- سطعات (فارسی ـ تصوّف)
اصطلاحات صوفیه؛ مطبع احمدی، ۱۳۰۷هـ؛ کراچی، ۱۹۳۹م؛ ترجمه به زبان اردو از سیّد محمّد متین هاشمی، لاهور، ۱۹۷۶م؛ نیز غلام مصطفیٰ قاسمی، حیدرآباد (پاکستان)، ۱۹۶۴م.

۱- عبدالحی ۱۹۶.
۲- همان، ۱۷۰.

۳۵- شرح تراجم بعض ابواب بخاری (عربی - فنّ حدیث)
دائرة المعارف، حیدرآباد، ۱۳۶۳ ه، اصح المطابع، دهلی؛ مُسلسلات چاپِ مطبع نورالانوار، آره (بهار) هم شامل است.
۳۶- شفاء القلوب (فارسی)
نسخهٔ خطّی؛ مطبع مجتبایی، دهلی اعلام کرده که این کتاب به چاپ می‌رسد[1].
۳۷- شَوارقِ المعرفة (فارسی - تذکره)
(نسخهٔ خطّی در کتابخانه‌های آصفیه، حیدرآباد و مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره)؛ شامل أنفاس العارفین؛ در این کتاب احوال شاه ابوالرّضا محمّد عمّ بزرگ خودش نوشته است.
۳۸- صرف میر (منظومه - قواعد)
مطبع محمّدی، لاهور، ۱۲۹۳ هجری.
۳۹- العطيّة الصمدية فی أنفاس المحمّدية (فارسی - تذکره)
(نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره)؛ شامل مجموعهٔ خمسه رسائل نیز أنفاس العارفین؛ در این رساله احوال جدِّ مادری خودش شیخ محمّد پُهلتی رحمه الله نگاشته است.
۴۰- عِقدالجِيّد في أحكام الاجتهاد و التقليد (عربی - اصول فقه)
(نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ ذاکر حسین جامعهٔ ملّیّهٔ اسلامیّه، دهلی‌نو، شمارهٔ ۲۳۶)؛ مورد خیلی پُرارزش و عالمانه در زمینهٔ اجتهاد و تقلید؛ می‌گوید که برای مردم عمومی در تقلید تحفّظ است و برای صاحبان علم و خبر تقلید نکردن گناه نیست؛ مطبع صدّیقی، بریلی،

۱- عبدالحی ۱۹۶.

۱۳۰۹ ه؛ ترجمه در زبان اردو از عبدالشّکور فاروقی لکهنوی شده؛ نیز سلک مروارید ترجمهٔ دیگر؛ مطبع مجتبایی، دهلی، ۱۳۱۰ ه.

۴۱- عوارف (فارسی ـ تصوّف) نسخهٔ خطّی.

۴۲- فتح الخبیر (باب پنجم الفوزالکبیر) (عربی ـ تفسیر)
(نسخهٔ خطّی ایندیا آفس، لندن، اوراق ۳۲ مکتوبهٔ ۱۲۵۴ ه)؛ مطبع احمدی، هُگلی، ۱۲۴۹ ه/۱۸۳۴ م؛ شرح بعض الفاظ غریب قرآن کریم.

۴۳- فتح الرّحمٰن فی ترجمة القرآن (فارسی ـ تفسیر) تألیف ۱۱۵۱ ه
(نسخهٔ خطّی مکتوبهٔ ۲۷ ربیع الاوّل ۱۲۴۰ ه؛ جامعهٔ ملّیّهٔ اسلامیّه، دهلی نو، شمارهٔ ۲۳۷؛ دارالمصنّفین، اعظم‌گره، مکتوبهٔ ۲۳ شوّال ۱۳۵۸ ه؛ فهرست دیوبند ۱/۶۱-۶۰؛ ایندیا آفس، لندن، شمارهٔ ۱۹ (ت)؛ نسخهٔ ۲ مکتوبهٔ ۱۲۴۰ ه)؛ مطبع هاشمی، میروت، ۱۲۸۵ ه/ ۱۸۶۹ م؛ مطبع فاروقی ۱۲۹۴ هجری.

۴۴- فتح السّلام (به حوالهٔ مقالات طریقت) نسخهٔ خطّی.

۴۵- فتح الودود فی معرفة الجنود (عربی ـ علم الخلایق) نسخهٔ خطّی.

۴۶- الفضل المُبین فی المسلسل من الحدیث النّبوی الأمین (عربی ـ فنّ حدیث)
(ایندیا آفس، لندن، ۳۸۰ شمارهٔ ۲۸۱ (د)، اوراق ۲۶؛ نسخهٔ دیگر شمارهٔ ۲۸۰ (ح)، اوراق ۳۸)؛ این رساله به نام مُسلسلات هم معروف است و شاه صاحب ﷺ این را یک سند خودش مورّخ ۱۱۵۹ ه به نام شیخ محمّد بن پیر محمّد بن شیخ ابوالفتح تذکّر داده و آن را روی نسخهٔ صحیح بخاری در کتابخانهٔ خدابخش، پتنا، یافته می‌شود و عکس همان در آغاز کتاب الخیرالکثیر چاپِ دابهیل هم آمده است[1].

۱- عبدالحی ۴۹.

۴۷- الفوزالکبیر شرح فتح الکبیر (فارسی ـ اصول تفسیر)

(فهرست دیوبند ۶۴/۱)؛ جامعهٔ ملّیّهٔ اسلامیّه، دهلی‌نو، شمارهٔ ۳۸۶؛ ایندیا آفس، شمارهٔ ۲۷۹ (د)، اوراق ۴۱، مکتوبهٔ ۲۱ شعبان ۱۲۵۲ ه[1]؛ دانشمندی از مصر ترجمه‌اش در زبان عربی کرده بود؛ نیز مطبع احمدی، هُگلی، ۱۲۴۹ ه/۱۸۳۴ م؛ مطبع مجتبایی، ۱۸۹۸ م؛ ترجمه به زبان اردو در ۱۹۱۴ م؛ مکتبهٔ برهان، دهلی، ۱۹۴۱ م.

۴۸- فیض عام (فارسی ـ متفرّقات)

۴۹- فیوض الحرمین (عربی ـ تصوّف)

مشاهدات و واردات؛ مطبع احمدی، دهلی، ۱۳۰۸ ه؛ ترجمه به زبان اردو از محمّد سرور، آکادمی سِنده ساگر، لاهور، ۱۹۶۷ م.

۵۰- قرّة العَینَین في تفضیل الشیخَین (عربی ـ عقاید)

(نسخهٔ خطّی فهرست دیوبند ۲۵۸/۱)؛ مطبع مجتبایی، دهلی، ۱۳۱۰ ه؛ مطبع روزنامهٔ اخبار، دهلی، ۱۸۹۹ م.

۵۱- قصیدهٔ همزیه (عربی ـ منظومه)

(نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ پهلواری شریف)؛ مطبع مجتبایی، دهلی، ۱۳۰۸ هجری.

۵۲- القول الجمیل في بیان سواء السّبیل (عربی ـ تصوّف)

(دو نسخهٔ خطّی در کتابخانهٔ ندوة العلما، لکهنو)[2]؛ مطبع نظامی، کانپور، ۱۲۹۱ و ۱۳۰۷ ه؛ نیز مطبعة الجمیله، مصر، ۱۲۹۰ ه؛ خرّم علی بلهوری ترجمه در زبان اردو به نام شفاء العلیل در

۱- ایندیا آفس، لندن: در حیات مصنّف به سند خودش «۱۱۶۰ ه» یادداشت شده است.

۲- عبدالحی ۱۹۹.

سنهٔ ۱۲۶۰ هجری کرده؛ مطبع درخشانی، ۱۲۷۸ هجری.

۵۳- کشف الأنوار (به حوالهٔ مقالات طریقت) نسخهٔ خطّی.

۵۴- کشف الغَین عن شرح رباعیّتَین (فارسی ـ تصوّف)

(نسخهٔ خطّی موزهٔ ملّی، کراچی، شمارهٔ ۲۵۳، ۳/۱۰۸-N.M.۱۹۶۸، کاتب: محمّد هاشم بن شیخ محمود تتّوی، ۲۵ صفر ۱۱۵۰ ه)؛ شرح دو رباعی خواجه باقی بالله ﷬؛ مطبع مجتبایی، دهلی، ۱۳۱۰ ه؛ رونویسی از نسخهٔ مصنّف شده، ش ۳، مجموعهٔ ۹۶-۱۳۷.

۵۵- کلام منظوم (عربی و فارسی ـ شعر)

در کتابهای متفرّق یافته می‌شود.

۵۶- لطائف القدس فی معرفة النّفس (تصوّف)

(نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ آصفیه، حیدرآباد)[۱].

۵۷- لمحات (فارسی ـ تصوّف)

چاپ آکادمی شاه ولی الله ﷬، حیدرآباد (پاکستان)[۲].

۵۸- مجموعهٔ مکاتیب (فارسی ـ جلد اول، دو قسمت)

(نسخهٔ خطّی ذخیرهٔ مُرتضیٰ حسن چاندپوری که حالا در کتابخانهٔ دارالعلوم، دیوبند محفوظ است؛ کتابخانهٔ جامعهٔ عثمانیه، حیدرآباد؛ یک مجموعه در کتابخانهٔ دارالعلوم دیوبند ۲/۲۱۰، اوراق ۹۵، دارای مکاتیب از شاه ولی الله ﷬، شاه اهلُ الله ﷬ و شاه عبدالعزیز ﷬)؛ قسمت اوّل این مجموعه گردآوری از شاه محمّد عبدالرّحمٰن پُهلتی ﷬ است، بعد از رحلت او، پدرشان شاه محمّد عاشق پُهلتی ﷬ قسمت دوم را تکمیل رسانید.

۱- عبدالحی ۱۹۶.

۲- همان.

۵۹- مُسلسلات (حدیث)
رک: الفضل المُبین فی المسلسل من الحدیث النّبوی الأمین.
۶۰- المُسوّیٰ شرح المؤطّأ[1] (عربی ـ حدیث)
(نسخهٔ خطّی اینڈیا آفس، لندن، شمارهٔ ۱۷۸، اوراق ۳۰۶)؛ مطبع مرتضوی، دهلی، ۱۲۹۳ و ۱۳۴۷ هجری؛ نیز مطبع مکّه معظّمه.
۶۱- المصَفّیٰ شرح المؤطّأ[2] (فارسی ـ حدیث)
مطبع فاروقی، دهلی، ۱۲۹۳ ه/۱۸۷۶ م، جلد دو، مطبع مرتضوی، ۱۲۹۳ هجری.
۶۲- المقالة الوضیة فی النصیحة و الوصیة المعروف به وصیّت‌نامه (عربی)
(نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ دولتی خاورانه، مدراس (اخلاق فارسی)؛ فهرست چاپی ۱۹۶۳ م)؛ قاضی ثناءالله پانی‌پتی حاشیهٔ این کتاب نوشته و در مطبع مطیع الرّحمٰن در سال ۱۲۶۸ هجری چاپ شده است. در این کتاب هشت وصایااند و یک باز از مطبع مسیحی کانپور هم در سال ۱۲۷۳ هجری چاپ شده است.
۶۳- المقدّمة السَّنِیَّة فی انتصار الفرقة السُّنِیّة (عربی)
(نسخهٔ خطّی کتابخانهٔ مؤسّسهٔ مولانا آزاد، تونک)؛ ترجمهٔ رساله فارسی «ردّ روافض» تألیف شیخ احمد سرهندی ؒ به زبان عربی که آن را ابوالحسن زید فاروقی ؒ از دهلی چاپ کرده است.
۶۴- المقدّمه فی قوانین التّرجمة (فارسی)
در کتابخانهٔ مؤسّسهٔ مولانا آزاد، تونک ـ سه نسخهٔ خطّی، یکی از اینها در جمادی الثّانی ۱۲۲۷ هجری از سیّد محمّد علی خواهرزادهٔ

۱- عبدالحی ۴۶. ۲- همان.

شاه صاحب ﷫ رونویسی شده، دیگری از حافظ محمّد امین در تاریخ ۹ جمادی الاوّل ۱۲۷۱ هجری نوشته شده است. این رساله در آغاز فتح الرّحمن هم آمده است.

۶۵- مکاتیب عربی (انشاء) نسخهٔ خطّی.

۶۶- مکتوبات مع مناقب امام بخاری و ابن تیمیه (فارسی)

مطبع احمدی، دهلی، ۱۳۰۸ه؛ نیز مطبع مجتبایی، دهلی، از کلمات طیّبات دو نامه گزیده را به صورت یک رساله تشکیل شده است.

۶۷- مکتوب المعارف (فارسی ـ تصوّف)

مطلع العلوم، سهارنپور، ۱۳۰۴ ه؛ نیز مطبع مجتبایی، دهلی.

۶۸- مکتوبِ مدنی (فارسی ـ تصوّف)

(نسخهٔ خطّی در فهرست دیوبند ۵۹/۲ و کتابخانهٔ رضا رامپور)؛ ترجمه به زبان اردو از محمّد حنیف ندوی، لاهور، ۱۹۶۵م و در تفهیماتِ الٰهیّه هم آمده است.

۶۹- منصور (فارسی)

مکتوب سیّد محمّد نعمان رای‌بریلوی به نام شاه ابوسعید رای‌بریلوی به حوالهٔ نسیم احمد فریدی ﷫ الفرقان، صفر ۱۳۸۵ هجری.

۷۰- النبذة الابریزیة فی الطبقة العزیزیة (فارسی ـ تذکره)

در احوال جدّ مادری خودش شیخ عبدالعزیز چشتی دهلوی که شامل مجموعهٔ خمسه رسائل است؛ مطبع احمدی، دهلی، نیز أنفاس العارفین.

۷۱- النخبة فی سلسلة الصحبة

شاه صاحب ؒ در سنهٔ ۱۱۷۳ھ/۱۷۵۹م به شیخ جارالله ؒ را سند اجازت داده بود، در آن ذکرِ این رساله آمده است[۱].

۷۲- النوادر من حدیث سیّدالأوائل و الأواخر (عربی ـ حدیث)

(نسخهٔ خطّی در اینڈیا آفس، لندن، شمارهٔ ۲۸۱ (ب)، اوراق ۱۳؛ نیز ۲۸۰ (الف)، اوراق ۱۸)؛ سهارنپور ۱۲۹۲ھ/۱۸۷۵م، با مُسلسلات چاپ شده است.

۷۳- نهایات الأصول (به حوالهٔ مقالات طریقت) نسخهٔ خطّی.

۷۴- واردات (به حوالهٔ مقالات طریقت) نسخهٔ خطّی.

۷۵- وصایا أربعة (فارسی)

آکادمی شاه ولی الله ؒ حیدرآباد (پاکستان)، بدون سال چاپ.

۷۶- وصیّت‌نامه (فارسی)

(نسخهٔ خطّی در اینڈیا آفس، لندن، شمارهٔ ۶۵ (الف)، اوراق ۵)؛ مطبع احمدی، هُگلی، بدون سال چاپ؛ ترجمه به زبان اردو همراه رسالهٔ دانشمندی از مطبع مجتبایی، دهلی چاپ شده است.

۷۷- همعات (فارسی ـ تصوّف)

لاهور، ۱۹۴۱م؛ دکتر غلام مصطفیٰ، حیدرآباد (پاکستان)، ۱۹۶۴م.

۷۸- هوامع شرح حزب البحر (فارسی ـ تصوّف)

مطبع احمدی، دهلی، ۱۳۰۷ھ؛ مطبع روزنامهٔ اخبار، دهلی[۲].

۱- برکاتی، حکیم محمود احمد: شاه ولی الله اور اُن کا خاندان لاهور، ۱۹۷۶م، ص ۴۹.

۲- عبدالحی ۲۰۵؛ قاموس ۱/۱۰۷۴.

اضافات و تحقیق طلب

۷۹- رسالة بسیطة بالفارسیة فی الأسانید[۱] (فارسی ـ فنّ حدیث).
۸۰- حاشیهٔ ترجمهٔ فتح الرّحمٰن (فارسی ـ تفسیر)
نسخهٔ خطّی در ایندیا آفس، لندن، شمارهٔ ۱۹ (ت)، دیگری مکتوبهٔ ۱۲۴۰ هجری.
۸۱- ترجمه و تفسیر سورة المزمّل و المدّثر (فارسی ـ تفسیر)
بیت الحکمة، لاهور، ۱۹۴۵ م[۲].
۸۲- رساله بالعربیة فی تحقیق مسائل الشیخ عبدالله بن عبدالباقی دهلوی (عربی ـ تصوّف) نسخهٔ خطّی[۳].
۸۳- معدن الجواهر (حدیث اربعین) (عربی)
ترجمه به زبان اردو از نوّاب قطب‌الدّین دهلوی، چاپ ۱۸۸۰ م[۴].

آثاری منسوب به حضرت شاه ولی الله دهلوی رحمه‌الله

تذکره نویسان شاه ولی الله رحمه‌الله راجع به بعضی آثار، نظری دارند که به ایشان نسبت درست ندارند. چند کتاب فقط برای مردمان که به او اعتقاد ضعیف داشتند به نام جعلی درست کرده‌اند، فهرست این چنین کتب این است[۵]:

۱- تحفة الموحّدین (فارسی ـ ردّ تقلید)
افضل المطابع، دهلی، ترجمه به زبان اردو از رحیم بخش، لاهور، ۱۹۶۲ م. شادروان محمّد ایّوب قادری این رساله را از تألیف شیخ محمّد سعید شمرده است.

۱- عبدالحی ۱۶۰
۲- قاموس ۶۱/۱.
۳- عبدالحی ۱۹۶.
۴- قاموس ۱۶۷/۱.
۵- أنفاس العارفین (ترجمهٔ اردو)، مقدّمه از راجا محمود، طبع لاهور، ۱۹۷۷ م؛ شاه ولی الله اور اُن کا خاندان، محمود احمد برکاتی، لاهور، ۱۹۷۶ م.

۲- البلاغ المُبین (فارسی - ردّ تقلید)

محمّد ایّوب قادری این رساله تألیف کسی شاگرد شاه صاحب رحمه‌الله قرار داده است. از مطبع محمّدی یک عالم غیر مقلّد فقیرالله به چاپ رسانیده و سیّد سلیمان ندوی مرحوم هم این کتاب را مجهول قرار داده است.

۳- قولِ سدید

این رساله هم به غلط منسوب شده است. حکیم محمود احمد برکاتی و حکیم محمّد موسیٰ امرتسری این را مجعول و منحول قرار داده‌اند.

۴- اشارهٔ مستمره

۵- قرّة العَینَین في ابطال شهادة الحسین (فارسی - تاریخ)

۶- جنّة العالیة فی مناقب معاویة (فارسی - تاریخ)

نامهای این هر دو کتاب (شمارهٔ ۵ و ۶) مرزا علی لطف شیعی خودش ساخته در تذکرهٔ شعرای اردو مسمّٰی به گلشن هند درج کرده است و این را در ترجمهٔ اردو شاعر ولی‌الله اشتیاق دهلوی می‌نوشت و او را شاه ولی الله محدّث رحمه‌الله گمان‌کرده است، ولی هر دو شخص مختلف‌اند و از این تصانیف هیچ تعلّق ندارند.

۷- رسالهٔ اوائل

از تحقیق محمّد ایّوب قادری مرحوم، این از شیخ محمّد سعید بن شیخ محمّد سنبهلی تهیّه شده است.

۸- فیمایجبُ حفظُه للنّاظِرِ (عربی)

محمّد ایّوب قادری مرحوم می‌گوید که این رساله تألیف کسی از شاگرد شاه صاحب رحمه‌الله است.

تلامذه و مریدین حضرت شاه ولی الله دهلوی رحمه الله(۱)

۱- آفندی ابراهیم شیخ.

۲- امین الله نگرنهوی.

۳- اهلُ الله پُهلتی، شاه (م: ۱۱۸۷ ه)، برادر کوچک شاه ولی الله رحمه الله.

۴- بدرالحق پُهلتی، شیخ.

۵- ثناءالله پانی‌پتی رحمه الله، قاضی (م: ۱۲۲۵ ه/ ۱۸۱۰ م).

۶- جارالله بن عبدالرّحیم لاهوری ثمّ المدنی.

۷- جمال‌الدّین رامپوری، سیّد (م: ۱۲۴۱ ه/۱۸۲۵ م) خلیفهٔ مولانا فخرالدّین نظامی رحمه الله.

۸- چراغ محمّد، مولانا.

۹- حسنی شاه ابوسعید رای‌بریلوی (م: ۹ رمضان ۱۱۹۳ ه/۱۹ سپتامبر ۱۷۷۹ م) مدفون در رای‌بریلی.

۱۰- خیرالدّین سورتی، مولانا.

۱۱- داوُد، میان.

۱۲- رستم علی بیگ، مرزا، مرید شاه ولی الله رحمه الله.

۱۳- رفیع‌الدّین، شاه، بن شاه ولی الله رحمه الله.

۱۴- شرف‌الدّین محمّد، سیّد.

۱۵- شیخ محمّد بن پیر محمّد بن ابی الفتح.

۱۶- عبدالرّحمٰن تتّوی، حافظ.

۱- مراجع: محمود احمد برکاتی: شاه ولی الله اور اُن کا خاندان؛ ابوالحسن علی ندوی: تاریخ دعوت و عزیمت، ج ۵؛ رحیم بخش: حیات ولی؛ عبدالقیّوم مظاهری: الامام شاه ولی الله دهلوی رحمه الله؛ محمّد عاشق پُهلتی رحمه الله: القول الجلی.

۱۷- عبدالعزیز محدّث دهلوی رحمه الله، شاه (م: ۱۲۳۹ ھ/۱۸۲۴ م)، بن شاه ولی الله رحمه الله.

۱۸- عبدالله خان رامپوری.

۱۹- عبدالنّبی، حافظ عرف عبدالرّحمٰن.

۲۰- عبدالهادی، شیخ بن عبدالله ساکن سودهره، در سال ۱۱۶۲ هجری درس الفوزالکبیر از شاه ولی الله رحمه الله گرفته بود.

۲۱- فاروقی، نوّاب رفیع‌الدّین خان مرادآبادی (م: ۱۲۲۳ ھ/۱۸۰۸ م).

۲۲- فضل الله کشمیری، بابا.

۲۳- محمّد امین، مخدوم، پدر محمّد معین تتّوی.

۲۴- محمّد امین، خواجه ولی اللّهی کشمیری (م: ۱۱۸۷ ھ/۱۷۷۳م).

۲۵- محمّد بن ابی‌الفتح بلگرامی، شیخ.

۲۶- محمّد سعید، شیخ، بن محمّد ظریف دهلوی.

۲۷- محمّد سعید خان رامپوری (م: قبل از ۱۱۸۸ ھ) معروف به مورّخ جدّ نجم‌الغنی خان.

۲۸- محمّد شریف بن خیرالدّین بن عبدالغنی.

۲۹- محمّد عابد بن علاءالدّین پُهلتی.

۳۰- محمّد عاشق پُهلتی، برادر خالزاده و خلیفهٔ ویژه‌ای.

۳۱- محمّد عثمان کشمیری، بابا.

۳۲- محمّد معین تتّوی، مخدوم.

۳۳- محمّد معین رای‌بریلوی، شاه.

۳۴- محمّد نعمان رای‌بریلوی، شاه (م: ۵ جمادی الآخر ۱۱۹۳ ھ/۱۹ ژوئن ۱۷۷۹ م، مدفون در بیت المقدّس) عمّ سیّد احمد شهید رحمه الله.

۳۵- محمّد واضح رای‌بریلوی، شاه.

۳۶- مرتضیٰ زبیدی بلگرامی، سیّد، مؤلّف تاج العروس در شرح قاموس.

۳۷- منّت قمرالدّین سونی‌پتی (م: ۱۲۰۸ ه/۴-۱۷۹۳ م) شاعر معروف اردو.

۳۸- نثار علی اله‌آبادی ثمّ مظفرآبادی، شاه.

۳۹- نُورالله، شیخ، بن معین‌الدّین پُهلتی.

عکس اجازت‌نامهٔ شاه ولی‌الله دهلوی رحمه الله به‌نام شیخ محمّد

روی نسخهٔ خطّی صحیح بخاری در کتابخانهٔ عمومی خاوری خدابخش، پتنا

متن اجازت‌نامه: «الحمدلله قرأ علي هذه الرسالة كلّها صاحب النسخة اخونا الشيخ محمّد احسن الله تعالى و اصلحَ حالَه، فأجزتُ له روايتَها عنّي على أنّ فيها بعض شيّء من الخَلل فى ضبط الأسماء لاسيّمه أسماء المغازي ـ لَم نتفرغ بتصحيحها ساعتنا هذه و عسَى أن يَسرّ الله لنا ذلك فى الزمانِ المستقبل ـ كتب هذه السطور مؤلّفها الفقير ولى الله عُفِىَ عنه اوّل محرّم سنة ۱۱۶۰ ساعة من يوم الجمعة الحمدلله تعالى اوّلاً و آخراً و ظاهراً و باطناً».

الحمدلله این رساله، صاحب آن برادر من شیخ محمّد (الله تعالی ایشان را مؤفّق کند و حالشان را بهتر کند) تمام‌تر را روبروی من خواند و بنده ایشان را اجازهٔ روایت داده‌ام ولی در آن بعضی نامها خصوصاً نامهای مغازی غلط مانده‌اند، حالا فرصت نیست، الله تعالی توفیق دهد که در زمانِ آینده اصلاح کرده آید.

این سطرها را مؤلّف رساله فقیر ولی الله عُفیَ عنْه در اواخر ساعت جمعه یکم محرّم ۱۱۶۰ هجری نگاشته است، الحمدلله تعالی اوّلاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.

عکس انجام فوزالکبیر تصنیف شاه ولی‌الله ﷫

الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات تا تمام رسید قراءت این رساله از برادر
دینی شیخ عبد الهادی بن عبد الله ساکن قصبه سودهره بر این فقیر که مؤلف
اوست و در اثنای [illegible] احکام [illegible] مطالب [illegible] و [illegible]
بحسب [illegible] تقییدات [illegible] نمود والحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا
کتبه هذه الاحرف الفقیر ولی الله عفی عنه
و کان ذلک فی الیوم الثانی عشر من شهر صفر
سنه ۱۱۶۲ من الهجرة المقدسة

تمّت هذه الرسالة مسمّی بفوزالکبیر من تصنیفات افضل العلما، شیخنا و مولانا شاه ولی الله سلّمه الله وقت الاشراق یوم الثّانی و حادی عشر من شهر شوّال فی سنة احد احمد شاه بادشاه غازی.

کاتب و مالکه عبدالهادی اللّهم اغفر له و ارحمه. هر که خواند دعا طمع دارد.

الحمدلله الّذی بنعمته تتمّ الصالحات باتمام رسید قرائت این رساله از برادر دینی شیخ عبدالهادی بن عبدالله ساکن قصبهٔ سودهره بر این فقیر که مؤلّف اوست و در اثنای قرائت به حسب امکان تقریرِ مطالب کرده شد و عزیز مشارٌالیه به حسبِ امکان تَقیّد آن معنی نمود و الحمدلله اوّلاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.

کتب هذه الأحرف الفقیر ولی الله عُفیَ عنْه کان ذلك فی الیوم الثّانی عشر من شهر صفر سنة ۱۱۶۲ من الهجرة المقدّسة.

این رساله الفوزالکبیر، یکی از تصنیفات شیخِ ما افضل العلما مولانا شاه ولی الله سلّمه الله است، در وقت اشراق در تاریخ ۱۲ شوّال یکم سال جلوسِ احمد شاه پادشاه غازی اتمام یافت.

صاحبِ رساله عبدالهادی اللّهم اغفر له و ارحمه آرزو دارد، به هر که این را می خواند، برای موافقت ایشان دعا بفرماید.

الحمدلله از لطف و عنایِد برادر دینی شیخ عبدالهادی بن عبدالله ساکن قصبهٔ سودهره به همراه فقیر این رساله را تمام قرائت کرد و در دوران خواندن مطالب را واضح کرده شد و عزیز مذکور تا حدّ امکان آن مطالب را پی بُرد، و الحمدلله اوّلاً و آخراً و ظاهراً و باطنا. این را فقیر ولی الله عُفیَ عنْه در تاریخ ۱۲ صفر ۱۱۶۲ هجری نوشت.

نسخهٔ خطّی معروف النهایة فی غریب الحدیث و الأخر تألیف از علّامهٔ ابن اثیر در کتابخانهٔ دارالعلوم دیوبند محفوظ است. این نسخه را حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی از عبدالله دمشقی در مکّه مکرّمه به مبلغ سیصد روپیه خرید کرده بود. حضرت شاه صاحب ﷫ قیمتِ خرید این نسخه در پایانش از دست خود یادداشت کرده‌اند.

عکسِ تحریر

(این کتاب در مکّه به مبلغ سیصد روپیه از عبدالله دمشقی خریده شد ـ محمّد ولی الله دهلی)

این نسخه از گنجینهٔ مفتی سعدالله مرادآبادی ﷫ در دیوبند آمده است.

*

حضرت شاه عبدالعزیز محدّث دهلوی رحمه‌الله

از شکم همسر دومین حضرت شاه ولی الله دهلوی رحمه‌الله، پسر بزرگ ایشان فخرالمحدّثین حضرت شاه عبدالعزیز دهلوی علیه الرّحمه به تاریخ ۲۵ رمضان المبارک ۱۱۵۹ ه/۱۲ اکتبر ۱۷۴۶ م، در دهلی متولّد شد. نام تاریخی‌اش «غلام حلیم» (= ۱۱۵۹ ه) است. در زمان کودکی نام عُرفی‌اش «مسیتا» نیز بود.

تا سیزده سالگی، از پدر خود بسیاری از کتب درسی، درس گرفته بود. تفسیر، حدیث، فقه، اُصول، منطق، فلسفه، کلام، عقاید، نحو، هندسه، سیرت، در همه این علوم دستگاهی بدست آورده بود. هنوز هفده سال بوده که پدرش مُرد و در چنین خُردسالی، مسند ارشاد و درس را به عهدهٔ خود گرفت. نه فقط در مدرسهٔ رحیمیه تشنگان علوم را سیراب می‌کرد بلکه به تعلیم و تربیت برادران خُردش، توجّه خصوصی نمود.

در زمان وی، شهرت و بزرگی خانوادهٔ ولی اللّهی تا بام ثریا رسیده بود. فارغان تحصیل از اینجا در سراسر کشور هند مدارس دینی را به هر گوشه و کنار بنا انداخته بودند.

شاه عبدالعزیز رحمه‌الله، فقط یک دانشمند بزرگ و بلند پایه و بهترین معلّم نبود، بلکه یک نویسنده‌ای عالی مقام هم بود. تصنیفات ایشان راجع به علوم خاص خود او تا امروز به جای خود دلیل‌اند. گذشته از این، ایشان واعظ و خطیب شیوابیان و یک مفتی بی‌نهایت ذهین، دقیقه‌شناس، و نکته‌رس بودند. مسلک ایشان حنفی بود ولی نوّاب صدّیق حسن خان نوشته است که

"خدمت علم حدیث چنان‌که از این خانواده به وجود آمد، آن طوری در این‌کشور از کسی به وجود نیامد".

شاه عبدالعزیز رحمه‌الله نظر عمیقی به علوم نقلیه داشت و همان طور در علم معقول هم مهارت می‌داشت. در منزل و مدرسه ایشان همه وقت دانشجویان گرد می‌آمدند صدای وعظ و درس و ارشاد شنیده می‌شد. ایشان هر روز تفسیر قرآن کریم هم بیان می‌کردند. باری به تاریخ ۱۳ رجب ۱۲۱۳ ه/ ۲۰ دسامبر ۱۷۹۸ م درس قرآن را به اتمام رسانیدند خودشان تاریخش جُستند: «آج کلام الله ختم هوا»[1] (= ۱۷۵۵ م).

شاه صاحب رحمه‌الله، سخنور هم بود. کلام ایشان در عربی نیز دیده و یافته می‌شود. وی بهترین انشاء پرداز زبان عربی و فارسی بود. در دادن تعبیر خواب ابن‌سیرین زمان خود بود، و داشتن قوت حافظه، نظیر امام شعبی دانسته می‌شد ـ و در رموز و دقایق این علوم چنان استحضار داشتند که به ظاهر نظیر ایشان تا مدّتی دیده نشد. با این همه در علم تصوّف و سلوک، رُشد و هدایت، ورع و تقویٰ، اتّباع سُنّت و در عمل بالحدیث نیز شأن امتیازی می‌داشت. از احوال سیاسی و اجتماعی زمان خود و از تقاضای وقت هم با خبر بود و همچون والد بزرگوار خود با غایت دردمندی و دلسوزی در این مسایل غور و فکر می‌کرد.

در هفته دو روز، سه‌شنبه و جمعه در کوچهٔ چیلان (نزد دریا گنج) وعظ ایشان می‌شد که برای حصول فیض آن، مردم از دور و دراز می‌آمدند. در این مجالس وعظ، سخنی اختلاف‌انگیز را به زبان نمی‌آوردند.

۱- امروز تلاوت کلام الله به پایان رسید.

عروسی حضرت شاه عبدالعزیز رحمه‌الله با مسمّاة حبیبه بنت شاه نُورالله بُدهانوی رحمه‌الله شده بود.

اولاد نرینه شاه صاحب رحمه‌الله زنده نماند. دختران و برادران خُردش در حیات او فوت شدند. در پسماندگانش دو نوه محمّد اسحٰق و مولانا محمّد یعقوب بودند که در سال ۱۲۵۸ هـ/۱۸۴۲ م به مکّه معظّمه هجرت کرده بودند.

یک پسر شاه صاحب رحمه‌الله به نام قطب‌الدّین به سِن دوازده سال فوت شد. دومین هم در خُردسالی فوت کرد. دختری به نام مریم بود که در عقد مولوی عبدالحی بُدهانوی بود. دختر دیگر مسمّاة رحمت‌النّساء با محمّد عیسیٰ پسر شاه رفیع‌الدّین رحمه‌الله منسوب شده نازا فوت شد. دختر دومین که در وسط بود، دو سال قبل از وفات شاه صاحب رحمه‌الله (۱۲۳۷ هـ/۲-۱۸۲۱ م) فوت شد. دختر بزرگ عائشه نیز در زندگی پدر بزرگوار فوت کرد. عروسی آن دختر با محمّد افضل شده بود که یک فرد همین خانواده بود. با پنج پشت بالا، سلسلهٔ نسب ایشان هم با شاه ولی الله رحمه‌الله می‌پیوندد. محمّد افضل بن شاه احمد بن شیخ محمّد بن اسمٰعیل بن منصور بن احمد... الخ

حکیم سیّد عبدالحی حسنی رای‌بریلوی در نزهة الخواطر حلیهٔ ایشان این طور نوشته است: "دراز قد، نحیف بدن و رنگ گندم گون بود. چشمان کشاده و ریش کلفت داشتند". سیّد احمد ولی اللّهی دربارهٔ لباس جناب شاه صاحب رحمه‌الله چنین نوشته است: "اکثراً چغه و زیرین او قبا با پایجامه شرعی، دستار کشمشی رنگ، کلاه پنبه‌دار، دستمال نیلگون که برای پاک کردن آب بینی بود و موزه نری در پا و عصای سبز رنگ در دست داشتند".

جناب شاه صاحب رحمه‌الله به تاریخ ۷ شوّال المکرّم ۱۲۳۹ ه/۶ ژوئن ۱۸۲۴ م، بروز یکشنبه واصل به حق شدند. در گورستان آبایی (مهندیان دهلی‌نو) دفن شدند و نمازِ جنازه در محوطهٔ کوتله فیروز شاه ۵۴ بار ادا شده بود.

تصانیف حضرت شاه عبدالعزیز محدّث دهلوی رحمه‌الله

حضرت شاه عبدالعزیز رحمه‌الله تصنیفات متعدّد دارد به زبان فارسی زیاد و به زبان عربی کمتر. از این جمله چندین به چاپ رسیده، ولی آن هم حالا در بازار دستیاب نیست. تجدید چاپ نشده و فقط بعض زینت کتابخانه‌هاست. راجع به چند کتاب ایشان اشتباه است که به شاه صاحب رحمه‌الله اشتباهاً منسوب گردیده است یا بنابر التباس اسمی تألیف عبدالعزیز رحمه‌الله دیگری از جمله کتب شاه عبدالعزیز رحمه‌الله شمرده شده است.

اینجا فهرست آثار شاه عبدالعزیز رحمه‌الله درج می‌شود، کتابهایی که در این فهرست شامل است، گذشته از آن انتسابِ مجلّه‌های زیر نیز با نام ایشان شده است:

۱- رسالهٔ خلّت (پتنا و دیوبند).

۲- رسالهٔ دفع اعتراضات (دیوبند).

۳- کرامات الاولیا (علیگره و رامپور).

۴- مجموعهٔ تقریر شاه عبدالعزیز رحمه‌الله در وحدت وجود و شهود (رامپور).

۵- رساله فی ردّ الرساله فی کلمة التوحید (رامپور).

۶- رساله فی تفسیر ما اُهِلّ به لغیر الله (ردّش عبدالحکیم پنجابی، نوشت. نیز رک: به «اولاد حسن قنّوجی»، نوای ادب، بمبئی، آوریل ۱۹۵۳ م.

۷- قصاید عربی[۱]
۸- حاشیه علی شرح هدایة الحکمة للصدرای شیرازی.
۹- بشارت احمدی (ترجمه)[۲]، ۱۳۰۳ هـ. یک بشارت احمدی (منظوم) قسمت اوّل در سال ۱۳۰۹ هجری از لکهنو چاپ شده، آن تألیف عبدالعزیز محدّث لکهنوی است.
۱۰- هدایت المؤمنین (بر حاشیه: سؤالات عشرهٔ محرّم)، اردو، سیّدالمطابع، دهلی.
۱۱- احسن الحسنات (ترجمهٔ اردو رسالهٔ وسیلة النجاة)، مطبع مجتبایی، دهلی، ۱۹۰۵م[۳].
۱۲- راه نجات[۴] (نسخهٔ خطّی)، نیز مخطوطه مکتوبهٔ ۱۲۰۰ هجری (سالار جنگ)، مطبوعهٔ نظامی پریس، بدایون، ۱۲۸۴ هجری.
۱۳- فیصلهٔ شاه صاحب دهلوی (در مسئلهٔ وحدت الوجود)، چاپ کرده مولانا انوارالله خان فضیلت جنگ، محمود پریس، مدرسهٔ نظامیه، حیدرآباد، نور محمّد جوتروی (منکر) و شاه محمّد رمضان مهمّی شهید رحمه الله (قایل) تصمیم مناظرهٔ بین این هر دو.

فهرست آثار حضرت شاه عبدالعزیز محدّث دهلوی رحمه الله

۱- بستان المحدّثین[۵] (فارسی ـ تذکرهٔ محدّثین)
پیغام محمّدی در بیان حقیقت وحی، اردو ترجمه: عبدالسّمیع دیوبندی، مطبع مجتبایی، دهلی، ۱۲۹۵ هجری.

۱- عبدالحی ۵۳.
۲- آصفیه ۳۸۲/۳؛ قاموس ۷۵/۱.
۳- قاموس ۸۶۸/۱.
۴- آصفیه ۱۲۳۴/۲.
۵- فهرست آصفیه ۳۸۲/۳؛ قاموس ۹۶/۱.

۲- تحفۂ اثنا عشریه (فارسی ـ عقاید)

در ۱۲۰۴ هجری نوشت، ترجمۂ عربی مولوی اسلمی مدراسی کرد.

۳- تفسیر پارۂ تبارک الذي[۱] (فارسی ـ تفسیر)

تونک، اوراق ۱۸۷.

۴- تفسیر عزیزی (فارسی ـ تفسیر)

ببینید فتح العزیز.

۵- تفسیر پارۂ عمّ (فارسی ـ تفسیر) (۳ نسخه)

تونک، اوراق ۳۵۲، کاتب سراج‌الدّین در اجمیر.

۶- حواشی بدیع المیزان (عربی) نسخۂ خطّی.

۷- حاشیه علی شرح الشمسیه للرازی[۲].

۸- حواشی بر شرح عقاید (عربی)، نسخۂ خطّی.

۹- حواشی بر کتب فلسفه و منطق[۳] (عربی)، نسخۂ خطّی.

۱۰- دیوان عربی[۴] (عربی ـ نظم)

رحیم بخش می‌گوید که در دهلی بعضی مردم می‌داشتند.

۱۱- رساله فی الانساب (عربی ـ انساب)، دو نسخه

ندوة العلما، لکهنو، شمارۂ ۲۰۹.

۱- یک نسخۂ خطّی سورۂ فاتحه دارای اوراق ۱۸ (سطر ۲۴، کاتب سراج‌الدّین اجمیر)، در کتابخانۂ مؤسّسۂ تحقیقات عربی و فارسی ابوالکلام آزاد راجستان، تونک موجود است.

۲- عبدالحی ۲۵۶.

۳- حاشیه علی شرح الشمسیه للرازی، حاشیه علی شرح التهذیب لجلال الدوانی، حاشیه علی القطبیه و غیره، رجوع کنید: عبدالحی: الثقافة الاسلامیة فی الهند، ۸-۲۵۶؛ نیز حاشیه بر حاشیه میر محمّد زاهد علی شرح المواقف. چند نسخه در کتابخانۂ جامعۂ همدرد، تغلق‌آباد، دهلی‌نو موجود است.

۴- حیات ولی ۳۴۱.

۱۲- رساله در اسئله و اجوبه[۱] (فارسی ـ عقاید)[۲].

۱۳- رساله فی الرؤیا[۳] (عربی ـ تعبیر خواب)

مع اردو ترجمه از مطبع احمدی، دهلی و نیز از مطبع مجتبایی، دهلی چاپ شده است.

۱۴- السرّالجلیل فی مسئلة التفصیل[۴] (فارسی)

در فتاویٰ عزیزیه (ج ۲) شامل است. ترجمه‌اش به نام اسرار شده است.

۱۵- سرِ الشهادتین[۵] (عربی ـ سیرت)

شرحش تحریرالشهادتین از سلامت الله کشفی بدایونی، ترجمه از مرزا حسن علی، نولکشور، لکهنو، ۱۸۷۳ م؛ نیز خرّم علی بلهوری، مکتوبهٔ ۱۲۲۶ هجری (کتابخانهٔ انجمن ترقّی اردوی پاکستان) و ترجمهٔ دیگر «رمزالشهادتین» نیز نام داشت[۶]، این را غالباً غلام امام شهید انجام داده است.

۱۶- شرح میزان المنطق (عربی ـ منطق)

نسخهٔ خطّی.

۱- نعیم‌الدّین ساکن پرولی پرگنه داگا جلال‌پور نوشته است: "در سال ۱۲۲۹ هجری، این خاکسار از میرزاپور (بنارس) به شاهجهان‌آباد (دهلی) آمدم و در خدمت حضرت والا ﷺ حضوری یافته شرف بیعت حاصل کردم و چند سؤال که از عرصه دراز در دل داشتم، به خدمت حضرت ﷺ پیش کرده پاسخهایی آن گرفتم..." این رسایل در ۱۲۵۸ هجری، الطاف علی کاتب نقل کرده است.

۲- فهرست مخطوطات دارالعلوم دیوبند ۵۹/۲. ۳- قاموس ۱۰۴۵/۱.

۴- مطبع روزنامهٔ اخبار، دهلی، ۱۸۹۹ م.

۵- یک نسخهٔ خطّی از خطّ سیّد محمّد ظاهر، دارای شمارهٔ نسخ ۵۲۹، در کتابخانهٔ ندوة العلما لکهنو موجود است. ۶- قاموس ۹۷۵/۱.

۱۷- عجالهٔ نافعه[1] (فارسی - حدیث)

ترجمه به زبان اردو از مطبع مجتبایی، دهلی؛ ترجمهٔ دیگری از مطبع روزنامهٔ اخبار، ۱۹۰۵ م.

۱۸- عزیزالاقتباس في فضائل اخیارالنّاس (فارسی - عقاید)

در فضایل خلفای راشدین، اردو ترجمه از حسن علی محدّث لکهنوی، مطبع احمدی، دهلی، ۱۳۲۲ هجری.

۱۹- فتاویٰ عزیزیه[2] (فارسی - فقه) دو جلد

مطبع مجتبایی، میروت.

۲۰- فتح العزیز (فارسی - تفسیر)

در زمان آخر دیکته کرده نویساند، فقط دو جلد باقی است، بقیه هنوز نایاب، در تونک یک نسخهٔ خطّی دارای اوراق ۴۶۴؛ در مدراس دو نسخهٔ خطّی آن موجود است.

۲۱- فی اسئله و اجوبه (عربی و فارسی - تفسیر)

(نامش افادات عزیزیه نیز گفته شده است)، مرتبه: نوّاب رفیع‌الدّین خان فاروقی مرادآبادی. نسخه‌های خطّی آن در کتابخانه‌های ندوة‌العما لکهنو، مولانا آزاد علیگره، مدرسهٔ مظاهرالعلوم سهارنپور، رضا رامپور موجوداند.

۱- دو نسخهٔ خطّی، یکی به خط محمّد فضل، شمارهٔ ۹۰۳ کتابت شده در سال ۱۲۵۲ هـ و دیگری به خط علی اکبر بن خلیل الرّحمٰن کیرانوی کتابت شده در ماه صفر ۱۲۹۸ هـ (فهرست نسخه‌های خطّی فارسی کتابخانهٔ جامعهٔ همدرد تغلق‌آباد - دهلی‌نو، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی‌نو، ۱۳۷۷ هـ/۱۹۹۹ م، ص ۱۵ و نیز عبدالحی: الثقافة الاسلامیة، ص ۱۵۹، قاموس الکتب، ص ۱۷۴)

۲- عبدالحی ۱۰۹.

۲۲- کرامات عزیزی (اردو)

این کتاب مطبع احمدی، دهلی در سه قسمت چاپ کرده بود. در این عملیات و تعویذات و غیره هم داده بود.

۲۳- ملفوظات عزیزی[۱] (فارسی)

از ۱۷ رجب تا شوّال ۱۲۳۳ هجری ملفوظات فقط سه ماهه، جامع نامعلوم، چاپی.

۲۴- مختصر فی المعراج (عربی).

۲۵- میزان البلاغة (فارسی - بلاغت)

با حاشیه مفتی عزیزالرّحمٰن از مطبع مجتبایی میروت چاپ شده، سال چاپ ندارد. شرحش قاضی ارتضیٰ علی خان گوپاموی و عبدالقادر بن محمّد اکرم رامپوری نوشتند.

۲۶- میزان العقائد (عربی - عقاید)

این رسالهٔ مختصر دربارهٔ عقاید بود. بعداً شاه صاحب ﷺ شرح آن خود نوشتند. مطبع احمدی، دهلی چاپ کرده.

۲۷- میزان الکلام[۲] (فارسی - کلام).

۱- یک نسخهٔ خطّی ملفوظات که نقل آن به تاریخ ۲۹ جمادی الثانی ۱۲۹۴ھ/۱۱ ژوئیه ۱۸۷۷م محمّد عطا علی به اتمام رسانید، در ذخیرهٔ مخطوطات موزهٔ جواهر، اتاوه موجود است که اکنون در کتابخانهٔ مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره نگهداری می‌شود. شادروان مولانا فریدی از نسخهٔ چاپی ملفوظات، مقاله‌اش به قدر یک چهار قسمت آن کرد. ایشان تذکّر می‌دهند که در نسخهٔ چاپی اغلاط بسیار یافته شد. قاضی بشیرالدّین مرحوم میروتی در مقدمهٔ ملفوظات نیز اعتراف آن کرده است. ترجمهٔ اردو که از کراچی چاپ شد، آنجایی غلط در غلط و در بعضی مواقع مضحکه‌خیز شده است.

۲- عبدالحی ۲۳۹.

چند تلامذۀ ممتاز حضرت شاه عبدالعزیز محدّث دهلوی رحمه‌الله

تعداد شاگردان شاه عبدالعزیز دهلوی رحمه‌الله تا هزارها می‌رسد. از آن جمله اسم بعضی‌ها بدینقرار است:

ردیف	نام	سال وفات	ملاحظات
۱	آزرده مفتی صدرالدّین	۲۴ ربیع الاوّل ۱۲۸۵ ه / ۱۴ ژوئیۀ ۱۸۶۸ م	
۲	آل حسن قنّوجی، سیّد		پدر نوّاب صدّیق حسن خان
۳	آل رسول قادری مارهروی		
۴	ابوسعید مجدّدی شاه	یکم شوّال ۱۲۵۰ ه/ ۳۱ ژانویۀ ۱۸۳۵ م	
۵	احمد سعید مجدّدی شاه	۲ ربیع الاوّل ۱۲۷۷ ه/ ۱۷ سپتامبر ۱۸۶۰ م	مدفن: مدینه منوّره
۶	احمد علی بجنوری		
۷	الٰهی بخش کانْدْلَوِی، مفتی		
۸	ثناءالله احمد بدایونی		
۹	جلال‌الدّین برهانپوری		
۱۰	حسن‌علی صغیر محدّث‌لکهنوی		
۱۱	حسین احمد محدّث ملیح آبادی		
۱۲	حیدر علی رام‌پوری	۶ ذی‌قعده ۱۲۷۲ ه/ ۹ ژوئیۀ ۱۸۵۶ م	مدفن: تونک

۱۳	حیدر علی فیض آبادی		مؤلّف منتهی الکلام و إزالة الغین و غیره
۱۴	رافت رؤف احمد مجدّدی	۱۲۴۹ ھ/۴-۱۸۳۳ م	
۱۵	رحمٰن بخش (شاه) امروهوی	۱۸ محرّم ۱۲۸۰ ھ/ ۴ ژوئیهٔ ۱۸۶۳ م	ابن حضرت شاه عبدالباری چشتی و سجّاده‌نشین دوّم حضرت خواجه شاه عبدالهادی امروهوی رحمه‌الله
۱۶	رشیدالدّین دهلوی	۱۲۴۳ ھ/۸-۱۸۲۷ م	
۱۷	رفعت غلام جیلانی رام‌پوری	۲۷ ذی‌الحجّهٔ ۱۲۳۴ ھ /۱۶ اکتبر ۱۸۱۹ م	مدفن: رامپور
۱۸	رفیع‌الدّین، شاه	۵ شوّال ۱۲۳۳ ھ/ ۷ اوت ۱۸۱۸ م	برادر خُرد شاه عبدالعزیز
۱۹	رمضان علی امروهوی.		
۲۰	ساحر غلام مینا علوی کاکوروی		
۲۱	سلامت الله کشفی بدایونی	۱۳ رجب ۱۲۸۱ ھ/ ۱۲ دسامبر ۱۸۶۴ م	مدفن: کانپور
۲۲	ظهورالحق قادری پهلواری	۱۶ ذی‌قعدهٔ ۱۲۳۴ ھ / ۵ سپتامبر ۱۸۱۹ م	
۲۳	عبدالحی بُدهانوی		
۲۴	عبدالخالق دهلوی		
۲۵	عبدالعزیز آخوند قادری	۱۰ محرّم ۱۲۹۶ ھ/ ۳ ژانویهٔ ۱۸۷۹ م	مدفن در درگاهٔ خواجهٔ باقی بالله رحمه‌الله

۲۶	عبدالغنی، شاہ		پدرِ محمّداسمٰعیل شہید
۲۷	عبدالقادر، شاہ	۱۲۳۰ ہجری	برادر خُرد شاہ عبدالعزیز
۲۸	غلام علی چریاکوتی، حافظ		
۲۹	غلام علی نقشبندی، شاہ	۲۲ صفر ۱۲۴۰ ھ/ ۱۵ اکتبر ۱۸۲۴ م	
۳۰	غلام محی الدّین بگویی		
۳۱	فضل حق خیرآبادی	۱۲۷۸ ھ/۱۸۶۱ م	مدفن: اندومان
۳۲	فضل رحمٰن گنج مرادآبادی	۲۲ ربیع الاوّل ۱۳۱۳ ھ /۱۱ سپتامبر ۱۸۹۵ م	
۳۳	قطب الھدیٰ رای بریلوی، سیّد		
۳۴	کرم اللہ محدّث دھلوی	۱۲۵۲ ھ/۷-۱۸۳۶ م	
۳۵	کریم الدّین دھلوی		
۳۶	محبوب علی جعفری میر	۱۰ ذی الحجّۂ ۱۲۸۰ ھ / ۱۶ مۂ ۱۸۶۴ م	
۳۷	محمّد اسحٰق رای بریلوی، سیّد		
۳۸	محمّد اسحٰق، شاہ	۱۲۶۲ ھ/۶-۱۸۴۵ م	نوۂ شاہ عبدالعزیز مدفن: مکّہ مکرّمہ
۳۹	محمّد اسمٰعیل شہید	۲۴ ذی قعدۂ ۱۲۴۶ ھ / ۶ مۂ ۱۸۳۱ م	برادرزادۂ شاہ عبدالعزیز
۴۰	محمّد رمضان مہمّی شہید	۲۸ جمادی الاولی ۱۲۴۰ ھ /۱۸ ژانویۂ ۱۸۲۵ م	شہادت: منْدسُور مدفن: مَہم ہریانہ
۴۱	محمّد شکور مچھلی شہری		

۴۲	محمّد یعقوب، شاه	۲۸ ذی قعدهٔ ۱۲۸۲ هـ /۱۳ آوریل ۱۸۶۶ م	نوهٔ شاه عبدالعزیز مدفن: مکّه مکرّمه
۴۳	مخصوص الله	۱۳ ذی الحجّهٔ ۱۲۷۱ هـ / ۲۶ اوت ۱۸۵۵ م	برادرزادهٔ شاه عبدالعزیز
۴۴	منّت قمرالدّین سونی پتی	۱۲۰۸ هـ/۴-۱۷۹۳ م	
۴۵	نجابت حسین بریلوی		

اولاد حضرت شاه عبدالعزیز محدّث دهلوی رحمه‌الله

عقد حضرت شاه عبدالعزیز رحمه‌الله با دختر شاه نُورالله بُدهانوی رحمه‌الله خانم حبیبه شده بود. از شکمش سه فرزند به دنیا آمدند. آن همه در زمان کودکی فوت شدند. سه دختر بودند، وفات آنها در زندگی شاه صاحب رحمه‌الله واقع شده بود.

۱- دختر (رحمت النّساء): با فرزند شاه رفیع الدّین موسوم به محمّد عیسیٰ منسوب شد.

۲- عائشه: همسر او محمّد افضل فاروقی بود که از آن دو پسر تولّد یافت.
شاه محمّد اسحٰق: ولادت ۱۱۹۶ هـ/۱۷۸۲ م ـ وفات ۱۲۶۲ هـ/۱۸۴۶ م.
شاه محمّد یعقوب: ولادت ۱۲۰۰ هـ/۱۷۸۷ م ـ وفات ۱۲۸۲ هـ/ ۶-۱۸۶۵ م.

۳- عقد دختر سوّمی (مریم): با شاه عبدالحی بُدهانوی شد که فرزندزاده شاه نُورالله بُدهانوی رحمه‌الله و برادرزاده حقیقی همسر شاه صاحب رحمه‌الله بود. او اولادی نداشت.

مولانا عبدالقیّوم بُدهانوی (م: ۱۲۹۹ ه) که داماد شاه محمّد اسحٰق بود، از شکم دوّمین همسر مولانا عبدالحی بُدهانوی بود.

هر دو نوهٔ شاه عبدالعزیز رحمه‌الله (شاه محمّد اسحٰق و شاه محمّد یعقوب) در سال ۱۲۵۸ ه/۱۸۴۲ م به مکّه معظّمه هجرت کرده بودند. آنجا حلقهٔ درس آنان آغاز شد و صدها علما از آنان سند حدیث گرفتند. هر دو همانجا درگذشتند و در جنّت المعلّی (مکّه مکرّمه) نزد مزار مبارک اُم المؤمنین حضرت خدیجه رضی الله عنها دفن شدند.

*

حضرت شاه رفیع‌الدّین دهلوی ؒ

از همسر دوّمین حضرت شاه ولی الله ؒ، فرزند دوّمین حضرت شاه رفیع‌الدّین ؒ به تاریخ ۹ ذی‌الحجه ۱۱۶۳ هـ/ ۱۰ نوامبر ۱۷۵۰ م بروز شنبه به دنیا آمد. او ۱۳-۱۲ ساله بود که شاه صاحب ؒ چشم بر جهانیان بربست. تعلیم و تربیت او تحت سرپرستی حضرت شاه عبدالعزیز ؒ شد که از او چهار سال بزرگتر بودند. او از خال خودش، شاه محمّد عاشق پُهلتی ؒ نیز درس خواند و در سن شانزده سالگی از تحصیل علوم فراغت یافته بود. چون حضرت شاه عبدالعزیز ؒ به سبب ضعف و ناراحتی، دانشجویان را درس دادن قطع کرده بود، تدریس درس به عهده شاه رفیع‌الدّین ؒ سپرده شده بود. او در هر دو علم منقول و معقول دست داشت. حضرت شاه رفیع‌الدّین ؒ در ملفوظات خود کراراً ذکر کرده است که شاه رفیع‌الدّین ؒ در فن ریاضی مهارت فوق العاده‌ای داشت.

مولوی رفیع‌الدّین ؒ در ریاضیات چندان ترقّی کرده که شاید موجد آن علم محمّد علی هم بوده باشد[۱].

شاه رفیع‌الدّین ؒ بر دست خالِ خودش شاه محمّد عاشق پُهلتی ؒ بیعت کرده بود. او تصنیفات متعدّدی دارد، از این جمله چند به قرار زیر است:

۱- کلام الله (اردو ترجمه): در حدود سال ۱۲۰۵ هـ/ ۹۱-۱۷۹۰ م به اتمام رسید. ولی بعضی‌ها فکر می‌کنند که ترجمه را ایشان شروع کرده بودند و

۱- ملفوظات شاه عبدالعزیز (فارسی)، چاپخانهٔ مجتبایی، میروت، ۱۳۱۴ هـ، ص ۴۰.

بعداً دیگران به تکامل رسانیدند و به نام ایشان شهرت دادند[۱].

۲- **راه نجات**: این رساله هم به ایشان منسوب است. اوّلین بار از مطبع مصطفایی، لکهنو در سال ۱۲۶۰ ه/۱۸۴۴ م چاپ شده بود. ولی این اصلاً نوشته مولانا محمّد علی پانی‌پتی است.

۳- **تفسیر رفیعی**: تفسیر سورهٔ بقره به زبان اردو، بیان درس قرآن شاه رفیع‌الدّین رحمه الله را مریدش سیّد نجف علی معروف به فوجدار خان قلمبند می‌کرد و پیشنویس را، او به شاه صاحب رحمه الله هم نشان داده بود. پسر سیّد نجف علی، سیّد عبدالرّزاق در سال ۱۲۷۲ ه/ ۱۸۵۶ م، آن را از مطبع نقشبندی دهلی چاپ کرده بود. این تفسیر و ترجمه هر دو را، سیّد نجف علی نوشته است. مفهوم بیان کرده شاه رفیع‌الدّین رحمه الله است. این حروف لازماً و حتماً از آن او نیست[۲].

۴- **رسالهٔ اذان و نماز** (فارسی): در محرّم ۱۲۲۰ ه/آوریل ۱۸۰۵ م نوشت.

۵- **رسالهٔ فواید نماز** (فارسی)[۳].

۶- **حملة العرش** (فارسی): عبارتش شاه عبدالعزیز رحمه الله در تفسیر خود فتح العزیز نقل کرده است.

۷- **شرح رباعیات** (فارسی).

۸- **رساله در بیعت** (فارسی).

۹- **شرح چهل کاف** (فارسی): در ماه صفر ۱۲۲۰ ه/مه ۱۸۰۵ م نوشت.

۱۰- **رساله برهان العاشقین و رساله معمّا**: تألیف ۱۳ جمادی‌الآخره ۱۲۲۰ ه/ ۷ سپتامبر ۱۸۰۵ م.

۱- برکاتی ۱۵۸. ۲- همان، ۹-۱۵۸.

۳- رساله‌های از شمارهٔ ۵ تا ۱۵ چونکه فقط عنوان دارد، به همین سبب نوشته نمی‌شود.

۱۱- رساله نذور بزرگان.

۱۲- جوابات سؤالات اثنا عشر.

این همه نه رساله به‌عنوان مجموعهٔ رسائل تسعه سیّد ظهیرالدّین ولی اللّهی از مطبع احمدی، دهلی چاپ کرده بود. پس از آن در سال ۱۳۸۱ هـ/۱۹۶۱ م مولانا عبدالحمید سواتی از مدرسهٔ نصرت العلوم گوجرانواله (پاکستان) چاپ کرده است[۱].

۱۳- مجموعهٔ فتاویٰ شاه رفیع‌الدّین رحمه الله: مطبع مجتبایی، دهلی، ۱۳۲۲ هـ/ ۱۹۰۴ م. مدرسهٔ نصرت العلوم گوجرانوالا (پاکستان)، ۱۳۸۱ هـ/۱۹۶۱ م.

۱۴- آثارالقیامة (قیامت‌نامه) (چاپی).

۱۵- تنبیه الغافلین: مطبع احمدی، کلکته.

۱۶- رسالهٔ سمت قبله.

۱۷- رسالهٔ تعدیلات الخمسة المتحیرة (عربی).

عربی:

۱- **اسرارالمحبّة:** نصرة العلوم گوجرانواله، ۱۳۸۳ هـ/۱۹۶۳ م.

۲- **تفسیر آیت نور:** نصرة العلوم گوجرانواله، ۱۳۸۲ هـ/۱۹۶۲ م.

۳- **تکمیل الاذهان:** تألیف ۱۲۳۰ هـ/۱۸۱۵ م، گوجرانواله، ۱۳۸۲ هـ/۱۹۶۲ م.

۴- **دمغ الباطل**[۲]: مولوی غلام یحییٰ بهاری (م: ۱۷۶۷ م) در ردِّ مکتوبِ مدنی حضرت شاه ولی الله رحمه الله، رسالهٔ کلمة الحق نوشته بود، جوابش شاه رفیع‌الدّین رحمه الله داد و آن را به دمغ الباطل موسوم ساخت.

۵- **رساله فی اثبات شق القمر و اِبطال براهین الحکمة.**

۱- برکاتی، حکیم محمود احمد: شاه ولی الله اور اُن کا خاندان لاهور، ۱۹۷۶ م، ص ۱۶۰.

۲- همان، ص ۱۶۱؛ نسخه‌های خطّی در کتابخانه‌های: سالار جنگ، حیدرآباد؛ رضا رامپور؛ مولانا آزاد (ذخیرهٔ حبیب گنج)، علیگره.

۶- **رساله فی تحقیق الالوان.**
۷- **رساله فی الحجاب.**
۸- **رساله فی برهان التمانع.**
۹- **رساله فی عقدالأنامل (ریاضی).**
۱۰- **حاشیه بر میر زاهد.**
۱۱- **الدُّرر الدَّراری.**
۱۲- **رساله فی المنطق.**
۱۳- **رساله فی الأُمورِ العامّه.**
۱۴- **رساله فی التاریخ.**
۱۵- **تکمیل الصناعة.**

حضرت شاه رفیع‌الدّین رحمه‌الله شعر هم می‌سرودند. شیخ الرّئیس بوعلی سینا قصیده‌ای نظم کرده بود که در آن گفته شده است که «نفس» چیست؟ حضرت شاه ولی الله رحمه‌الله جواب این قصیدهٔ عینیه نوشت و شاه رفیع‌الدّین رحمه‌الله آن را به شکل مخمّس درآورد. هشت بند این قصیده در حیات ولی نقل شده است[1]. یک قصیده به زبان عربی در بیان معراج نبوی صلی‌الله‌علیه‌وسلم است. ۲۷ بیت

۱- رحیم بخش، حیات ولی، ص ۳۴۶.
درکتابخانهٔ قاضی بدرالدّوله، مدراس، رساله‌ای در بیان قیامت (ورق ۴۰، رقم ۱۳۷۳ هـ) به نام شاه رفیع‌الدّین رحمه‌الله یافته می‌شود و دوّمین نسخه‌اش (شمارهٔ ۱۳۷۶) در ۱۴ ربیع‌الاول ۱۲۴۷ هـ/۲۳ اوت ۱۸۳۱ م در ۱۱۲ ورق نوشته شده است.
همین طور ترجمهٔ اردویی شرح الصدر فی شرح حال الموتیٰ و القبر للسیوطی، به عنوان قصرالآمال به ذکر حال المآل (ورق ۱۷۹) نوشته در سال ۱۲۱۴ هـ/۱۷۹۹ م که به شاه رفیع‌الدّین هم منسوب است. یکی از نسخه‌اش در کتابخانهٔ آصفیه، حیدرآباد نیز موجود است (کلام فارسی/۱۷۵). در آصفیه رساله‌ای به عنوان تطبیق التّواریخ به نام رفیع‌الدّین دهلوی (منطق فارسی/۱۱) و مخطوطه‌ای رسایل شاه رفیع‌الدّین (تصوف فارسی/۸۸۷) نیز موجود است، لایق ذکر است.

این قصیده در حیات ولی نیز درج است.

وفات حضرت شاه رفیع الدّین رحمه‌الله

در سال ۱۲۳۳ هـ/۱۸۱۸ م در دهلی بیماری وبایی (متعدّی) طاعون عام شده بود. شاه رفیع الدّین رحمه‌الله هم نشانهٔ آن بیماری شد و به یکم شوّال ۱۲۳۳ هـ/۷ اوت ۱۸۱۸ م فوت کرد و در گورستان خانواده‌ای خود (مهندیان) پایین قبر حضرت شاه ولی الله رحمه‌الله مدفون است.

اولاد حضرت شاه رفیع الدّین رحمه‌الله

شاه رفیع الدّین رحمه‌الله سه بار عقد کرد. نخستین با عارفه خانم دختر شاه صدرعالم شد، دوّمین همسر نامعلوم، سومین همسر کَلّو بود ـ و در اولاد[1] شاه رفیع الدّین رحمه‌الله شش پسر و یک دختر بودند. ۱- محمّد عیسیٰ، ۲-محمّد مصطفیٰ[2]، ۳- مولوی مخصوص الله[3]، ۴- محمّد حسین،

۱- مولانا مناظر احسن گیلانی مرحوم نوشته است: "چهار پسر شاه رفیع الدّین رحمه‌الله مولوی موسیٰ، مولوی عیسٰی، مولوی مخصوص الله، مولوی حسن جان شدند". وی نام محمّد مصطفیٰ و محمّد حسین نگرفت. مولوی حسن جان غالباً مولوی محمّد حسن را نوشته است. (تذکرهٔ حضرت شاه ولی الله رحمه‌الله، ص ۳۰۰، کراچی، ۱۹۶۸ م) همین سخن رحیم بخش (حیات ولی، ص ۳۴۸) نوشته است که در خانواده شاه رفیع الدّین رحمه‌الله چهار فرزند بلند اقبال و با صلاحیت متولّد شدند. مأخذ مولانا گیلانی همین کتاب است ولی درست چیست؟ آن را ما به سلسلهٔ تحقیق و بررسی نسب خانواده، در شروع کتاب عیان کرده‌ایم.

۲- این صاحبزاده سخنور زبان اردو نیز بود، تخلّص او «تحیّر» بود. در سخنوری از حکیم ثناءالله فراق مشوره می‌کرد (خویشگی: تذکرهٔ همیشه بهار، ص ۹۴). قطب الدّین باطن نام او غلام مصطفیٰ نوشته است (نغمهٔ عندلیب، ص ۵۳)، به‌گمان غالب، نام وی عبدالرّحمٰن هم بود. او داماد شاه عبدالقادر و خسر شاه محمّد اسمٰعیل بود.

۵- محمّد موسیٰ[۱]، ۶- محمّد حسن، ۷- دختر اَمةُ الله.

از محمّد عیسیٰ دختر بزرگ شاه عبدالعزیز ﷺ منسوب شد. عقد محمّد مصطفیٰ با دختر شاه عبدالقادر ﷺ خانم بی بی زینب شد و دختر به‌نام اُمّ‌کلثوم تولّد شد که به‌شاه محمّد اسمٰعیل شهید ازدواج یافت و پسرش شاه محمّد عمر بود.

یک پسر محمّد موسیٰ به‌نام عبدالسّلام و یک دختر بودند. یک پسر محمّد حسن به‌نام احمد حسن و چند دختر بودند. از دختر احمد حسن عقد مولوی علاءالدّین پُهلتی شده بود.

عقد دختر شاه رفیع‌الدّین ﷺ اَمةُ الله با نجم‌الدّین سونی‌پتی شد. از آن دو پسر ۱) سیّد ناصرالدّین و ۲) سیّد نصیرالدّین بودند. پسر اوّل الذکر سیّد معزالدّین و فرزند او سیّد ظهیرالدّین ولی اللّهی بودند که بسیاری از کتب خانواده ولی اللّهی را چاپ کرده بودند.

با مولوی سیّد نصیرالدّین دختر شاه محمّد اسحٰق دهلوی منسوب بود[۲]. نام دو پسرانش معلوم است: ۱- سیّد عبدالله، ۲- سیّد عبدالحکیم.

۳- متوفی: ۱۳ ذی‌الحجه ۱۲۷۱ هـ/۲۶ اوت ۱۸۵۵ م.

سیّد احمد ولی اللّهی، در یادگار دهلی (مطبع احمدی، دهلی، ۱۹۰۵ م) نوشته است که مولوی مخصوص‌الله اکثراً در مسجد روشن‌الدّوله (دریا گنج، دهلی‌نو) می‌نشست، روشن‌الدّوله ظفرخان مرید حضرت شاه بهیکا (م: ۱۱۳۱ هـ/۱۷۱۹ م) بود. گور او در درگاه حضرت خواجه باقی بالله ﷺ است.

۱- متوفی: ۱۲ رجب ۱۲۵۹ هـ/۷ اوت ۱۸۴۳ م.

۲- حضرت حاجی امدادالله مهاجر مکّی (م: ۱۳۱۷ هـ/۱۸۹۹ م) در ابتدای حال از آن در طریق نقشبندیه بیعت‌کرده بود ولی فرصت استفادهٔ زیادی نیافت. او خود خلیفه و مُرید شاه محمّد آفاق مجدّدی و نوهٔ شاه رفیع‌الدّین ﷺ بود. دربارهٔ احوال وی کتابی از مولوی نورالحسن راشد کانْدْلَوِی چاپ شده است و یک مجموعهٔ مکتوبات در تونک نگهداری می‌شود.

این هر دو با جدّ مادری خودشان به سال ۱۲۵۶ ه/ ۱۸۴۰ م به مکّه معظّمه هجرت کرده بودند. فرزند شاه رفیع‌الدّین رحمه‌الله مولوی محمّد موسیٰ هم دو رساله به طور یادگار دارد ولی هر دو چاپ نشده. حجّة العمل فی الجهل (فارسی) مُشتمل بر ۶۰ ورق است. تاریخ خاتمه‌اش ۱۷ ربیع‌الاول ۱۲۴۲ ه/ ۱۸ اکتبر ۱۸۲۶ م گفته شده است. این رساله را دکتر محمّد ایّوب قادری مرحوم دیده بود. رسالهٔ دیگر در تحقیق استعانت نیز به زبان فارسی بود و فعلاً پیدا نیست.

*

حضرت شاه عبدالقادر دهلوی ﷫

حضرت شاه عبدالقادر ﷫، سوّمین پسر شاه ولی الله ﷫ و خُردتر از شاه عبدالعزیز ﷫ و شاه رفیع الدّین ﷫ بود. تولّدش در سال ۱۱۶۷ ھ/۴-۱۷۵۳ م شد. از برادر بزرگ خویش، شاه عبدالعزیز ﷫ و از شاه محمّد عاشق پُهلتی ﷫ تکمیل درسیات نمود و از شاه عبدالعدل دهلوی نسبت باطنی به دست آورد[1].

شاه عبدالقادر ﷫ بیشتر قسمت زندگانی خود را در حجرهٔ مسجد اکبرآبادی به سر برد. در توکّل و استغنا قدم ثابت داشت. کارنامه‌های علمی وی زیاد نیست ولی اردو ترجمهٔ قرآن را منجانب الله قبولیتی میسّر آمد که در سرنوشت ترجمهٔ دیگر نیامد. این ترجمه در اردوی خالص است و آن قدر درست است که آن را فقط کرامت شاه صاحب ﷫ می توان گفت. خوبی این ترجمهٔ قرآن این است که حرفی یا واژه‌ای زاید نیست هر قدر کلمات در آیهٔ قرآنی است بالعموم در همان قدر واژه مفهوفش را انجام داده است. به اعتبار اسلوب نیز این ترجمه چُنان است که به لغت عربی بر هر آن

۱- شاه عبدالعدل نقشبندی (تولّد: ۱۱۲۰ ھ/۹-۱۷۰۸ م)، از خواجه محمّد ناصر و خواجه محمّد زبیر مجدّدی (تولّد: ۵ ذی‌قعده ۱۰۹۳ ھ/۵ نوامبر ۱۶۸۲ م ـ فوت ۴ ذی‌قعده ۱۱۵۱ ھ/۱۲ فوریهٔ ۱۷۳۹ م) فیض یافته بود. خواجه محمّد ناصر را از شاه سعدالله، المعروف به شاه کلّن قدّس سرّه، بیعت بود. شاه عبدالقادر ﷫ را، از خواجه میر درد دهلوی (م: ۱۱۹۹ ھ/۱۷۸۴ م) هم فیض رسیده بود. وفات شاه عبدالعدل در سال ۱۲۰۴ ھ/۹۰-۱۷۸۹ م واقع شد. مزارش در درگاه خواجه باقی بالله ﷫ است. (احمد سعید: تاریخ اولیای دهلی، دهلی، ۱۳۵۴ ھ؛ صوفی محمّد حسین: انوارالعارفین، مطبع نولکشور، لکهنو).

واژه که فشار داده شده است، در ترجمه هم همان آهنگ درآمده است. زبان چندان ساده و دلنشین است که خواص و عوام، هر دو، آن را می‌توانند بفهمند و لطافت آن را حس می‌توانند کرد. شاه صاحب ﷫ سعی محاوره بستن نکرد و نه کمال انشاء پردازی خودش را نشان داده است. سعی کرده است که هر مفهوم را کاملاً توضیح بدهد. وی واژه‌های لغتِ هندی را نیز بی‌تکلّف بکار می‌برد. فقط چند مثال برای دانستن خوبی این ترجمهٔ قرآن کفایت خواهد کرد:

آیه	حواله	ترجمه
و کلمةُ الله هی العُلیا	التوبة/۴۰	اور الله هی کا بول بالا ہے[۱].
لَستَ علیهم بمُصیطرٍ	الغاشیة/۲۲	تو نهین ہے اُن پر داروغه[۲].
لترکبُنّ طبقاً عن طبق	الانشقاق/۱۹	تم کو چڑھنا ہے کھنڈ پر کھنڈ[۳].
ابصارُها خاشعة	النازعات/۹	ان کے تیور نوے هین[۴].
ءَاذا کُنّا عِظاماً نخرة	النازعات/۱۱	کیا جب هم هو چکے هڈیان کھوکھری[۵].
أَلوانُها و غرابیبُ سود	الفاطر/۲۷	ان کے رنگ اور بھجنگ کالے[۶].
و من النخلِ من طلعِها قنوانٌ دانیة	الانعام/۹۹	کھجور کے گابھے مین سے گچھے لٹکتے هین[۷].

۱- و کلمهٔ خداست بالا.

۲- تو بر آنان داروغه نیستی.

۳- شما را رفتن است درجه به درجه.

۴- نگاه‌هایشان پست شده.

۵- آیا وقتی که استخوانِ ما شوند پاره پاره.

۶- رنگهایشان و صورشان سیاه و آبنوس.

۷- خوشه‌های خرما آویخته شده.

قُلْ كُلٌّ يَّعْمَلُ عَلٰى شَاكِلَتِهٖ	الاسراء/۸۴	هر کوئی کام کرتا ہے اپنے ڈول پر[۱].
الله الصمد	الاخلاص/۲	الله نِرادهار ہے[۲].
و لا نضیع اجرالمحسنین	یوسف/۵۶	اور هم ضائع نهین کرتے نیگ بهلائی والون کا[۳].
ان الابرار یشرَبونَ من کاسٍ کان مزاجُها کافوراً	الانسان/۵	البتّه نیک لوگ پیتے هین پیاله جس کی ملونی ہے کافور[۴].
فازلّهما الشّیطان	البقرة/۳۶	پس ڈگایا اُن کو شیطان نے[۵].
و اذ فرَّقنا بکم البحر	البقرة/۵۰	اور جب هم نے چیرا تمهارے بیتهنے کے واسطے دریا[۶].
لاتجهرُوا له بالقول	الحجرات/۲	اس سے نه بولو گهک کر[۷].

اوّلین مثال را توجه بفرمایید: و کلمة الله هی العلیا

و کلمهٔ خدا است بالا.

به لغت عربی ضمیر هِیَ برای تأکید به کار برده می‌شود. به لغت اردو همان خوبی «هی» به وجود آورد. اینجا برای کلمه بهتر از «بول» و برای علیا «بالا» بالاتر واژه دیگر نمی توان آورد.

۱- هر کسی کار می‌کند به طریق خویش. ۲- ذات خدا را هیچ وسیله نیست.

۳- پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم.

۴- حتماً نیکان می خورند پیاله‌ای که در آن کافور آمیخته است.

۵- پس فریب داد آنان را شیطان.

۶- و چون ما شگافتیم دریا را برای عبورکردن شما.

۷- حرف نزنید با او، بزور و شدّت.

همین‌طور می‌فرمایند: الله الصمد، خدا بر هیچ چیز تکیه ندارد. همه مفسّرین ترجمهٔ واژهٔ «صمد» را «بگونان‌گون» کرده‌اند و بالعموم «بی‌نیاز» می‌نویسند ولی مفهوم «صمد» از «بی‌نیاز» قطعاً جداگانه است. شاه صاحب رحمه‌الله برای تذکّر دادن این کلمه، واژهٔ لغت هندی بی‌نهایت مترادف و متناسب را بکاربرده است.

زبان بیان شاه صاحب رحمه‌الله بی‌نهایت مستند و مستقیم است و این آن زبان و آن گویش است که امروز هم در قسمت غربی اترّاپرادش مروّج است. سهار، چوکس، سنوار، چنگا، نیگ، ڈول، ڈهور، ناڑ دهیت، جَوْنْسا، رجهانا، نبرٹنا، رلنا، جهونجهل، گهکنا، جهینکنا، بکسنا، ریجهنا، کَهدیرٹنا.

این چند مثال از آن هزارها کلمه است که نگارنده از مادر مرحومه خویش کراراً شنیده است. راجع به خوبی‌های از ترجمهٔ قرآن، در جایزهٔ خویش حضرت مولانا ابوالحسن علی می‌نویسد:

"از مثالهایی مختلف این را می‌توان ثابت کرد که شاه صاحب رحمه‌الله را چنان ذوق صحیح زبان و ادب عربی و روح و طاقت واژه‌هایی قرآنی و طبق منشاء در انتخاب کلمات اردو، موفقیتی که میسّر آمده است، نظیرش حدّاقل در هند، نیست و در بعضی جاها ایشان از علمای بلاغت و ائمّهٔ لُغت چون علامهٔ زمخشری و راغب اصفهانی و غیرهم پیشتر قدم می‌زنند. به جز تأیید الٰهی و اخلاص بی‌نهایت و ذوق وهبی، ادبی و لسانی، از چیز دیگر توجیهش نمی‌توان آورد"[۱].

۱- تاریخ دعوت و عزیمت، قسمت پنجم، ص ۳۸۶ حاشیه.

نام این ترجمهٔ قرآن بالعموم موضح القرآن نوشته می‌شود ولی نام درست موضح قرآن است. برای این‌که این نام تاریخی است که از این «۱۲۰۵ هـ» بر می‌آید که سال تکمیل ترجمه است[۱].

این اوّلین بار در ۱۲۵۴ هـ/۱۸۳۸ م از مطبع احمدی، هُگلی چاپ شده بود، تا حالا طبع بی‌شمار موضح قرآن به بازار آمده و عموماً دستیاب است.

یک کتاب حضرت شاه عبدالقادر رحمه الله تقریرالصّلوٰة (اردو) را حواله‌اش حکیم سیّد عبدالحی رای‌بریلوی در کتاب خود به عنوان الثقافة الاسلامیة فی الهند (طبع دمشق) داده است.

در شاگردان امتیازی شاه صاحب رحمه الله علمای جیّد مثل شیخ عبدالحی بُدهانوی، شاه محمّد اسمٰعیل شهید، شاه محمّد رمضان مهمّی شهید، مولانا فضل حق خیرآبادی، شاه محمّد اسحٰق دهلوی و مفتی صدرالدّین آزرده بوده‌اند.

شاه صاحب رحمه الله در مسجد اکبرآبادی، در عبادت و ریاضت و ارشاد و هدایت مشغول می‌بود. کفالت لباس و طعام و غذای وی حضرت شاه عبدالعزیز رحمه الله می‌کرد. وی با برادر خُرد شاه عبدالقادر تعلّق قلبی عمیقی داشت. بعد از وفات وی برای ایصال ثوابش اهتمام خاصی می‌کرد. در ملفوظات عزیزی نوشته است:

۱- حکیم محمود احمد برکاتی تذکّر می‌دهد: "مولوی سیّد شاهجهان داماد میان نذیر حسین در سال ۱۳۰۷ هـ، در این اضافه نموده چاپ کرد. چنانچه مولوی سیّد ظهیرالدّین احمد ولی اللّهی، در آخر کتاب أنفاس العارفین کتابهایی را که موضوعی قرار داده است و نشان داده است، در آن تحفة المؤحدین و البلاغ المبین و تفسیر مولانا شاه عبدالقادر المعروف به موضح القرآن، نیز است" (شاه ولی الله و خانواده‌اش، ص ۵-۱۶۴، نیز ملاحظه شود، مقدّمهٔ القول الجلی از شاه ابوالحسن زید فاروقی، ص ۹).

"در روزی شاه صاحب ؒ در تقریب عُرس برادر مرحوم مولوی عبدالقادر ؒ، به مقابرِ پدر بزرگوارش و جدّ امجدش، تشریف برده بود و با وجود مسافت بعیده پا پیاده رفت و در بازگشت سواری کرده بازآمد و آرامگاههای پیران را از دست بوسه داد که در آن مقابرِ پدر بزرگوار و جدّ امجدش هم شامل بود و از تلاوتِ قرآن شریف و فاتحه خوانی فراغت یافته از خوش الحانی فرموده که چیزی از مثنوی مولانا روم بخواند. وی حکایت صدر جهان قرائت کرد. مریدی به وجد آمد و دیگر مریدین و خلفا نیز تحت اثر بیت مثنوی آمدند. مرید نعره‌ای زد و امکان بود که بر زمین بیافتد حضرت او را نزد خود طلبیده توجه فرمودند. آن مرید، سر خود را بر زانوی مبارک گذاشته گریه‌اش را ادامه داد. روی سرش و کلاهِ وی، قطره‌های اشک و لعاب این جناب چکید. آن مرید، آن کلاه را تبرکاً نگهداری کرد. پس از آن مرید گفت حضرت این وقت برای خادم دعا بفرمایید که خدای بزرگ مرا محبّت پیر به درجهٔ احسن دهاد و هر قدر که هست در آن افزونی باد. ایشان دعا کردند که مرا و تو را محبّت خداوندی بیشتر نصیب باد"[۱].

اولاد حضرت شاه عبدالقادر دهلوی ؒ

شاه عبدالقادر ؒ پسری نداشت. دختری بی بی زینب بود که عقدش با برادرزاده خود شاه محمّد مصطفیٰ پسر شاه رفیع‌الدّین شده بود. از شکمش فقط دختری به نام اُمّ کلثوم زایید که همسر مولانا محمّد اسمٰعیل شهید بود.

۱- ملفوظات شاه عبدالعزیز، کراچی، ۱۹۶۰ م، ص ۹۷.

پسر او شاه محمّد عمر (م: ۱۲۶۸ه) بود.

ایشان برای دیدن دختر خود و برادر بزرگ شاه عبدالعزیز رحمه الله در هفته فقط یکبار بروز چهارشنبه از مسجد اکبرآبادی به منزل خویش می‌رفتند.

فوت شاه عبدالقادر رحمه الله به‌عمر ۶۳ سال روز چهارشنبه به تاریخ ۱۹ رجب ۱۲۳۰ه/۲۸ ژوئن ۱۸۱۵م واقع شد. در گورستان خانواده (واقع مهندیان)، دهلی‌نو دفن شدند.

*

حضرت شاه عبدالغنی دهلوی رحمه‌الله

چهارمین و کهترین پسر شاه ولی الله دهلوی رحمه‌الله (از زوجهٔ دوّمین) شاه عبدالغنی رحمه‌الله بود. وی در سال ۱۱۷۱ هـ/۸-۱۷۵۷ م، متولّد شد. از برادر بزرگ خود شاه عبدالعزیز دهلوی رحمه‌الله و شاه رفیع‌الدّین دهلوی رحمه‌الله تحصیل کرد. بعداً در مدرسهٔ رحیمیه در درس و تدریس مشغول بودند. ساده مزاج، قانع و متوکّل بود. در شکل و لباس، از پدر بزرگوارش خیلی مشابهت داشت. نظرش در زمینهٔ فقه و حدیث خوب بود. همه برادران به‌ترتیب عکس‌العمل فوت شدند. به‌این معنی که خُردترین شاه عبدالغنی رحمه‌الله زود فوت‌کرد و بزرگترین شاه عبدالعزیز رحمه‌الله در آخر وفات یافت.

عقد شاه عبدالغنی رحمه‌الله به خانم فاطمه، دختر شیخ علاءالدّین پُهلتی بسته شده بود. حضرت شاه محمّد اسمٰعیل شهید بالاکوت[۱] پسرش بود. دختری به‌نام رقیّه بزرگتر از شاه اسمٰعیل شهید رحمه‌الله بود. دختر دیگر بی‌بی کلثوم خُردتر از شاه صاحب رحمه‌الله بود. عقد بی‌بی رقیّه با فرزندزاده شیخ علاءالدّین پُهلتی، شیخ کمال‌الدّین پُهلتی شده بود. وی فوت کرد، شاه محمّد اسمٰعیل، در دَورانِ نهضت نکاح بیوگان عقد دوّمین آن دختر با مولوی عبدالحی بُدهانوی بسته بود[۲].

۱- تولّد: ۱۱۹۳ هـ/۱۷۷۹ م ـ شهادت ۲۴ ذی‌القعدهٔ ۱۲۴۶ هـ/۶ مهٔ ۱۸۳۱ م.

۲- برکاتی، محمود احمد: شاه ولی الله اور اُن کا خاندان، ص ۱۶۶.

دختر دوّمین اُمّ کلثوم صاحب اولاد بود و تا ۱۳۱۱ ه/۱۸۹۳ م، آثار به قید حیات بودن آن دختران یافته می‌شود[۱]. همسر شاه محمّد اسمٰعیل شهید هم اُمّ کلثوم بود. وی حفیده شاه رفیع‌الدّین و نوه شاه عبدالقادر بود. مادر حضرت شاه محمّد اسمٰعیل در سال ۱۸۲۲ م در دوران سفر حج وفات یافت.

شاه عبدالغنی دُرست در عالم جوانی به تاریخ ۱۶ رجب ۱۲۰۳ ه/۱۲ آوریل ۱۷۸۹ م به مقام دهلی فوت کرد[۲] و در حظیرهٔ خانوادگی خود تدفین یافت.

*

۱- برکاتی، محمود احمد: شاه ولی الله اور اُن کا خاندان، ص ۱۶۶.

۲- مولانا نسیم احمد فریدی ؒ، تاریخ وفات شاه عبدالغنی ؒ، از یک بیاض خطّی دریافت کرده بود. این بیاض در ذخیرهٔ شخصی شادروان حضرت مولانا سیّد ابوالحسن علی ندوی است.

تجزیهٔ افکار حضرت شاه ولی الله دهلوی رحمه الله

حضرت شاه ولی الله دهلوی رحمه الله فقط درویش خانقاه‌نشین و نگارندهٔ کتابی نیست بلکه از مطالعهٔ تصانیف ایشان می‌توان بگوییم که ایشان حالات زماهٔ خودش، رسومات دین و عقاید، نشیب و فراز سیاسی و اسباب زوال و انحطاط را دقیق نظر داشته بودند و تحزیهٔ خوبی ایشان می‌شود. ایشان بهتر از ماضی به حال و مستقبل نظر خوبی داشته بودند. حضرت عبدالعزیز دهلوی رحمه الله فرمودند:

"حضرت والدِ ماجد از هر یک فن شخصی طیارکرده بودند طالبِ هر فن با وی می‌سپردند خود مشغولِ معارف‌گویی و نویسی بودند و حدیث می‌خواندند بعد مراقبه هر چه به کشف می‌رسید می‌نگاشتند. مریض هم کم می‌شدند".

از کشف و مشاهدات خویش هر چه پیش‌بینی کرده بودند، به حدّ کمال شاهد عینی ثابت شده‌اند، از مثال آنها می‌توان ببینیم:

۱- خواب حضرت شاه صاحب رحمه الله، رفیق خاص ایشان شاه محمّد عاشق پُهلتی رحمه الله از حوالهٔ خواجه محمّد امین در کتاب القول الجلی نقل کرد. حضرت شاه ولی الله دهلوی رحمه الله فرمودند:

"شانزدهم جمادالثّانی شب پنجشنبه در رویأ مشاهده نمودم که گویا در مسجدی هستیم، مسجدِ جامع باشد یا مسجدِ اکبرآبادی ناگاه می‌گویند که اینجا صورتِ کریمهٔ حضرت خاتم النّبیّین صلی الله علیه وسلم

ظاهر می‌شود جمع مشتاقِ ظهورِ جلوهٔ آن صورت ایستاده‌اند و ما نیز به آرزوی مشاهدهٔ جمالِ باکمال به طرفی که نمودند متوجّه شدیم. می‌بینیم که در یک آیینه صورتِ شریفهٔ آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم به تدریج ظاهر شدن گرفت تا آنکه تمام نمودار گردید، در این اثنا از میان آن آیینه برآمده در خارج جلوه‌گر گشت و ما به‌التجا و استمداد از آن جناب درخواستیم که برای ترویجِ علم حدیث همّتِ قویهٔ عالیه درکار است، فرمودند «خواهد شد». باز عرض داشتیم که ترویج این علم شریف بر دست ما و اولادِ ما و اخوانِ ما باشد، در این باب نیز مددی درکار است قبول فرمایند. فرمودند که «همچنین می‌شود»، بعد از آن، آن صورتِ کریمه روی باشْتِار آورد، ما با جانبِ مسجد روان شدیم، فی الحال آواز آمد که صورتِ مطهّرهٔ آنحضرت صلّی الله علیه و سلّم باز جلوه می‌فرمایند. باز متوجّه آن طرف شدیم، دیدیم که این مرتبه همان صورت درونِ آیینه متجلّی شدن گرفت، تا آنکه تمام صورت در همان آیینه مشهود گشت.

در این اثناء جوانی را به‌عمر شانزده سال حاضر ساختند و از آن جناب اشاره می‌شده به جانبِ ما که این جوان را لباسِ خرقه می‌باید نمود. به حسب ارشاد رِدای خود را بالای آن جوان پوشانیدیم از آن جناب نیز لباسِ خرقه بر وی ظاهر می‌گردید و آن جوان معلوم نشد که کیست.

تا دوست کرا خواهد و میلش به که باشد"

تجزیهٔ این خواب مولوی نورالحسن راشد کانْدْلَوِی در تحریر خود تحت عنوان «تعبیری خواب حضرت شاه ولی الله دهلوی ﷫: سیّد احمد شهید» نوشته که در ماهنامهٔ الفرقان از لکهنو، شمارهٔ فوریهٔ ۱۹۹۰ میلادی چاپ شده است، نتایجی ایشان برآمده کردند از اختلاف آنها به ظاهر گنجایش نیست.

حضرت سیّد احمد شهید رای‌بریلوی ﷫ در تاریخ ۶ صفر ۱۲۰۱ هجری مطابق ۲۹ نوامبر ۱۷۸۶م تولّد یافت و در عمر شانزده یا هفده سالگی در خدمت حضرت شاه عبدالعزیز محدّث دهلوی ﷫ (۱۲۱۷ یا ۱۲۱۸ھ) رسید. ایشان شرف بیعتِ حضرت محدّث دهلوی ﷫ یافت و بعداً بعضی شاگردان فضلای حضرت محدّث دهلوی ﷫ از دست سیّد احمد ﷫ بیعتِ جهاد یافتند، حضرت شاه ولی الله دهلوی ﷫ چادر خود را پهنانیدند و بعد از آن خرقهٔ رسول‌الله صلّی الله علیه و سلّم به‌او هدیه کردند ـ هر دو اشاره پُرمعنی است. حضرت شاه ولی‌الله دهلوی ﷫ خود فرموده‌اند که آن جوانمرد کی بود؟ ولادت ایشان بعد از ۲۵ سال پس از رحلت حضرت شاه صاحب ﷫ خواهد آمد. در این خواب ذکر مسجد جامع دهلی و مسجد اکبرآبادی شده است که هر دو مسجد تحریکِ حضرت سیّد ﷫ تعلّق وسیعی دارند[1].

۱- القول الجلی، عکس فارسی نسخهٔ خانقاهٔ کاظمیه مکتوبهٔ ۱۲۲۹ھ، ص ۳-۲۲۲، طبع دهلی، ۱۹۸۹م؛ ترجمهٔ اردو از مولوی تقی انور علی کاکوروی، ص ۲۲۸، طبع کاکوری، ۱۹۸۸م.

عکس کتبۂ مسجد اکبر آبادی بیگم

این مسجد فیض آئین با سرای احسن جار حمام [illegible] که بهار نگاه حق پرستان [illegible]

[illegible] اسمائیان و دار النفع زمین [illegible] بسعادت عهد سعادت پادشاه اسلام کهف انام

[illegible] پایه [illegible] خلیفه کریم [illegible] رحمت ذی الجلال مظهر اقتدار ایزد بی همال

ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاه جهان بادشاه غازی [illegible] بادشاهی [illegible] با خلاق الٰهی

موفقه بخیرات و مبرات محرم سعادت و حسنات اعز النساء مشهور باکبرآبادی محل بعز [illegible] متعلق بنا کرد و ابتغاء رضاء الٰهی و اقتدا

تا آخر حاصل [illegible] محقق بر مسجد [illegible] حقوق داخله و خارجه وقف لازم شرعی عموم مقرره ساخت

که اگر بمرمت این امکنه احتیاج افتد انچه از حاصل موقوف بعد الترمیم باقی ماند بخدمه مسجد و حمام

و طلبه علم رسانند بالاتمام را با جماعه مسطوره بدهند این منازل منیعه در عرض دو سال بصرف

صد و پنجاه هزار روپیه آخر شهر رمضان المبارک سال هزار و شصت هجری مطابق بیست و چهارم

سال جلوس عالم آرا صورت انجام یافت ایزد تعالی اجر این خیر جاری و نفع باقی بروزگار

فرخنده آثار پادشاه دین پرور حق گزین حقیقت گستر و بانیه این مبانی

عامره این معانی عائد گرداند آمین یا رب العالمین

این مسجدِ فیش اِنتما و سرای راحت جا(ن) و حمامِ نظافت آما و چوک دلکشا که عبادتگاه حق پرستان به روزگار و روح افزای متردّدانِ اقطار و نزهتکدهٔ آسمانیان و دارالنفعِ زمینیان است، در عهدِ سعادت مهد پادشاه اسلام، کهفِ انام، سایهٔ والا پایهٔ پروردگار، خلیفهٔ برگزیدهٔ کردگار، رحمتِ اعم ذی‌الجلال، مظهر اتمّ و دارِ بی‌همال ابوالمظفّر شهاب‌الدّین محمّد صاحبقرانِ ثانی شاهجهان پادشاه غازی، پرستار خاص پادشاهی پرستندهٔ بااخلاصِ ظلّ اللّهی موفقهٔ خیرات و مبرّات، محرّرهٔ سعادات و حسنات اعزالنّساء مشهوره به اکبرآبادی محل، به فرمانِ معلّی بناکرد به جهت ابتغای رضای الٰهی و اقتنای ثوابِ اُخروی. حاصلِ سرای محتوی بر مسجد با حقوق و مرافق داخله و خارجه وقفِ لازم شرعی نمودند و مقرّر ساخت که اگر به مرمّتِ این امکنه احتیاج اُفتد آنچه از حاصلِ موقوف بعد الترمیم باقی‌ماند به خدمتِ مسجد و حمام و طلبهٔ علم رسانند والاتمام را به جماعهٔ مسطور بدهند. این منازل منیعه در عرضِ دو سال به صرف صد و پنجاه هزار روپیه آخر شهر رمضان‌المبارک سال هزار و ششم هجری و مطابق بیست و چهارم سال جلوسِ عالم آرا صورت انجام پذیرفت.

ایزد تعالیٰ اجرِ این خیر جاری و نفعِ باقی به روزگار فرخنده آثار پادشاهِ دین‌پرور حق گزین حقیقت گستر و بانیهٔ این مبانی عامرهٔ این معانی عاید گرداند. آمین یا رَبّ العٰلَمِین.

۲- در فیوض الحرمین شاه صاحب ﷬ مشاهدهٔ چهل و چهارم نوشته است:

"من در خواب دیدم که من «قایم الزّمان» هستم. از قایم الزّمان مراد این است که وقتی الله تعالٰی در این دنیا نظام خیر را می خواست آغاز کند، برای تکمیل این اراده مرا ذریعهٔ کار مأمور ساخته، چرا که من دیدم پادشاهٔ کافر به شهر مسلمانان قابض شد، ایشان مال و دولت آنها در اختیار خودش گذاشت و فرزندان آنها را غلام ساخت. در شهر اجمیر شعایر و رسومات کفر را سربلند کرد و پناهِ خدا، او شعایر و رسومات اسلام را نابود کرد. به این الله تعالٰی به زمینداران غضب کرد و من این غضب را به فرشتگان را به صورت مثالی متمثّل دیدم. صورتِ مثالی این غضب الٰهی درون من را مترشح ساخت. چنانچه من خودم را دیدم که من خشمناک شده‌ام. واقعاً آنوقت غضبناک شدن بنده به سبب بود که تأثیر صورت فرشتگان مرا متأثّر کرده بود، نه از غضب بنده در اسباب دنیا کمی واقع شد. در همین دوران دیدم که من درون مردمان زیادی هستم که در میان آنها رومی، اُزبیک و عرب و بعضی شترسوار و بعضی اسب سوار و بعضی پیاده هستند. آن جمع مردمان را اگر به طور مناسبترین مثال می‌گویم که به موقع حج در میدان عرفات جمع حاجیان می‌شود. من دیدم از غضب بنده، آنها خشمناک شدند و می پرسند که الآن حکمِ الٰهی چیست؟ من گفتم که «فکّ کُلِّ نظامٍ»(۱). آنها گفتند تا کی؟ من پاسخ دادم که تا وقتی غضب بنده رفع شده باشد. از این گفتن بنده، آنها همراه خود می جنگیدند. آنها وار به شتر شروع کردند، چنانچه بعضی از آنها همانجا تمام شدند، سران شتر

۱- «شکستن هر نظام» یعنی «مکمّل انقلاب».

کشته شد و لب آنها قاش شدند. بعد از آن طرف آن شهر رفتم که ویران شده بود شهریان آن کشته شدند، این مردمان همراه من آمدند. ما هم همین طور شهر به شهر ویران کردیم که کفّار کرده بودند حتّی ما به اجمیر رسیدیم و آنجا کفّار را کشته بودیم و از دست آنها شهر را آزاد نهادیم و پادشاهِ کفّار را قیدکردیم. بعد از آن من دیدم در جمعیت مسلمانان، پادشاهِ کفّار همراه پادشاهِ اسلام می‌رود. در این اثنا پادشاهِ اسلام برای کشتن پادشاهِ کفّار را حکم صادرکرد. وقتی که من دیدم خون از رگهایشان شناورکرد، من صدایی بلند کردم که حالا رحمت ناز می‌شود. من آنوقت دیدم که رحمت و سکینت آن تمام مسلمانان که در این جنگ شریک بودند را دامنگیر کرد و فیضان رحمت بر آنها شد. بعد از آن، من دیدم که از آنها شخصی بلند شد و از من راجع به مسلمانان که خودشان جنگیدند، پرسید. من از پاسخ آن توقّف کردم و دربارهٔ آن چیزی واضح نگفتم"[۱].

شاه صاحب ﷫ تاریخ این خواب هم نوشته‌اند پنجشنبه ۲۱ ذی‌قعده ۱۱۴۴ هجری مطابق ۱۵ مه ۱۷۳۲ م است. تشریح و تفسیر این، مولانا مناظر احسن گیلانی به خوبی بیان کرده‌اند[۲]. ایشان می‌گویند:

"عیناً این تاریخ پس از ۲۹ سال یعنی در ۱۱۷۳ هجری، سه سال قبل از رحلت خود، هر چه در خواب دیده بودند، با هوش و حواس آن را معاینه نمودند".

۱- مشاهدات و معارف، ترجمهٔ فیوض الحرمین از محمّد سرور، آکادمی سِندھ ساگر، لاهور، ۱۹۶۷ م، ص ۷-۳۱۵.

۲- تذکرهٔ حضرت شاه ولی الله ﷫، بساط ادب، لاهور، طبع پنجم ژوئن ۱۹۶۸ م، ص ۶۵ و به بعد.

ایشان از حوالهٔ سیرالمتأخّرین نوشته است که در ۹ ذی‌الحجّهٔ ۱۱۷۳ ه/۲۲ ژوئیهٔ ۱۷۶۰ م قلعهٔ سرخ در دست بهاؤ سردار مرهته آمد و همراه شاهی حرم‌سرا، تمام کارجات سلطنت در تسلّط مرهته شده.

شاه صاحب ﷫ در مشاهده این تحریر فرموده بودند: "جَعَلَنِی کالجَارحة لإتمامِ مَوادِّہٖ"[1]. برای تشریح این، مکتوبِ شاه صاحب ﷫ را ملاحظه شود که تحتِ «به بعضی سلاطین» مخاطب به شاه ابدالی نوشته شده است. این مکتوب احوال آن دوره را جامع بیان است، تک تک واژه‌ای بصیرت سیاسی شاه صاحب ﷫ را مشاهده است، ملاحظه می‌شود:

"برانداختن قوم مرهته آسان کاریست اگر غازیانِ اسلام کمرهمّت بربندند، دو سه صف آنها بشکنند. در اصل قوم مرهته قلیل‌اند و ملحق به این طایفهٔ کثیر... چون اقویا نیستند سلیقهٔ آنها فراهم آوردن کثرتِ افواج است که از مور و ملخ بیشتر توان گفت نه دلاوری و گونه یراقی. غرض که که فتنه قوم مرهته در هندوستان اعظمِ فتنه‌هاست حق تعالٰی خیر دهاد کسی را که این فتنه را فرو نشاند... در این وقت هر عملی و دخلی که در سرکار پادشاهی جاریست به دست هنود است که متصدّیان و کارکنان غیر این طایفه نیست هر دولتی و ثروتی که هست در خانه‌های اینها جمع شد و هر افلاسی و مخمصه که هست بر مسلمانان... در این زمانه پادشاهی که صاحب اقتدار و شوکت باشد و قادر بر شکستِ لشکرِ کفّار و دوراندیش جنگ آزما، غیر از ملازمانِ سرکار موجود نیست لاجرم بر آن حضرت فرضِ عین است قصدِ هندوستان کردن..."

۱- برای تکمیل این کار مرا ذریعه ساخته شده است.

شاه صاحب ﷫ در اتاق خود چشم دوخت بود، به وجهٔ جامِ جهان نمای قلب اندازه‌ای کرده بودند که حقوق موروثی مردمان تمام شده‌اند و دیگران جایی اینها گرفته‌اند. همین وضع زمان مورّخان همعصر هم می‌نویسند، غلام علی آزاد بلگرامی قول شجاع‌الدّوله نقل کرده‌اند:

"از مدّتی براهمهٔ دکّن بر هندوستان مسلّط شده‌اند، روادارِ آبرو و رفاه و آسایش احدی از خلقِ خدا نیستند همه را برای خود و اقوامِ خود می‌خواهند مردم از دست ایشان به جان آمده‌اند".

شاه صاحب ﷫ در این مشاهده مسلمانان خودشان می‌جنگیدند را دید. می‌داند که مسلمانان در افواج مرهته هم هستند، ابراهیم گاردی همراه دوازده هزار سپاه صاحب توپخانهٔ آنها بود. بعضی حضرمی عرب «چاؤش» هم کارمند افواج مرهته بودند. بهاؤ با این منصوبه آمده بود که بعد فتح دهلی، بسواس راؤ را تخت نشینی می‌خواهد داد. «مگر ای بسا آرزو که خاک شده»، پس از انجام جنگ پانی‌پت بعد از پنج ماه و سیزده روز بالاجی هم فوت کرد. مولانا گیلانی می‌نویسد:

"حضرت شاه صاحب ﷫ این خواب در ماه ذی‌قعده دیده بودند و بالاجی راؤ هم در ماه ذی‌قعده مرد"(۱).

من عرض می‌کنم تاریخهای قمری در حجاز و تقویم هند حدّ اکثر دو روز فرق دارد، شاه صاحب ﷫ در تاریخ ۲۱ ذی‌قعده خواب را دیده بودند، ممکن است که در هند ۱۹ ذی‌قعده باشد و همین طور روز مرگ بالاجی همین روزی باشد که شاه صاحب ﷫ مشاهده کرده بودند.

۱- تذکرهٔ حضرت شاه ولی الله، ص ۸۳.

۳- در زمان شاه صاحب ﷫، سه دسته از ناتوانی مرکز را استفاده کردند ـ مرهته، جات و سِیکها. شاه صاحب ﷫ برای کمزور کردن مرهته، سرداران روهیله را برانگیخت و همین طور محاذ پانی‌پت معروف به جنگ سوّمی آماده شد. این جنگ به سبب کشتن بسیار سرداران مرهته را ناتوان ساخت. نیروی دوّم جات است که آنها از دهلی تا اکبرآباد (آگره) و بعضی جاهای راجستان را تسلّط کرده بودند. برپایی انتشار در مرکز، به آنها موقعه‌ای فراهم آورد که از نوّاب صفدر جنگ و گروه امرای ایرانی سازش داشته بودند. شاه صاحب ﷫ به نجیب‌الدّوله نوشته بودند که نیروی جات را لازمی شکسته می‌شود، برای این دو مکتوب مهمّی شامل همین مجموعه و در «مکاتیب سیاسی شاه ولی الله ﷫» چاپ شده است، عبارت زیر داشتند:

"فقیر در واقعه استیصالِ قوم جَتْ به همان صفت که قوم مرهته مستاصل شده‌اند، دیده است، و نیز در واقعه دید که مسلمین بر دیهات و قلاعِ جَتْ مسلّط شده‌اند و مسکن و ماوای مسلمین شده است، اغلب رایی آن است که روهیله‌ها در قلعه‌های جَتْ اقامت کنند، این قدر در غیب الغیب مصمّم و مقرّر است...

امیدواری از فضل حضرت کریم آن است که فتحِ عجیب دست دهد و افواجِ آن ملاعین برهم خورد. این قدر خود هموار باید ساخت که جنگ اعدای نشیب و فراز دارد. به اندک خبر بد دل نباید شد، از ابتدا آفرینش حضرت آدم ﵇ تا الیوم کدام فتح بوده است که نشیب و فراز نداشت، زیاده مبالغه در این مقدّمه عادت فقیر نیست. امّا یک نکته را خاطر نشان خود بکنند که بعض مردمِ هنود که به ظاهر نوکرِ شما و دولتِ خواهِ شمااند و به باطن میل به جانب آن ملاعین دارند،

نمی‌خواهند که قومِ کفره مستاصل شوند، هزار حیله در این مقدّمه خواهند انگیخت و به هر نوع صلح را درنظر آن عزیزالقدر خواهند آراست در دل می‌باید نیّت مصمّم ساخت که سخن آن جماعت نشنوند و هرگز به سخنِ ایشان میل ننمایند. اگر میل به سخن آن جماعت نمودند نصرت متأخّر می‌شود، فقیر این مقدّمه همچنان می‌داند که گویا کسی به چشم خود می‌بیند".

*

مطالعۀ تحلیلی افکار حضرت شاه ولی الله دهلوی رحمه الله

مکتوبات حضرت شاه ولی الله دهلوی رحمه الله که در این مجموعه شامل است، به‌اعتبار مختلف بسیار مهمّ است. در این مکتوبات گذشته از تفسیر، حدیث، فقه، فلسفه، کلام، تصوّف و سلوک راجع به علم اسرارالشریعه نیز نکته‌هایی سودمند یافته می‌شود که عنوان خاصّ شاه صاحب رحمه الله است. گذشته از این دربارۀ زندگینامه و آثار علمی ایشان اشارات راهنما یافته می‌شود. اینجا فقط به مشمولات چند مکتوب اشاره می‌کنم. در عبارت، اقتباسات که درمیان قوسین آمده است، نمره‌ای شمار مکتوب را نشان می‌دهد.

۱) شاه صاحب رحمه الله گمان می‌کردند که علوم و معارف ایشان درمیان یک گروه مخصوص اشاعت خواهد یافت ولی اثرش پایدار خواهد بود. می‌فرمایند: "من این نمی‌گویم که سراسر دنیا، این طریق مرا خواهد پذیرفت، بلکه پذیرفتگان سه یا چهار تن خواهند بود، تا اینجا که وقتی خواهد آمد که کارم روشن‌تر و واضح‌تر خواهد بود. نه از دست من بلکه از دست کسی دیگر. به طور نیابت من" (۵/۱).

جایی نوشته‌اند که "مُروج علمی یا معرفتی غیر آن باشد که مظهر آن علوم و معارف است از حضرت حق تعالٰی وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْدِیْلاً[۱] باید دید که حق تعالٰی مروّج این علوم و معارف کرا خواهد گردانید و این سعادت نصیب فرموده" (۱۷/۱).

۱- الاحزاب (۳۳): آیۀ ۶۲.

دریک مکتوب (۳۷/۱) این طور می فرمایند: "کُوشِفَتْ أنّ فِيَّ وَفِيْ كُتُبِي وفي ذُرِّيتى سِرّاً أمضاهُ الله تعالى فَهُو ماضٍ إلٰى يوم القيامة إن شاءالله تعالٰى".

۲) در این مکتوبات عموماً تاریخ کتابت نوشته نشده است. فقط زمان بعضی از مکتوبات را از آثار و قراین متعین می توان کرد. از یک مکتوب (۶۶/۲) بر می آید که تولّد شاه رفیع الدّین ﷬ به تاریخ ۹ ذی الحجه به وقت ضحوة الکبریٰ شد و نام وی عبدالوهاب خوانده شد. از این برآمد که ۹ ذی الحجه ۱۱۶۳ ھ/۱۰ نوامبر ۱۷۵۰ م تاریخ تولّد درست است.

۳) در یک مکتوب راجع به وفات همسر خود خبر داده‌اند که وی از ۲۱ سال رفیق حیات بود. وی سه فرزند گذاشت. دختری به سنّ شش سال کودک دیگر عمرش ۳ سال و سومین دختر شش ماهه.
این احوال همسر اوّلین (فاطمه) آن حضرت است که فرزندش شیخ محمّد بود. از یک مکتوب حضرت شاه صاحب ﷬ (به نام مخدوم محمّد معین تتّوی) تاریخ تولّد شیخ محمّد ۱۱۴۶ ھ/۱۷۳۳ م بر می آید. به وقت رحلت مادر، وی سه ساله بود و فوت مادر محترم به سال ۱۱۴۹ ھ/۷-۱۷۳۶ م، واقع شد. شاه صاحب ﷬، عقد ثانی در سال ۱۱۵۷ ھ/۵-۱۷۴۴ م کرده بود. از این ظاهر شد که عقد اوّلین ایشان در ۱۱۲۸ ھ/۱۷۱۵ م شده بود. از این همسر سنهٔ ولادت هر دو دُختر نیز، در پرتو همین مکتوب تعیین می شود.

۴) از مکتوب (۶۶/۲) معلوم می شود که کتاب المُسوّیٰ شرح المؤطّأ به زبان عربی درمی آید. در مکتوب (۱۲۷/۲) تألیف هوامع شرح حزب البحر

به تذکّر آمده است. از مکتوب (۱۳۴/۲) معلوم می‌شود که مُسودّهٔ آن کتاب در حال پاک شدنی بود.

در مکتوب (۱۱۵/۲)، ارادهٔ تکمیل حُجّة الله البالغة و الانتباه في سلاسلِ اولیاءالله را ظاهر کرده‌اند. تا آن وقت این هر دو کتاب نامکمل بود. در مکتوبات (۴۱/۲ و ۴۲/۲) نیز ذکر تصنیفات است. از مکتوب (۴۴/۲) احوال مُسودّهٔ الانتباه في سلاسلِ اولیاءالله و از مکتوب (۴۶/۲) کیفیّت مآثِر رحیمیّه معلوم می‌شود. در مکتوب (۶۶/۲ و ۷۱/۲) حواله از القول الجلی است.

در یک مکتوب (۱۲/۱): ذکر مُسودّه الخیرالکثیر است، در مکتوب بعدْی آن، ذکر چندین جزوه حجّة الله البالغة آمده است. فصل چهارم إزالة الخفا در مرحلهٔ تسوید است (۱۳۰/۱). "بزرگترین مقصد آن زمان التجایی به درگاه الٰهی برای تکمیل إزالة الخفا است. در آن رسالهٔ تدوین مذهب فاروق اعظم ﷺ، را هم به ایجاز و اختصار نوشته‌اند" (۱۱۵/۱). درإزالة الخفا تألیف مآثر و فضایل ذی‌النُّورین ﷺ شروع شده است (۱۲۶/۱).

۵) در یک نامه (ج ۱، مکتوب ۹) تذکرهٔ سفر حج است:

"روز دوشنبه دوازدهم جمادی‌الآخره به اجمیر رسیده شد. به تاریخ چهاردهم به سمت گجرات توجّه نموده خواهد شد".

به معنی این‌که به تاریخ ۱۲ جمادی‌الآخر ۱۱۴۳ هـ/۱۲ دسامبر ۱۷۳۰ م شاه صاحب ﷺ اجمیر رسیدند. بعد از دو روز از آنجا اراده سفر گجرات داشتند. ۱۲ جمادی‌الآخره را، روز دوشنبه گفته‌اند ولی به حساب تقویم به این تاریخ روز شنبه می آید.

۶) در همین مکتوب (۹/۱) این هم نوشته‌اند که "والده صاحبه و اهل بیت این فقیر همه را تسکین دهند". از این ظاهر است که در ۱۱۴۳ھ/ ۱۷۳۰م، مادر محترم شاه صاحب رحمه‌الله حیات بود و همسر ـ نیز در نامهٔ دیگری (۱۰/۱) ذکر وفات جدّهٔ مادری که همسر شاه عُبیدالله رحمه‌الله و مادر شاه محمّد عاشق پُهلتی رحمه‌الله است یافته می‌شود که ۱۱۴۳ھ/ ۱۷۳۰م نیز واقع شد. از مکتوب دیگر (۱۱/۱) معلوم شد که یک دخترِ شاه صاحب رحمه‌الله «عائشه» که به تاریخ ۲۱ ذی‌الحجه ۱۱۴۳ھ/۱۶ ژوئن ۱۷۳۱م متولّد شده بود، فوت کرد.

۷) از بعض مکتوبات احوال شخصی شاه صاحب رحمه‌الله را استنباط می توان کرد. در مکتوبی (۱۵/۱) است که "با من یک فلس بی‌مبالغه نیست". از مکتوبی (۱۵۵/۲) معلوم می‌شود که در آن زمان منزل مسکونی را ترک کرده و در مسجد اکبرآبادی اقامت گرفته بودند. چهل روز در آن اقامت داشته بودند. تخت خوابها و حصیرهایی منزل هر سال عوض می‌شد (۱۵۵/۲ و ۱۶۳/۲).

دختری تولّد شده که نامش «فاطمه» است (۱۱۲/۱): "چون خانهٔ ما از اسم فاطمه خالی شده بود و این امر همواره در دل می‌خلید به همین سبب نام این دختر فاطمه گذاشته شد".

بر فوت پسر به نام سعدالدّین پاسخ تسلیت‌نامه داده‌اند (۱۴۷/۲).

۸) حضرت شاه نُورالله بُدهانوی رحمه‌الله را راجع به ولادت فرزند، مبارکباد داده‌اند. نام نوزایده عطاءالله خواندند (۲۱/۱). راجع به فوت فرزند شاه اهلُ الله رحمه‌الله تعزیت و تسلیت (۱۲۹/۲).

۹) دربارهٔ شاه عبدالعزیز دهلوی ﷫: "عبدالعزیز در نماز تراویح قرآن خواند، بهتر از گذشته" (۱۲۹/۱). نسبت پسر کلان شاه محمّد که در خانواده شاه نُورالله بُدهانوی، قرار شده است (۱۱۶/۱). فکر قرار دادن نسبت شاه عبدالعزیز ﷫ نیز است.

۱۰) مرا خلعت مجدّدیت داده شده است. حدیث پیغمبر ﷺ بالخاصه پیروی خواهد شد. سماعِ مزامیر را عادت نکنند (۵/۱).

۱۱) برای شاهان مسلمان و لشکرهای اسلامی باید که دعای ختمِ خواجگان بخوانند (۱۹/۱).

۱۲) بعضی اشتباهات صوفیه را در الطافُ القُدس رفع کرده‌ایم. مکتوب دارای لطایف از حدّ نامه‌ای گذشته و یک رساله مستقل شد. هر عنوانی که شما می‌نامید، همان اختیار خواهد شد. حسبِ دستور قدیم که در نامیدن عنوان هر تصنیف این فقیر و در تبییض یا درستگی در امور دیگر شما دخل داشته‌اید (۲۹/۱، ۳۰/۱ و ۳۱/۱).

۱۳) در ترجمهٔ المؤطّأ مشغولیت است (۳۷/۱).

۱۴) دربارهٔ مسئله وحدت الوجود (۴۸/۱).

۱۵) رسم مکتب نشینی محمّد فائق پسر شاه محمّد عاشق ﷫ (۲۲/۱).

۱۶) در خانقاه شما که دو صد ساله یا قدیم‌تر از این است ایتلافی که خواهد شد نبود (۵۴/۱).

۱۷) حضرت ما شاه عبدالرّحیم ﷫ که گاهی این بیت هندی را می‌سراییدند و ایشان را بسیار رقت می‌آورد (۵۷/۱): به وقت ریختن برگها این طور می‌گویند: ای مالک جنگل بشنو! برگهایی اکنون که از یکدیگر جدا شده‌اند، گاهی یکدیگر را نخواهند دید و جایی دیگر خواهند افتاد.

۱۸) هر شخص آن می‌یابد که منظور دل او باشد. میان نُورالله و میان محمّد عاشق هر دو طالب «فنا» بودند، آنها آن را یافتند و بیش از آن امیدوار عروج هستند (۶۴/۱).

۱۹) از ذکر جهر، سماع غنا و شنیدن سخنان محبّت‌انگیز قلب بیدار می‌شود (۸۲/۱).

۲۰) یک بیت هندوی در قلب من القاء کرده شده است (۸۶/۱): «در سینهٔ من معشوق است که از دیدن او مرا عیش میسّر است. پس چرا مرا اکنون در کوچه‌ها باید گشت و چرا شب و روز فریاد باید کرد».

۲۱) ولادت پسر شاه عبدالرّحمٰن. نامش محمّد نعمان خوانده شد. سلام اهلیهٔ خود ایشان نوشته‌اند (۱۳۳/۲).

۲۲) سفارش امام مسجد اکبرآبادی که مشاهرهٔ ایشان بر وقت باید داد (۱۶۳/۲).

*

مصادر و مراجع

فهرست تصانیف حضرت شاه ولی الله دهلوی ﷬ در همین مجموعه جداگانه‌ای داده شده است و کتابهای زیر برای مطالعهٔ احوال و افکار مفصّلی ایشان رهنمایی می‌کند:

۱- آثارالصنادید، سرسیّد احمد خان، دهلی، ۱۸۴۷ م.
۲- ابجدالعلوم، نوّاب صدّیق حسن خان، تألیف ۱۸۸۰ م.
۳- ابوسعید حسنی (حضرت شاه)، مولانا نسیم احمد ﷬، لکهنوی، ۱۹۸۹ م.
۴- اتحاف النبلاء، نوّاب صدّیق حسن خان، تألیف ۱۲۸۸ هجری.
۵- ارشاد رحیمیّه، شاه عبدالرّحیم دهلوی ﷬، مرتبهٔ دکتر غلام مصطفیٰ خان، حیدرآباد (پاکستان)، ۱۹۵۹ م.
۶- ارواحِ ثلاثه، مولانا سیّد ظهورالحسن کسولوی.
۷- اُصولِ فقه و شاه ولی الله دهلوی ﷬، دکتر مظهر بقا، اسلام‌آباد (پاکستان).
۸- التمهید لتعریف ائمّة التّجدید، عبیدالله سِندهی، جام شورو، ۱۳۹۶ ه.
۹- الروضة القیّومیة، کمال‌الدّین محمّد احسان.
۱۰- القول الجلی (فارسی متن)، مرتبهٔ زید ابوالحسن فاروقی، دهلی، ۱۹۸۶ م.
۱۱- الیانع الجنی فی اسانید عبدالغنی، محسن بهاری، تألیف ۱۸۶۳ م.
۱۲- أنفاسِ رحیمیّه، مرتبهٔ شاه اهل الله دهلوی ﷬، دهلی، ۱۳۳۵ هجری.

۱۳- انوارالقلوب (نسخۂ خطّی)، شاہزادہ منعم بخت بن شاہ عالم، مؤلّفۂ ۱۲۵۵ ہجری.
۱۴- باغی ہندوستان (اردو ترجمۂ الثورۃ الہندیۃ، للعلّامہ فضل حق خیرآبادی رحمۃ اللہ علیہ، عبدالشاہد خان شیروانی، ۱۹۷۸ م.
۱۵- تاریخ الائمۃ فی ذکر خلفاء الأمۃ (نسخۂ خطّی)، میر محبوب علی دہلوی، کتابخانۂ جامعۂ ہمدرد، تغلق آباد، دہلی نو.
۱۶- تاریخ دعوت و عزیمت، مولانا سیّد ابوالحسن علی ندوی، لکھنو.
۱۷- تذکرۃ الرّشید، عاشق الٰہی میروتی، مطبع بلالی، سادھورہ، ۱۹۰۸ م.
۱۸- تذکرۂ حضرت شاہ عبدالرّحیم رحمۃ اللہ علیہ و شاہ ابوالرّضا دہلوی رحمۃ اللہ علیہ، مولانا نسیم احمد فریدی رحمۃ اللہ علیہ، لکھنو، ۱۹۸۹ م.
۱۹- تذکرۂ حضرت شاہ عبدالعزیز محدّث دہلوی رحمۃ اللہ علیہ، مولانا نسیم احمد فریدی رحمۃ اللہ علیہ، الفرقان بُکڈِپو، لکھنو، ۱۹۹۲ م.
۲۰- تذکرۂ حضرت شاہ ولی اللہ دہلوی رحمۃ اللہ علیہ، مولانا مناظر احسن گیلانی رحمۃ اللہ علیہ، کراچی، ۱۹۶۸ م.
۲۱- تذکرۂ سلیمان، مولانا غلام محمّد رحمۃ اللہ علیہ، کراچی.
۲۲- تذکرۂ شاہ محمّد اسمٰعیل شہید، مولانا نسیم احمد فریدی رحمۃ اللہ علیہ، لکھنو.
۲۳- تذکرۂ شاہ ولی اللہ رحمۃ اللہ علیہ، مرتبۂ مولانا محمّد منظور نعمانی رحمۃ اللہ علیہ.
۲۴- تذکرۂ علمای ہند، رحمٰن علی، ۱۸۹۰ و مرتبۂ محمّد ایّوب قادری، کراچی، ۱۹۶۱ م.
۲۵- تذکرۂ گلشنِ ہند، مرزا علی لطف.
۲۶- جماعتِ مجاہدین، غلام رسول مہر.
۲۷- حالاتِ عزیزی، رحیم بخش دہلوی، ۱۸۹۹ م.

۲۸- حالاتِ عزیزی، سیّد احمد ولی اللّهی دهلوی، ۱۸۹۲ م.
۲۹- حدائق الحنفیة، فقیر محمّد جهلمی، ۱۲۸۸ هجری و ۱۹۰۶ م.
۳۰- حکمتِ ولی اللّهی مین تاریخ کا مرتبه، صبیح احمد کمالی، فصلنامهٔ فکر و نظر، علیگره، ژوئن۔دسامبر ۱۹۶۶ م.
۳۱- حیاتِ طیّبه، مرزا حیرت دهلوی.
۳۲- حیاتِ ولی، رحیم بخش دهلوی، ۱۹۰۱ م.
۳۳- خزینة الاصفیاء، غلام سرور لاهوری، ثمر هند پریس، لکهنو، ۱۲۹۰ ه.
۳۴- دهلی اور اُس کے اطراف، مولانا سیّد عبدالحی رای‌بریلوی ؒ، ۱۹۵۸ م.
۳۵- دهلی گاید، رحیم بخش.
۳۶- سرگذشتِ مجاهدین ؒ، غلام رسول مهر.
۳۷- سیّد احمد شهید ؒ، غلام رسول مهر.
۳۸- سیرالمتأخّرین، غلام حسین طباطبا.
۳۹- سیرت سیّد احمد شهید ؒ، مولانا سیّد ابوالحسن علی ندوی.
۴۰- سیر دهلی، محمّد اکبر ابوالعلایی داناپوری، آگره، ۱۳۱۱ هجری.
۴۱- شاه ولی الله دهلوی ؒ اور اُن کا خاندان، محمود احمد برکاتی، لاهور، ۱۹۷۶ م.
۴۲- شاه ولی الله دهلوی ؒ کے سیاسی مکتوبات، خلیق احمد نظامی، ۱۹۶۹ م.
۴۳- شاه ولی الله دهلوی ؒ کے عمرانی نظریے، شمس الرّحمٰن محسنی، لاهور، ۱۹۶۸ م.

۴۴- شاه ولی الله دهلوی رحمه الله و ردّ شیعیّت، محمّد میان.
۴۵- شاه ولی الله نمبر، مجلّهٔ الفرقان (بریلی)، مرتبهٔ محمّد منظور نعمانی، ۱۳۹۰ هجری.
۴۶- عَبقات، شاه محمّد اسمٰعیل شهید رحمه الله.
۴۷- عجالهٔ نافعه، شاه عبدالعزیز محدّث دهلوی رحمه الله.
۴۸- عزیزالاقتباس، ترجمهٔ نظام‌الدّین کیرانوی.
۴۹- علمای هند کا شاندار ماضی، مولانا سیّد محمّد میان.
۵۰- علم و عمل (وقایع عبدالقادر خانی)، مرتبهٔ دکتر محمّد ایّوب قادری، تألیف ۱۸۳۱ م.
۵۱- فخرالطالبین، نورالدّین حسین فخری، ۱۸۹۷ م.
۵۲- قصرِ عارفان، احمد علی خیرآبادی، مرتّبهٔ دکتر محمّد باقر.
۵۳- کلماتِ طیّبات، حافظ محمّد علی خیرآبادی.
۵۴- کمالاتِ عزیزی، نوّاب مبارک علی خان، تألیف ۱۸۷۳ م.
۵۵- مآثرالکلام، غلام علی آزاد بلگرامی.
۵۶- مجربّاتِ خاندان عزیزیه، ظهیرالدّین احمد ولی اللّهی.
۵۷- مقالاتِ طریقت، عبدالرّحیم ضیا حیدرآبادی.
۵۸- مقاماتِ مظهری، شاه غلام علی دهلوی رحمه الله، مرتّبهٔ محمّد اقبال مجدّدی، لاهور، ژوئیهٔ ۱۹۸۳ م.
۵۹- مقدّمهٔ فتاویٰ شاه عبدالعزیز رحمه الله، مرزا محمّد بیگ دهلوی، ۱۸۹۲ م.
۶۰- مکتوبات المعارف، ابوالقاسم هسوی.
۶۱- ملفوظات شاه عبدالرّحیم دهلوی رحمه الله (ترجمهٔ اردو)، محمّد علی لطفی و انتظام الله شهابی، کراچی، ۱۹۶۰ م.

۶۲- ملفوظات شاہ عبدالرّحیم دہلوی رحمۃ اللہ علیہ (فارسی متن)، مرتّبۂ قاضی بشیرالدّین میروتی، مطبع مجتبایی، میروت، ۱۳۱۴ هجری.
۶۳- مناقبِ فخریہ، نوّاب غازی‌الدّین فیروز جنگ، دہلی، ۱۸۹۷ م.
۶۴- میخانۂ درد، ناصر نذیر فراق دہلوی، ۱۳۴۴ هجری.
۶۵- نزهة الخواطر و بهجة السامع و النواظر (عربی)، مولانا سیّد عبدالحی رای‌بریلوی، دائرة المعارف العثمانیه، حیدرآباد، ۱۹۶۲-۱۹۷۰ م.
۶۶- نقشِ حیات، مولانا حسین احمد مدنی.
۶۷- نورالقلوب (نسخۂ خطّی)، ملفوظات شاہ آبادانی سیالکوتی رحمۃ اللہ علیہ، مؤلّفۂ امجد علی رضوی (ذخیرۂ شخصی نثار احمد فاروقی).
۶۸- واقعات دارالحکومت دہلی، بشیرالدّین احمد، آگرہ، ۱۳۳۷ هجری.
۶۹- یادگارِ دہلی، سیّد احمد ولی اللّهی، مطبع احمدی، دہلی، ۱۸۹۲ م.

*

تراجم مکتوب الیهم

فہرست

*

شیخ ابراهیم بن ابوطاهر محمّد بن شیخ ابراهیم کُردی مدنی

شیخ ابراهیم فرزند شیخ ابوطاهر محمّد مدنی بود. حضرت شاه صاحب به مناسبت درگذشت شیخ ابوطاهر محمّد مدنی در سال ۱۱۴۵ ه/۱۷۳۳ م به فرزندش نامهٔ تسلیّت نوشت.

میر شاه ابوسعید رای‌بریلوی

میر شاه ابوسعید بن سیّد محمّد ضیاء بن سیّد محمّد آیة الله بن سیّد شاه عَلَم الله رای‌بریلوی در دایرهٔ شاه عَلَم الله رای‌بریلوی متولّد شد. پیش مولانا عبدالله امیتوی تحصیلِ علم نمود و به دستِ عموی خود سیّد محمّد صابر بن سیّد محمّد آیة الله بیعت کرد. سیّد محمّد صابر از خواجه محمّد صدّیق فرزندِ خواجه محمّد معصوم خلافت گرفته بود. تا مدّتی چنان‌که ایشان توصیه کرده بودند، به عبادت پرداخت. میر شاه ابوسعید هم از میر محمّد یونس خلیفهٔ پدر خود نسبتِ روحانی آبای کرام خود را تحصیل نمود. سپس به دهلی آمد و با حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی علاقهٔ روحانی پیداکرد و اخذِ فیض نمود. بعد از رحلتِ حضرت شاه ولی الله دهلوی به عموزاده و خلیفه‌اش شاه محمّد عاشق پُهلتی رجوع کرد و مابقی سلوک را درپیش او طی نمود. شاه محمّد عاشق پُهلتی خلافت‌نامه به او داد که درو نوشته شده است: "بنابر فیض توجّه حضرت شاه ولی الله دهلوی احوال و آثاری بر میر شاه ابوسعید آشکار شده بود که درنظر صوفیه به مقام والای به ظهور می‌رسند. چون حضرت شاه ولی الله فوت کرد او خواهان تحصیل مابقی اشغال نقشبندیه، قادریه، چشتیه، و غیره از این فقیر گردید. من او را

علاقه‌مند یافتم و در نتیجه او را به منظور رسانیدم. چون کمال او را در این راه مشاهده کردم، اجازه دادم که بعد مطالعهٔ شروح، درس تفسیر و حدیث و فقه و تصوّف را بدهد".

میر ابوسعید نه تنها در علوم ظاهری و باطنی دستگاه کامل داشته بلکه شخصی جلیل الوقار، کریم النفس و میهمان‌نواز بود. در ۲۸ ربیع‌الاوّل ۱۱۸۷ هـ/۱۸ ژوئن ۱۷۷۳ م به مکّه معظّمه رسید و بعد از ادای مناسک حج به مدینه منوّره آمد و تا شش ماه آنجا اقامت کرد، در مجلسِ درسِ شیخ ابوالحسن سِنْدِهی الصغیر المصابیح را سماعت کرد. باری در مواجه شریف نشسته بود که شرفِ دیدار آنحضرت صلی الله علیه و سلّم نصیبش شد. خلیفه‌اش شیخ امین‌الدّین کاکوروی در رسالهٔ خود نوشته است که خود حضرت شاه ابوسعید می‌فرمودند که من سرورِ کاینات صلی الله علیه و سلّم را با چشم‌های ظاهر خودم زیارت کردم. بعد از آن وی به مکّه معظّمه مراجعت کرد و در آنجا جزریه را در محضر قاری میرداد انصاری مکّی[1] خواند. همین استاد تجوید او در معرفت و سلوک خلیفهٔ او شد. در سال ۱۱۸۸ هـ/۱۷۷۴ م به هند برگشت و به مدراس رسید، تا مدّتی در آنجا سکونت داشت و در عوام و خواص مقبولیّت پیدا کرد. اشخاص فقیر و غنیِ این ناحیه از ایشان منافع آخرت را به دست آوردند. میر عبدالسّلام بدخشانی، قاری شیخ میرداد انصاری مکّی، مولانا جمال‌الدّین بن محمّد صدّیق قطب، مولانا عبدالله آفندی، شیخ عبداللّطیف حسینی مصری، حاجی امین‌الدّین کاکوروی و شاه عبدالقادر خالص‌پوری از جمله خلفای جلیل القدر و معروف ایشان می‌باشند.

۱- در فقهای هند، ج ۵، ص ۹۰، اسم او «محمد مراد انصاری» داده شده است.

میر شاه ابوسعید رای‌بریلوی در روز نهم رمضان المبارک سال ۱۱۹۳ هـ/ ۲۰ سپتامبر ۱۷۷۹ م واصل به حق شد و در تکیهٔ شاه عَلَم الله رای‌بریلوی به خاک سپرده شد[۱]. او دو پسر و چهار دختر یادگار گذاشت. یکی از دخترهای او مادر سیّد احمد شهید است. سیّد ابواللیث یکی از پسرانش در بازگشت از حج، در بندر کوریال مریض شد و همانجا فوت شد و مدفون گردید.

شیخ ابوطاهر محمّد بن ابراهیم کُردی مدنی

شیخ ابوطاهر محمّد از آغاز به علم و علما مایل بود. او از پدرش شیخ ابراهیم خرقه گرفت. پیش سیّد احمد ادریس مغربی کتب عربی را تحصیل کرد. فقهِ شافعی را از شیخ علی طربولی مصری، علم معقول را از منجم باشی رومی و علم حدیث را از پدرش فراگرفت. سپس از خدمت شیخ حسن عجمی استفاده کرد. بعضی کتب را از شیخ احمد نخلی و شیخ عبدالله بصری یادگرفت و نیز از محضر علمایی که در حرمین شریفین حضور داشتند، استفاده کرد. کتب ملّا عبدالحکیم سیالکوتی را از شیخ عبدالله لاهوری و کتب شیخ محمّد عبدالحق محدّث دهلوی را از شیخ عبدالله لاهوری و ملّا عبدالحکیم سیالکوتی یادگرفت. بعضی از کتب عربی و یک چهارم فتح الباری را از شیخ سعید کوکنی فراگرفت.

شیخ ابوطاهر محمّد بهترین نمونهٔ سلف صالحین بود و متصف به زهد و ورع، طاعت و عبادت و اشتغال علم و مناظره و مذاکره بود. وقتی کسی از او دربارهٔ مسئله‌ای سوال می‌کرد، بعد از مطالعهٔ کتبِ متعدّده پاسخ می‌داد.

۱- ماخوذ از نزهة الخواطر، جلد ششم؛ سیرة سیّد احمد شهید، طبع چهارم، جلد اوّل؛ مجموعهٔ نوادر خطّی مملوکه مولانا سیّد محمّد میان حسنی مرحوم مدیر البعث لکهنو.

بسیار رقیق القلب بود و احادیث رقاق را می خواند و به گریه می افتاد. لباس بسیار ساده می پوشید. با خدّام و شاگردان تواضع داشت.

وقتی حضرت شاه ولی الله برای خدا حافظی پیش او رفت، این بیت خواند:

نَسِیتُ کُلَّ طریقٍ کنتُ اعرِفُه		إلّا طریقاً یؤدّینی لربعکُمُ

(تمام راه‌ها که قبلاً می‌دانستم فراموش کردم، امّا راهی را که به سوی خانهٔ شما راهنمایی می کند، فراموش نکرده‌ام).

همین که شیخ ابوطاهر این بیت را شنید به گریه افتاد و بسیار تحت تأثیر قرار گرفت.

حضرت شیخ ابوطاهر محمّد در ماه رمضان ۱۱۴۵ ه/فوریهٔ ۱۷۳۳م در مدینه منوّره وفات یافت[۱].

مفتی حکیم ابوالوفا کشمیری

شیخ ابوالوفا حنفی کشمیری از اکابر مشایخ حنفیه بود. در کشمیر متولّد شد و در همانجا نشو و نما یافت. از مولانا محمّد اشرف چرخی و شیخ امان الله بن شیخ خیرالدّین کشمیری تحصیل علم کرد. در استخراج مسایل فقهیه شهرت بسزایی داشت. حکومت معاصرش او را به فتوی دادن منصوب کرد و هم املاکی به عنوان جاگیر به او داد. کتابی در فقه نوشته که دارای چهار جلد می‌باشد، علاوه بر این رسالهٔ انوارالنبوة دربارهٔ مزایا و خصایص حضرتِ پیغمبر صلی الله علیه و سلم را به رشتهٔ نگارش آورده است. وی در سال ۱۱۷۹ ه/۱۷۶۵م فوت شد[۲].

۱- مأخوذ از انسان العین فی مشایخ الحرمین مؤلّفهٔ حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی.

۲- نزهة الخواطر، جلد ششم؛ به حوالهٔ حدایق الحنفیه.

شاه اهلُ الله پُهلتی

شیخ الکبیر اهل الله بن عبدالرّحیم بن وجیه‌الدّین العمری الحنفی الپُهلتی از بطنِ زنِ دوّم حضرت شاه عبدالرّحیم دهلوی در سالِ ۱۱۱۹ ه‍/۱۷۰۷ م در پُهلت متولّد شد، علوم دینی از پدرش و برادر بزرگ حضرت شاه ولی الله فراگرفت و در رشتهٔ طب هم مهارت پیداکرد. در بیست و دو (۲۲) سالگی به دست پدرش بیعت شد[۱] و در همان زمان مجموعهٔ مکاتیبِ حضرت شاه عبدالرّحیم دهلوی را به نامِ أنفاسِ رحیمیّه ترتیب داد. حضرت شاه ولی الله رحمه الله وقتی عازم حرمین شریفین شد، به وی دستارِ خلافت و اجازهٔ بیعت اعطاکرد و جانشین پدر گردانید.

بعد از تحصیلات شاه اهلُ الله به طبابت پرداخت و برای همیشه در پُهلت اقامت گُزید. از آثارش أنفاسِ رحیمیّه، هدایة الفقه، تفسیر مختصر قرآن[۲]، چهار باب (در فقه و عقاید) و تکملهٔ هندیّه (در فنّ طبّ) معروفند. ایشان در موجزالقانون بعضی مسایل راکه از توجهٔ مصنّف افتاده بود، اضافه‌کرد و آن را به تکمیل رساند، در شعر دست داشت و نثر هم خوب می‌نوشت. قصیده‌ای به فارسی مشتمل بر بیان معجزات به نظم آورد و رساله‌ای به نام «رسالهٔ عقاید» را به نظم کشید[۳].

شاه اهلُ الله پُهلتی رحمه الله چنانکه از نامهٔ شاه عبدالعزیز دهلوی رحمه الله مورخ ۱۱۸۸ ه‍/۱۷۷۴ م استنباط می‌شود، در سال ۱۱۸۷ ه‍/۱۷۷۳ م درگذشت[۴] و

۱- در کتاب القول الجلی، ص ۵۴۲ به دست می‌آید که در سن دوازده سالگی بیعت کرد.

۲- رساله‌ای لغات القرآن مشتمل بر شرح غریب قرآنی و بعضی از توجیهات لازمی و آیات مختصر و کافی هم تألیف نمود. رک: القول الجلی، ترجمهٔ اردو، ص ۵۴۱.

۳- القول الجلی، ص ۵۴۱.

۴- از نامهٔ شاه عبدالعزیز دهلوی که در سال ۱۱۸۸ ه‍/۱۷۷۴ م نوشته شده، برمی‌آید.

آرامگاهش در بیرونِ محوطهٔ درگاه در پُهلت موجود است[۱].

شیخ جارالله پنجابی

حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی به شیخ جارالله بن عبدالرّحیم لاهوری ثمّ المدنی را در سال ۱۱۷۳ ه‍/۱۷۵۹ م سند اجازه داده بود.

حضرت میرزا مظهر جانجانان

الشیخ الامام العالم المحدّث الفقیه الزاهد شمس‌الدّین حبیب الله میرزا جانجانان مظهر پسر میرزا جان بن عبدالسّبحان بن محمّد امان العلوی الدهلوی هم شاعر معروف اردو و فارسی زبان می‌باشد. نسب ایشان از محمّد بن‌الحنفیه به حضرت علی کرم الله وجهه منتهی می‌شود. جمعه روز یازدهم رمضان‌المبارک سال ۱۱۱۱ ه‍/۱۷۰۰م یا ۱۱۱۳ ه‍/۱۷۰۲ م در دورهٔ اورنگ‌زیب (۱۰۶۸-۱۱۱۸ ه‍) به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی فارسی را از پدر خود فراگرفت. تجوید از قاری عبدالرّسول شاگرد رشید شیخ القرّاء عبدالخالق مصری یادگرفت. بعد از جمع کردن کمالات علمی پیش شیخ محمّد افضل سیالکوتی رفت و کتب مطوّلات و حدیث از وی خواند. چون هجده ساله بود، پدرش درگذشت. میرزا مظهر جانجانان نخست در سلسلهٔ نقشبندیّه مجدّدیّه به دست شیخ نور محمّد بدایونی بیعت شد، تا مدّت طولانی از محضر پیر و مرشد خود کسبِ فیض نمود و اجازه و خلافت یافت. سپس به خدمت شیخ سعدالله دهلوی رسید. تا مدّتی هم از محضر

۱- نزهة الخواطر، ج ششم؛ نیز خانوادهٔ شاه ولی الله دهلوی تألیف محمود احمد برکاتی.

شیخ محمّد عابد سُنّامی کسبِ فیض نمود. چون شیخ محمّد عابد سنّامی رحلت کرد، او به منصب ارشاد نشست. تا سی سال در خدمتِ مشایخ مختلف بسر کرد و فیض بُرد و تا سی و پنج سال به منصب مشیخت متمکّن بود و تشنگانِ معرفت ازو استفاده می‌کردند.

ایشان نهایت لطیف الطبع، متّبع سنّت و صاحبِ زهد و ورع بود. هیچ وقت خانه‌ای برای خود درست نکرد. همیشه در خانهٔ دیگران و یا اجاره‌ای بسر بُرد. بدون شرایطی چند نذر نمی‌پذیرفت. می‌فرمود که من نذر از آنها قبول می‌کنم که با صمیمیّت و احتیاط می‌آرند. از صاحبان ثروت هم نذر نمی‌گرفت و می‌گفت که هدایا و تحایف آنها از شبه و تردّد مبرّا نیست و بیشتر نذرهای آنها مملو از حقوق العباد می‌باشد.

حضرت شاه غلام علی دهلوی در مقاماتِ مظهریّه می‌نویسد که محمّد شاه پادشاه دهلی وزیر خود نوّاب قمرالدّین خان را پیش میرزا جانجانان فرستاد و معروض گردانید که خدا به من کشور بزرگ اعطاکرده، هر آنچه می‌خواهی از من بگیر. در پاسخ فرمودند که خدا می‌فرماید قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيْلٌ(۱) (ای پیغمبر بگویید که متاع دنیا اندک است) و چون مال و متاعِ همهٔ جهان را اندک گفته، تو که تنها صاحب یک کشوری، هیچ نداری، فقرا با قبول کردنِ متاع دنیوی در پیش امرا، خود را کوچک و خوار نمی‌کنند.

در مقاماتِ مظهریّه باز آمده که نظام‌الملک سی هزار روپیه به میرزا جانجانان نذر کرد ولی ایشان قبول نکردند. نظام‌الملک گفت که اگر شما نیاز به این پول ندارید، بگیرید و در فقرا و مساکین توزیع کنید. در پاسخِ نظام‌الملک گفتند که من امین شما نیستم، اگر شما می‌خواهید این پول را

۱- سورة النّسآء (۴)، آية ۷۷.

در مساکین و حاجتمندان توزیع کنید، در خارج از خانهٔ من این کار را خودشان انجام بدهید.

مولانا محسن بن یحییٰ ترهتی در الیانع الجنی اظهار نظر می‌کند که میرزا جانجانان حاملِ فضایلِ کثیره بود و در اتّباع سنّت و قوّتِ کشفیّه‌شانِ عظیمی داشت. حضرت شاه ولی الله دهلوی در مکتوبِ خود او را ملقّب به «قیّم طریقهٔ احمدیّه مجدّدیّه» ساخته است.

میرزا مظهر جانجانان شاعر هر دو زبان فارسی و اردو بود. مکاتیب ایشان هم مضبوط‌اند. دیوان شعر فارسی او به چاپ رسیده است. رساله‌ای به نام خریطهٔ جواهر را به حیطهٔ نگارش آورده که در آن انتخاب کلام شعرای متقدّمین را گردآورده بود، این اثرِ او هم همراه دیوان فارسی چاپ سنگی خورده است.

در روز دهم محرّم‌الحرام سال ۱۱۹۵ هـ/۶ ژانویهٔ ۱۷۸۲ م به شهادت رسید و در گوشه‌ای از خانقاهٔ خود دفن‌شد. تاریخ وفات جانجانان از «عَاشَ حمیداً ماتَ شهیداً» (۱۱۹۵ هـ) برمی‌آید.

شهزادهٔ عالی گُهر شاه عالم

شاه عالم پسر ارشد عزیزالدّین عالمگیر ثانی شهید (۱۱۷۳ هـ/ ۶۰-۱۷۵۹ م) پادشاهٔ تیموری هندی است. اسمِ وی عبدالله بود ولی ملقّب به «عالی گُهر»[1] و «شاه عالم» گردید و به همین لقب خود معروف بود. در حیات پدر خود دچار اشکالاتی گردید و در جاهای مختلف هند پناه گزید.

۱- لقب «عالی گُهر» در روز شانزدهم اوت سال ۱۷۵۴ م و لقب «شاه عالم» در روز ۲۴ آوریل سال ۱۷۵۶ م به او داده شده‌اند.

احمد شاه ابدالی بعد از حملهٔ پنجم خود (۱۱۷۱ ه/۱۷۵۷ م) او را نایب السلطنت ساخت. اوّل در ناحیهٔ بنارس به تخت نشست و سپس به شاهجهان‌آباد به تخت‌گاه اجداد خود روی نهاد. وی در روز ۴ جمادی‌الاولی ۱۱۷۳ ه/۲۴ دسامبر ۱۷۵۹ م به تخت شاهی جلوس کرد و در روز ۲۷ رمضان‌المبارک ۱۲۲۱ ه/۸ دسامبر ۱۸۰۶ م به سنِ بیشتر از نود رحلت نمود[۱].

شرف‌الدّین محمّد عرف سیّدی بُدّهن

علّامه شرف‌الدّین محمّد حسینی مودودی دهلوی معروف به سیّدی بُدّهن از علمای محقّقین است. در دهلی دیده به جهان گشود و در همینجا بزرگ شد. تا مدّتی در محضر حضرت شاه ولی الله دهلوی تحصیلِ علم نمود و اخذ فیض کرد و به دست حضرت شاه کلیم الله جهان‌آبادی بیعت نمود. آثار متعدّدی در زمینهٔ حقایق و معارف دارد که القول الفصل فی ارجاع الفرع الی الاصل یکی از آنها است. علّامه شرف‌الدّین در این اثر خود مکشوفات مربوط به توحید شیخ محی‌الدّین ابن عربی و شیخ احمد مجدّد الف ثانی را تطبیق داده است. خود حضرت شاه ولی الله دهلوی هم بین این دو نظر متفاوت در مکتوبِ مدنی خود تعدیل نموده است. این تصنیف علّامه شرف‌الدّین در سال ۱۱۶۳ ه/ ۱۷۵۰ م به تکمیل رسید. علاوه بر این ایشان هم بر هوامع مؤلّفهٔ شاه ولی الله محدّث دهلوی تعلیقات نوشته است. الوسیلة الی الله هم یکی از تصانیف ایشان می‌باشد[۲]. این اثرش در سال ۱۱۶۳ ه/ ۱۷۵۰ م

۱- جدول اسامی سلاطین تیموریه، کجکول، نسخهٔ خطّی محرّرهٔ محمّد علی بن سیّد برخوردار علی حسینی امروهوی، ۱۲۷۲ ه/۶-۱۸۵۵ م. ۲- نزهة الخواطر، جلد ششم.

تألیف گردید. علاوه بر این مولانا شرف‌الدّین محمّد تعلیقات بر هوامع تألیف شاه ولی الله محدّث دهلوی هم بنگارش آورده است. گزیده‌ای از الوسیلة الی الله که یکی از آثارش است، در القول الجلی نقل شده است. همچنین ایشان رسالهٔ نقاوة التصوّف را تألیف نموده است که شاه ولی الله دهلوی تقریظی بر آن نوشته که در القول الجلی نقل شده است.

شیخ محمّد دهلوی فرزند حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی

الشیخ العالم المحدّث محمّد بن ولی الله بن عبدالرّحیم العمری الدهلوی از بطن زنِ اوّل شاه ولی الله دهلوی ﷫ به دنیا آمد. وی در پیشگاه پدر محترم خود تحصیلات را به تکمیل رسانیده پس از رحلتِ پدر خود به قصبهٔ بُدهانه بخش مظفّرنگر (ایالت اترّاپرادش) منتقل گردید و همانجا سکنه گزید. ایشان در سال ۱۲۰۸ هـ/۱۷۹۳ م در همان بُدهانه درود به حیات گفت و متّصل به مسجد جامع مدفون است[۱].

مولانا عبدالقادر جونپوری

مولانا عبدالقادر فرزند خیرالدّین عمادی جونپوری از علمای معروف جونپور است که در سال ۱۱۴۰هـ/۸-۱۷۲۷م متولّد شد. تحصیلاتِ مقدّماتی را از سیّد محمّد عسکری جونپوری فراگرفت. سپس به پُهلواری (بهار) رفت و در آنجا تا مدّتی از شیخ وحیدالحق بن شیخ وجیه‌الحق پُهلواروی کسبِ علم نمود. چون از پُهلواری مراجعت کرد به خدمت

۱- نزهة الخواطر، جلد هفتم.

مولانا شیخ حقّانی امیتوی رسید و کتب درسیه را پیشِ او خواند. بعد از تکمیل تحصیلات عازمِ کلکته شد و در آنجا هم علوم عربی را فراگرفت. چند سال در کلکته اقامت داشت و سپس به زادگاهِ خود برگشت و از پیشگاهِ شیخ باسط علی حسینی الهآبادی طریقت را فراگرفت.

ایشان آثار متعدّدی دارند که نشانگر تبحّر وی در نظم و نثر می‌باشد. مولانا عبدالقادر جونپوری و شاه ولی الله دهلوی یکدیگر را به عربی نامه می‌نوشتند. مولوی خیرالدّین محمّد الهآبادی در جونپورنامه ده اثر او را ذکر کرده است. سیّد نورالدّین زیدی ظفرآبادی جونپوری در تذکرهٔ مشاهیر جونپور می‌نویسد که مولانا عبدالقادر جونپوری بوستان سعدی را به عربی برگرداند. ایشان در سال ۱۲۰۲ ه/۸-۱۷۸۷ م در سوگهرپور فوت شد و همانجا مدفون گردید[۱].

نوّاب عبدالمجید خان مجدالدّوله

نوّاب عبدالمجید خان مجدالدّوله از اهلِ کشمیر بود. وطنِ خود را ترک گفته به دهلی آمد و مدّتی با عنایت الله خان[۲] (م: ۱۱۳۹ ه/۷-۱۷۲۶ م) بسر برد. بعد از درگذشتِ او با اعتمادالدّوله قمرالدّین خان (م: ۱۱۶۱ ه/ ۱۷۴۸ م) زندگی کرد و به ملازمتِ شاهی پرداخت. بعد از فاجعهٔ نادر شاه (۱۷۳۹ م) در عهدِ محمّد شاه با علم و نوبت و فیل و پالکی به منصب شش هزاری فایز گردید و خطاب مجدالدّوله بهادر بهرام جنگ دریافت نمود.

۱- ماخوذ از جونپورنامه، تذکرهٔ مشاهیر جونپور و نزهة الخواطر، جلد هفتم.

۲- متوفی: ۱۱۵۴ ه/۱۷۴۱م. این همان عنایت الله خان است که یک مجموعه‌ای از نامه‌های اورنگ‌زیب عالمگیر به نام کلمات طیّبات راگردآورده است.

در عهدِ احمد شاه فرزند محمّد شاه به مقامِ بخشی عروج کرد. نوّاب مجدالدّوله داماد میر محمّد سلطان رضوی بود چهار پسر و سه دختر داشت. محمّد پرست خان، امجدالدّوله میر احمد خان مجدالدّوله عبدالاحد خان فتح جنگ و امیرالدّوله محمّد اکبر خان پسران وی بودند.

در مفتاح التّواریخ سال گذشت وی ۱۱۶۵ ھ/۲-۱۷۵۱ م آمده است که درست نیست. در کتابخانهٔ آزاد دانشگاه اسلامی علیگره نسخه‌ای از اخبارالاخیار موجود است که به فرمایش نوّاب عبدالمجید خان مجدالدّوله در سال ۱۱۷۹ ھ/۶-۱۷۶۵ م رونویسی شد. بنابراین تاریخ وفات درست ایشان مورد تحقیق می‌باشد.

ترجمهٔ نوّاب مجدالدّوله و اخلافشان در خاتمهٔ نورالقلوب[1] مفصّلاً یافته می‌شود. نسخهٔ خطّی نورالقلوب در کتابخانهٔ ندوة العلماء لکهنو موجود است و نسخهٔ دیگر در کتابخانهٔ شخصی نثار احمد فاروقی نیز حفظ می‌شود.

شاه عُبیدالله پُهلتی

الشیخ الصالح عبیدالله بن محمّد بن محمّد عاقل بن ابوالفضل پُهلتی در پُهلت واقع در بخش مظفّرنگر متولّد شد. تحصیلات خود را از پدرش فراگرفت. همراه پسرش شاه محمّد عاشق و پسر خواهرش شاه ولی الله محدّث دهلوی در سال ۱۱۴۳ ھ/۱۷۳۱ م برای حج و زیارت رفت. دو مرتبه مناسک حج را اداکرد و نه ماه در مکّه معظّمه و چهار ماه در مدینه منوّره

۱- ملفوظات و حالات شاه آبادانی سیالکوتی گردآوردهٔ امجد علی خان که در ۱۲۲۶ ھ تألیف شده.

اقامت داشت. دوران اقامت چون ماه رمضان المبارک فرارسید، در بیت الله معتکف شد و در طی اقامت در مکّه کتب حدیث مثل صحاح ستّه و المؤطّا و دارمی و شفای قاضی عیاض را مطالعه کرد. درسهای حدیث را از شیخ ابوطاهر محمّد بن ابراهیم کُردی مدنی و از علمای دیگر که اساتید حضرت شاه ولی الله بودند، یادگرفت. در سال ۱۱۴۵ هـ/۱۷۳۲ م به هند آمد. بعد از تحصیل علوم به اشتغال طریقت پرداخت و درس و تدریس را هم ادامه داد. چون پدرش درگذشت، او بر سجّاده‌اش نشست. به دهلی آمده خدمت شاه عبدالرّحیم تجدید بیعت کرد و تا یک سال در خانقاهش منزوی بود و فیوض باطنی کسب کرد. شاه عبدالرّحیم به وی خلافت‌نامه داد که در القول الجلی نقل شده است. در این خلافت‌نامه، اجازهٔ بیعت گرفتن در سلسلهٔ قادریه، چشتیه و نقشبندیه همراه با درس حدیث و تفسیر هم آمده است. شاه محمّد عاشق نوشته است که: خدا تعالٰی او را لباس جبروت بخشیده که هیبتش کسی را اجازه نمی‌دهد که به جز اظهار ادب و تعظیم، مجال سخن داشته باشد (ص ۴۷۳). چون القول الجلی تألیف می‌شد، او در قید حیات بود. شاه محمّد عاشق باز می‌نویسد که: در این دوره، ایشان در عبادت و ریاضت یادگار مشایخ متقدمین هستند. با وجود ضعف و نقاهت، از چهل سال بجز در ایّام ممنوعه، افطار نمی‌کنند و آن هم با قطره‌ای از آب در سفر باشند و یا در حضر، خوب باشند یا ناخوش، قیام لیل هیچ وقت فوت نمی‌شود. بیشتر اوقات ایشان یا در تدریس کتاب الله و حدیث رسول الله ﷺ یا در اوراد و وظایف به سر می‌شود و این هم در اوقات مراقبه مزاحم نیستند. در مجالسِ عمومی خلوت در انجمن را ملحوظ می‌دارند و با وجود رفت و آمد افراد زیادی، پابند این امور هستند بیشتر اوقات ساکت و صامت

می‌مانند، بسیار کم حرف می‌باشند، بعضی اوقات فصوص الحکم شیخ اکبر و مثنوی مولانا روم را درس می‌گویند. در بیان حقایق و معارف و توضیح وحدت الوجود، سلیقه و ذوق محقّقانه‌ای دارند که در توحید وجودی و توحید شهودی تفاوتی نمی‌ماند از صوفیهای غیر مشروع منافرت عظیمی دارند (ص ۴۷۶). پسرش شاه محمّد عاشق پُهلتی از وی کسبِ فیض کرد. شیخ عبیدالله پُهلتی در شبِ جمعه ۱۲ شوّال ۱۱۶۲ه/۱۴ سپتامبر ۱۷۴۹ م درگذشت. ایشان در پهلوی قبر پدر خود شیخ محمّد پُهلتی رحمه الله مدفون‌اند. بعد از رحلت ایشان، شاه ولی الله رحمه الله برای اظهار تعزیت از دهلی به پُهلت آمدند[1].

خواجه محمّد امین ولی اللّهی کشمیری

الشیخ العالم الکبیر الخواجه محمّد امین الولی اللّهی الکشمیری، اصلاً کشمیری بود و در دهلی سکنا گزیده بود و بنابراین دهلوی خوانده می‌شود. برای تجارت از زادگاه خود بیرون آمد. چندی در لاهور اقامت داشت و از آنجا به دهلی منتقل شد و به تجارت پرداخت. در دهلی همراه با خواجه محمّد ناصر نقشبندی خلیفهٔ شیخ محمّد زبیر سرهندی به خدمت شاه ولی الله رسید. شاه ولی الله او را با فیوض باطنی چنان مفتخر ساخت که او تجارت را ترک گفت و بر آستانهٔ مرشد خود منزوی گردید.

شاه ولی الله او را کتب حدیث و تفسیر را درس داد. خواجه محمّد امین پیشنویس‌های بعضی کتب را با توجه آماده کرد که المُسوّیٰ، شرح المؤطّأ،

۱- مأخوذ: نزهة الخواطر، جلد ششم؛ القول الجلی (ترجمهٔ اردو)، ص ۵۰۶-۴۶۹.

قرّة العَینَین، الفوزالکبیر فی اصول التفسیر، فتح الخبیر، رساله الانصاف فی باب الاختلاف، عِقدالجِیّد في مسائل الاجتهاد و التقلید از جمله از آنها هستند و در حقیقت این آثار به تلاش و کوشش خواجه محمّد امین صورت نهایی یافتند. حضرت شاه ولی الله در اثر تلاشهای او چنان اظهار خوشوقتی نمود که گفت: "شما را مثلِ اعضای خود تلقّی می‌کنم".

شاه ولی الله او را دعایی مشتمل بر اسرار خاصه هم داده بود که عنوان آن: «اعتصام الامین بحبل الله بذریعة توسّل الی الله» گذاشته شد. شاه ولی الله برای روایت تصانیف خود هم به‌او اجازه داده بود. بیشتر مطالب رسالهٔ شفاء القلوب تألیف شاه ولی الله منسوب به خواجه امین است و این کتاب تنها برای وی تألیف گردیده است.

خواجه محمّد امین انشاپردازی چیره دست بوه و رساله‌ای در فضایل و مناقب حضرت شاه ولی الله را تألیف کرده بود. همچنین مثنوی در مناجات به‌نظم کشیده و بعد از بیانِ مناقب شاه ولی الله، او را وسیله‌ای در بارگاه خداوندی ساخته است. بعضی ابیاتی از این مثنوی در القول الجلی نقل گردیده بود.

خواجه محمّد امین از جمله ارشد تلامذه و اجلّهٔ خلفای شاه ولی الله است و ایشان اولین نفر هستند که بنابر نسبت به شاه ولی الله، ولی اللّهی خوانا می‌شود.

الشیخ العالم الکبیر الخواجه محمّد امین الولی اللّهی الکشمیری در دهلی اقامت ورزیده ایشان یکی از تلامذه و اجلهٔ خلفای شاه ولی الله محدّث دهلوی است. چنانکه از عجالهٔ نافعه استنباط می‌شود که خواجه محمّد امین اوّلین عالم و عارفی است که نسبت ولی اللّهی به‌او داده شد.

شاه عبدالعزیز دهلوی بعد از رحلت پدر خود از ایشان هم کسبِ فیض نمود. در یکی از مکتوبات گرامی شاه عبدالعزیز محدّث دهلوی اطّلاع داده شده که خواجه محمّد امین در سال ۱۱۸۷ ه/۱۷۷۳ م واصل به حق شد[۱].

شاه محمّد عاشق پُهلتی

الشیخ العالم الکبیر المحدّث محمّد عاشق بن عبیدالله بن محمّد الصدّیقی البُهلتی در پُهلت واقع در بخش مظفّرنگر (اتّراپرادش) روز پنجشنبه ۱۰ رمضان المبارک ۱۱۱۰ ه (۱۲ مارس ۱۶۹۹ م) به دنیا آمد. از «محمّد غازی» سال تولّد او بر می آید. تحصیلاتِ مقدّماتی را در زادگاهش فراگرفت. در کودکی به تحصیلِ علم مشغول شد و پیشِ حضرت شاه ولی الله دهلوی آن را به پایهٔ تکمیل رسانید. پسر عمّه و برادر زن و شاگرد و مرید و خلیفهٔ حضرت شاه صاحب... بود و از وی بسیاری از علوم و معارف را کسب نمود. در سفر حرمین شریفین (۵-۱۱۴۳ ه/۲-۱۷۳۰ م) همرکابِ حضرت شاه ﷫ بود و شریکِ درسِ حدیث می‌شد. در حرمین استادان او و حضرت شاه نیز یکی بودند. حضرت شیخ ابوطاهر محمّد بن ابراهیم کُردی مدنی هر دو شاه صاحب و شاه محمّد عاشق را اجازتِ حدیث داده بود. از جمله شاگردان و خلفای شاه صاحب، شاه محمّد عاشق مقام ویژه‌ای داشت. همراز شاه صاحب نیز بود. حضرت شیخ ابوطاهر کردی در اجازت‌نامهٔ خود به این امر اشاره کرده است و وی را آیینهٔ کمالِ شاه صاحب قرار داده است. شاه صاحب خودش نیز در ابیات عربی راجع به این مطلب اشاره دارد.

۱- ماخوذ از نزهة الخواطر، جلد ششم.

شجرهٔ خاندان شاه محمّد عاشق پُهلتی

قاضی محمّد یوسف ناصحی

↓

محمّد احمد　　　　محمود احمد

(فرزندان محمّد احمد:)

شیخ فرید اوّل　　حافظ فیروز　　شاه ابوالفتح (خلیفهٔ شاه نظام نارتولی)

(فرزندان محمود احمد:)

ابوالفضل　　غلام محمّد　　عبدالله

↓

ابوالکرم　　محمّد عاقل　　محمّد عارف

↓

شیخ محمّد پُهلتی
(جدّ اعلی شاه ولی الله) م: ۱۱۲۵ هـ

↓

شاه حسیب الله[1]　　شاه عُبیدالله　　بخت بانو　　رابعه

↓

شاه محمّد عاشق[2] (م: ۱۱۸۷ هـ)　　فاطمه (همسر شاه ولی الله)

↓

حافظ عبدالرّحمٰن[3]　　محمّد فائق
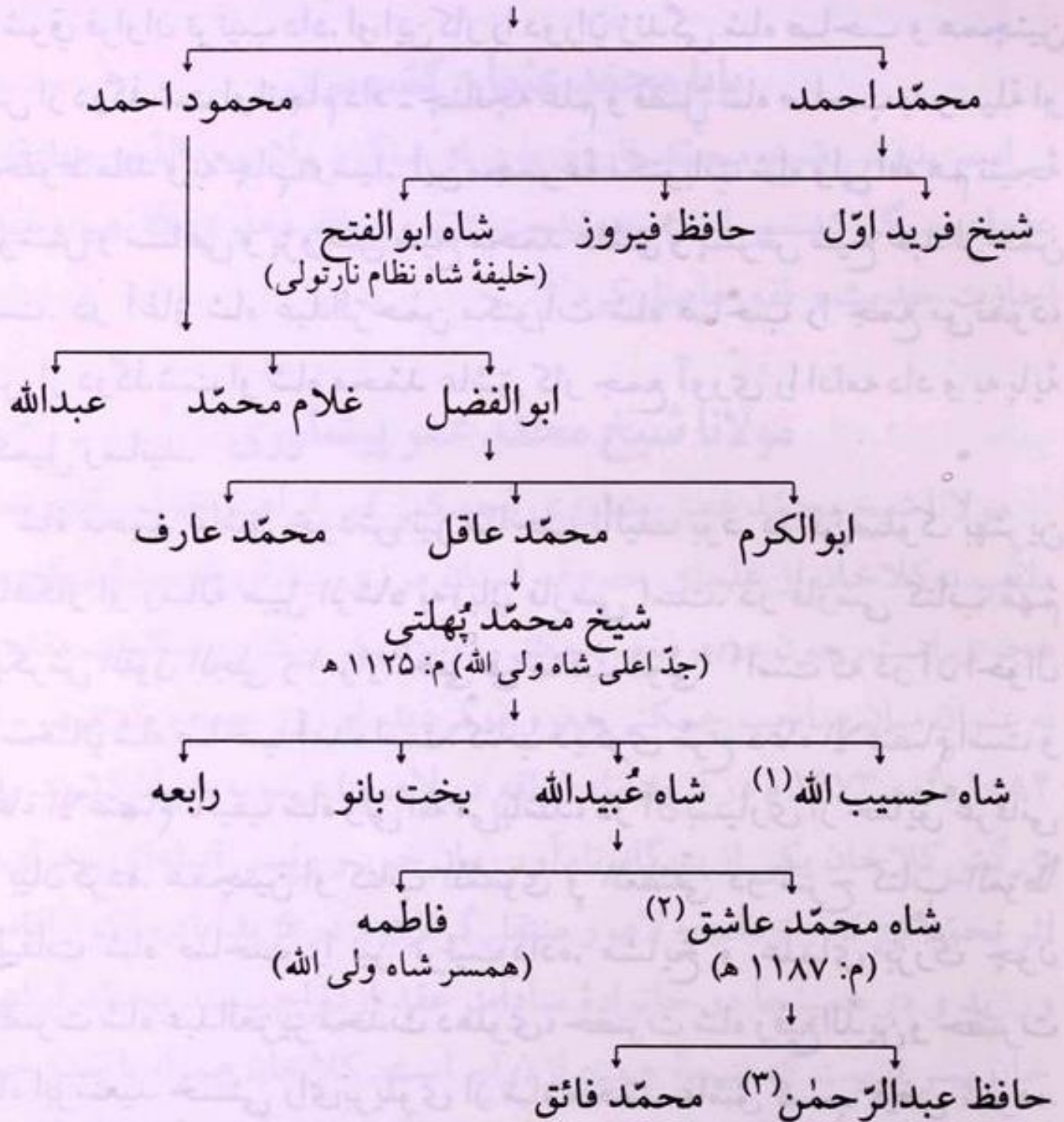
۱- تاریخ وفات شاه حسیب الله پُهلتی ۲۸ جمادی الاخری ۱۱۶۰ هجری روز دوشنبه نوشته است ولی از لحاظ تقویم حجازی «۲۸» به روز پنجشنبه بود، اگر در هند رؤیت هلال دو روز بعد شده بود پس این روز «شنبه» باشد یعنی ۸ ژوئیهٔ ۱۷۴۷ م. دوشنبه درست معلوم نمی‌شود.

۲- جامع مکتوبات.　　۳- همان.

یکی از مزایای شاه محمّد عاشق این است که بیشتر تألیفات شاه صاحب نتیجهٔ تشویقِ او بود. او مسوده‌های کتب شاه ولی الله را جمع کرد و آنها را با شوقِ فراوان ترتیب داد. او این کار را دورانِ زندگی شاه صاحب و همچنین پس از درگذشت او انجام داد ـ چنانچه علم و فضلِ شاه صاحب به وسیلهٔ او محفوظ ماند و به چاپ رسید. این مجموعهٔ مکتوباتِ شاه ولی الله هم نتیجهٔ کوشش و مساعی و پژوهش شیخ محمّد عاشق و پسرش شیخ عبدالرّحمٰن است. در آغاز شاه عبدالرّحمٰن مکتوبات شاه صاحب را جمع می‌نمود، پس از درگذشت او شاه محمّد عاشق کار جمع آوری را ادامه داد و به پایهٔ تکمیل رسانید.

شاه محمّد عاشق خودش نیز صاحب تألیف بود. در فنّ سلوک بهترین شاهکار او رسالهٔ سبیل الرشاد به زبانِ فارسی است. در فارسی کتاب مُهمّ دیگرش القول الجلی و اسرارالخفی فی مناقب الولی[1] است که در آن احوال و سخنانِ شاه صاحب آمده است. کتاب دیگری شرح دعاء الاعتصام است و دعاء الاعتصام تألیفِ شاه ولی الله می‌باشد، در آن بسیاری از حقایق عرفانی را بیان کرده. همچنین او کتاب المُسوّیٰ و المصَفّیٰ در شرح کتاب المؤطّأ تألیفات شاه صاحب را نیز ترتیب داده. مشایخ و علمای بزرگ چون حضرت شاه عبدالعزیز محدّث دهلوی، حضرت شاه رفیع الدّین و حضرت شاه ابوسعید حسنی رای‌بریلوی از شاه محمّد عاشق کسبِ فیض نموده.

۱- نسخهٔ خطّی این اثر که در ۱۲۲۹ هجری استنساخ شده، در خانقاه انوریه کاکوری حفظ می‌گردد. نسخهٔ خطّی دیگر ناقص در کتابخانهٔ خدا بخش، پتنا هم وجود دارد. ترجمهٔ آن به اردو از حافظ تقی انور علوی در سال ۱۹۸۸ م به چاپ رسیده است. علاوه بر این مولانا ابوالحسن زید فاروقی عکس متن فارسی آن را در ۱۹۸۹ م به چاپ رسانده است.

اغلباً شاه محمّد عاشق در سال ۱۱۸۷ ه‍/۱۷۷۳ م درگذشت و آرامگاهش در پُهلت است[۱].

بابا محمّد عثمان کشمیری

اسم پدرش شیخ محمّد فاروق بود. او شاگردِ ملّا سعدالدّین صادق و علمای دیگر کشمیر است. به خدمت شاه ولی الله دهلوی ﷺ هم رسیده اجازت حدیث و فقه حاصل کرد[۲].

مولانا شیخ محمّد عمر پیشاوری

مولانا شیخ محمّد عمر پیشاوری (چمکنی) بن ابراهیم خان بن قادر خان ملقّب به کلاخان از علمای معروف استانِ مرزی پیشاور از سدهٔ دوازدهم هجری است. چونْ در موضع چمکنی در نزدیکی پیشاور سکونت داشت، به عنوان میان صاحب چمکنی معروف گردید. او روز جمعه ماه صفر سال ۱۰۸۴ ه‍/مه ۱۶۷۳ م در فرید آباد (واقع در لاهور) دیده به جهان کشود. پدر بزرگش کلاخان یکی از بزرگان نام آور زمان خود و رئیس قبیله‌ای بود. او در اثرِ تحوّلاتی که رخ داد، به لاهور منتقل گردید و در فرید آباد مذکور اقامت ورزید و در همینجا در خانوادهٔ سادات عقد ازدواج بست. محمّد ابراهیم خان پسر اوست که نتیجهٔ همین ازدواج است. کلاخان همراه با پسر خود ابراهیم خان برای تجدید ملاقات با اهل قبیلهٔ خود به باجور که وطنِ او بود، می‌رفت که در راه شهید شد. پس از این فاجعه ابراهیم خان مدّتی در باجور

۱- نزهة الخواطر، جلد ششم و القول الجلی (ترجمهٔ اردو).

۲- تذکرهٔ اولیای کشمیر، ص ۱۲۱.

اقامت کرد و سپس به فریدآباد مراجعت کرد. در همین زمان سعید خان چغه‌خیل هم از چمکنی به فریدآباد مهاجرت کرد. ابراهیم خان با دختر ایشان ازدواج کرد و مولانا محمّد عمر، محمّد موسیٰ و محمّد عیسیٰ متولّد شدند. سعید خان چغه‌خیل بعد از اقامت کوتاهی در فریدآباد به چمکنی برگشته بود، ولی بعد از درگذشت ابراهیم خان به فریدآباد آمد و دختر و پسران او را گرفته به چمکنی برگشت. سپس مولانا محمّد عمر تنها چند پارهٔ قرآن حکیم را فراخواند و بعده در چمکنی به سرپرستی مادر و پدر بزرگ خود زندگی کرد. مولانا محمّد فاضل پایینی، شیخ فرید اکبرپوری، مولانا حاجی محمّد امین پیشاوری، مولانا حافظ سیّد عبدالغفور نقشبندی، مولانا محمّد یونس و دریا خان او را علومِ دینی یاد دادند. او بیشتر اوقات خود را در خدمت علما و صلحا بسر می‌بُرد و از آغاز متمایل به سلوک و طریقت بود. او در اثر این تمایل طبیعی، از حضرت شیخ سعدی لاهوری کسبِ فیض روحانی کرد و از خلیفهٔ او حضرت شیخ محمّد یحییٰ معروف به اتک‌جی بیعت کرد و در سلسلهٔ نقشبندیّه خلافت یافت و بعد از رحلتِ پیر و مرشد خود، در چمکنی جانشین او قرار یافت و تا دم واپسین در تبلیغ و ارشاد طالبان حقیقت اشتغال ورزید. خانقاهِ او در سدهٔ دوازدهم هجری دارای مقام مرکزی و کلیدی می‌بوده است. سلاطین و امرای معروف به خدمت او می‌رسیدند. خود احمد شاه درّانی هم به او عقیدت داشت، قبل از لشکرکشی به هند او از خانقاه ایشان طالبِ استمداد شد و اکثر مریدان و پیروان ایشان شامل ارتش او بودند. در آخرین جنگ پانی‌پت هفده هزار و پانصد نفر مرید مولانا شیخ عمر چمکنی مجاهدانه شرکت کردند.

این خانقاه چمکنی دارای املاکی محقر بود که درآمدهایی از آن برای فقرا، مدارسِ اسلامی، طالبان راه حقیقت، مجاهدین، طلبه و علما خرج می‌شد.

مولانا محمّد عمر چمکنی در علوم تفسیر، حدیث، فقه، منطق و تاریخ دستگاهی کامل داشت. علاوه بر این ایشان یک مناظر ممتاز دورهٔ خود هم به شمار می‌آمد. المعالی، شمس الهدیٰ، ظواهرالسرائر اثر توضیح المعانی، اللآلی علی نهج قوافی الامالی، شمائل نبوّی صلی الله علیه و سلم، دپښتو نسب‌نامه و غیره از جملهٔ آثار منظوم و منثور ایشان به زبان‌های عربی، فارسی و پشتو می‌باشد. این آثار مولانا محمّد عمر چمکنی تاکنون وجود دارند. مولانای مذکور شاعر هم بود و به عربی، فارسی و پشتو شعر می‌گفت.

مولانْا شیخ محمّد عمر پیشاوری در سنِ یکصد سال در روز پنجشنبه ماه رجب المرجب سال ۱۱۹۰ ه/اوت ۱۷۷۶ م درگذشت. منشی دربارِ تیمور شاه درّانی قطعهٔ تاریخ وفات او سرود که اوّلین بیت آن بر این قرار است:

شیخ آفاق محمّد عمر آن عارف حق   بود چون مردمک دیده عزیز مردم

مزار مبارک آن جناب در چمکنی تا هنوز مرجع خلایق است[1].

سیّد شاه محمّد غوث پیشاوری

سیّد شاه محمّد غوث چهرهٔ ممتاز و برجسته‌ای از عرفای سلسلهٔ قادریه در قرن دوازدهم هجری بود. پدرش سیّد عبدالله از گیلان به پیشاور (پاکستان)

۱- ماخوذ از تذکرهٔ صوفیای سرحد تألیف اعجازالحق قدّوسی و حیات و آثار میاں محمّد عمر چمکنی، مقاله‌ای از دکتر مولانا محمّد حنیف استاد بخش دینیّات دانشکدهٔ اسلامیّهٔ پیشاور که در مجلّهٔ الحق اکوره چاپ گردیده، شمارهٔ ۸، رجب المرجب ۱۴۰۱ ه و شمارهٔ ۹، شعبان المعظّم ۱۴۰۱ ه مطابق با مه و ژوین ۱۹۸۱ م.

آمد و همانجا سکونت اختیار کرد. نخستین قرآن حفظ کرد و سپس در نوزده سالگی علومِ متداوله را فراگرفت. دوران تحصیلات عشقِ الهی بر وی غلبه یافت و به پدرش کیفیّت عشق و ذوق را بیان کرد. پدرش گفت که بعد از تکمیل تحصیلات این مسئله را موردِ توجّه قرار خواهد داد.

از هر درویشی و سالکی که خبر می‌گرفت، به خدمتش می‌رسید. در خدمتِ حافظ سیّد عبدالغفور نقشبندی شرفیاب شد و همچنین از حضرت شیخ یحییٰ (اتک‌جی) و سیّد شاه بهیک چشتی صابری فیوض باطنی دریافت نمود. در پایان، شاه محمّد غوث به دست پدرش بیعت کرد و بعد از عبادات و ریاضت شش سال به خلافت و اجازت سرفراز شد. او هنگامِ اعطای خرقهٔ خلافت وصیّت کرد که حاجتمندان و فقرا و مسافران را خدمت کند و از مردم هیچگونه انتظاری ندارد، از ثروتمندان چیزی نخواهد و آنچه گفته شده به آن مشغول باشد و آنچه خدای تعالی عطا کند، بر آن قناعت نماید.

در روز جمعه ۲۱ ذیقعده ۱۱۱۵ه‍/۱۷ مارس ۱۷۰۴م پدرش درگذشت. بعد از وفاتش، شاه محمّد غوث در طلبِ حقّ از شهر و شهرکده‌های مختلف هند دیدن کرد. دورانِ سیاحت در جاهای متعدّد از بزرگانِ روحانی بهره بُرد. در کتابی موسوم به اولیای لاهور تألیف لطیف ملک آمده است که غیر از سلسلهٔ قادریه در سلسلهٔ چشتیه و نقشبندیه نیز اجازه تلقین داشت.

رسالهٔ غوثیه تألیفِ معروفش می‌باشد که ترجمه‌اش به نامِ اسرارالطریقت انتشار یافت. مولانا الحاج رفیع‌الدّین خان فاروقی مرادآبادی تلمیذ حضرت شاه ولی الله دهلوی در سفرنامهٔ حرمینِ خود وی را پیر و مرشدِ خود نوشته است.

سیّد شاه محمّد غوث پیشاوری در سال ۱۱۵۲ ه‍/۱۷۳۹م در شهر لاهور درگذشت. مرقد پُر انوارش بیرونِ دروازهٔ دهلی، لاهور قرار دارد. بر مزارش این قطعهٔ تاریخ نوشته شده است:

چو شد سیّد محمّد غوث عارف غریقِ رحمتِ غفّارِ معبود
سروشم گفت تاریخ وفاتش هزار و یک صد و پنجاه و دو بود
۱۱۵۲ هجری

در تاریخ مخزنِ پنجاب تألیفِ مفتی غلام سرور قریشی لاهوری تاریخِ وفاتش از مادّهٔ «تاجِ حشمت» به‌دست آمده است. در خزینة الاصفیاء (تألیفِ مفتی غلام سرور) این قطعهٔ تاریخ وفات درج است:

چون محمّد غوث رفت از دارِ دون سالِ وصلِ آن ولیِ متّقی
عارفِ مخدوم سالک کن رقم هم بفرما راهبر سیّد سخی[1]
۱۱۵۲ ه‍ ۱۱۵۲ ه‍

مخدوم محمّد معین‌الدّین تتوی (سِندِهی) رحمه‌الله

مخدوم محمّد معین بن محمّد امین بن شیخ طالب الله از طبقهٔ معروف لاکاول[2] سِنده تعلّق داشت. اجدادش از بخش والی سِنده بودند، امّا در تتّه سکونت گزیدند. مخدوم محمّد امین هَمینجا با دختر فاضل خان میر منشی ازدواج کرد و مخدوم محمّد معین همینجا متولّد شد. در آن هنگام تتّه مرکز علوم و فنون بوده و علمای ممتاز اینجا حضور داشتند. مخدوم محمّد معین

۱- مأخوذ از تذکرهٔ صوفیای سرحد تألیف شادروان اعجازالحق قدّوسی.

۲- محمّد اسحاق بهتّی در تألیف خود به نام فقهای هند (ج ۵، ص ۲۳۴) می‌نویسد که مخدوم محمّد امین پدر شیخ محمّد معین از اهالیان بخش روپاره و روستای دایی (یا والی) از میدانِ باران و فرزند مخدوم طالب الله از طبقهٔ «دل لاکه» بود.

تحصیلات مقدّماتی را پیش پدرش مولانا محمّد امین که از جملهٔ علمای بزرگ عصرش به شمار می‌رفت، فراگرفت. سپس علوم متداوله را پیش شاه عنایت الله (م: ۱۱۱۴ ه) یاد کرد. وقتی علی رضا درویش به تتّه آمد، پیش او فصوص الحکم تألیف شیخ محی‌الدّین ابن عربی را تحصیل کرد. درس حدیث معین در تألیفش دراسات اللبیب، حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی و مفتی حرم حضرت شاه عبدالقادر صدّیقی را از جمله اساتید خود گفته است و نیز از محضر شیخ جلال محمّد و میر سعدالله پوربی استفاده نمود.

مخدوم محمّد معین به دست مخدوم ابوالقاسم نقشبندی که از خلفای شیخ سیف‌الدّین سرهندی بوده، بیعت کرده بود و برای مدّت دراز به خدمت پیر و مرشد، علوم باطنی را فراگرفته بود.

در آخر مخدوم محمّد معین تحت تأثیر نظریهٔ وحدت‌الوجود قرار گرفت و به صوفی شاه عنایت الله پیوست. وقتی شیخ ابوالقاسم در این باب اطّلاع یافت از او ناراحت شد ولی پس از چند روز مخدوم محمّد معین پیش مرشد خود رفت و پوزش خواست.

بعد از وفات مخدوم ابوالقاسم، مخدوم محمّد معین با شاه عبداللّطیف بتائی ارادت پیدا کرد. شاه عبداللّطیف برای ملاقات با مخدوم محمّد معین به تتّه تشریف آورد و محافل حال و قال برگزار شدند و هنگام وفات مخدوم محمّد معین، شاه عبداللّطیف در تتّه موجود بود.

شخصیّت مخدوم محمّد معین سرچشمه علوم و فنون بود. او در تتّه مدرسه‌ای تأسیس کرد و در آنجا تدریس می‌نمود و مخارج محصلین را از جیب خودش می‌پرداخت. بنابه مدرسه مذکور، علم و فضل بسیار پیشرفت

نمود و فارغ التحصیلان این مدرسه در نقاط مختلف کشور راه یافتند. آنها نیز مدارس را تأسیس کردند و در ترویج و گسترش علوم سهم بزرگی داشتند. درمیان شاگردان مخدوم محمّد معین، میر نجم‌الدّین عزلت، مولوی محمّد صادق، علّامه محمّد حیات محدّث سِنْدِهی، جعفر شیرازی، شرف‌الدّین علی و میر مُرتضیٰ سیوستانی شهرت بسزائی دارند.

مخدوم محمّد معین را همه دوست داشتند و ثروتمندان و ناداران پیش او می‌آمدند. نوّاب مهابت خان والیِ سِنْده به او عقیدت خاصّی داشت و مرتّب به خدمتش می‌رسید. وقتی نوّاب سیف الله خان والی تتّه شد، او نیز نسبتْ به او عقیدت داشت.

آثار مخدوم محمّد معین آثار زیادی را بجای گذاشته است که تبحر علمی و فضل و کمال فوق العاده او را نشان می‌دهند. مولانا عبدالرّشید نعمانی، در مقدّمه دراسات اللبیب[1]، نوزده اثر مخدوم محمّد معین را ذکر کرده است. او شعر هم می‌گفت. در ابیات فارسی تسلیم و در هندی بیراگی تخلّص داشت.

مخدوم محمّد معین در بعضی موارد منفرد بود. بنابراین بعضی از علما از او اختلاف شدید دارند. با وجود این تذکره نگاران و علمای معاصر معترف تبحر علمی او بودند. حضرت شاه ولی الله از او راضی بود و در نامه‌هایش اسم او را آورده است.

۱- از لاهور در سال ۱۲۸۴/۸-۱۸۶۷ به چاپ رسیده است و سِندهی ادبی بورد آن را در ۱۹۵۷م تجدید چاپ کرده است. مآخذ: مقالات الشعرا، امیر علی شیر قانع تتّوی، ص ۱۲۱؛ تحفة الکرام، امیر علی شیر قانع تتوی؛ تذکرهٔ علمای هند، ص ۲۱۶؛ نزهة الخواطر، ج ۶، ص ۳۵۱؛ اتحاف النبلاء، ص ۷۸؛ فقهای هند، ج ۲/۵، ص ۴۱-۲۳۳.

مخدوم محمّد معین در سال ۱۱۶۱ هجری درگذشت و در تتّه مدفون شد. از «قطرهٔ در ببحر واصل شد»(۱) سال وفات او برمی آید(۲).

میر محمّد معین رای‌بریلوی

میر محمّد معین پسر سیّد محمّد ضیاء بن سیّد محمّد آیة‌الله بن سیّد عَلَم‌الله رای‌بریلوی در دایرهٔ شاه عَلَم‌الله واقع در رای‌بریلی متولّد شد. تحصیلاتِ مقدّماتی را از اهلِ خانواده فراگرفت. سپس در لکهنو و امیتی از مولانا عبدالله امیتوی کتابهای درسی را خواند و به دهلی منتقل شد و تا مدّتی در خدمت شاه ولی الله دهلوی علم حدیث را فراگرفت. ایشان بعد از تربیت باطنی به بریلی مراجعت کرد.

میر محمّد معین مراقبه زیاد می‌کرد و در انقطاع عن الخلق و رجوع الی الله دستگاهی والا داشت. محمّد نعمان در اعلام الهدیٰ نوشته است که بارها به خدمت ایشان رسید و چون مراقبه می‌کرد و ذکر غالب می آمد، تحرّکی از سوی قلب به تنش به وجود می آمد و تمام تنش بی اختیار حرکت می‌کرد.

ایشان در سال ۱۱۷۵ هـ/۲-۱۷۶۱ م فوت کردند. حضرت شاه ولی‌الله دهلوی علاقهٔ خاصّی به ایشان داشتند. میر محمّد نعمان بعد از وفاتِ ایشان به‌خدمت شاه ولی‌الله رسیدند و دربارهٔ درگذشتنِ میر محمّد معین اطّلاع دادند. خبر رحلتِ میر محمّد معین را شنیده شاه ولی‌الله اظهارِ تأسّف کردند و به بارگاهِ خداوندی برای مغفرت ایشان دعا فرمودند(۳).

۱- فقهای هند، ج ۲/۵، ص ۲۴۱؛ و غیره سال وفات او را ۱۱۶۱/۱۷۴۸ نوشته‌اند، ولی اگر این مادهٔ تاریخ درست است، از آن همین ۱۱۵۹/۱۷۴۶ بر می‌آید.

۲- مأخوذ از تذکرهٔ صوفیای سِنده مؤلّفه اعجازالحق قدّوسی.

۳- مأخوذ از خانوادهٔ علم اللّهی (نسخهٔ خطّی) ترتیب مولانا سیّد محمّد ثانی حسنی.

سیّد محمّد واضح حسنی رای‌بریلوی نبیرهٔ علم الله رای‌بریلوی

مولانا سیّد محمّد واضح حسنی تنها فرزندِ حضرت شاه محمّد صابر حسنی بود. تحصیلات مقدّماتی را پیشِ پدر فراگرفت، سپس به امیتی (اتراپرادش) رفت و پیشِ ملّا عبدالله امیتوی نوهٔ ملّا جیون و شاگرد ملّا نظام‌الدّین همهٔ کتب درسی را فراخواند، سپس مولانا محمّد واضح به دهلی رفت و شامل درس حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی گردید. حضرت شاه ولی الله به وی توجّه خاص مبذول داشت و به حلقهٔ ارادتِ خود آورد و با اجازت و خلافت سرافرازش کرد. بنا به بیماری پدرش به زادگاهش بازگردید و نیز از پدرش در سلسلهٔ احسنیه که سلسله‌ای اجدادش بوده کمال پیداکرد و مشرّف به اجازت و خلافت گردید و جانشین پدر شد. با شغل درس و تدریس در رشتهٔ حدیث و فقه، تعلیم سلوک و تربیت سالکین را هم به عهده گرفت. در محافلِ درس حدیث مولانا سیّد محمّد واضح علما و فضلای نامدار شرکت می‌کردند و طلّاب برای تحصیل سلوک و معرفت از مقامات دورافتاده می‌آمدند و تحصیلات خود را به درجهٔ کمال رسانیده مشرّف به اجازت و خلافت می‌شدند. ذاتِ شریفِ آن مولانا مرجعِ خاص و عام بود و عدّهٔ بزرگ از علما و مشایخ از محضرشان کسبِ فیض نمودند. سالِ درگذشت مولانا معلوم نیست امّا غالب به یقین تا سال ۱۲۰۰ هجری زنده بود. چهار فرزند به نام مولانا محمّد جامع، مولانا معصوم احمد، مولانا غلام جیلانی و مولانا قطب‌الدّین یادگار آن مرحوم بودند.

مولانا قطب‌الدّین شاگردِ حضرت شاه عبدالعزیز محدّث دهلوی و مُجازِ حضرت شاه غلام علی نقشبندی دهلوی بود. آثارِ متعدّد از او

باقی مانده است. حضرت شاه ولی الله دهلوی رحمه‌الله به درگذشت پدرش به شاه محمّد واضح رای‌بریلوی نامهٔ تسلیت فرستاده که شاملِ این مجموعهٔ مکاتیب است.

شرحِ حال مختصر حضرت سیّد شاه محمّد صابر حسنی رحمه‌الله به این قرار است: او فرزند شاه محمّد آیة الله رای‌بریلوی و نوهٔ شاه علَم الله رای‌بریلوی و مرید و خلیفهٔ خواجه محمّد صدّیق مجدّدی سرهندی بود. قاری خوش الحان بود. بعد از برادر بزرگ شاه محمّد ضیاء حسنی جای او را گرفت و در سال ۱۱۶۳ هـ/ ۱۷۵۰ م درگذشت. در نزهة الخواطر تاریخ وفاتش ۱۱۹۳ هجری نوشته شده که درست نیست.

شیخ محمّد وفدالله مالکي مکّي

شیخ محمّد وفدالله بن محمّد بن محمّد بن سلیمان مغربی از جمله علمای نامدار بوده و حضرت شاه ولی الله از شیخ محمّد وفدالله اجازهٔ روایات پدرش محمّد بن محمّد را حاصل کرده. محمّد وفدالله از پدرش مرویات خوانده و شنیده اجازه گرفته بود. حضرت شاه ولی الله تمام المؤطّأ به روایتِ یحییٰ بن یحییٰ را پیشِ او خوانده بود. شیخ محمّد وفدالله از مشایخ مختلف مثلِ شیخ حسن عجمی درس خوانده بود[۱].

۱- رک: ارمغانِ شاه ولی الله تألیف محمّد سرور لاهوری به حوالهٔ رسالهٔ انسان العین فی مشائخ الحرمین.

شاه نُورالله بُدهانوی

الشیخ العالم الکبیر المحدّث نُورالله الصدّیقی البُدهانوی از اهلِ بخشِ پُهلت بود و بُدهانه را وطنِ ثانی خود قرارداده و همانجا پرورش یافت. در کودکی تحصیلات را آغاز کرد، تحصیلات ابتدایی را از شیخ بدرالحق عموی مادرِ شاه ولی الله ﷫ فراگرفت. بعضی کتب متوسط را از شیخ عُبیدالله پُهلتی ﷫ خواند و سپس برای ادامهٔ تحصیلات، عازمِ دهلی شد و پیش حضرت شاه ولی الله محدّث دهلوی تحصیلات را فراگرفت و برای مدّت دراز در صحبتِ آن بزرگوار کسبِ فیض نمود. دورانِ تحصیلات در مدرسهٔ روشن‌الدّوله ظفر خان بورس می‌گرفت. بعد از بیعت به دست شاه ولی الله به اشارهٔ پیر خود، بورس را ترک گفت و به فقر و توکّل پرداخت. چون در ۱۱۳۴ هجری شاه ولی الله ﷫ برای حج، عازم عربستان شد، و از سُورت در گجرات برگشت، نُورالله بُدهانوی در این مسافرت پرزجر همراهش بود. بعد از مراجعت از این مسافرت، شاه ولی الله او را در بُدهانه خرقه اعطاکرد و اجازه داد که علوم ظاهری را درس دهد. او از ۱۱۳۸ هـ/ ۱۷۲۵ م به بعد در بُدهانه اقامت گزید. وی در خود زندگانی شاه ولی الله محدّث دهلوی ازجمله علمای بزرگ شمرده می‌شد. حضرت شاه عبدالعزیز محدّث دهلوی ﷫ کتب علم فقه را پیش او خواند. حضرت شاه عبدالعزیز دامادش هم بود. حضرت مولانا عبدالحی بن هبة الله بُدهانوی[1] نوهٔ شاه نُورالله بُدهانوی بود و مفتی عبدالقیّوم بُدهانوی فرزند مفتی بهوپال مولانا عبدالحی بود. چنانکه از نامهٔ حضرت شاه عبدالعزیر محدّث دهلوی

۱- رفیق حضرت سیّد احمد شهید رای‌بریلوی.

برمی‌آید غالب به یقین شاه نُورالله بُدهانوی در سال ۱۱۸۷ه‍/۱۷۷۳م درگذشت[۱].

خواجه نُورالله کشمیری

الشیخ الفاضل نورالله الحنفی الکشمیری از علمای بزرگ و نامدار عصرش بود. بعضی از کتب را پیش مولانا عبدالستّار کشمیری خواند. سپس عازمِ دهلی شد و آنجا پیش شیخ حسام‌الدّین محمّد، قاضی مستعد خان و قاضی مبارک تحصیل علم نمود. مدّتی پیش آنها ماند و در علوم و اِفتا و تدریس مهارت پیداکرد. سپس خدمت میرزا مظهر جانجانان رفت و از وی اطّلاعات طریقهٔ نقشبندیه اخذ نمود. بعداً به‌کشمیر برگشت و حاشیه‌ای به خیالی و مطول نگاشت. در روز چهارشنبه ۴ ربیع‌الاوّل ۱۱۹۵ه‍/ ۲۸ فوریه ۱۷۸۲م درگذشت[۲].

*

۱- نزهة الخواطر، جلد ششم و یادداشت خطّی از فرحت الله بن سلیم الله پُهلتی.

۲- نزهة الخواطر، جلد ششم؛ تذکرهٔ علمای هند، ص ۲۴۸ که در آن اشتباهاً اسمش نور محمّد نوشته شده است، حدایق الحنفیه، ص ۴۵۳؛ فقهای هند، ج ۲/۵، ص ۹-۳۰۸.

فہرست اعلام

فهرست

*

فہرست آیات قرآنی

❊

فہرست احادیث

❊

فہرست مقولات عربی

❊

فهرست سوره‌های قرآنی

❊

فہرست ابیات عربی

وکَم مِنْ فِرَاقٍ کانَ قُرباً حقیقةً		وکَم مِن فِراقٍ کانَ لِلْوَصْلِ جَالِباً
فَلاَتَكُ فی تلك الوقائع نَاظراً		إلَی الشَبح لكِنْ للْحقیقةِ طَالِباً
ففي القُربِ للنَاسُوتِ شوبٌ وَانّما		فِراقٌ لأهْلِ السِرِّ یَنفی الشَوائِبَا

۷۳

وَلَو انَّ لِيْ فِي كُلِّ مَنْبَتٍ شَعرَةٌ		لِساناً لَمَا اَسْتَوْفَیْتُ واجِبَ حَمْدِہٖ

۹۷، ۱۵۱

و مَا أنَا بالشافي الوفاه علی الهویٰ		و شأني الوفاء امّا السّواه

۹۷

و ما كلُّ ما یتمنّی المرءُ یُدرکه		تجری الریاحُ بمالا تَشْتهی السُّفن

۳۹

و مِنَ العجائب اَنْ اَفُوهَ بذکرہٖ		و لقد اَغَارُ بِاَنْ یمرَّ بخاطری

۲۶۳

و وراءَ ذاكَ فلَا اقولُ لأنّه		سِرّ لسانُ النطقِ عنْه اخْرَس

۴۰۷، ۴۰۹

و هُنَّ وهْم لاوَهْن وهْم مظاهر		انّا بتجلّینا بحُبٍّ و نَضْرة

۳۲۵

یُهنّئك یا عثمان شامِخَ سؤددٍ		أتی بعد فاروقٍ و بعدَ محمّدٍ
اذاكانَ طبع المرءِ في الأصل صالحاً		تد انتْ له الأوصاف من كلّ محتدٍ

۲۹۸

*

فهرست مصرع‌های عربی

❊

فهرست ابیات فارسی

به هر صفت که میسّر شود بکن جُهدی
که خویش را به سرِ کُوی آن نگار کشی
۹۶، ۱۳۶

تا دل به‌که باید داد تا دل زکه باید بُرد
دل دادن و دل بُردن این هر دو خدادادست
۳۶۴، ۴۰۸

تا ظَنّ نکُنی مُدرِک و یا بنده دل است　　یا تَوسنِ بازنده و تازنده دل است
گویم به تو رمز گر بفهمی آن را　　این گوهر تابنده به خود، زنده دل است
۱۴۳، ۱۴۴

تا عمر با پَری بُریده کردم پرواز　　هرگز نشدم قبولِ طبعِ شهباز
ناسازیِ بختِ من نگهداشت مرا　　المنّة لله ز بختِ ناساز
۳۲۲

تو از تمکین، من از حیرت نه ایمای نه تقریری
بدان ماند که هم بزم است تصویری به تصویری
۲۵۳

جامی اوصافِ مئی صاف نیارد گفتن　　گر نه فیضش رسد از باطنِ خُم پی در پی
۲۹۵

چنان دمید به عاشق فُسون جمال حجاز　　که نیش خار مغیلان حریر می‌ماند
۹۷

چو شد سیّد محمّد غوث عارف　　غریقِ رحمتِ غفّارِ معبود
سروشم گفت تاریخ وفاتش　　هزار و یک صد و پنجاه و دو بود
۵۶۱

وقت آنکه به قبلهٔ بتان رُو آرم　　حرفِ غمِ شأن به لوحِ دل بنگارم
آهنگِ جمال جاودانی دارم　　حسنی که نه جاودان‌ست ازُو بیزارم

۸۳

هر دو عالم قیمتِ خود کرده‌ای　　نرخ بالا کن که ارزانی هنوز

۳۹۲

هر ذرّه به خورشید عیان است عیان　　فیّاضی خورشید همان است همان
خورشید به هر ذرّه نهان است نهان　　میل دل هر ذرّه از آن است از آن

۲۰۴

همّت ترا به کنگرهٔ کبریا کشد　　این سقفِ خانه را بجز این نردبان مخواه

۳۱۶

یارِ ما حسن دگر دارد به هر مرآةِ خویش
گه درون خود، گهی اندر یمن می‌جویمش
چون مه تابان شود بر آسمان می‌بینمش
چون دُرِ یکتا شود اندر عدن می‌جویمش
گه به شکل آب در هر چشمه‌ای می‌یابمش
گه به رنگ بوی گل در هر چمن می‌جویمش
می‌شناسم یار را در هر لباسی هر نفس
گاه در شکل قبا گه پیرهن می‌جویمش
یوسف ما دارد از هر گوشه دیگر جلوه‌ای
گه به شکل مصر گه بیت الحزن می‌جویمش

۲۱۴

❋

فهرست مصرع‌های فارسی

*

فہرست ابیات ہندی

پاتْ جَھرنتی یُون کھین سُن ری بَنْ کی رائی
اب کی بِچْھری نَاھِہ ملین، دُور پرین گی جائی

۱۱۵

میری مَنْ مین پیت بَسی جس دیکھی مُجھ چین
گلی گلی اَبْ کیون پھری، کیون کُوکی دن رَیْن

۱۵۲

*

فہرست اشخاص

*

فهرست اماکن

❊

فہرست کتب

※

Rampur Raza Library Publications

Title of the Book	:	MAKATIB-E SHAH WALIULLAH OF DELHI
Compiled by (Vol. I)	:	Shah Abdur Rahman Phulati
Compiled by (Vol. II)	:	Shah Mohammad Aashiq Phulati
Discovered by	:	Mufti Naseem Ahmad Faridi Amrohavi
Edited & Annotated by	:	**Prof. Nisar Ahmed Faruqi**
Published by	:	Dr. Waqarul Hasan Siddiqi (Officer on Special Duty) Rampur Raza Library Hamid Manzil, Qila, Rampur 244 901 (U.P.), INDIA
First Edition	:	300 Copies
Year	:	1425 A.H./2004 A.D.
Computerized by	:	Arsons Computer Text Delhi 110 006, ✆ 2326 4061
Printed by	:	Diamond Printers, New Delhi 110 002
Price	:	Indian Rs. 1000/- or US $ 60/-
Phone Library	:	0595-2325045, 237244, 2325346
Fax	:	0595-2340548
Webster	:	www.razalibrary.com
Email	:	whsiddiqi@indiatimes.com

ISBN 81-87113-70-7

*

MAKATIB-E Shah Waliullah of Delhi

(Vols. I & II)

Discovered by

Mufti Naseem Ahmad Faridi

Edited & Annotated by

Prof. Nisar Ahmed Faruqi

Foreword by

Dr. Waqarul Hasan Siddiqi

RAMPUR RAZA LIBRARY

Rampur 244 901 (U.P.) INDIA

2004 AD

MAKATIB-E
Shah Waliullah of Delhi

(Vols. I & II)

Discovered by
Mufti Naseem Ahmad Faridi

Edited & Annotated by
Prof. Nisar Ahmed Faruqi

Foreword by
Dr. Waqarul Hasan Siddiqi

RAMPUR RAZA LIBRARY
Rampur 244 901 (U.P.) INDIA
2004 AD